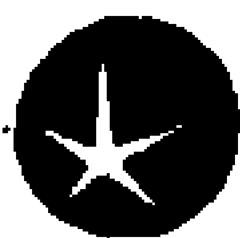
اسلام و مالکیت

سید محمود طالقانی



شرکت سهامی انتشار



۴۸

سید محمود طالقانی

اسلام و مالکیت



شرکت سهامی انتشار

این کتاب بسرمایه شرکت سهامی انتشار بطبع رسید
تهران ـ ۱۳۴۴ هجری شمسی

فهرست مندرجات

تکامل مالکیت صفحه ۷-۳۸

مالکیت درفطرت آدمی وغریزه حیوانات- آغاز تقسیم کار، توزیع، مبادله، پول، سرمایه‌داری - پیدایش نظریات وقوانین- ازطریق فرضیه وتصویر مدینه‌فاصله- مرکانتیلیستها یاسوداگران- انقلاب صنعتی.

پیدایش قدرت کارگری صفحه ۳۸-۱۱۵

آراء مارکس- ادیان از نظر مارکسیسم- فلسفه وعلم- طبقات اشتراکی اولی- جامعهٔ بردگی- اجتماع اقطاعی (فئودالیسم)- تحول بسوی سرمایه‌داری (کاپیتالیسم)- مقیاس ارزش (قیمت) - سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) و تحول - تجاوز از حدود داخلی و استثمارد یگران - حکومت دیکتاتوری کارگری (پرولتاریا)- محوطبقات وطلوع عدل - آزادی سرمایه‌داری بی‌قیدوبند وآثار آن - آزادی وراه تأمین آن - ارزش انسانی عمل- ارزش واقعی (ضروری کمالی)- ارزش مبادله - خلاصه.

اقتصاد در پرتو ایمان واعتقاد صفحه ۱۱۶-۱۴۲

شکل اجتماع وحرکت تاریخ- اسلام اجتماع واقتصاد مجزا وغیر عملی ندارد- ریشه‌های قوانین اسلامی- نقایص قوانین عرفی- پیش از حل مشکل ایمان بقانون، بشر مشکلات نفسانی دیگری دارد.

فهرست مندرجات

پایه‌های اقتصادی اسلام و ریشه‌های احکام آن
صفحه ۱۴۳-۱۶۹

درحقیقت مشکل اقتصادی درهمه‌جا وهمیشه دراطراف سه موضوع دورمیزند ـ زمین‌از نظر فقه‌اسلامی‌دوقسم‌است ـ نظر کلی اسلام دربارهٔ اراضی‌آباد ـ نتیجه ـ وضع ملکداری و تیولداری در ممالک‌اسلامی ـ سنت‌وقف .

پول‌ومشکلات‌اقتصادی‌ناشی‌از آن صفحه ۱۷۰-۲۲۴

اسلام و تحریم ربا ـ تشخیص ربا ـ از نظراسلام جمع و گنجینه کردن زروسیم‌ممنوع‌است ـ تجارت محدود و مشروع ـ زکات ـ خمس ـ خراج ـ جزیه ـ کفارات ـ تنوع وتحرك درآمدهای اسلامی ـ محیط تربیت و روابط اسلامی ـ ازهر کس بقدراستعداد وبرای هر کس بقدراحتیاج

ممیزات و مخصصات اقتصاد اسلامی ۲۲۵-۲۷۵

اختلاف‌وامتیازطبقات‌ومنشأهای آن
صفحه ۲۷۶-۳۵۰

تااعلامیه حقوق‌بشر ـ محرك مبارزات‌بشری ـ اسلام برای سست کردن‌ریشه‌های‌عمیق بردگی ومحوآن‌چه‌راهی میتوانست‌پیش گیرد ـ آیا اسلام میتوانداز جنك‌چشم بپوشد و دربارهٔ‌آن‌بی‌نظر باشد ؟ ـ بازکردن راههای گوناگون آزادی ـ بردگانیکه در بین مسلمانان بسرمیبرند .

بسمه تعالی

ولاتأکلوا اموالکم بینکم بالباطل و تدلوا بها الی الحکام لیأکلوا فریقاً من اموال الناس بالاثم و انتم تعلمون

(بقره ۱۸۸)

چاپ جدید این کتاب در زمانی منتشر می‌شود که حدود دوسال از درگذشت زنده یاد آیةالله طالقانی می‌گذرد و او دیگر درمیان ما نیست که پرتوهائی از خورشید فروزان قرآن برما بیفکند و از منابع فیاض و جوشان اسلام ما را سیراب‌گرداند . مائیم وخاطرات او ، مائیم ونوشته‌ها وتفاسیراو، مائیم و راه او .

اسلام ومالکیت نیز ازپرتوهائی بودکه درروزگاری‌که پرداختن به‌این مسائل وداخل حریم‌آنها شدن اگرنگوئیم که جرم وگناه نابخشودنی محسوب می‌شد ، جسارت عظیمی می‌خواست‌که آیةالله طالقانی نیز مسألهٔ مالکیت از دیدگاه اسلام را همراه با سایرمسائل دیگرمانند توحید ، حکومت ، . . . که درطی قرون به‌گرد فراموشی سپرده شده بود یا با مفاهیمی تحریف شده گفته می‌شد ، بار دگر در جامعه مطرح می‌سازد .

بحث مربوط به مالکیت‌را ابتدا بصورت سخنرانی درجلسات انجمن اسلامی‌دانشجویان مطرح کردند وسپس این‌سخنرانی درمجلهٔ فروغ‌علم درسال ۱۳۲۹ (شماره های ۷ به بعد) منتشر گردید ،که بعدها تکمیل شده‌آن تحت عنوان « اسلام ومالکیت » به صورت‌کتاب مستقلی درآمد . این‌کتاب درسال ۱۳۴۳ در زندان قصر بار دگر مورد تجدید نظرقرار گرفت ومطالب تازه‌ای بدان افزوده شدکه همین چاپ فعلی است .

علاوه براین آیةالله‌طالقانی درآبان ماه سال ۱۳۴۰ نیزسخنرانی دیگری درجلسات ماهانه دینی تحت‌عنوان « نظراسلام دربارهٔ مالکیت» ایراد کردند ،

گذشته از آن در قسمتهای مختلف تفسیر پرتوی از قرآن به مسائل مربوط به مالکیت و اقتصاد نیز اشاره هائی کوتاه ولی پرمغز دارند. بعداز آزادی از آخرین زندان درآبان ۱۳۵۷ تا هنگام رحلت، در مصاحبه ها و سخنرانیهای متعدد خود، گاهی به مناسبت زمان، راجع به بانک، رباخواری، استثمار مطالبی گفته‌اند که امید است همهٔ آن مطالب متفرقهٔ اقتصادی، وسایر نوشتارها وگفتار های او بوسیلهٔ بنیاد فرهنگی آیةالله طالقانی، بطور کامل و منقح، منتشر گردد.

مباحث مربوط به‌اقتصادآن‌می‌تواند مکمل بحث‌مطالب این‌کتاب باشد.

* * *

در قسمت اول کتاب « مالکیت دراسلام » که نظریات علمای اقتصاد و سیرتحول اقتصادی را مورد بررسی قرارداده‌اند، ازآنجا که در ابتدای عصر حرکت فکری وبازگشت به‌مطالب اصولی چه درزمینه اسلام وچه دیگرمکتبها بود، منابع خارجی دست اول و مستقیم دراختیار ایشان نبود، بلکه اغلب از منابع دست دوم وسوم استفاده کرده بودند، واینکه کتب ونوشته‌های زیادی دراین باره منتشرشده ضروری به نظرمی‌رسیدکه یک بار دیگر به مطالب این قسمت مراجعه شود، و با توجه به‌آن کتب و منابع به غناء محتویات آن بیفزایند، لذا این جانب را مأمور مطالعه و بررسی آن کردند. متأسفانه با آخرین زندان وسپس اشتغال شدید ایشان پس‌ازآزادی، چه دردوران قبل از انقلاب و چه بعدازآن، این فرصت به دست نیامدکه بار دگر کتاب را مرور کنند و اصلاحات و تکمیلات لازم را دراین مورد به عمل آورند و این‌آرزو مانند هزاران‌آرزوی دیگر جامهٔ عمل بخود نپوشید.

اما ،آنچه که مربوط به نظر اسلام درمورد کلیات اصول مالکیت ودیگر مسائل اقتصادی است، چون مطالبی اصولی است وبااستفاده ازآیات قرآن، و منابع اصیل سنت بیان شده، مطالب قابل استفاده‌ای برای همیشه و همگان است. باشد که ایمان و اخلاص وعلم و هدایت او، دستگیرما دراین جهان و فراراهمان درآن جهان باشد. انشاءالله

محمود، بسته نگار



الحمدلله الذی لم یتخذ ولداً ولم یکن له شریک فی الملک ولم یکن له ولی من الذل و کبره تکبیراً.

قل اللهم مالك الملك تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء[1] ...

درود فراوان برپایه‌گذاران کاخ سعادت، و برفرازندگان پرچم هدایت ، و دعوت کنندگان بصلح و امنیت وبپادارندگان ترازوی حق و عدالت، و برگزیدگان برسالت ، بویژه بر مکمل بنیان‌گذشتگان ، آن منادی بلند پایهٔ ایمان ، فروغ فروزان ، دستگیر جهانیان خاتم پیمبران وخاندان و جانشینان گرامی او

۱ــ آن قدرت بی‌حد وپایانی که سراسرجهان بزرگ به‌ارادهٔ توانای اومیگردد ، وموجودات خورد و درشت مقهورتدبیر اویند و اجزاء وذرات گیتی را بکردهم می‌چرخانند، و پیوسته جوهرذات وظاهرهرموجودیرا ازوضعی‌بوضعی دیگروازحالی‌بحالی میگرداند مالکیت بحق‌وتصرف مطلق ازآن اوست، اندکی ازآن قدرت‌تصرف و مالکیت بحق خود، هرکس را خواهد بحسب حکمت خودمیدهد وازهرکس خواهد می‌ستاند

آن قدرت !! آدمی را در آخرین مسیر کمـال و عالیترین ترکیب حیاتی درآورده و با همین ترکیب عالی و جهازهای نفسانی و مادی ، یکسره محتاج و برهنه از هروسیله درروی زمین پهناور براهش انداخته ، ازیکسو تازیانه های احتیاج را بر پیکر لطیف و حساسش مسلط نموده از سوی دیگر وسائل نیازمندیرا ازدسترسش دور داشته ، تا رشته های گزنده و بر انگیزندۀ احتیـاجات از گـرسنگی و تشنگی و سرما و گرما و بیماری و... نیروهای درونی ویرا بیدار ودست تصرفش رابکار اندازد ، فکرش رابهرچه متوجه نمایدو چشمش رابهرسوبگرداند در هر برخوردی اندیشه و تدبیر نماید و از هر تأثری بر قدرت تأثیرش افزاید، وهرسودمندیرا سودمندتر گرداند و آنچـه در تحت تصرفش آمد بصورت بهتری در آورد تا از ادراك نظم وپیوستگی ، و حکمت و زیبائی جهان بهره های عقلی گیرد واز آثار وخواص موجودات درطریق کمال توشه و ساز وبرك زندگی بردارد .

تکامل مالکیت

ازیکسوقدرت وتصرف‌ونیازمندی، ازسوی دیگرسودبخشی موجودات رابطه و علاقهٔ مالکیت را پدید آورده؛ با این‌رابطه مالکیت اختیار وحق تصرف نسبت بچیزیستکه در تصرف آمده. بنابراین اصل مالکیت پیش از آنکه موضوع قانونی و اعتباری باشد اصل فطری و نفسانیست ، پس از آن منشأ احکام حقوقی گردیده، آنگاه مسلک‌های اقتصادی و اجتماعی وسیاسی از آن پدید آمده، چنانکه پیش ازتوجه بقوانین و اعتباریات احساس باین علاقه و حق را در غریزهٔ حیوانات و فطرت سادهٔ انسان مشاهده مینمائیم

مالکیت در فطرت‌آدمی وغریزهٔ حیوانات

اگریك قوطی یا اسباب بازی رابدست طفلی دادید یا خود آنرا بدست آورد آنرا ملك خود میداند. اگربعنف‌کسی بخواهد ازاوبازستاند از حق خوددفاع میکند و بسا با ناله وزاری از دیگران برای گرفتن حق خود استمداد می‌نماید . این احساس و دفاع در عالم حیوانات هم‌کم وبیش مشاهده میشود؛ حیوانیکه لانه وآشیانه می‌سازد، یاطعمه‌ای بدست میآورد آنرا حق وملك خود میداند و متجاوز را متعدی میشمارد و با نیروی‌اتکاء بحق خود بدفاع می‌پردازد ؛ چه‌بسا حیوانات دیگر هم دردفاع از حق او کمك مینمایند . کلاغها را مشاهده‌میکنید که‌باچه خشم وسروصدائی ازآشیانهٔ خود دفاع

می‌نمایند ودربرابر افواج مهاجمی که دیررسیده وزودمیخواهند خانه‌شان را تصرف کنند ایستادگی میکنند و کلاغان دیگر از اوپشتیبانی می‌نمایند، نوعی از طیورماده که برای ساختن آشیانه تنها زحمت میکشد خود را نسبت بآن احق و اولی از نر خود میداند پس ازآنکه جوجه ازتخم بیرون آمد وپروبال بازکرد و احتیاجش بسرآمد نر را ازآشیانه خود بیرون میراند . طیور دیگریکه نر و ماده هردو در ساختن لانه‌کارکرده‌اند تا آخر هر دو درآن زیست مینمایند . لانهٔ مورچه و خانهٔ زنبور ملك آنها است چه بااطمینان ذخائر ونتایج کارخودرا درآن ذخیره واز مزاحم دفاع میکنند. شواهد و دلایل بر غریزی بودن اصل مالکیت درعالم حیوانات کم وبیش مشهود است .

مالکیت انسانهائیکه در مراحل بدوی بسر میبرند مانند حیوانات بحسب موضوع زمان و حد استفاده محدود میباشد. حیوانات ومردمان بدوی درچیزهای محدودی بخودحق تصرف میدهند و پس از رفع احتیاج آنرا وامیگذارند و ازآن صرف نظرمینمایند، مردمان ابتدائی ابزار صید وآتش افروزی وغار ومحلی که درآن ساکن هستند ملك خود میدانستند وبعد ازرفع احتیاج، ازآن صرفنظر مینمودند ومزاحم استفاده دیگران نمیشدند مردمان بدوی فعلی که نمونهٔ زندگی ابتدائی انسان میباشند چنین‌اند و درعین آنکه بیشتر اموال را میان خود مشترك میدانند مالکیت خصوصی را هم امرمقدس دانسته و آنرا جزء وجود خودمیدانند چنانکه شخص ، مالك اعضاء و اجزاء بدن خوداست؛ مالی را که بدست آورده یادرآن عملی نموده یا مبادله کرده یا بمیراث باو رسیده جزء شخصیت خود مقدس میشمارد . از اینجهت بدوی بدون توجه بقوانین و مقررات یك بوته گیاه یا یکقطعه سنك یا

درخت یا شاخه را بوسیلهٔ بستن کهنه یا نخ و یا زخم زدن به تنهٔ درخت مالکیت خود را درآن اعلام مینماید ودیگران هم اینحق را برای او محترم می شمارند و درآن تصرف نمیکنند .

این اصل مالکیت با ریشهٔ ثابتی که دارد بحسب اوضاع و احوال درسیر تاریخی از جهت کمیت و کیفیت و موضوع و مصرف بصورتهای مختلفی درآمده مثلا اشیاء منقول وغیرمنقول درمیان بعضی از طوایف و قبائل ملك همه و درمیان بعضی دیگر این خصوصیت در زمین بوده، دربعضی ملکیت اشیاء برای تمام قبیله بوده ، دربعضی برای طایفه یا خانواده ودربعضی برای افرادی بوده است .

رسیدگی بانواع مالکیت واطوارآن مربوط ببحث تاریخ مالکیت است. هدف عمومی دراین کتاب بحث دراینست که مالکیت در اثر پیشرفت وسائل تولید و افزایش مال و مشتری و تمدن چگونه منشأ ازمیان رفتن توازن وتعادل وجنك طبقات گردید ؟ راحتی وآسایش بشری را سلب نموده، آیا علاج قطعی وهمیشگی برای این مشکل میتوان یافت ؟

ادوار تکامل وپیشرفتی که مالکیت وامور اقتصادی پیموده گرچه ازجهاتی در تسهیل زندگی و تکامل فکری انسان مؤثر بوده ولی ازجهات دیگر یکی ازمشکلات روزافزون زندگی انسان شده و پیوسته عقلاء ومصلحین در راه علاج آن نظریات وافکاری داشته ودارند ولی تا بحال هیچیك معالج قطعی نبوده و بنظر بسیاری ازمردم ازمشکلات غیرقابل علاج است که بایدانسان برای همیشه متحمل آثارخوب وبدآن باشد !

ریشهٔ اشکال ازاینجا شروع میشودکه انسان وقتی اراده وتوجه خودرا برای اشباع هرغریزه وخواهشی مصروف داشت بحد

ضرورت وتأمین حاجت متوقف نمیشود، چون مختار و آزاد آفریده شده میکوشد تا هرچه بتواند دائرهٔ نفوذ خود را توسعه دهد. هرچه مال وعلاقهٔ مالکیت درسیر تاریخی بیشتر اهمیت یافته و وسائل تولید پیش‌رفته توجه انسان بآن افزوده شده تاآنجا که امروزبصورت یك قدرت مهمی درآمده که قدرتهای معنوی، اخلاقی و سیاسی را تحت نفوذ خود قرارداده است.

چنانکه اشاره شد در زندگی سادهٔ بدوی مورد تعلق علاقهٔ مالکیت چیزهائی بوده که مورد استفاده درهمان زندگی ساده قرارمیگرفت ومحدود بهمین حد بوده. باین جهت مالکیت کماً وکیفاً ساده ومحدود بوده؛ شخص تاآن حدخود رامالك مکان یا درخت یا سنك وچوبی میدانست که آنرا بتصرف خودمی‌آورد و ازآن استفاده میکرد. همینکه ازآن مکان کوچ مینمودیا ازآن درخت وچوب اعراض میکرددیگری میتوانست آن‌را بتصرف خود درآورد. پس ازآنکه زندگی فردی یاخانوادگی بصورت قبیلگی و اجتماع درآمد قدرت تصرف ومالکیت توسعه یافت تا بمرحلهٔ تولید و توزیع و مصرف و بالنتیجه تمرکز رسید، از این پس (تاریخ آن مشخص نیست) مالکیت ازحد احتیاج و تصرف و رفع احتیاج پیشتر رفت ودرنفوس بیشتر ریشه گرفت واز این ریشه رذائل اخلاقی (آز ، بخل، رقابت ، دشمنی) پدیدآمد.

آغاز تقسیم کار، توزیع، مبادله، پول، سرمایه‌داری

درآغازاین دوره، تولید درحد توزیع و مصرف افراد یاقبیله ایستکه گرد هم جمع شده تا نیازمندیهای اولیهٔ خود را با همکاری رفع نمایند. بموازات پیشرفت نیازمندیها کارها تقسیم وتولید افزایش مییابد، وباپیشرفت ابزار و تقسیم کار وافزایش تولید دورهٔ مبادله میرسد، بوسیله مبادله

احتیاجات آسانتر و بهتر تأمین‌میشود، هرفرد ودسته‌ای بحسب کار مخصوص خود محصولی فرا می‌آورند و مازاد محصول‌خود را برای تأمین دیگر احتیاجات با کالاهای دیگرمبادله میکنند کسانیکه دارای قدرت بدنی وابتکاربیشترند محصولشان‌افزوده وغریزهٔ حب‌مال وجمع ثروتشان بیشترمی‌شود ، ومازادمحصول خود را پس از مبادلهٔ اولیه و رفع نیازمندیها. احتکارمینمایند تا هرچه بیشتر محصولات دیگران را برای خودجلب کنند. در این دوره‌چون مبادلات‌کالا به‌کالا انجام می‌یابد، وکالا درمعرض فساد و اتلاف است تمرکز ثروت و تفاوت در معیشت چندان نخواهد بود. هرچه اجتماع و نیازمندیها توسعه مییابد و بازار معاملات گسترده‌ترمی‌شود موضوع‌تعیین وتوافق‌ارزش‌هامشکل‌تر میگردد. برای توافق وتعیین ارزشها و تسهیل معاملات پول‌رخ نشان میدهد. پول نخست نمایندهٔ ارزشها وتسهیل‌کنندهٔدادوستد هااست. دراین‌مرحله بایع ومشتری ازهم متمایزمیگردد،دیگر لازم نیست که صاحبان سرمایه و پول کالاهای خود را درموقع احتیاج عمومی ببازار آورند . می‌توانند کالای خودرا تا آنجا که فاسد نشود ذخیره‌کنند تا درموقع احتیاج با قیمت بیشتری بفروشند وهم‌پول‌رابآسانی‌میتوانندگنجینه نمایند تابموقع‌احتیاج و با اندازه مصرف‌کنند و چه‌بسا تولیدکنندگانی‌که بموقع و با ارزش‌واقعی نمی توانند محصول خود را مبادله‌کنند زیرا تعیین ارزش بدست سرمایه داران و صاحبان پول بیشتر قرار میگیرد که هرموقع بخواهند باارزش‌کمتر محصولات تولیدکنندگان‌را برای مصرف واحتکار بخرند و دوباره در وقت احتیاج با قیمت بیشتر بمصرف‌کننده ویاخودتولیدکننده بفروشند وپول بیشتری جلب‌کنند و بتدریج طبقهٔ مولد وکارگربا نیروی بدنی وکارو

متعلقات خود در اختیار صاحبان پول وسرمایه درمی‌آید و پس از چندی بطور رسمی غلام وبردهٔ آنها میگردند .
چون طبقهٔ مولد ومتصرف درزمین ومنابع طبیعت یکسره دراختیار سرمایه‌داران درآمد یارسماً بردهٔ آنان شد زمین ومنابع طبیعی هم در ملکیت آنها درمی‌آید تا کاربآنجا میرسد که پولی که نخست بعنوان نمایندهٔ تعیین ارزش و وسیلهٔ تسهیل مبادلات جعل شده بود خود با ارزش‌تراز هر کالا و وسیلهٔ معامله‌می‌شود وبازار رباخواری گرم می‌شود، ودر اثرقدرتی که‌پول یافته هدف کوششها و موجب قدرتها میگردد
بنابراین سررشتهٔ پول که بدست‌طبقه‌ای، می‌آید سررشته‌های سرمایه‌های انسانی وطبیعی وحکومت هم دنبال آن بدست همین طبقه قرار میگیرد و نظام طبیعی اجتماع و نفسیات و اخلاق دگرگون می‌شود ، و استعدادهای بشری و فضائل از رشد باز میماند و حس خیر خواهی و تعاون رو بخاموشی میرود ، و غریزهٔ تنازع دربقاء که از مواریث عالم‌حیوانات است درجنگها و بیرحمیها رخ نشان میدهند، وحدت وهماهنگی اجتماعی‌مبدل بتفرقه واختلاف و طبقات متضاد میگردد ، طبقهٔ محروم و بینوا در برابرطبقهٔ مالك ومتصرف دراموال ونفوس که عموماً حکومت را دردست دارند صف بندی میکنند. دراین چنین وضعی اگر چاره‌جوئی نشود همه‌استعدادها صرف‌دشمنی وکینه‌توزی خواهد شد وآسایش واطمینان از همه‌سلب می‌شود ونگرانی و اضطراب همه را فرا میگیرد و دورهٔ انحطاط و فناء چنین اجتماعی فرا میرسد

پیدایش نظریات و قوانین

درهرمجتمعیکه وضع‌مالکیت واقتصاداز اعتدال خارج می‌شود و خطر انهدام و نابسامانی نمایان‌میگردد معمولامردان

عاقبت اندیش و اهل نظر بچاره جوئی میافتند تا از طریق وضع قوانین یا تذکرات خیرخواهانه وبیدارکردن احساسات و عواطف انسان دوستی و توجه دادن ارباب قدرت و ثروت بمسئولیتهای اجتماعی یاازطریق نظریه و فرضیه‌ای‌که اجتماع عادلانه و باصفائی را بنمایاند ، از سقوط و انهدام جلوگیری نمایند ولی‌چون این‌طرق ازمبدء ایمان وعقیده ونفسیات بشری تقویت نمیگردد یااثری‌ندارد یااثرآن زودگذر است. زیرااین علاجها چنانکه‌بایدازطغیان غریزهٔ افزایش‌جوئی ومال اندوزی نمیتواند جلوگیری نماید .

بیشترصاحب‌نظران باین مطلب توجه‌ندارندکه چگونگی وضع اجتماعی و اقتصادی نتیجهٔ اعمال و رفتار افراد و طبقات اجتماع است و اعمال و رفتار از آثار نفسی واخلاقی میباشد و نمیتوان ظواهر زندگی را از باطن و نفسیات منفك دانست . ازاین‌رو هر نظریه و قانونی تا متکی بنفسیات واخلاقیات نباشد ثبات و بقائی ندارد و چنانکه باید اجراء نمی‌شود ، مگر غیر ازاینستکه هر نظریه و تشریع وتبدیلی‌درباره مالکیت باید بوسیلهٔ قدرتی اجرا گردد ؟ اگر این‌قدرت از ایمان و نفسیات نباشد مجریان همین افراد بشرندکه خود محکوم غریزهٔ حب مال و افزایش طلبی میباشند .

بهمین سبب درسرزمین‌وکشورهای شرق‌که بوسیلهٔادیان‌و مصلحین،ایمان‌ومسئولیت‌اجتماعی‌وعواطف‌انسانی‌نفوذ وریشه‌های عمیق‌داشته‌باآنکه درادوار قدیم قوانین وشرایع مدون ووسیعی درامورمالی واقتصادی نداشتندوچه‌بسا اختلاف‌زندگی هم بسیار بوده‌دچاربحران‌واختلال‌طبقاتی‌کمترشده‌اند وازاین رونظریات و فرضیه‌های اقتصادی واجتماعی هم‌کمتر بچشم میاید. قوم یهود

پس ازشهرنشینی تا وقتیکه قوانین ومواعظ دینی در میان آنها حاکم بود وتحت سرپرستی پیغمبران بنی‌اسرائیل بسر میبردند با همه مال دوستی گرفتار اختلاف طبقاتی نشدند .

درایران همینکه پیشوایان دینی با صاحبان قدرت‌همدست شدند ونفوس و اموال مردم را مورد تجاوزقراردادند و ایمانها سست گردید اختلاف طبقاتی شدیدشد ودراین میان مانند مانی و مزدك بطرفداری از طبقات محروم قیام کردند .

دریونان‌ورم‌قدیم‌پس‌از تشکیل‌اجتماع‌وپیش‌ازظهورمسیحیت اختلاف‌طبقاتی‌ودرنتیجه بحرانهای شدیدی‌پیش‌آمد ودراین‌میان مردان حساس وسخنوری بپاخواستندکه بتحریك وتبلیغ طبقات محروم می‌پرداختند وباشعروخطابه زندگی اشراف‌وثروتمندان را بازندگانی بینوایان ومحرومان‌مقایسه‌میکردند وحس‌انتقام‌جوئی وکینه‌ورزی‌را دراین طبقه رنجدیده بیداروآنهارا دعوت بتشکل میکردند ولی چون اصول قانونی ونقشهٔ مدنی‌که تأمین عدالت‌وحقوق‌محرومین‌کند نداشتند‌بیش‌ازآنکه‌قدرتی‌بدست‌گیرند ازمیان میرفتند واگر قدرتی بدست میگرفتند پس‌از اندك‌زمانی ناچار تسلیم سرمایه داران می شدند و حکومتهائیکه نمایندهٔ اشراف و ثروتمندان بودند همینکه احساس خطر میکردند با روشی که پیش میگرفتند یا نویدهائیکه میدادند یا اصولیکه وضع‌میکردند‌امید موقت‌برای‌ناراضیان فراهم‌مینمودند وهمینکه خطر طغیان با اینگونه داروهای مخدر از میان میرفت وضع مالی و اقتصادی در مسیر سابق بر میگشت . یونان قدیم با آنکه از مراکز تمدن و علم بود دارای دین و آئین مشخص ومعتقدات و اصول معنوی همگانی نبود تا برهمه طبقات یکسان حاکم ونافذ باشد ، معتقدات‌آنها همان بودکه ازاوهام بی‌پایه

ومبهم وضع سابق قبیله‌ای حفظ کرده بودند وپس از آنکه بصورت اجتماعی درآمدند طبقه مالکین و اشراف که از طریق بازرگانی وحمل ونقل دریائی ثروتمند شده بودند بر آنها حکومت میکردند: در مقابل آنها طبقهٔ محرومین و غلامان و کارگران بودند که پیوسته با طبقهٔ حکام ومالکین در اختلاف وجنك بسر میبردند. این اختلافات ودشمنی‌های داخلی باجنگهای خارجی که همیشه باآن مواجه بودند کشوریونان را در معرض سقوط و فناء قرار میداد. این وضع منشأ آن شد که اهل نظر و دانشمندان برای ایجاد عدالت و همبستگی مردم قوانینی وضع کنند یا نظریاتی ابراز دارند.

از طریق فرضیه و تصویر مدینهٔ فاضله

بعضی از این فلاسفه ومصلحین دوراندیش چون متوجه شدند که حکومت‌های معمولی زمان وقانون هیچیك تضمین عدالت اجتماعی وحقوق عمومی را نمی‌نماید وراه وصول بیك اجتماع عادل و هم آهنك را در این دیدند که نقشهٔ چنین اجتماع وحکومتی را طرح نمایند وسایه و ایدآل آنرا در خاطرها جای دهند تا این نقشه متدرجاً در اذهان قوت گیرد وطرفدارانی پیدا کند. باشد که در گوشه‌ای اززمین صورت عمل بخود گیرد واین سایه از ذهن بخارج ذهن گسترده شود.

اولین نقشه ومشهورتر ازهمه نظریهٔ افلاطون است: افلاطون ازظلم وستم هیئت حاکمه و وضع اقتصادی و اجتماعی وبیعدالتی یونان که مردی مانند سقراط رابی گناه محکوم بمرك نمود ومردمیرا در زجر وفشار میدید بتنك آمد وقدرت هوش و فکر بی مانند خود را برای طرح یك اجتماع عادلانه و هم آهنگی بکار برد افلاطون در ده قسمت کتاب جمهوری خود با دقت کامل و آراء

محکم راه وصول و نقشه این حکومت‌را ترسیم نموده ، دراین کتاب ایجاد وحفظ مدینهٔفاضله را تنها مربوط به تربیت صحیح و دقیق حکام میداند . وی نخست افرادی را که دارای استعداد های مختلف ذاتی می باشند بسه طبقه تقسیم مینماید: ۱ـ کشاورزان وهنرمندان ۲ـ سپاهیان ۳ـحکام؛ و تخصص و تقسیم طبقات را بحسب استعدادهای مختلف اساس و پایهٔ این مدینهٔ فاضله میداند .

آنگاه بشرح تربیت روحی و جسمی و اخلاقی کسانیکه استعداد حکومت و ادارهٔ خلق را از کودکی دارند میپردازد ، بعقیدهٔ وی بعداز آنکه اینها در تمام مراحل تربیتی و علمی از امتحان خوب بیرون آمدند حق حکومت برای‌آنهااست وباید زمام اموررا بدست گیرند . آنها را باید درمحل مخصوصی از کشور جای دهندکه زیر چادرها یاخانه‌های نظامی بسر برند و نبایدبیش‌ازتأمین زندگی دارای مال و خانه و املاك باشند . خانه های ساده‌ایکه در آن منزل دارند نباید دارای پستو و مخزن باشد، جیره‌وحقوقیکه ازمردم به‌آنها میرسد فقط باندازهٔ کفاف معاش یك سال آنها باشد وچیزی افزوده نشود . باید متوجه باشندکه‌نفسیات آنها ذخیره وگنج گرانبها و طلاونقرهٔ آسمانی استکه همیشه باقی‌وثابت‌است . و از طلا و نقرهٔ زمین که درمعرض فساد است بی‌نیازند لذااین‌چیزها رازیرسقف‌منزل خود نبایدنگاه‌دارند وباخودچیزی‌ازطلا ونقره‌حمل‌ننمایند ودر ظروف‌طلاونقره‌نخورند ونیاشامندتابتوانندذخیره‌های نفسی‌خود ونظام اجتماع و حدود قانون راکاملاحفظ نمایند. تهیهٔ ملك و اندوختن طلاونقره برای عموم طبقات این جامعه خطرناك است بخصوص برای حکام‌که اگر ملك وطلاونقره فراهم نمایندبجای

آنکه حاکم باشند زارع و صراف میشوند ، وبین آنها ومردم و میان خودشان آتش کینه وطمع شعلهورمی‌شود وپیوسته بایدبرای حفظ خود و اموال خود در بیم و هراس باشند و متدرجاً بمال رعیت و توده طمع میورزند درنتیجه بجای آنکه سگهای پاسبان وهوشیار باشند گرگهای خونخوار می‌شوند ؛ چنین حکامی باید مراقب طبقات دیگر باشند تا تورم ثروت دربعضی وفقر دربعضی دیگر پیش نیاید واحتکار زمین و طلا و نقره ایجاد اختلاف و شکاف درمدینهٔ فاضله ننماید .

این اجمالی ازنظریه ونقشهٔ افلاطون دربارهٔ وضع مالکیت درمدینهٔ فاضله است ، ولی خوداعتراف داردکه این فرضیه بطور جامع و ثابت عملی نیست ، در اواخر کتاب در جواب یکی از شاگردانش که می پرسد آیا این نقشه عملی می‌باشد میگوید :

اگردر زمین صورت نگیرددرآسمان نقشهٔ حکومت عادلانه همین است ؛

پس ازآنکه افلاطون متوجه شدکه نقشهٔ جمهوریت کاملا با عمل تطبیق نمی‌نماید وحتی برای عموم قابل تصور نیست کتابی دیگر بنام قوانین نوشت ودرآن نقشهٔ حکومت فاضله را بصورتی نزدیکتر باذهان وعمل وطرح قانونی تشریح کرده ، در این کتاب مالکیت محدود را برای حکام جایزدانسته . ارسطو چون بیشتر بواقعیات عملی توجه داشت نظریه استادش افلاطون را غیرعملی ومردود میدانست وچنین میگوید: استادچون طبقات وافراد را درنقشه مدینه فاضلهٔ خود محدود ساخته سعادت وآزادی آنها را نادیده گرفته، با آنکه اگر طبقات وافراد اجتماع آزاد درکار وکوشش و ابراز استعدادهای خود نباشند چنانکه باید علاقمند بزندگی نمی‌شوند وسعادت ورفاه عمومی تأمین نخواهدشد. ارسطو

کشور را خانوادهٔ وسیع و خانواده را در اساس کشور میداند: همان روابطی که در میان اعضاء خانواده با هم و با سرپرست خانواده متعارف است باید درمیان طبقات مردم و دولت باشد، درمیان خانواده ثروت ازضروریات زندگی است و آنچه زائد بر ضروریات ومصارف است ثروت نیست ازاین نظر هر شغل و پیشه‌ایکه منظور جمع و ذخیرهٔ ثروت میباشد غیر صحیح و بلکه مضر میباشد. مبادلات و معاملات باید بر اساس احتیاج خریدار به کالا و زائد بودن بر احتیاج فروشنده باشد نه تحصیل پول و ثروت، پول تنها وسیلهٔ مبادله است و نباید وسیلهٔ جمع ثروت و رباخواری‌شود، اگر پول وسیلهٔ ثروت اندوزی گردید اختلاف و اختلال پیش میآید . ارسطو مانند معلمش افلاطون دخالت طبقات پیشه‌ور وصنعتگر وکشاورز را درکار حکومت و سیاست ازجهت وضع روحی وجسمی مخصوصی که دارند جایز نمیداند .

گزنفون شاگرد دیگر سقراط در بارهٔ مالکیت نظرش آزادی‌مطلق‌بود، اول به‌کشاورزی پس‌ازآن ببازرگانی‌ازراههای دریائی اهمیت میداد . دولت را بتأسیس شرکتهای بازرگانی و استخراج معادن بخصوص طلا ونقره و ملی‌کردن آنها توصیه میکرد .

در آثار کشورهای متمدن قدیم و رومیان پیش از نفوذ مسیحیت دراین سرزمین نظریات مستقل ومدونی دربارهٔ مالکیت واقتصاد مشهودنیست، نظریات‌رومیان همان پیروی ازدانشمندان یونان بوده، بعد ازنفوذ مسیحیت‌درروم‌واروپای‌شرقی وضع‌اقتصاد و مالکیت پیروی از سنن طبیعی و ملی بضمیمهٔ تعالیم مسیحیت بوده، بعد ازسقوط‌امپراطوری روم (۳۹۳) بدست قبائل مهاجم وآغاز قرون وسطی تا مدتی درسراسر نقاط اروپا هرج ومرج

و قتل وغارت وبعد از آرامش و سکونت درشهرها اشرافیت و سرمایه‌داری و تجمل حکمفرما بود . درکرانه و سرزمین‌های وسیع این‌قاره مدتهاشغل عمومی دزدی وغارتگری یا کشاورزی گله‌داری‌بود. تنها وسیلهٔ صبروتسلی محرومین وانصاف سرمایه‌داران و اشراف همان تعالیم مسیحیت بود زیرا تنها پیشوایان دینی‌بودندکه مردمرا بعدل وانصاف و انفاق وصبرواجراءقوانین عهد عتیق (توراة) و اخلاقیات عهد جدید (انجیل) دعوت میکردند و ثروتمندان و رباخواران را سرزنش‌مینمودند و از اموال مالداران بعنوان‌فقراء ومصارف‌خیریه وکلیسا میگرفتند، در سراسر قرون وسطی کلیسا و کلیسائیان مرجع‌ا قضائی ورفع اختلافات و تعالیم اخلاقی بودند . دراین مدت همه دانشمندان ونویسندگان نیز ازعلمای مسیحی بودندکه سرچشمهٔ نظریات و اندیشه های آنان الهامات پیمبران وگاهی آمیخته با افکار و نظریات علمای یونان بخصوص ارسطوبوده .

در اواخر قرون وسطی دراروپا پس ازتمرکز وتوسعهٔ تجارت وکشاورزی‌مالکین اراضی و سرمایه‌داران وپولداران بیش‌ازپیش قدرت یافته ، رباخواری واندوختن پول و زر وسیم رایج‌گردید . طبقات حاکمه برای حفظ قدرت و سپاهیان خود بسرمایه داران و پول آنها احتیاج و اتکاء داشتند و اختلاف طبقاتی و اختلال اقتصادی بیشتر می شد . درمیای این تحولات نظریات اقتصادی مختلفی ظاهرمیگشت‌که منشأ آنها وضع‌خاص اجتماعی عمومی وچگونگی تربیتی وطبقه‌ای صاحب‌نظران بود. ازاین‌رو هیچیك‌ازاین‌عقاید بیان اصول کلی وعلاج عمومی نبود، بعضی ازاین نظریات ناظر بحمایت از دهقانان وبینوایان‌بود، بعضی ناظربطرفداری ودفاع ازحقوق اشراف ومالکین یا تجار

وگردانندگان کلیسا بود.

از اواخر قرون وسطی و اوائل قرون تجدد، اروپا تحول تاریخی مخصوصی را میپیمود، کشف آمریکا (۱۹۴۲م) دراین تحولات اثرشایانی داشت، در میان این اوضاع صاحب نظران عدالتخواهی پیداشدند، این صاحب نظران چون نظریه های محدود اجتماعی را وافی ومؤثر در ایجاد یك زندگی برتر و عادلانه‌ای ندیدند بفرضیه های خیالی پرداختند تا شاید افکار عمومی را برای تحقق بخشیدن بزندگی عالیتری آماده سازند. توماس‌مور[۱] (۱۴۸۰-۱۵۳۵) ازکسانیستکه ازعدالت اجتماعی در زمین یا محیط اروپا مأیوس شد و کشور خیالی ساخته. خاطرهٔ شیرین تمدن خیالی افلاطون وزندگی برادرانهٔ مسیحیان اولیه وتأثیرمهم کشف سرزمین جدیدآمریکا خاطرهٔ یك جامعه ایده‌آلی رادرضمیر اوبیدار نمود. توماس‌مور که‌صدراعظم انگلستان بود چون‌نتوانست دربرابر بیعدالتی‌های پادشاه وپاپ تسلیم شود ومقاومت کرد ازوزارت خلع‌ومحکوم بمرگ گردید و مردانه جان سپرد. کتاب او بنام جزیرهٔ خیالی یا بهترین جمهوریها پس‌ازمرگش‌منتشر گردید. دراین کتاب‌ازبان‌ناخدائی که باچندتن ازکاشفین‌آمریکا باطراف دنیا مسافرت نموده، وضع اجتماعی جزیرهٔ خیالی را شرح داده. این ناخدا از بیعدالتیها وجنگها بستوه‌آمده وباین نکته متوجه‌شده، که هرجا مالکیت شخصی وجودداشته‌باشدوپول معیار همه‌چیز باشدعدالت ورفاه ازآن‌سرزمین‌رخت‌برمیبندد، بهترین نعمتها بیدترین‌ودنی‌همه‌چیزترین‌مردم‌تعلق‌میگیرد، اقلیتی‌ثروتهارا میان‌خودتقسیم مینمایند وباقی درمنجلاب‌فقرومذلت بسرمیبرند. دراین‌جزیره

۱- Thomas mour

ناخدا آرزوهای خودرا چنین تصویر مینماید که مردم درروز شش ساعت کارمیکنند وبقیه را بمطالعه وبحث و توسعهٔ معنویات خود میپردازند. آنان چون ازخطر طلاو نقره آگاهند با نظر نفرت بآن مینگرند وآنرا درمیان زندگی خود نفوذ نمیدهند. این فلزاترا برای ساختن ابزار و غل و زنجیر بکار میبرند تا مجرمین و جنایتکاران را بااین بندها ببندکشند.

دیگراز کسانیکه باتصور کشور خیالی خواسته خاطر رنجیده خود را آرام نماید وباميد چنین کشوری درزمین چشم از دنیا پوشید کامپانلا Thomas Campanella (۱۵۶۸ - ۱۶۳۹ م) کشیش ایتالیائی است که در صدد انقلاب بود ، در اثرآن محکوم شد وبیست وهفت سال در زندان گذراند درایام محکومیت کتابی بنام «کشورآفتاب» نوشت دراین کتاب شرح حال ناخدائی را مینویسد که ضمن مسافرت خود بدور دنیا در نواحی استوائی موفق بملاقات هندیهائی شد که از جور و ستم حکمرانان فرارکرده وبدانجا پناه آورده‌اند. این مردم زندگی برادرانه ومشترکی داشتند دراین سرزمین همه اموال بین همه مشترکست. اطاق منزل، تختخواب وهمه چیزهمگانیست، هرشش ماه یکمرتبه شورای قضات اطاقی که هرکس بایداشغال کند تعیین مینماید واسم اورا بالای درآن مینویسد. همه چیزدارندولوازم زندگی در دسترس عموم است ولی مال اختصاصی نیست. کارهم بطور تساوی توزیع شده چنانکه بیش ازچهارساعت کارنمیکنند، مواد غذائی درآنجا فراوان است جوانها ازپیرهائی که متجاوز ازصد تا دویست سال زیست نموده‌اند پذیرائی میکنند، درآنجا خدمتکاروجود ندارد ، همه باید کارهای خود را انجام دهند! درآنجا قتل و دزدی وزنا وجود ندارد ، گناه درآنجا نیست.

آنچه گناه شمرده میشود تنبلی و حق ناشناسی و دروغ و اندوه است. در کشور آفتاب، خورشیدرا محترم‌میدانندوخدارا پرستش مینمایند. جامعهٔ آنجا نزدیك بهمان‌جامعه‌ایستکه‌مسیح وافلاطون آرزوداشتند.

دیدرو Diderot (۱۷۱۳-۱۷۸٤م) درکتاب خود شرح مسافرت کسی راکه بشهرخیالی «اوتائیتی» رفته‌است بیان مینماید. ازجمله میگوید پیرمرد مهماندار هنگام مشایعت بمن گفت: ماهامردم‌بیگناه وخوشبختی‌هستیم‌توهرگز نمیتوانی‌بسعادت ما خللی وارد سازی ما مطابق ناموس طبیعت زندگی میکنیم و توقادرنیستی رنك طبیعت را ازآئینهٔ روح ما بزدائی در اینجا همه چیز بهمه‌کس تعلق دارد، بیهوده باموعظه خویش فکرتوو منی راکه ماازفهمش عاجزهستیم بما تلقین مکن، هرچه برای رفاه زندگی لازم است متعلق بماست، آیا ما از اینکه بیش از اندازهٔ نیازخود مال‌گرد نمی‌آوریم شایستهٔ تحقیر هستیم؟! هر زمان‌گرسنه شدیم غذاداریم، وقتی سردمان شد لباس داریم وهمین برای ما کافیست زیرا اگربخواهیم پارا ازحد احتیاج فراتربگذاریم باید تا عمرداریم جان بکنیم.

اینگونه فرضیه‌ها ومجتمع‌های خیالی‌بیشتردرپایان‌قرون وسطی واوائل قرون تجدد وتمدن جدید پدید آمده، از یکسو نبودن اصول‌قانونی واجتماعی‌واقتصادی‌که‌بتواند ازهرجهت‌این کشورهای نوینی‌که اززندگی‌ایلاتی‌رو بشهرنشینی؛توسعه‌می‌یافت دربرگیرد وامور اجتماعی واقتصادی آنها را تنظیم نماید، از سوی دیگرتوسعهٔ فاصله و تضاد طبقاتی این اوضاع‌مردم متفکر وصاحب نظررا وادارمیکرد تاچاره‌ای برای سامان دادن باین بی‌سامانی بیابند. وچون وضع این کشورهادرحال تحول بود

و بیک وضع مبتنی ثابت نمی مانـد صاحب‌نظران نمیتوانستند نظرهای‌محدود وقوانین‌خاص‌عملی‌ابرازدارند. آنچه میتوانستند بیاندیشند و نظر دهند تنها دربارهٔ اصول و نظریاتی بودکـه ازتعالیم سابق یونانیان ومسیحیت درازهان باقی بودکه بامحیط آنروز اروپـا هیچگونه تطبیق نمی‌یافت وعملی نمی‌شد. ازاین رو فقط به بیان فرضیه ومدینه‌های خیالی‌اکتفاءکردند تا شاید زمینهٔ تحقق وعملی شدن‌آنها فراهم شود و این سایه‌های خیالی درگوشه‌ای اززمین گسترده گردد .

چنانکه اشاره شد در یونان ورم قدیم اصول و مقرراتی درباره‌روابط مالکیت‌واقتصاددرمیان‌نبوده. پس‌ازتوسعهٔ مسیحیت تعالیم این‌آئین‌گاهی‌آمیخته بانظریات یونانیان بخصوص‌ارسطو درتعدیل وحسن روابط مردمیکه پیروی ازاین تعالیم مینمودند مؤثربود . پس‌ازشروع دوره تجدد (رنسانس) که تقریباً ازنیمه قرن‌پانزده واختراع چاپ آغازمیگرددهمزمـان تحول فکری‌و علمی ، باکشف امریکا ودست یافتن اروپا بر منابع ثروت این قاره وقاره‌های دیگر وتوسعهٔ تجارت خارجی و داخلی، تحول بیسابقه‌ای دروضع اقتصادی پیش‌آمد. اروپاکه با افکاروزندگی جدیدی ناگهان روبرومی‌شد تعالیم مسیحیت وحاکمیت کلیسارا پشت سرمیگذارد . پس‌تعالیم مسیحیت وفرضیه‌های کلی وخیالی نمیتوانست راه و روشی پیش‌آرد و روابط اجتماعی و اقتصادی تعدیل یا تنظیم نماید. ازاین رواندیشه‌های صاحبان نظرمتوجه یافتن حدود ومقرراتی گردیدکه بوضع موجود سامانی بخشدو احیاناً تعدیلی‌درروابط اجتماعی‌واقتصادی میان طبقات پدیدآرد بنابراین‌اصول ومقرراتیکه متخذ ازوضع موجودبود نمیتوانست برای همیشه وهمه‌جاثابت وغیرمتغیرباشد وقهراً بحسب تحولات

اجتماعی تغییر میبافت. واگر درباره‌روابط‌اقتصادی(که‌علم‌اقتصاد نامیده شده) پس ازگذشت سالها از ظهور این علم اصول ثابت وکلی‌معتقد شویم جزچند اصل‌محدودکه دیگرمسائل‌درپیرامون آن می باشد نمی یابیم.

مرکانتیلیستها یا سوداگران

دراواخر قرن۱۵ که زندگی شهری در اروپا توسعه میبافت و امنیت نسبی در شهرها برقرار می‌شد . و طرق دریائی برای دست یافتن بقاره‌های دور بروی مردم این سرزمین باز می شد و بازار تجارتهای‌وسیع‌داخلی‌وخارجی‌افزایش‌می‌یافت وازهرسو کالاهای تجارتی صادر ووارد میگردید وجویهای‌طلا و نقرهٔ امریکای‌تازه رخ نشان داده وافریقا وهند غافل‌گیرشده بسوی اروپا سرازیر می‌شد ، درچنین وضع مردمی پیدا شدندکه با برتری فکری و عقلی‌خود عامهٔ مردم ودولتها را به تسهیل‌جلب پول وطلا دعوت میکردند وطرق وراههای‌فکری برای‌این منظورارائه مینمودند و معتقد به برتری تجارت و پول بر کشاورزی وصنعت بودند . پس‌ازآن‌راه وروش‌وآراءاینها بنام مکتب‌اقتصادی «مرکانتیلیست» سوداگری نامیده شد .

فیزیوکراتها: با توسعه روز افزون بازارهای تجارت داخلی وخارجی دراروپا وبازشدن طرق دریائی. ظهورصنایع . تمرکز پول و ثروت درشهرها و افزایش قدرت دولتها و قوای تأمینیه، کشاورزان بشهرهای پررونق روی‌آوردند وپی‌درپی در استخدام دولت وشرکتها و تجارتخانه‌ها درمی‌آمدند ، هرچه رونق پول‌وتجارت وزندگی‌شهرها بیشترمی‌شدزمین‌های‌مزروعی ودهات بائر وبی رونق میگردید وسطح تولیدکشاورزی پائین

میآمد. با فراوانی طلا وپول درشهرها معیشت برای بیشتر مردم سختترمی شد، دراین وضع اجتماعی و زمینهٔ روابط عمومی و اقتصادی نظریات تازه‌ای پدید آمدکه از جهت اصول مشترکی که داشتند بعنوان فیزیوکرات معروف شدند . اصول نظریات آنها این بودکه‌کشاورزی یگانه منشأ تولید افزاینده و طبیعی میباشد. تجارت وصناعت گرچه‌مفید استولی عقیم ونازامیباشد. اینهاطبقهٔ تجاروصنعتگران‌را طبقهٔ عقیم اجتماع مینامیدندچون کارشان جمع کالاها ومواد است و صنعتگران بآن مواد صورت دیگری میدهند سپس در میان مردم تفریق می‌نمایند . ولی فلاحت معادلهٔ ضربی دارد، فلاح بذررا درزمین تفریق مینماید و آنچه جمع میکند ضریب تفریق شده است . تاجر و صنعتگر متکی به‌کشاورزاست وکشاورزمتکی بمنبع لایزال زمین، فلاحت مانند خون‌دربدن اجتماع‌است که درمیان طبقات‌وافرادمیگردد وبهرهٔ‌آن بدهقان‌برمیگرددکه مرتبط بزمین‌میباشد.

ازاین نقطه نظرمعتقد شدندکه بطورکلی‌نظام زندگی‌باید متکی‌برنظام‌طبیعت باشد. واجتماع واقتصاد واخلاق را نمیتوان ازهم منفک‌کرد. نظام طبیعی را چنین تعریف میکردند : نظام طبیعی نظام بدیهی وقابل درک همه است . برای درک بدیهیات باید افکارآزاد و از محدودیت بعادات و معلومات خارج شود (دارای روح فیزیوکرات‌گردد) این نظام فوق ارادهٔ بشری و ادراکات علمی وقراردادهای اجتماعی است وغیرمتغیر ولایزال والهی است. برای سعادت اجتماع بایدآنرابررسی وکشف‌کرد وبصورت عمل درآورد. گاهی هم نظام اجتماع را بنظام زندگی حشرات‌مانند زنبورعسل تشبیه میکردند؛ این تشبیه ریشه‌ای از دانشمندان یونان دارد دافلاطون درفرضیهٔ مدینهٔ فاضله تقسیم

وتخصص طبقات وعدم دخالت را بنظام زندگی زنبورعسل تشبیه نموده ومیگوید«زنبورهای نروبیکارمانندطبقهٔاشراف وانگل‌های زورگوهستند که محصول کار طبقات مولد را میخورند وبیکار و تن‌آسا هستند» یکی ازفیزیوکراتها در اشعارهجویهٔ خود نیز همین تشبیه را آورد تا مورد خشم زنبوران نر زمان خود واقع شد چنانکه مجبور شد اشعار خود را توجیه و تأویل نماید.

این اصول کلی ونظریات علمی این دسته بود. روش‌عملی آنهااین بود: چون منافع اجتماع درمنافع افراد تأمین‌میشود بایدافراد چنانکه‌آفریده شده‌اندآزادباشند تا استعدادهای‌خود را ظاهر سازند و خود با هم حسن رابطه ایجاد نمایند، باید رقابت درکارآزاد باشد تا تولید وسرمایه‌افزایش یابد وقیمت‌ها بطورطبیعی‌درمیان خریداروفروشنده تعیین‌شود تاهردوبهره‌مند شوند کارها باید تقسیم وطبقه بندی شود. مالکیت خصوصی را در زمین ومنابع طبیعت مشروع میدانستند.

باآنکه معتقد بآزادی درکاروتجارت داخل‌وخارج بودند حکومت‌را درتعیین مالیات وتحدیدهائیکه بصلاح اجتماع است تأیید میکردند.

فیزیوکراتها چون جمعی همفکر بودند که دراصول اتفاق داشتند باین نام معروف شدند ودراثر هرج ومرج ونبودن یك نظام اقتصادی روشن‌آبروکی یافتند. یکی‌ازافراد معروف‌آنها دکتر کنه است وشعار معروف‌آنها «بیچاره کشوریکه کشاورزان آن محروم و تهی‌دست باشند» است[1].

اشکال‌مهم‌عقاید علمی‌وروش‌های‌عملی‌آنها این‌بودکه نظام اجتماعی واقتصادی را مربوط بیك نظام ولغمی طبیعی‌میدانستند

درصورتیکه کشف وتحقق چنین نظامی احاله بمجهول وخود مورد اختلاف نظر میباشد. ازاینجهت گرچه نظریات آنها در آغاز تحولات مورد استقبال واقع شدو مسبب توجه بمسائل اقتصادی وحرکت اذهان گردیدولی منشأ اختلافات ومورد انتقادات شدو نتیجهٔ درستی ازآن مشهود نشد، چنانکه دربعضی ازکشورهای اروپائی مانندفرانسه رواج این نظریه موجب تزلزل وضع اقتصادی گردید.

پس ازاین دانشمندان واهل نظریه بحث و انتقاد و رفع نواقص واشکالات نظریات آنها پرداختند. واز این زمان توجه بموضوع ارزش نیز پیش آمد.

آدام اسمیت اسکاتلندی (۱۷۲۲-۱۷۹۰) در آغاز انقلاب صنعتی واختراع ماشین بخار و همزمان رواج نظریات فیزیوکراتها درفرانسه، مکتب‌های کلاسیک درانگلستان رونق میبافت. آدام اسمیت یکی ازمحققین مکتب کلاسیك بود نخست در رشتهٔ علم اخلاق تخصص یافت پس از آن بمطالعهٔ نظریات فیزیوکراتها (بخصوص دکتر کنه) ومسائل اقتصادی پرداخت تاآنکه کتاب تحقیقی وشیوائی با امثله وشواهد، بنام «تحقیقات راجع به صنعت مال و ثروت» تألیف نمود.

اصول عقاید آدام اسمیت که ازمجموع نوشته‌هایش برمیاید این است: نظام واقعی اجتماع واقتصاد نظام طبیعی است(چنانکه فیزیوکراتها معتقد بودند) واین نظام همانستکه درطبیعت آزاد افراد وجوامع سرشته شده وهمان نظام عادلانه وعاقلانه است. مردم را خصیصه احتیاج ونفع شخصی، به کار وکوشش وامیدارد ازاین روخود بخود کارها تقسیم می‌شود و ازمجموع کارها زندگی اجتماع سامان می‌یابد ومحصول کارجامعه فراهم میگردد.

روی همین اصول معتقد بودکه همه طبقات مولد بایدآزاد

باشند ودولتها جزدرموارد خاص نباید افراد وطبقات‌رامحدود سازند . وظیفهٔ دولت فقط تأمین امنیت و دفاع میباشد . با آزادی طبقات مولد ونافع تقسیم کارپیش‌می‌رود، محرك احتیاج و نفع شخصی نفع اجتماع را تأمین مینماید. این محرك عامل ناپیدا ومشیت‌الهی استکه حاکم براراده انسان میباشد وهمه را بلاشعوربسوی یك حقیقت ثابتی میراند .

تنظیم مبادله ، قانون عرضه وتقاضا ، وضع عمومی‌پول، افزایش سرمایه همه بر پایه همین نظم طبیعی و آزادی قرار میگیرد. رقابت هم مانند اصل‌کشاورزی و تجارت وصنعت باید آزاد باشد زیرا رقابت آزاد موجب حسن اداره و تعدیل قیمت وبهترشدن کالاهاوبیشتردردسترس‌قرارگرفتن برای مصرف کننده است .

چنانکه‌انحصار، حسن اداره را ازمیان میبرد وقیمت‌هارا بحسب میل‌انحصارگران ناموزون می‌سازد وکالاهارا بهرصورت و بهرقیمت که خواهند مصرف میکنند. حسن اداره پناهگاه همهٔ طبقات است . سودبردن‌آزاد چون محرك اصلی پیشرفت‌اقتصاد میباشد هرچه راه سودبری سرمایه داربیشتر بازباشدکاربیشتر پیش می‌رود و مزد کارگر افزایش مییابد . حق الارض هم سود سرمایه استکه محصول محدود بودن وانحصار زمین‌های مرغوب میباشد .

اوبرخلاف فیزیوکراتها که سرچشمهٔ‌اصلی ثروت رازمین میدانستند ، منشأ ثروت‌را بازوی‌کارگر،وتجارت‌وصنعت‌را هم مولد میدانست . با این بیان : که طبقات اجتماع مانند اعضاء ماشینند که‌هرجزءآن کمك کارگرجزء دیگراست ومجموعاًمولد محصولند . روی همین اصل ، هم‌کارها باید بطور مشخص تقسیم

شود وهم معاضدت بیشتر داشته باشند. هرچه تقسیم مشخصتر گردد مهارت کارگر درکارخود بهترخواهد شد وبا برخورد با نواقص و مشکلات رفع عیب و اشکال بوی الهام می شود. و باتقسیم، وقت کمترومحصول وافرترمیگردد. با آنکه تجارت و صنعت‌را مفیدومولدمیدانست به کشاورزی‌وتوسعهٔ آن اهمیت‌خاصی میداد و میگفت بیشترسرمایه را باید مصروف کشاورزی کرد و باین وسیله دیگرکارها بحرکت درمی‌آید.

توسعهٔ بیش ازحد تجارت وصنعت را مضرمیدانست. روی همین‌اصل که‌اسمیت‌پایهٔ‌اقتصادرا بر بازوی کارگرمیدانست، بارزش کارتوجه نمود و تقریباً ارزش اصلی را براصل نیروی‌کار قرار داد ومعترف است که ارزش‌مبادله‌بحسب اوضاع‌واحوال اقتصادی وعرضه وتقاضا میباشد، درنظراوبرای ارزش‌اصلی‌کار،هنرمندی وتخصص وسرعت وسرمایه اصلی وابزاردخالت دارد، ولی‌ارزش مبادله همیشه مساوی باارزش اصلی وحقیقی نیست.

تمایل واحتیاج، توانائی خرید، تقاضای بیش‌ازعرضه، قیمت‌ها را بالا میبرد وسود اضافی برمیگرداند.

همینکه‌سودبالا رفت توجه بتولیدکالای موردحاجت بیشتر می‌شود وبیش‌ازتقاضا عرضه میگردد، درنتیجه بهاگاهی‌ازارزش حقیقی هم‌کاهش مییابد. بهرحال نوسان دراطراف ارزش‌حقیقی میباشد. ازاین رودر بازارآزاد همه بهره مند می‌شوند وکالای موردنظرنیز بیشتربه‌بازارروی میآورد، وهرکس به‌کاریکه بهتر انجام میدهد متوجه می‌شود. و از این راه تخصص در هرکاری حاصل میگردد (بعکس نظریه افلاطون که منشأ توجه بهرکار و سپس تخصص درآن را فطری وغریزی میدانست)

خلاصه‌آنکه آدام اسمیت نظام طبیعی‌را نظام آزادی‌مطلق

اقتصادی واجتماعی میدانست، باآنکه معتقد بنظام واقعی بود ولی بخلاف فیزیوکراتها که تحقق این نظام راازراه جستجوی امور بدیهی میدانستند او تحقق آن را درآزادی میدانست. نظریات وی گرچه در بسیاری ازموارد (ازجمله موضوع ارزش) مبهم بود ولی چون درآن روز، نووبیسابقه بودمورد توجه قرارگرفت وتأثیر بسزائی درپیشرفت صنعت وتجارت نمود.

مالتوس (۱۷۶۶ - ۱۸۳۴م)درآغاز تحولات صنعتی، اختلافات نظری ، افزایش بیکاری و بحرانهای اقتصادی در انگلستان چشم بازکرد. گویاکشیش وداری تربیت مسیحی بودن درتأثر و ناراحتی او مؤثر بود . با وضعی که از نزدیك میدید نمیتوانست مانندآدام اسمیت وهمفکران وی خوش بین باشد وبه طبیعت ازنظرسرچشمهٔ خیروبرکت بنگرد . ونظریات وراههای علاج دیگران را مؤثر یاکافی بداند پی جوئی واندیشه او برای یافتن علل بیعدالتی وراه استقرارعدل وقسط باین نتیجه رسید که علت اصلی همه محرومیتها ونابسامانیها افزایش غیرمحدود نفوس است، با دریافت این ریشهٔ بیماری اجتماعی درمان قهری را بنظرخود چنین کشف کرد که باید از تکثیر نفوس جلوگیری شود، رساله‌ای بعنوان «اصول تکثیر جمعیت وارتقاء » تألیف نمود. چون نوشته و نظریاتش در معرض انتقاد های شدید قرارگرفت آن را با توضیح و جوابهای معترضین تکمیل کرد ، خلاصهٔ نظریه اش این استکه چون نفوس بتصاعد هندسی افزایش مییابد وآذوقه و تولید بـا تصاعد عددی پیش میرود قهراً آذوقه مُصرف نفوس پیوسته کاهش مییابد وهمین منشأ نابسامانی ومحرومیتها میگردد. ازاین روگناه بگردن طبقه‌ای نیست ودرداجتماع سرمایه‌داری و مالکیت خصوصی نمی باشد، قوانین وحدود هم دراین زمینه کاری

ازپیش نمی‌برد، یگانه علاج قحطی وراه ایجاد رفاه جلوگیری ازتکثیرنفوس است .

طریق اختیاری جلوگیری از تکثیر نفوس درنظراو یکی محدود کردن ازدواج وتوالد است، دیگرخودداری‌افراد و جمعیت‌ها ازاعانه وخیرات جزدرموارد محدود وبرای کسانیکه دست‌درکارند. زیرا اعانه‌ها موجب افزایش افراد بیکار وتنبل وانگل میگردد . اومعتقدبودکه نظام وقوانین اجتماع وطبیعت هم ازافزایش‌نفوس جلوگیری میکند،ازاین‌جهت جنگ وقحطی وبیماری‌که‌نفوس‌زائدراازمیان برمیدارد مفیدوبخیربشریت‌است دراین‌نظریه اصل تنازع دربقاء،ارتقاء است که‌داروین‌هم‌ازهمین نظریه الهام گرفته .

مالتوس معتقد بود که نظام مزد و تولید هم کنترل کننده افزایش‌بیحد نفوس است؛ هرچه مزدها ورفاه‌کارگران افزایش یابدتوالدوتناسل‌افزوده می‌شودوهرچندتولدافزایش‌یابد مزدها کاسته وبیکاری افزوده میگردد ودر نتیجه نفوس زائد از میان می‌روند . ودرمسافت محدود زمین چون‌کود بیشتری بکار رود تا حدی بهره بالا می رود از آن پس بهره نسبت بخرج کمتر میگردد وازدرآمدکاسته می شود (قانون بهره نزولی)

مالتوس معتقد بود روی این حساب مردم میتوانند از زندگی بهره مند شوند و کسانیکه مراعات این دستورات و اصول رانکنند خودبخودازمیان اجتماع‌وزندگی‌رانده خواهند شد. اومیگوید« کسانیکه بدون‌شایستگی‌بخواهندسرسفره طبیعت بنشینند صاحبخانه اورابمنزلگاه فناء میراندوبافقروگرسنگی و بیماری‌ازسرسفره طبیعت‌بیرون میکند»

این خلاصهٔ نظریات وپیش‌بینی‌های مالتوس بودکه بعضی

اورا بدبین و فلسفه‌اش را منحوس خوانده‌اند و پیش‌بینی‌هایش دربارهٔ افزایش جمعیت نسبت به مواد غذائی درست در نیامد. پس‌ازآن باکشف وسائل‌تولید وکشاورزی ومواد شیمیائی‌محقق شدکه‌اگرازسرچشمه خیرات طبیعت باوسائل‌علمی بهره‌برداری شود و عادلانه توزیع گردد، هرچه نفوس افزایش یابدگرسنه و بی‌مسکن ومحروم‌نخواهندماند.چنانکه امروزبسیاری‌ازکشورها برای‌ازدیاد نفوس‌چاره جوئی‌میکنند وبرای تغذیهٔ‌آیندگان‌هیچ نگرانی‌ندارند وازانحرافهاوکشانده شدن‌زنها بکارهای‌اجتماعی که‌موجب‌کاسته شدن توالد است نگرانند.

ریکاردو Ricardo(۱۷۷۲-۱۸۲۳) از مشهورترین علمای اقتصادکلاسیك ونخستین‌کسیستکه اصول اقتصادی را با حساب وشکل ودلیل بررسی نموده. او از یهودیان اسپانیا بود پس‌ازآن بکیش‌مسیحی‌درآمد، پیش‌ازآنکه‌دراقتصاد شهرت یابد بعنوان‌عالم ریاضی، مالك وثروتمند. سیاستمدارو وکیل‌پارلمان انگلستان شناخته میشد. پس ازتألیف «اصول اقتصادی وسیاسی مالیات» عنوان عالم اقتصادی هم بردیگرعناوینش افزوده شد. نخستین کسیستکه مسئلهٔ توزیع را معرض بحث‌قرارداد. خلاصه‌ای ازعقاید او: زمین درابتدا مانند هوا ارزش ندارد، همینکه گزیده‌ترین زمینها بتصرف درآمد ارزش یافته. بنابراین بهرهٔ زمین (رانت) حق قانونی ومشروع است. افزایش‌کارمزد موجب توسعهٔ معیشت مزدگیر نمی‌شود بلکه افزایش مزد منشأ افزایش‌کارگر می‌شود، وافزایش‌کارگر منشأکاهش‌مواد غذائی می‌گردد. چون حداقل زندگی،وابسته‌بمواد غذائی‌است‌کمیابی مواد غذائی‌ازتکثیروتوالد و تناسل‌کارگران میکاهد(قانون‌مفرغ مالتوس) با افزایش مزدهای کارگرو کارفرما بهره زمین کاسته

میگردد، قیمت محصول را رقابت تعیین میکند. مأخذ ارزش، نیروی تولید است و بهرهٔ زمین مستثنی میباشد. سرمایه جزء ارزش است وروی همین اصل اختلاف وتضادکارگروکارفرما درمیگیرد.

چون نیروی تولید وکارمأخذ ارزش است (چنانکه اسمیت همین نظررا داشت) مقدار نسبی کار مقیاس ارزش نسبی میباشد. در مورد معاملات خارجی نیز نظریه‌هائی دارد و آزادی تجارت را اساس مبادلات میداند. نظریات پراکنده و مبهم ریکاردومنشأ اختلافاتی گردید وراههای مباحث نوی‌را بازکرد.

این خلاصه‌ای ازاصول نظریات علمی‌وعملی‌بودکه دربارهٔ مالکیت وروابط آن (یادراصطلاح جدید، علم اقتصاد) در اروپا ظاهرشد، تا این زمان (پیش از انقلاب صنعتی عمومی) دیگر نظریات عموماً در اطراف رد و قبول و حاشیهٔ همین اصول و نظریات بود، چنانکه با دقت بررسی‌شود این اصول ونظریه‌ها ناشی یاناظروضع‌زمان ومکان خاصی‌بوده وجزچند اصل‌محدود مطلق وکلی نمیباشد. بدیهی استکه هرچه قوای فکری و عملی بیشتر به تصرف درمواهب طبیعی بکارافتد وازآن بهره برداری شود قدرت مالکیت کماً وکیفاً بیشترونافذترمی‌شود واین موجب مشکلات و پیچیدگیهای جدیدی در روابط زندگی میگردد که برای بازکردن‌آن پیچیدگیها وجواب مسائل نظریات جدیدی پدید می آید. از این جهت این نظریات و راه حل‌ها نمیتواند یك اصول علمی‌کلی باشدکه با هرزمان و مکانی تطبیق نماید.

انقلاب‌صنعتی: ازاواسط قرن هجده همراه با پیدایش اختراعات و صنایع یك انقلاب سریع و ناگهانی درکشورهای

صنعتی اروپائی پیش آمد ، اگر این تحولات مانند گذشته بتدریج رخ مینمود شاید وضع اجتماعی و روابط اقتصادی باآن بیشترهماهنك می‌شد وتعادل وبستگی میان طبقات تاحدی حفظ می‌شد

انقلاب ناگهانی‌صنایع وابزارتولید، درهای‌جدیدی‌برای جمع و تمرکز قدرت مالی و تمرکز ثروت باز نمود و وسائل گوناگونی برای پنجه افکندن بمنابع زمین و سیراب نمودن ریشه‌های سودجوئی‌وامتیازخواهی دردسترس قرار داد . دراثر آن شرکت‌های‌بزرك برای‌تأسیس کارخانجات ومکیدن‌سرمایه‌ها براه افتاد و هرنوع ابزار و آلات صنعتی هزاران دست‌کارگر را از اتصال برشته‌های اقتصادی‌کوتاه نمود ؛ مردمی با نیروی صنایع و بدست‌گرفتن دستهٔ چرخهای تولید دستشان باطراف و اعماق زمین بازشد، ومردمی‌دستشان ازرشته‌های‌باریك‌هم کوتاه گردید ودرهای خیربرویشان بسته شد . این سرمایه‌های بی‌حساب‌که دراختیار صاحبان امتیازات وکارتل‌ها قرارگرفت راههای‌نوبنو برای‌تجمل وامتیازات وشهوات بازنمود. صاحبان این سرمایه‌ها بآسانی سودهای فراوان بدست آوردند وزحمت آنان تنها نگهداری حساب وراه مصرف آن شد . رعد و برق اختراعات وغریوحرکت چرخهای‌مولد یکسره نظرعموم‌وافکار صاحبان نظروفکررا بخود جلب نمود و مغزهای نیرومندبرای تکمیل صنایع‌واختراعات جدیدبکارافتادوازتوجه بمبادی‌ایمانی واخلاقی ومصالح اجتماعی‌منصرف‌گردید. درمیان شکوه وجلال تجمل وتفنن و شعله‌ها و دودهای حرص و طمع ورعد و برق اختراعات، ناله محرومها دردلها بی‌اثرگردید وندای مردان

حق واصلاح درگوشها ضعیف شد ، آن اطمینان والفتیکه‌مردان خدا دراجتماعات ایجاد نموده بودند وآن انس‌ورحمتیکه دلها را بهم مرتبط می داشت جای خود را بکینه توزی و بدبینی و دشمنی داد و رشته ایمان که رشته اتحاد و تعاون است سست و گسیخته‌گردید، وجدان انسانیت ازکارافتاد وحس‌ترحم ازبین رفت و تاریکی‌آزو خودپرستی و نفع جوئی خردها را تیره و چشمها را تاریك نمود . محرومهای تیره بخت که هستی‌خود را درمعرض‌کوران طمع‌آزمندان دیدندبرای‌آنان درکمین‌نشستند وآزمندان خودسر ازخون وجمجمه قربانیان، کاخها ساختند و روی لاشهٔ‌آنان رقصها برپا نمودند ... هرچه بود و هرچه شد روزبروزدرهای رحمت‌وخیروصلح وصفا بسته‌تر، ودرهای جهنم کینه وجنك بازتر گردیده دو قطب فقیروغنی‌وکارگروکارفرما دربرابرهم متمرکزشده وصف آرائی نمودند ، هرچه صاحبان قدرت بیشتراحساس‌بخطرمی‌نمودندبربیرحمی‌وفشارمی‌افزودند؛ هرچه فشار و محرومیت افزایش می‌یافت جوشش انتقام جوئی شدیدتر و اعصاب فشرده‌شدگان حساستر میگردید. علاوه بر محرومیت وظهور تفاوت در زندگی، کوتاه شدن دست عموم از کارهای تولیدی وگسیختنه شدن روابط معنوی و ایمانی و انحطاط اخلاقی نیزتوازن وهم‌آهنگی اجتماعی‌رابشدت‌متزلزل مینمود

تنها فقرومحرومیت نیست‌که توازن را از میان می‌برد و قطب مخالف بوجود می‌آورد ، زیراکه فقرومحرومیت وتفاوت همیشه درمیان ملل بوده ، ولی تفاوت فاحشی وجود نداشت . تفاوت نسبت به حوائج محدود ودست‌عموم بسوی رشته‌های کار

وسرمایه طبیعت بازبود . پیش ازانقلاب سریع صنعت امتیازات مالی تنها برای وابستگان بدربارها و طبقه حاکمه و اشراف (فئودالها) بود ، واین امتیازرا چون موروثی ، یا بحق یا از جانب خدا می پنداشتند، برعموم گران نمی‌آمد . ولی پس از انقلاب صنعتی وتوزیع ثروت وپخش‌آن میان مردمیکه آنگونه امتیازات‌را نداشتند وظهور تجملات‌وشکوه زندگی‌آنان درمقابل چشم عموم .. نارضایتی ورقابت وآتش محرومیت راشعله‌ورنمود. پس این نارضایتی‌وخشم را تنها ازجهت فقرواحتیاجات‌ضروری نمیتوان دانست : زندگی یکفرد کارگروپیشه‌وروکشاورزپس از ظهورصنایع، بستتراززمان‌های پیش نگردید بلکه بطور عموم‌از جهت‌مجموع‌زندگی‌از پادشاهان گذشته‌نیز بهتر گردید. پادشاهان گذشته ازمزایای زندگی بیشترمردم امروزمحروم بودندماشین وبرق‌ووسائل تفریح مردم قرن صنعت را نداشتند. بهم خوردن نسبت زندگی وپیدایش‌تجمل وتفنن وانگیزش‌هوس‌ها وامتیازات عمومی‌بودکه احساس بمحرومیت را تند نمود وقطب مخالف را پدید آورد .

علت دیگریکه اثر آن کمتر از محرومیت یا احساس بمحرومیت درهیجان نفوس وازمیان بردن تعادل نیست ،کوتاه شدن‌دستها ازرشته‌های تولیدوکاراستکه اختراعات وصنایع‌پیش آورد .

ابزارهای‌کوچك سابق هردسته وفردیرا مستقل ومتکی بعمل‌خود میداشت و در نفس هرکس ایجاد شخصیت و بی‌نیازی می‌نمود. ظهورکارخانه‌های بزرك این‌استقلال وشخصیت فردیرا گرفت . یك فردکارگر کارخانه هراندازه مزدگیردوزندگیش

تأمین شود باز خودرا غیرمستقل ومحتاج بغیرمیدانند ودیگرانرا برخلاف گذشته بخود محتاج نمی‌بینند. بیکار وکوتاه شدن دست کارگر بیشتر او را متوجه استقلال و احساس شخصیت می‌نماید که ازچه راه خودرا مستقل وبی‌نیاز نشان دهد وبصاحبان صنایع بفهماند که شما بمن احتیاج دارید ؟ البته این تظاهر باستقلال فردی ممکن نیست، باید مجتمع شوند ومتمرکز گردند وگاهی دست ازکاربردارند تا شخصیت خود را حفظ وتظاهر باستقلال نمایند . وچون فردفرددربرابر قدرت صنعت واجتماع سهامداران بی‌اراده و زبونند، باید بصورت اجتماع خود را بنمایانند . آنچه این بحرانهارا بیشتر تهییج می‌نمود وآتش حرص وکینه‌توزی و رقابت را شعله‌ور تر می ساخت سقوط اخلاقی طبقات بود ، چنانکه گفته شد، توزیع ثروت بدست عموم وظهور تجمل وشهوات وتوجه افکاربه وسائل جمع وذخیره ومقدمه شدن ثروت برای ثروت ، روابط ادبی ومعنوی را قطع نمود وفضائل وشرافت و عزت نفس وایمان ضعیف گردید ، انحراف دستگاههای دینی و فشارآنان برافکار وعقاید وزندگی مردم بنام دین و سپر شدن نمایندگان دین برای صاحبان قدرت ومال وسلب آزادی قانونی مردم وترویج اوهام وخرافات همه اینها مقدمهٔ انقلاب وتحول اروپا وعکس‌العمل‌هارافراهم آورد. چون اتکاء ایمانی از میان رفت حکومت اخلاق و فضائل هم در برابر انقلابهای صنعتی ناتوان گردید ، این وضع مردمرا بیشتر دچار خشم وبدبینی نمود ...

اینك خلاصهٔ آنچه پس‌ازانقلاب صنعتی موجب بهم ریختن وضع اجتماعات وازمیان رفتن توازن گردید : ۱- بیش ازپیش

ثروت در میان عده‌ای متمرکز و محدود شد ۲ـ دست عموم صنعتگران وکشاورزان از منابع طبیعت وکار آزاد کوتاه گردید ۳ ـ در اثر اجتماع مردم در شهرها و ظهور تجمل‌ها هوسهای گوناگون بر انگیخته شد ٤ ـ استقلال شخصیت کارگران و کشاورزان رو بضعف رفت ٥ ـ روح عمومی در اثر نزدیکی با یکدیگر و پیشرفت تمدن حساستر شد ٦ـ بدرفتاری وخرافات طرفداران مذهب موجب بدبینی وعکس العمل نسبت بمذهب گردید و در اثر آن پایه اخلاق و روابط معنوی سست شد .

این بود نمونهٔ آثاریکه تحول ناگهانی صنعت و پیدایش تمدن جدید بارآورد که در نتیجهٔ آن توازن و تعادل اقتصادی و اجتماعی از میان رفت و روابط میان طبقات هریك پس از دیگری گسیخت .

پیدایش قدرت کارگری

در میان این پراکندگی و صف‌بندی واضطراب ودر دل دستگاههای صنعتی نطفهٔ یکقدرت متحدی بسته میشد. این قدرت متمرکز و ناراضی همان قدرت کارگریست که طولی نکشید که بصورت یك قدرت فعال درآمد .

دراروپا پیش ازپیدایش کارخانجات بزرك، صنعتگران در دهات وقصبات پراکنده بودند .هر صنعتگری درخانه وکنارزن وبچه خود میان فضای آزاد، کار کوچك خودرا انجام‌میداد وزن بچه‌اش باو کمك میکردند وبیشتر دارای مزرعه وباغی بودند که از بهره‌های روحی وثمرات آن بهره‌مندمی‌شدند. پس ازصرف محصول صنعت وزراعت ، اضافه را برای تهیه وسایل دیگر می‌فروختند

در زیر شعاع آفتاب‌ودر میان هوای آزاد وگرمی محبت خانواده زندگی آرام و خوشی داشتند ، هوسها کم ونفوس قانع ومزاجها سالم و روح ایمان و اخلاق زنده بود . درکشتزارها و معابد ومجامع بااستقلال در شخصیت وروح صمیمیت باهم بسر می‌بردند و پدران معنوی روح محبت وامیددردل آنها می‌دمیدند وازطرف مسیح (ع) نوازششان می‌نمودند . اگر در میان آنها صاحبان سرمایهٔ بیشتری یافت می‌شد خود ازآنها و صنعتگر یا کشاورز بود که محصولات و مصنوعات دیگرانرا می‌خرید و در مواقع لزوم بآنها بعنوان قرض و پیش‌خرید کمك‌می‌کرد .

ازنیمه قرن‌هجده که صنایع‌واختراعات‌وهمراه آن استثمار شروع شد ناگهان آن زندگی‌آرام و اطمینانبخش بـزندگی مضطرب و پرفشاری‌تبدیل شد ،کارگرها وکشاورزان ازدهات‌و دامنهٔ‌کوهها بطرف شهرها سرازیر شدند و درمیان کارخانجات پر از صدا و دود و محیط‌آلوده‌گردآمدند ، ازکـنار عواطف گرم زن و بچه درکنار چرخهای مهیب وخشن‌کارخانه‌ها قرار گرفتند. چون این انقلاب ناگهانی‌پیش‌آمدآنرا انقلاب صنعتی می‌گویند این انقلاب نخست در انگلستان پیش آمد و سپس در دیگرکشورهای اروپائی شروع شد .

انقلاب‌فرانسه وجنگهای ناپلئون میدان فعالیت‌وپیشرفترا برای انگلستان باز نمود و دیگرکشورهائیـکه سرگرم جنك و انقلاب بودند سالها عقب ماندند .

نخستین اختراع‌را در صنعت بافندگی « هرگریوز » در سال ۱۷۷۰ نمود ؛ پس ازآن استفاده ازفشارآبرا « ارکریت » کشف‌نمود ؛ سپس راه استفاده از بخار را جیـمزوات در سال

۱۷۶۹ باز کرد وباین ترتیب نخست قدرت فشار آب آنگاه بخار پس از آن برق قدرت را از دست کارگر و نیروی جسمی انسان سلب نمود .

از این انقلاب صنعتی گرچه دولتها وسرمایه‌داران برای جمع ثروت وتوسعه نفوذ خودبهره‌های بسیار بردند ولی بهمان عللی که ذکرشد وضع تودهٔ مردم وکارگران پستتر وبدترشد و فشار بر آنان زیاد و مزدها کم و مالیاتها سنگین گردید و قیمت اسعار بالا رفت . این کارگران از نزدیك و با چشم خود میدیدند که نتیجه و محصول رنج آنان بجیب کسانی میرود که در کاخ های خود در آسایش و نعمتند . امتیاز این کارگران بر کارگران پیش از انقلاب صنعتی این بود که نزدیك بهم دریك محیط و زیر یك سقف بسر میبردند ، این نزدیکی و همکاری کم کم یك حالت روحی و اخلاقی مخصوص در آنها ایجاد نمود و از حیث فکر و روحیه مردمی ممتاز و متحد گردیدند و فشار هم صفوف را فشرده‌تر نمود. از این زمان مقاومتهای دسته جمعی شروع شد و یك جمعیت هم فکر و متحدی از دل ملل صنعتی بوجود آمد. درآغاز ولادت وجنبش این مولود جدید، حکومتها و سرمایه‌داران برای خفه کردن وپراکنده نمودن وحدت آنها تمام قدرت خود را بکار بردند ولی در نتیجه قدرت کارگری متمرکزتر گردید و عموم کارگران اختلافات نژادی و ملی را کنار گذارده برای بدست آوردن امتیازات و مقاومت هم آهنك شدند ، تاآنکه در سال (۱۸۲۵) اتحادیهٔ کارگری برسمیت شناخته شد و تشکیلاتشان درسراسر کشورهای صنعتی توسعه یافت و برای خود نمایندگانی تعیین نمودند تا در باره مزد ووضع

زندگی و بهداشت آنها نظر دهند و حکومتها را باجراء آنچه تصویب شده مجبور نمایند. اگر در اجراء پیشنهادات آنها حکومتها مسامحه می‌نمودندباسلحه بران اعتصابهای دست‌جمعی متوسل می‌شدند و از اندوخته ماهیانه‌ایکه می‌پرداختند برای روزهای اعتصاب استفاده مینمودند. گاهی فشارزندگی، کارگران را مجبور بتسلیم می‌نمود، گاهی صاحبان صنایع تسلیم آنان می‌شدند ولی نتیجه بسود کارگران تمام می‌شد. در کشورهائی مانند انگلستان که استقلال روحی و تضامنی اجتماعی بیشتری داشتندبا پیشرفت سریع‌صنایع اختلاف وشکاف‌اجتماعی‌محسوس پیش نمی‌آمد و وضع کارگری باپیشرفت صنایع‌هم‌آهنك می‌شد. در میان این تحولات‌واوضاع‌اجتماعی کارگران ومزد بگیران وارد میدان زندگی‌و حیات اجتماعی میشدند. در کشورهائیکه توجه بوضع کارگران و تأمین زندگی‌آنها بیشتر بود این طبقه دارای تشکیلات اجتماعی شدندونمایندگانی گزیدند و بمقاماتی رسیدند. درکشورهائیکه توجه بآنها و تضامن اجتماعی ضعیفتر بود کارگران‌طبقهٔ ممتازوجدائی گشتند ودر برابر سرمایه‌داران، و صاحبان صنایع صف‌آرائی نمودند و زمینهٔ انقلاب را فراهم کردند. دراین شرایط واوضاع اشخاص برتری‌جو وریاست‌طلب از وضع آشفته و نارضایتی و همبستگی کارگران و مزدبگیران بهره برداری میکردند و بوسیلهٔ مقالات و خطابه‌سرائی زندگی فلاکت بار و حقوق آنها را مجسم مینمودند و وضع آنها را با سرمایه داران و کار فرمایان مقایسه میکردند و از این راه آنها را بدنبال خودمیکشیدند.

پیشرفت سریع‌صنایع‌وافزایش‌روزافزون‌قدرت کارگری‌و

همبستگی این طبقه منشأ نظریاتی که بسود وجانبداری این طبقهٔ ممتاز و فعال باشد گردید. نظریه‌های اجتماعی و اشتراکی قدیم و تصویرهای مدینهٔ فاضله که بیشتر از یونان و تعالیم مسیحیت سرچشمه میگرفت وطرفداران پراکنده وفاقدقدرت تحقق واجرا داشت و میرفت که ازخاطره‌ها محو شود دراین تحولات صنعتی واجتماعی اروپا دوباره این بار ازمیان توده متمرکز کارگران و بحسب آرزوهای آنان پدیدآمد که نفوس‌پذیرا و قدرت اجراء پشتیبان این نظریات بود و بدست داشتن دسته‌های چرخ‌صنایع قدرتی بیسابقه بدست آنها داده بود

طرفداران آزادی مالکیت (که بیشتر آنان پیش‌ازتحولات صنعتی و از مکتب‌های کلاسیك بودند) عموماً در بارهٔ حق مالکیت‌های فردی متفق بودند وآزادی و مالکیت فردی را از هرجهت بسود اجتماع میدانستند. از این نظر مجتمع شخصیت جداگانه ای‌جزاجتماع افرادوطبقات ندارد-بعکس‌اشتراکیون جدیدکه برای اجتماع‌شخصیت مستقلی قائلند- ازاین‌رو منافع افرادوطبقات‌را درضمن روش‌حکومت‌وعدالت‌ومساوات‌اجتماعی میدانند. باهمه‌اختلافات نظری که‌اشتراکیون دارند دراین‌آراء متفقند که: مالکیت بیش‌ازاینکه‌علاقه‌فردی باشیاءباشدمربوط برواط اقتصادی‌اجتماعی‌وسیاسی‌است، مالکیت‌فردی‌وروابط‌اقتصادی در حدود روابط‌کلی اجتماعی وسیاسی محدود میگردد، وبادرنظر گرفتن‌منافع‌وتامین‌زندگی عموم سازمان‌اجتماعی‌وحکومت‌تغییر میابد وبایددولت‌نمایندهٔ مصلحت عامه‌باشد و درکارها ومالکیت دخالت نماید و کارها را بدست گیرد تا بتواند منافع عموم را تامین نماید و اختلاف طبقات‌را از میان بردارد. اختلافیکه

اشتراکیون باهم داراندیشتر در باره راه‌وصول بچنین حکومتی استکه بعضی راه وصول‌را انقلاب میدانندو بعضی میگویندباید ازراه مبارزات قانونی و اجتماعی بچنین قدرتی رسید. اختلاف دیگرآنها در باره حدود دخالت دولت وسلب مالکیت از افراد است . این دو نظر «آزادی مطلق افراد و مالکیت شخصی» و «محدود بودن‌اشخاص ومالکیت‌اشتراکی واجتماعی» ازاواخر قرن هجده بصورت آشتی ناپذیر و متمایز در برابـر هم قرار گرفت.

با توجه بتاریخ تحولات‌صنعتی غرب مشهوداستکه‌نظریات اشتراکی بصورت جدید از اوائل تحولات صنعتی ظاهر شده و هرقدر با تحولات اجتماعی و صنعتی پیش مـیآئیم طرفداران اشتراکی صنعتی بیشتر و آرائشان باهم نزدیکتر میگردد .

جان لاك(۱۶۳۲ـ۱۷۰۴م) میگوید زمین‌را خداوند، رایگان‌بهمه داده و هرکس روی قطعه زمینی‌کارکند آن زمین ملك او می‌شود ، اصل برزمین وکـار است .

ژان ژاك روسو [1] معتقـد است که پایهٔ سعـادت ،

---

۱ ـ روسو از فلاسفهٔقرن هجده بحساب می‌آید وافکار و آراء پراکنده وی در انقلاب‌فرانسه بسیار مؤثر بوده ، بدستگاه مسیحیت بدبین ولی بخدا ایمان راسخ داشت . روسو معتقد است که طبیعت انسان پاك وآزاد و خوشبخت آفریده شده ، اجتماع استکه اورا بدبخت‌و بنده وآلوده می نماید و قیودی بنام‌قوانین بر گردنش می گذارد و با زنجیر و افسار قوانین بیشتر مردم بارکش عدهٔ محدود میشوند. میگوید حال‌که نمیتوان این‌قوانین وقیودرا بیکسره برداشت باید افراد تسلیم اجتماعی‌شوندکه‌خود

طبیعت و فطرت اولی بشر است در تمام جهات باید بطبیعت و فطرت اولی برگشت و قوانین و اصل مالکیت باید تابع طبیعت شود ، در طبیعت اولی مردم دارای حقوق متساویند ، مالکیت شخصی ومقررات وتجملات وقیود منشأ تمام گرفتاریها ومحرومیتها شده . اگر بخواهیم اولین جنایتکار راکه منشأ تمام جنایتها شده است پیداکنیم باید بگوئیم اولین کسی بوده که قطعه زمینی را محصور نموده اطراف آنرا میخکوب کرده و عنوان « ملك من » را روی آن گذارده و تمام قوانین بدبخت کننده و قیدها از اینجا شروع شده ، کسی که عنوان « ملك من » را الغاء کند و این حصار و میخکوب را از میان بردارد بزرگترین خدمتگذار اجتماع است ؛ وسپس خود اعتراف دارد الغاء مالکیت

→

می‌سازند و آزادی خودرا در ضمن آزادی اجتماع بجویند اساس حکومت را باید مردم برپا کنند و پادشاهان حق حکومت میراثی والهی ندارند. چون این تمدن بشری مایهٔ فساد وقیودو آلودگیست هرچه بپیش رود فساد و شر آن بیشتر خواهد شد . ادبیات و هنرنمائی و نمایش از آثار فساد است ، زیرا اینها خود تجمل یا از آثار تجمل است و تجملات نتیجهٔ ثروتمندی وعدم تساویست که جمعی دیگرانرا بچاپند و برای خود وسائل تجمل فراهم سازند .

دوره زندگانی روسو مختلف است خود درکتاب اعترافات دوره اول زندگانی خودرا شرح میدهد . در کتاب قرار داد اجتماعی نظریات سیاسی و اجتماعی خود را بیان می نماید دردوره آخر، بدبینی شدیدی براو مسلط شده بود که هرحرکت وسخنی را گمان میکرد برای آزار و توهین باو انجام میگیرد گفته میشود.

و برگشت بوضع فطرت و طبیعت اولی ممکن نیست ولی باید کوشید تاهرچه بیشتر مالکیت را محدودکرد ودر مقابل توسعهٔ آن موانعی (که همان مقررات است ؛) ایجاد نمود ، و آنرا تابع منافع عموم گرداند تامردمی نتوانند بوسیلهٔ ثروت نیروی فکری و جسمی افراد را بخرند و مردمی آن انــدازه فقیر باشند که همه قوا و هستی خود را بفروشند .

روبسپیر (۱۷۵۸-۱۷۹٤م) ازسران انقلاب فرانسه واز پیروان روسواست.میگوید چون تساوی مطلق و الغاء مـالکیت محال است باید بوسیلهٔ قانون محدود شودوازجهت زمان منقطع گردد ، مالکیت درمدت عمرباشدو پس از مرك ماترك شخصی بتصرف دولت درآید، وکسی حق وصیت نسبت باموال خود نداشته باشد . این آراء و نظریه ها از علل و مقدمات انقلاب فرانسه[1] محسوب میشود .

---

[1] ــ انقلاب کبیر فرانسه درنتیجهٔ انقلاب صنعتی وظهور اینگونه آراء ازسال ۱۷۸۹ شروع ودرسال ۱۷۹۵ ختم شد . اگر از سران انقلاب می‌پرسیدند که هدف صحیح انقلاب چیست جز چند جمله منفی جوابی نداشتند ــ نه سرمایه‌داری . نه سلطنت ، نه مالکیت. نه کنیسه ــ بااتکاء باین منفیات انقلاب باسیل خون و آتش شروع شد؛ افعی زخم خورده و دیوانه انقلاب همی بخود می‌پیچید ودور ونزدیك، خودی و بیگانه را بخاك وخون می‌کشید ، از شدت خشم اعضاء بدن خود راهم می‌گزید ، در بحران انقلاب حکومت برای دسته‌های گیوتین و دهانهٔ توپ وتفنگ بود . هرزمان یك دسته مردم دسته‌های گیوتین را بدست می‌گرفتند وپشت ارابه‌های توپ می نشستند ! عده ای از سربازان انقلاب مانند روبسپیر ــ که

←

امیل بابف (۱۷۶۰-۱۷۹۶): افراد درحق مالکیت

نظریه‌اش گفته شد ـ و مانند بابوف ـ که رقبای خود را ازمیان برد و معتقد بود انقلاب باید ادامه داشته باشد تا زمین وکار و وسایل تولید مال همه شود ـ نیز محکوم گیوتین شدند.

در سال ۱۸۱۵ پس ازآنکه ناپلئون آخرین رمق فرانسه را با جنگ‌های خودگرفت وخود تبعید گردید دنبالهٔ انقلاب قطع شد.

در این انقلاب پادشاه و ملکه تسلیم گیوتین شدند و عنوان سلطنت برداشته شد، املاك ازتصرف سرمایه‌داران بیرون رفت، بنام عید عقل کلیسا هارا غارت کردند، کشیش ها را بزندان یا بطرف گیوتین فرستادند زنگهای کنائس را بتوپ و تفنگ تبدیل نمودند، ولی در نتیجه مستبد یکه تازی مانند ناپلئونرا با گل‌ریزان براریکه سلطنت نشاندند! املاك بتصرف مالکین دیگری آمد. در ۱۸۰۷ قانون مدنی تدوین و بامضاء ناپلئون رسید ودر ماده ۲ آن رسماً اعلام شد که مالکیت حق خدشه ناپذیر ومقدس بشر است!

درهای کنائس با شکوه بیشتری باز شد و دو مرتبه زنگها بصدا درآمد. نتیجه این همه‌خون‌ریزی فقط تغییرظواهر وعناوین و اسمها گردید. چرا؟ برای آنکه نقشه و هدف روشن و مدونی نداشتند و در زیر پرده عواطف و احساسات انسانی و عوامل موقت محیط، فعالیت با عقاید و فطریات و غرائز نفسانیست و تغییر آن تدریجی ومربوط بعوامل دیگریست.

«ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یغیروا ما بانفسهم»

یکی از نتایج مثبت ومؤثر انقلاب فرانسه این شد که تحریك و انقلاب سازنده نیست. از این‌جهت افکار بیش ازپیش متوجه مکتب‌های عملی اجتماعی و اقتصادی گردید.

متساویند وباید مالکیت‌خصوصی و ارث ملغی‌شود .

کنت هانری دوسن سیمون (۱۷۶۰ ـ ۱۸۲۵) :
بایدبرای‌تساوی وحفظ‌حقوق مردم یك‌مرجع عالی‌روحانی(پس از شکست‌کلیسا) برمردم سرپرستی نماید ، و دولت پارلمانی تشکیل شود و صنایع در ملك دولت در آید ، فئودالها حق مالکیت بر اراضی ندارند ، ثروت بایـد بحسب کار و تولید تقسیم شود ومالکیت باید محدود بکارگردد. «سن سیمون» از متفکرین فرانسه است و نظریات او مورد توجه ومنشأ مکتب مخصوصی گردید .

فیخته (۱۷۶۲ـ۱۸۱٤) ازفلاسفه‌آلمان مالکیت را رابطه شخصی با اشیاء سودبخش یا قرار داد میان مردم معرفی کرده ،توزیع کاروثروت وتثبیت نرخهارا بدولت پیشنهادنموده، ودولت را مسئول تنظیم اقتصاد، دانسته (اساس‌جامعه ناسیونالـ سوسیالیسم‌آلمان ازاوست) .

جرمی بنتام (۱۷٤۷ـ۱۸۳۲) حقوق‌دان وقانونگذار بنام میگفت : مالکیت مخلوق قانون است وریشه ازنفوس‌بشری وماوراء طبیعت دارد . چون خیرات طبیعت برای عموم است باوضع قانون باید میان همه بحسب حق واستعداد، یکسان‌تقسیم گردد.

پرودن (۱۸۰۹) سخت با مالکیت خصوصی زمین و نپرداختن‌حق‌کارگران مخالف بود ، وعقیده داشت که‌کسانیکه اولین‌بارقطعه‌هائی‌اززمین‌را بملك‌خوددرآوردندو کارفرمایانیکه معادل ارزش‌کارکارگران حق آنها را نمیپردازنـد متعدی و دزدند . اجتماع باید بر اساس حق مالکیت افراد بر محصول

کارشان قرار گیرد . این حکومتها هستندکه از متجاوزین بحقوق واستثمارگران حمایت میکنند و باید اداره کار مردم از حکومت گرفته و بمردم تفویض شود تا اتحاد و نظم برقرار گردد .

لوئی بلان (۱۸۱۱-۱۸۸۲) چون بتساوی استعدادها عقیده نداشت تساوی درشغل وبهره ازکاررا مردود میدانست ، جملهٔ معروف « از هر کس باندازه توانائی و بهر کس باندازه نیازمندی » ازطرف او طرح شد وپس از آن ، این جمله شعار اکثر سوسیالیستها گردید . اوبرقراری و اجراء این شعار را یگانه وسیله تکامل افراد و اجتماع اعلام نمود و کاگران را برای تحقق دادن این مقصود واحقاق حقشان باقدام واصلاح و ایجاد حکومت ازخود، دعوت نمود .

مارکس (۱۸۱۸ - ۱۸۸٤) در پروس آلمان میان خانوادهٔ یهودی بدنیا آمده ، زندگی ونشوونمای مارکس درمیان تحولات سریع صنعتی اواسط قرن نوزده وبحران بیکاری وفشار بر کارگران بود . نارضایتی وآمادگی برای انقلاب بخصوص درآلمان ازتمرکز کارگران وفشاربرآنها بهمهٔ طبقات سرایت کرده بود احزاب و دستجاتی متشکل شدند تا کارگران و ناراضیان را برای رساندن بحقوقشان رهبری کنند، یکی ازاین دستجات فرقهٔ عدالتخواهان بودکه در آلمان تأسیس شد و با همفکری مارکس ودوستش، انگلس، اعلامیه ای درسال ۱۸٤۸ صادر کرد که بعد بعنوان «مانیفست کمونیست» مشهورشد. این اعلامیه متضمن بیان اصول ودستوری برای اقدامات است، دراین اعلامیه جنگ طبقاتی میان سرمایه‌دار وکارگر ورنجبررا برپایهٔ تاریخی

بیان نموده و پیروزی محرومین را پس ازبدست گرفتن وسائل تولید پیش بینی کرده ، آنگاه آنها را باتحاد وگسستن زنجیرها دعوت کرده . پس ازآنکه جنبش‌های انقلابی بثمر نرسید ازآلمان تبعید شد و درلندن از راه نمایندگی جرائد و نوشتن مقالات زندگی خود را بسختی میگذراند وبه اصلاح وتکمیل نظریات خود میپرداخت تاآنکه جلداول کتاب سرمایه «کاپیتال **Kapital**» را درسال ۱۸۶۷ منتشر کرد ، وجلد دوم وسوم آن که توضیح و تشریح اصول جلداول است پس ازمرگش درسال ۱۸۸۵-۱۸۹۵ بوسیلهٔ انگلس منتشرشد . این نشریات درمیان آن تحولات و نظریات مختلف تأثیر بسزائی درتدوین وتوجیه وتوسعهٔ سوسیالیزم داشت وبزبانهای مختلف ترجمه شد .

****

آنچه ازآراء ونظریات با انتساب آنها بارباب نظر بیان شدخلاصه‌ای ازرؤوس نظریاتیستکه ازاوائل تحولات صنعتی پدید آمده . با توجه باین نظریات ودر نظرآوردن اوضاع و محیط اجتماعی واقتصادی سرزمین غرب این نتیجه قطعی است که همه یا بیشتراین نظریات درزمینه‌های محدودی ، ازافکارمتفکرین روئیده است ونمیتوان آنهارا مطلق وابدی دانست . چون مقصود این کتاب بیان نظراسلام دربارهٔ مالکیت وروابط آنست ، ناچار با مرور مختصری ازآنها میگذریم وتحقیق وبررسی آراء وضدو نقیض ویافتن حق وصلاح درمیان آنها بعهدهٔ اهل فن ومتخصصین است. شاید صاحبنظران هم بیشتر نظریات خود راکلی ومطلق نمیدانند ؛ این تنها مارکس استکه نظریهٔ خود را بر اصول کلی تضاد طبقاتی قرارداده وآن‌را بنام شؤون وادوارتاریخی

گذشته وآینده تعمیم داده وتاریخ مادی را ابداع کرده ودامنهٔ تضاد و تحرك را تا اصول خلقت وجهان بزرك کشانده .

آراء مارکس

ازجهت اینکه مارکس نظریهٔ خودرا بصورت فلسفی وتاریخی وکلی وعمومی درآورده ودر بیشتر کشورها پیروانی یافته که عقاید اورا ثابت و همگانی میپندارند و جوامع و حکومتهائی برپایهٔ آراء وی تأسیس شده ، لازم مینماید که آراء وی دراین کتاب تا آنجاکه مقتضی است مورد توجه وبررسی قرارگیرد تا آرائیکه نظریات مارکس برآن بوده وآرائیکه متفرع از آن شده مبین گردد. نبوغ فکری مارکس دراین بودکه توانست آراء وعقاید پراکنده سوسیالیستهای کلاسیك را بصورت مدونی در آورد و نظریات خودرا مکمل آنها گرداند وهمه را مبتنی براصول تضاد تاریخ مادی « دیالکتیك [1] » بسازد همه جریانات و تحولات

۱ـ دیالکتیك ، کلمه قدیمی است ؛ فلاسفه یونان بحث و محاوره را بدوقسم جدل(دیالکتیك) وخطابه تقسیم کرده بودند . هراکلیت Heraclite از فلاسفهٔ اواخر قرن ششم پیش از میلاد نظریه عدم ثبات موجودات جهان راااظهار کرد؛ اومیگفت سراسر جهان مانند نهریست وهمچنانکه دریك نهردو بارنمیتوان داخل شد عالم هم با همه موجودات وزمان ومکان درحال تغییردائم است ویك لحظه سکون درآن نیست وهیچ چیزیرا نمیتوان هست یا نیست مطلق دانست ، بنابراین تضاد واقعی درموجودات نیست تضاد فقط امری اعتباری میباشد واستدلال جدلی برمبنای تضاد و تناقض نسبی است . سقراط ـ ازحکماء مشهور اوائل قرن پنجم قبل ازمیلاد ـ چون معتقد بواقعیات وحقایق ثابته بود درمحاورات

طبیعی ، اقتصادی ، اجتماعی ، علمی و دینی را براین مبنی قرار دهد .



روشی مخصوص بخود داشت. او منشأ فساد فکری و اخلاقی و اجتماعی را غرور بمعلومات مدعیان علم و هنر وجهل مرکب آنها میدانست ازاین‌رو ازراه تشکیك و تقسیم و نفی واثبات طرف را وادارمیکرد تا بجهل خود پی برد و بعبارت دیگر جهل مرکبش تبدیل بجهل بسیط شود، آنگاه ازخلال ادراکات اولی وبسیط حقایق ومعانی صحیح را ازدرون ذهن طرف آشکار میساخت. اومعتقد بودکه درك حقایق از فطریات اولیهٔ بشر است ولی توجه بمحسوسات واخلاط اوهام وپرده‌های غرور وجهل مرکب آنهارا پوشانده . ازاین‌جهت که ازراه تشکیك و نفی و اثبات وتناقض حقایق را استخراج میکرد بجای عنوان معلم واستاد خود را قابله مینامید و روش او بمناقشه یا مجادله «دیالکتیك» سقراطی شهرت یافت .افلاطون هم پیرو روش استادش سقراط بود، چون اصول انواع را درماوراء طبیعت ثابت میدانست ومعتقد به «مثل علیا» بود درجدالها ومباحث فلسفی او نوعی تحرك تصاعدی مشهوراست (گرچه نظریه مثل مجرده مستقیماً ازنظریات سقراط محسوب نمی‌شود ولی افلاطون درکتاب جمهوریت آن‌را بسقراط نسبت میدهد . ارسطو روش استدلال رابرای حفظ ازخطای فکری مبوب ومدون ساخت ،که مهمترین مباحث آن بحث قیاس برهانی است که ماده و پایه اش یقینیات (بدیهیات ، مشاهدات، حدسیات تجربیات ،متواترات ، فطریات) میباشد . طرق استدلال ومنطق حکمای یونان قرنها پایه ومایهٔ فکری علماء و محققین بود تا اوان تحولات علمی وفکری غرب ؛ ازنخستین کسانیکه دراستدلال و رسیدن به یقینات روش خاصی ابداع کرد دکارت فیلسوف

خلاصهٔ دیالکتیک طبیعی و تاریخی مارکس اینست که طبیعت با تمام پدیدهای خود پیوسته در حال حرکت وتحول میباشد. تفسیرو تعریف هر پدیده‌ای مربوط بجمیع حوادث و تحولات گذشته و تضاد مکمون در آنست . اوضاع اقتصادی و اجتماعی ظهورتضاد اقتصادی است که درتفسیروتحول‌مستمرخود

فرانسوی بود (١٥٩٦ـ١٦٥٠)که برای هدایت عقل ورسیدن بحقایق یقینی راه تشکیک را پیش گرفت : « در محسوسات و معقولات و معلومات شك دارم ، ولی شك ندارم‌که شك دارم، پس هستم ومیاندیشم » بنابراین نخست پایه استدلال بریقین بهستی واندیشه‌خود قرارداد .کانت آلمانی (١٧٢٤ـ١٨٠٤) طریق تشکیك و انتقاد ازادله علمی ومنطقی را پیش‌گرفت و براصل تناقض وتضادتکیه‌کرد واندیشه را ازاختلاط باآنچه برحواس منعکس می‌شود برکنارداشت . هگل (١٧٧٠ـ١٨٣١)؛دررو‌ش فلسفی پیرو نظریهٔ هراکلیت‌یونانی بودکه همه موجودات رامتغیر ومتحول‌میدانست ، ودرباره روش استدلال ودیگرمسائل‌ازمکتب کانت‌آلمانی پیروی میکرد ، اودرباره روش تعقل معتقد بودکه انسان نخست ادراك دارد سپس تعقل . منطق متعارف که در حدود درك عمومی‌است. جمع اضداد واجتماع نقیضین محال است. ولی منطق عقلی برترو وسیعتراست. دراین منطق عقلی هستی و پدیده‌هاجزجمع اضداد نیست. عقل‌با درك دومفهوم متضادحقایق را درمییابد ، هستی مطلق ومضاف مانند نور وتاریکی مطلق و مضاف نه وجود ذهنی دارد ، نه وجود خارجی تنها عقل ازتضاد وجود وعدم ونورو تاریکی مفهومی انتزاع مینماید وآن حقیقت ذهنی و درعین حال واقعی موجودات میباشد و همچنین دیگر

بنظام اشتراکی منتهی می‌شود . بنابراین همچنانکه اراده فکر آدمی مؤثر درنظام طبیعی نیست ومحکوم آن نظام است ، در نظام اجتماعی هم محکوم ومجبور میباشد، این اندیشه واراده وعمل انسانی نیست که ظروف واوضاع را پدید میاورد . بلکه اوضاع اقتصاد خودکاروخودرواست که افکارونظریات ومحیطرا ایجاب ومحدود مینماید اساس (زیربناء) اقتصاد وسائل و نیروهای تولید استکه ازدست وبدن ، سنك و چوب آغاز شده تا به تیروکمان ، تبر، گاوآهن، بخار وبرق ... پیش رفته .

مفاهیم ــ بصورت این‌قیاس، عقل باجمع ضدین مفاهیمی‌راانتزاع وتعقل مینماید ــ هرچه را عقل‌دریابدحقیقت آنست . پس جمع ضدین حقیقت اشیاء است . ازاین طریق از مفاهیم اولی مانند هستی ونیستی ونوروتاریکی مفاهیم بالاتررا درمیابیم .

هگل بعقیدهٔ خود استدلال را ازقید تناقض و تضاد آزاد کرد وهستی وتحول و تغییررا براساس تضاد قرارداد زیرا در نظروی حکم به هستی ونیستی مطلق حکم بسکون ومخالف‌طبیعت متغیر ومتحرك موجودات میباشد و در باطن وهمراه هرموجودی ضدآن وجود دارد.

مارکس در روش دیالکتیك و تضاد و تحرك از هگل پیروی نموده واین نظریه را ازوی‌آموخته ولی بعکس نظرهگل ذهن وعقل‌آدمی را انعکاس واقعیات میداند ، اومیگوید، رابطهٔ علیت براساس تضاد و تغییرات تدریجی‌کمی استکه منجربه تغییر ناگهانی‌کیفی میگردد ــ این همان دینامیك طبیعت اشیاء است، مانند درجه حرارت‌که بتدریج افزوده یاکاسته می‌شود تا بآخرین مرحله ، ناگهان تغییرکیفی میبابد .

روی همین بناء تحولات اقتصادی واجتماعی ازاشتراکی‌اولیه ، سرمایه‌داری، بورژوازی بسوی‌سوسیالیزم‌وکمونیزم پیش‌میرود. ظواهر فکری و سیاسی و حقوقی ادیان امواجی ازعمق این تحول ومحرك میباشد . قوای‌تولید وطبقه مولد وتضادمیان‌آنها نیروی محرك (دینامیك) تاریخ با همه لوازم‌وآثار آنست . در باطن هریك ازمراحل تولید مایه متضاد آن تکوین می‌شود چون این تکون بمرحله نهائی رسید وضع سابق را نفی میکند وهمراه این‌نفی،مالکیت موجود ونگهبانان وهمه لوازم‌آن‌تغییر میباید .

مارکس وپیروان وی این تفسیرمادی وتاریخی‌را یگانه واقعیت وعلةالعلل حوادث ، وشك وتردید دراین تفسیررا شك درعلل واقعی میدانند وهرنظریه وتفسیررا به تخیلی‌وغیرواقعی نسبت میدهند . این‌چماق تکفیروتحمیق‌آنها بالای سرهرنظریه مخالف باآن بلنداست . درهمه‌کتاب ها و تفسیرات طرفداران این‌نظریه، درصفحه بصفحه وسطر بسطراین رنك تکفیرقرن اخیر بچشم میاید . گرچه این غرور فکری وتعصب در عموم طبقات عامی وعالم با هرمسلك وروبه واندیشه‌ای‌که دارند مشهود است و هرطبقه مأنوس و دلبسته به اندیشه‌های‌خود ومخالفان را در اشتباه وخیالباف میپندارد وتنها مولود ذهن خود را آراسته و زیبا وحقیقی مینگرد . اگرطرفداران متعصب نظریهٔ مارکسیسم اجازه دهند ودر فرود آوردن این چماق تکفیر « خیالباف ، ایدآلیست، ناواقع بین» تعجیل نکنند ، نظرهای انتقادی خود را عرضه میدارم وانتظاردارم اگراشتباه درفهم ونقد پیش آید هدایتم کنند . مورد نظر همان مباحث اقتصادی و اجتماعی

مارکسیسم است ، اگر بمباحث فلسفی کلی آن اشاره‌ای شود در حاشیهٔ بحث اقتصادی وفلسفی‌است . آنچه‌همراهی بامارکسیسم‌را آسان میکندآنستکه‌اصول وقوانین اقتصادی واجتماعی‌آن‌مستند بواقعیات تاریخی‌است نه برفرضیات ومقدمات ذهنی ، بنابراین اگراین قوانین واصول ازجهت واقعیت تاریخی ثابت شدآثارو لوازم وفروع‌آن نسبت بگذشته وحال وآینده ثابت می‌شود، و اگرواقعیت‌آن ازاین نظرثابت نشد یا عدم واقعیت‌آن ثابت شد روی‌بنا و فروع‌آن نیزمتزلزل یا منهدم می‌شود ،آنگاه میباید برای یافتن علل‌حوادث تاریخی واقتصادی ونظامیکه با واقع تطبیق نماید روش اندیشه وعمل را تغییرداد.

آنچه مسلم و مورد اتفاق است این استکه هر حادث و معلولی مستند بعلت یا عللی میباشد ، اختلاف نظردرحقیقت و چگونگی علت یا سلسله علل میباشد ، مارکسیسم چنانکه گفته شد علل‌حوادث تاریخی‌را مانند حوادث طبیعی مادی‌می‌شناسد، آدمی هم از این نظر چون جزئی از طبیعت و تاریخ است از جهت ساختمان جسمی معلول ماده و از جهت اندیشه و نظرهم معلول علل تاریخی‌مادی است ، اینجا این سؤال پیش میآیدکه برحسب قانون علیت علت‌حرکت تاریخ باهمه فروع‌آن چیست؟

جواب: وسائل تولید است‌که منشأ تضاد طبقاتی ومحرك تاریخ گشته ، تضاد وتناقض درونی در باطن طبقه موجود بتدریج تکوین می‌شود تا ناگهان قشر رو را شکافته ونفی مینماید. از نظر مارکس این علت العلل تحولات تاریخ و اجتماع است و انسان هیچ تأثیروتدبیری دراین علل قاهروجابر ندارد واتفاق وتصادفی هم درکار نیست .

اگر این توجیه از نظر مارکسیسم باشد ، نخستین مطلبی که بنظر میرسد و خیال همه بخصوص کسانیکه از تحمل هر مسئولیتی شانه خالی میکنند همان رفع مسئولیت از آدمی وتسلیم شدن بجبر تاریخ است وگرنه جای این سؤال باقیست که برحسب قانون علیت وتقدم علت بر معلول، علت پدیدآمدن وسائل تولید و سپس تکوین تضاد چیست ؟ میگویند بدست آوردن و مالکیت وسائل تولید علت اولیه بوده که سرمایه داری وتکوین طبقه را ساخته. همین نقطه حرکت ترکیب متضادوانفجاررا پیش میاورد. این ترکیب وتضاد وتحول پیش میرود تا وسائل تولید بصورت کاملتر بدست نیروی تولید که صاحبان اصلی آنند بر گردد که طلیعهٔ اجتماع سوسیالیست یا خود آنست ، بنابر این پیش از وسائل تولیدتوقف وسکون بوده . وسائل تولید چگونه وبچه علت بدست انسان آمد، آیا خود بدست آمده یا انسان بدست آورده ؟ ناچار باید تجربه وذهن انسان دخیل درکار باشد .

تطوروتحول تاریخ از نظر مارکسیسم معلول این علل اولیه است : ظهوروسائل تولید ، ضبط وغصب آن بدست طبقه خاص ، محروم داشتن طبقهٔ مولد ازوسائل تولید وبهره‌های آن. این علل مجموعاً موجب تکوین و پیدایش طبقه متضاد میگردد وحرکت تاریخ شروع میشود . بنابراین اگر این علل بوجود نیامده و جمع نشده وتضاد پیش نیامده بود حرکت وتکامل تاریخ متوقف بود! درنهایت کارهم که کارگران ومزدبگیران مالك وسائل تولید می‌شوند و سوسیالیزم بصورت کامل برقرار میگردد چون تضاد طبقاتی از میان می‌رود باید حرکت تاریخ و در نتیجه تکامل متوقف گردد ! جواب روشن محققین جهان‌بین مارکسیست را

انتظار داریم .

چون طرفداران این نظریهٔ تاریخی مـادی اندیشه‌ها و افکاررا انعکاس اطوارومظاهراقتصادی وتاریخی میدانند نمیتوان معتقد بواقعیت مطلق باشند، پس چگونه این نظریه رامطلق وازلی وابدی میدانند ؟ چون جواب مستدل وروشنی برای این سؤال نیست ناچاربهمین اصل مارکسیسم که هر پدیدهٔ فکری انعکاس اوضاع زمان ومراحل اقتصاد است بایدمتوسل شد واعلام کرد که نظریات مارکس وپیروان وی انعکاس ومحصول ظروف معین علاقه‌های اقتصادی وروابط اجتماعی بوده ونمیتواند برای همیشه و ابدی ومطلق باشد. نتیجهٔ تأسف‌آوریکه از این نظر گرفته می‌شود این استکه انسان از استنتاج و نظر کلی دادن یـا علم (کـه همان آراء و نظریـات کلی است) بایـد چشم بپوشد ، چنانکه با اتکاء وانتظار جبرتاریخی از هرعمل واقدامی باید بازایستد .

چنانکه قبلا اشاره شد از اواسط قـرن هجده بتدریج تحولات صنعتی در اروپا پدیدآمد ودر اوائل قرن نوزده چنان سرعتی در وضع اقتصادی واجتماعی پیش آمدکه براندیشه‌ها و چاره‌جوئی‌های مصلحین واهل نظرهم‌پیشی میگرفت همین‌اوضاع که نسبت بتاریخ مرموز ولایزال وابدی بشریت لحظه‌ای بیش نبود مقیاسی محدود برای تحولات پیش چشم‌آورد مارکس این مقیاس را بصورت قانون برای همه تحولات وامور اجتماعی در همه جا واز ازل تا ابد مقررداشت. چگونه این مقیاس یااصول محدود میتواند قـانون‌کلی‌حیات‌وخطهٔ تحولات ازآغازپیدایش بشر گردد ، باآنکه هیچ‌کس نمیتواند ادعای خبروعلم قطعی‌از

زندگی قبل از تاریخ بشریت داشته باشد اگر برای گذشته از خلال تاریخ تاریك و مبهم ، سنك تراشیده و نیزه و چوب را بیابیم ومقیاس واصل تحولات بدانیم برای آینده بی‌نهایت چه قرینه و عللی میتوان یافت؟ لازم نیست بعقب بر گردیم یا بسوی بی‌نهایت تاریخ بجهیم ، تاریخ پس ازقرن نوزده وعصر حاضر مقابل چشم ما میباشد ومینگریم که این پیش‌بینی تا چه اندازه تحقق یافته. درکشورهائی مانند انگلستان ، فرانسه وآلمان هر چه نیروی تولید بیشتر پیش رفت وتکامل یافت ازانقلاب انفجاري سوسیالیزم کمونیزم دورتر شد، منشأ انقلاب روسیه نه تکامل وسائل تولید بود ونه تضاد داخلی اقتصادی ونه انقلاب طبقه مضاد، درمحیط ظلم وفشارهیئت حاکمه برهمه طبقات وباپیش آمدجنك وبوسیلهٔ نیروی نظامی انقلاب روسیه رخ داد، پس ازآن انقلاب صنعتی پیش رفت. و اگر قبل ازانقلاب، صنایع پیش رفته بود انقلاب پیش نمی‌آمد.

ادیان از نظرمارکسیسم : چنانکه بیان شد از این نظر منشأ مظاهر زندگی (پدیده ها) فقط اوضاع اقتصادی و اجتماعی است وهیچ چیز جزازاین نظرواقعیت ندارد. ازاین‌رو مارکسیست میکوشد تا رابطهٔ اوضاع اقتصادی را با افکار و اجتماع ودین بیابد یاتوجیه نماید. عموم مادیون علت پیدایش معتقدات مذهبی را درمیان همهٔ ملل وازآغازتاریخ وبهرصورت ضعف وجهل بشردربرابر قدرت طبیعت واسرارآن توجیه کرده‌اند. بنابر این توجیه تا بشر ضعیف و جاهل است باید دارای این معتقدات باشد ، اگراین مقدارقدرت علمی وکشف اسرار راکه تا این زمان بشر بآن دست یافته درنظر گیریم ونسبت ومقیاس

آن را بناتوانی دربرابر مرگ وبیماری وحوادث طبیعی بسنجیم وهمچنین کشف اسرارخلقت را نسبت بمجهولات غیرمتناهی تصور کنیم و این قدرت سنجش و درك را داشته باشیم باید اعتراف کنیم که چه‌قدر بشر مغرور، ناتوان و جاهل است . واگر علت پیدایش وبقاء معتقدات‌دینی فقط ضعف وناتوانی باشد بایدبرای همیشه وهمهٔ افراد بعقاید دینی معتقد باشند وچون‌علمای حقیقی هوشیارترند وبیشتر بناچیزی وناتوانی‌خود دربرابر اسراروجود پی میبرند باید به دین معتقدتر باشند . این توجیه چه درست چه نادرست بامور اقتصادی مربوط نیست! ازاین رو مارکسیسم توجیه دیگری مینماید : مذهب پدیده ایستکه از محیط و ذهن محرومین ورنج‌دیده‌هاظاهرشده تاوسیله تسلی بینوایان بیوسیله ودریچهٔ تنفس محرومین و امید ناامیدان باشد .

بنابراین‌توجیه پدیدهٔ دین‌ازطبقهٔ محروم وواخوردگان اجتماع ورنج دیدگان پدیدآمده . برای این توجیه چه سندی جزواقعیت تاریخ میتوان داشت. آیا این‌توجیه با واقعیت تاریخ تطبیق میکند ؟ تاریخ بوضوح نشان میدهدکه عقاید مذهبی با صورمختلف‌درهمه‌طبقات‌همیشه نافذبوده وگروندگان بمذاهب، طبقهٔ خاصی نبوده‌اند، چه‌بساسلاطین وسرمایه داران‌وحکامیکه ازپیمبران پیروی کرده‌اند،چه بسا دراین‌راه ازقدرت وثروت وجان خود چشم پوشیده اند .

آیادرهمان‌اجتماع اشتراکی‌اولی که طبقه‌ای‌پدیدنیامده بودوتضادی درنگرفته بود عقاید مذهبی وجودنداشته؟ ازآنجا که مارکسیسم این توجیه‌را هم با واقعیت تاریخ مطابق ندیده بیان و توجیه دیگری پیش‌آورده : مذهب پدیدهٔسرمایه‌داری و

حکام و نگهبانان سرمایه‌داریست تاسپری برای طبقات حاکمه و تخدیر فکر محرومین و اقناع بینوایان و افیون رنجبران باشد و آنها را قانع و راضی بدارد و از طغیان باز دارد ، تا حقوق خود را فراموش کنند و بامید بثواب و اتکاء بتقدیر بـه هرزندگی نکبت‌باری تن دهند .

این‌را نمیتوان‌منکر شدکه ادیان‌پس‌از انحراف ازاصول دعوت داعیان‌بحق ودور شدن‌از سرچشمۀ اصیل تعالیم پیمبران بحق‌چه‌بسا وسیله‌ای برای ستمکری وظلم و حق‌کشی گردیده، ولی‌آیا میتوان‌این‌انحرافات راپپای‌اصول دعوت واساس‌مذاهب گذارد . زورگو وستمگر بهروسیله‌ای متوسل مـی‌شود، پول و سلاح و نیروهای انسانی و وسائل تبلیغ ازکتاب و نشریات و ذوقهای هنری وشعری‌را درراه ادامه وتحکیم قدرت و ستمگری بکار میبرد . دین‌هم یکی از مهمترین این وسائل است ، اگر همه اینها را پدیدۀ طبقۀ سرمایه‌دار و حکام نگهبان‌آن دانستیم مذهب را هم باید بدانیم . ازاین‌گذشته تاریخ پیدایش مذاهب وزندگی ودعوت پیمبران شاهد تکذیب‌ناپذیری است‌که داعیان بحق وپیمبران در برابرحکام وسلاطین وستمگران قیام‌کردند و حامی مظلومین و ستمکشان بودند ، اولـین جواب دهنده‌به ندای‌منادیان خدا محرومین ورنجبران‌بودند. همین‌طبقه بودند که دعوت پیمبران را با جان و دل پذیرفتند و با بذل خون و هستی خود ازآن دفاع‌کردند ، با دلها و مغزهـای پاك خود دعوت فطری پیمبران‌را پروراندند و پرچم‌آزادی از عبودیت غیر خدا بدوش‌گرفتند وبسوی اقطار جهان حمل‌کردند . کمتر در تاریخ ادیان دیده شده‌که گروندگان نخستین‌آن از طبـقۀ

حکام و سرمایه‌داران و سلاطین باشند بلکه این طبقه بیشتر در صف اول مخالفین بودند و پیروان پیمبران بدست همین‌ها شکنجه ها و عذابها تحمل کردند وکشته شدند . مگر اولین دشمن دعوت ابراهیم و موسی و عیسی ، نمرود و فرعون و سرمایه‌داران یهود و امپراتورهای رم نبودند ؟! مگر دشمنی‌ها وصف‌بندیهای در برابر دعوت اسلام‌جز از طرف سرمایه‌داران و ربا خواران و اشراف قریش بوده ؟ مگر پس از دوره اول اسلام، سلاطین شرق و غرب نبودندکه در مقابل پیشرفت‌دعوت اسلام نیرو های خود را بمیدان کشیدند و جنگهای خونین براه انداختند؟ مگر پیروان و حواریین مسیح و دسته های نخستین مسلمین‌از طبقه‌بینوایان نبودند ؟ این حقیقت وواقعیت غیر قابل انکار تاریخ است . این توجیهات دربارهٔ پدیدهٔ‌مذهب نه مستندبدلیل و نه متکی بواقعیت تاریخی‌و اجتماعی و نفسانی بشریت . منشأ اصیل عقاید درست و نادرست بشری بیش ازهر چیز فطرت پی‌جوئی از علل‌و علة‌العلل حوادث ، وگریز از فنا و احرازبقاء واحساس بمسئولیت میباشدکه در این منشأ فطری افراد بشر همگی و همیشه یکسانند ، در معلومات اکتسابی و تعقل و استدلال استکه اختلاف و انحراف پیش میاید . دعوت اول پیمبران‌هم بر اصل همین ادراکات و محرکات فطری بوده تطور و تکامل مذاهب‌راهم‌با تحولات اقتصادی ربطی نیست .این ادعاهم‌که مذهب نخست قومی ومحلی بوده پس‌ازآن امپراتورها برای بسط نفوذ خود آن را جهانی نمودند ، با متون دعوت پیمبران بحق‌وواقعیت تاریخ درست نمیاید.آیات قران وصریح دعوت اسلام شاهد استکه از نخست و درهمان محیط محدود و

کنار افتاده ، دعوتش جهانی بوده .

فلسفه‌وعلم از نظر مارکسیسم فلسفه‌وعلم چون‌دیگر مظاهرحیات‌مولودومنتوج‌نظام اقتصادی وتطوروسائل تولیدمیباشد. این اجمال نظریهٔ مارکسیسم است که‌برای توجیه‌آن دلائل و شواهد محدود بدید خودرابکار برده اندکه همه‌متکی‌باین اصل است‌که انسان مانند دیگرکائنات‌یکسره مقهور و ساختهٔ عوامل طبیعت ومحیط است و از خود اراده‌و فکر مستقلی ندارد . از این نظر برای انسان‌ودیگرکائنات حدود و مشخصات خاصی در میان نیست و هیچ‌تعریف‌جامع‌ومانعی انسان‌راازمحیط واجتماع‌جدا نمی‌سازد تنها قانون تضادو تحرك و عدم ثبات، موجودات طبیعی وجهان و انسان را مقهورساخته‌و همه‌را درهم‌آمیخته (از جهت‌نبودن حدود و وحدت وجود این نظر شبیه بتخیلات عرفانی است) .

این مطلب‌رانمیتوان نادیده‌گرفت که‌انسان‌دارای ترکیب اسرارآمیزبدنی و نفسانی و مشخصات فکری وارادی است‌که اورا از دیگرکائنات ممتاز ساخته ،طبیعت با همه مظاهروکائنات آن محکوم قوانین و نظامات معین و مخصوصی است‌که از آن تجاوز نمیکنند ؛ این انسان است‌که پس از گذشتن از مرحلهٔ تغییرات جسمی و عضوی و انفعالها و تأثرات از محیط مجال وسیع غیر محدودی در تغییر و تحول ارادی و فکری درپیش دارد و زمان و تغییر درطبیعت‌را ترسیم و تصویر مینماید .اگر وجودانسان‌برداشته شودهمان طبیعت وکائنات طبیعی باتغییرات بطئی و محدود خود باقی میماند و دیگر هیچ . انسان پس از تغییرات مستمرعضوی وانفعالهای درونی متوجه بحرکت تطوری

و اتجاه فکری خود میگردد، بالاتر از تأمین حوائج زندگی شعور بهدف و غایت دراوبیدار می‌شود . نخست این شعور بصورت بسیطی در تصویرقدرت قاهر و مطلق درمی‌آید، پس ازآن بخود و روابط وتعهدات نفسانی وعملی متوجه می‌شود. حرکات واعمال خودرا بحسب آن تعهدات که همان اهداف مشخصه است تنظیم مینماید ، ازاین مرحله احساس وجدانی که انعکاس عمل واهداف در شعور مترقی است در وی ظاهر میگردد و بآزادی در فکر و اراده خود را مستقل مییابد ، در این مرحله است که خودرا مسئول و مرتبط با دیگران می‌بیند ، با همین درك میتواند افکار و اعمال خود راتنظیم نماید و اعمال ابداعی از خود ظاهرسازد و همه‌رادر طریق‌هدف خود بکاربرد وهرچه‌درك وعلم‌وتجربه‌اش بیشترشد اهدافش مشخص‌تر میگردد ، بنا براین انسان درعین تأثر از محیط، حاکم‌وتقدیر و تصویر کننده محیط است وتاریخ جز شعور وابداع وتطویر انسانی‌نیست. این ناشناسی وبی‌ارزش ساختن قدر و قدرت انسان است که اوراآلت منفعله و ساده‌ای بنداریم و با تاریخ مشهود ابتکارات و ابداعات و سازندگی و تحولات بهیچ وجه تطبیق نمیکند .

منشأ فلسفه همان پی‌جوئی از علل و روابط موجودات و تشخیص غایات و اهداف میباشد . این اندیشه‌ها و پی‌جوئی‌ها مانند حب جمال و علاقه بزیبائی و هنر از فکر فطری و آزاد انسان سرچشمه گرفته که درهرحال وهرمحیط یکسان است. طرق استدلال واتحاد بحث بصورمختلف مدون گشته وفلسفه‌های نظری و عملی‌را پدیدآورده . دلیل اینکه‌این بحث‌ها پای‌بند محیط و زمان مخصوص نیست همین استکه در زمان و محیط‌های مختلف

اندیشه و نظریات مشابهی روی داده ؛ در زمانها وکشورهای مختلف هم نظریات الهی پدیدآمده ، هم نظریات مادی وهر یك پیروان و طرقی در راه رسیدن بنظریه خود داشته‌اند؛ چنانکه نظریه تطور و تکامل که پایه فلسفه عمومی مارکسیسم است ، از قدیم موردبحث بوده و طرفدارانی داشته (مانند هراکلیت، انکسمندر در قرن پنجم پیش از میلاد، حکیم اسلامی صدرالدین شیرازی در قرن هفده میلادی و بسیاری از متفکرین غرب پیش از انقلاب صنعتی و پیدایش مارکس) . درکشورهای غربی باآنکه تحولات صنعتی بیشتر بوده فلسفه متا فیزیك راسختر و طرفداران اصول مادی کمتر بودند، بعکس درممالکی مثل فرانسه وایتالیا باآنکه درتحولات صنعتی متأخر بودند طرفداران فلسفه مادی بیشتر بودند. با توجه بواقعیت تاریخ این ادعای مارکسیسم که فلسفه متافیزیك فلسفه طبقات حاکمه و محیطهای عقب‌مانده صنعتی است درست نیست . بعضی از پیروان افراطی مکتب مارکس میگویند :چون فلسفه متا فیزیك معتقد بحقیقت مطلق است نظام اجتماعی راهم مطلق وغیر متغیر می‌پندارد، از این جهت پیروان متا فیزیك نگهبانان وضع موجودند. باآنکه بسیاری از فلاسفه الهی قدیم وجدیدمانندسقراط وافلاطون محرك تحول ومعارض با استبداد و مالکیت مطلق بودند و چه بسا فلاسفه مادی (مانند هر کلیت ازقدماوهوبز، ازقرون‌اخیر) طرفدار نظام اریستوکراسی واستبدادی و مالکیت مطلق بودند. اما علم بمعنای فیزیکی و تجربی که نتیجه‌اش کشف اسرار طبیعت و اختراعات است چنانکه محرك و منشأ آن بیشتر احتیاجات زندگی ومعیشتی میباشد چه بسا شوق درونی بکشف مجهولات و درك علل حوادث طبیعی هم

مؤثر و یا علت اصلی آنست . اگر مانند مارکسیسم یگانه علت پیدایش علوم تجربی و عملی را وضع اقتصادی و تحول وسائل تولید پنداریم علل نفسانی و واقعیت تاریخی‌را نادیده گرفته‌ایم و در پردهٔ تخیلاتی که انعکاس محیط محدودی بوده ذهن خودرا پوشانده‌ایم. اگر یگانه علت ظهور نظریات علمی و کشفهای صنعتی‌را وسائل تولیدو مقتضیات اقتصادی بدانیم برای تطبیق آن با هرگونه تحول اقتصادی ووسائل تولید دچار توجیهات نارسائی خواهیم شد که مارا بیك واقعیت مطلق وثابتی نمیرساند. ما در تاریخ گذشته و حال دنیا مینگریم که مللی در شرایط اقتصادی و اجتماعی مشابهی بوده و هستند باآنکه در پیشرفتهای علمی مختلفند. چرا باآنکه در تاریخ حیات بشری شواهد گویائی است نظریات علمی و اکتشافی را منشأ تحولات صنعتی میدانیم؟ هزاران سال پیش از تحولات صنعتی چینی‌ها و یونانیها از اسرار طبیعت کشفیات و نظریاتی داشتند که پس از قرنها درستی آنها اثبات شدو نتایجی از آن بدست آمد . کشف مغناطیس وطبع ازچینی‌ها استفاده از قدرت بخار از یونانیها . نظریات شیمی (کیمیا) قواعد عدسی ، انعکاس و انکسار نور و بسیاری از مسائل ریاضی وهیوی و طبی وتشریحی دیگر بخصوص از علمای اسلام انکار پذیر نیست و همه اینها پیش از تحولات صنعتی بوده . نظریه گردش زمین از «گالیله» و «کپلر» وقانون جاذبه چه ارتباطی با تحولات وسائل تولید داشته؟ حق اینستکه عوامل نفسانی و استعدادها ، احتیاجات زندگی ، دفاع در برابر بیماری ومرك و جنك همه اینها چنانکه مشهود است منشأ پدیده‌ها و کشف‌هائی است و با نظر دوختن به یك زاویهٔ محدود نمیتوان قضاوت درست

وهمه جانبه‌نمود . راستی اگر نظریات علمی تنها معلول عوامل متحول اقتصادی‌واوضاع اجتماعی باشد چگونه نظریات مارکسیسم میتواند مطلق و جاودان باشد ؟!

طبقات

از نظر مارکسیسم اساس نظام طبقاتی وسائل تولیداست، ازاین‌نظر درکیفیت وکمیت ابزار و وسایل تولید و تصرف درآن مجتمع‌را بدوطبقهٔ حاکم ومحکوم‌درآورده و این‌را اصل و دیگر ظواهرومظاهر زندگی‌را از فروع آن میداند : همینکه دسته‌ای‌وسائل تولیدکه یگانه‌عامل و محرك و مایهٔ قدرت است بدست‌تصرف‌گرفتندطبقهٔ ممتاز وحاکم‌مطلق‌می‌شوند ودیگرمردم محکوم و مورد استثمار میکردند ؛ همین یگانه علت پیدایش و بقاء حکومت است.روی‌همین اصل دراجتماع اشتراکی اولی ونهائی وجودحکومت منتفی‌است. این ادعا درمحیطهائی اثبات می شود که حاکم بر مقدرات وکیفیت اجتماعی سرمایه‌داری متکی بوسائل تولید باشد . اگر در تأثیر منحصر و علت تامهٔ وسائل تولید در مقدرات وپیدایش وتقسیم تردیدکردیم برمدعی است‌که برای اثبات این مدعای ابداعی خود دلیل قاطعی بیان کند . اگر گفتیم‌که برتری جوئی و احراز قدرت وحاکمیت برمردم ازسرشت‌وغریزهٔ بشری ناشی می‌شودواگر گفتیم که‌تاریخ واضح مینمایاندکه بسیاری از قبایل بیابان‌گرد و چادر نشین فاقد وسیلهٔ تولید باهجوم خود بشهر نشینان واجد وسائل‌تولید و فاقد اراده مسلط شدند و حکومتهای مقتدر و ممتدی تشکیل دادند یا دستجات صاحب مسلك و عقیده حاکم شدند ، یا باید تاریخ را تخیلی بدانیم یا درواقع‌بینی این نظریه تردید نمائیم

جرا حکومت معلول احتیاجات و تنظیم مقررات وحدود و اجراء قوانین ، یا مولود عقیده وعصبیت‌های نژادی وحفظ ملیت نباشد؟ این‌را نمیتوان منکرشد که شرائط اقتصادی در پیدایش واطوار حکومتها تأثیر بسزائی‌دارد ولی بررسی نفسانی و تاریخی‌میرساند که یگانه علت و سبب نیست. مسائل اجتماعی مانند مسائل طبیعی و ریاضی نیست که تحت یك قانون و فورمول کلی درآید .اگر دربرهه‌ای اززمان درگوشه‌ای از دنیا حکومتهائی از منشأ وسائل تولید ظاهر شدند و با تحولات آن متحول گشتند آیا میتوان آن‌را قاعدهٔ کلی‌مانند مسائل ریاضی‌دانست و تا آغاز ظهور تاریخ وجوامع بعقب بردو تا نهایت تاریخ اطلاق کرد ؟ واقع اینستکه بقدر عوامل وعلل مرموز تاریخی ونفسانی علل پیدایش طبقات و حکومتها مختلف است ، هیچگاه نباید تأثیر نیروی نظامی وقدرتهای فردی را در تغییر اوضاع اجتماعی و ایجاد حکومتها کمتر از عوامل اقتصادی دانست . اگر هررژیمی بحسب علل اقتصادی ثابت است مسابقهٔ تسلیحاتی و نظامی امروز را برای از میان بردن حکومتها بایدکار بیهوده‌ای دانست .

اشتراکی اولی

مارکسیسم از نظام اشتراکی اولی خبر قطعی میدهد یکی‌ازدلائل این خبر قطعی و بی تردید از اعماق گذشته ومبهم تاریخ بررسی زندگی قبائل وحشی و نیم‌وحشی عصر حاضر است که‌در گوشه وکنار زمین پراکنده وباقی مانده‌اند. اینها درغذا وسکنی بصورت اشتراکی زندگی میکنند. بااستقرائیکه اززندگی اینگونه قبائل شده مشخص ومعلوم نیست که‌همه این‌قبائل درحدود مالکیت وتوزیع یکسان باشند ، بفرض آنکه در باره این قبائل استقراء کامل باشد

چگونه مقیاسی برای زندگی چندین هزار سال گذشته میتواند باشد ، و چرا اینها مشمول قانون تغییر و تحول نشده اند ؟

توجیه دیگر درباره اشتراکی بودن زندگی اولیه اینستکه چون وسائل تولید محدود با بزار طبیعی بوده و غذا و مسکن هم محدود بوده ناچار آنچه فراهم میشده همه در میان میگذاشتند ولی از این استدلال نتیجه عکس هم میتوان گرفت : که چون وسائل تولید مانند سنك و چوب رایگان بوده و مانند غذا و مسکن در تصرف کسی نبوده و می‌توانستند بآن دست یابند با اختلاف در قدرت بدنی و مهارت هر کس هرچه بدست میآورد مخصوص بخود و خانوادهٔ خود میدانست ، اگر با این شرائط بگوئیم میان قبیله جمع وتقسیم میشده منشأآن راجز عاطفهٔ پاکیکه هنوز آلوده بحرص و طمع نشده بود نمیتوان دانست . میگویند قبائل وحشی موجود دراطراف زمین مانند شمال امریکا غذاها را در میان قبیله تقسیم میکنندو از بیماران سرپرستی مینمایند و چه بسا خود برای رفاه بیماران از مسکن و غذا صرفنظر میکنند. شاید علت اشتراکی اولی محدودبودن مالکیت وعواطف انسانی بوده .

جامعهٔ بردگی

از این دید در اجتماع اشتراکی اولی وسائل تولید تا آن حد پیشرفته تا فرآورده‌ها از احتیاج خانواده و قبیله افزایش یافته ، با افزایش وسائل تولید و محصول در ظرفیت اشتراکی محدود اولی ، یا میبایست تحرك و پیشرفت وسائل تولیدمتوقف گردد یا نیروهای دیگر آدمی همپای پیشرفت وسائل تولیدشود چون وسائل تولیدمتوقف نمی‌شود ناچار بایدنیروهای

دیگری بکار افتند . در این مرحله بردگی و بهره گیری از بردگان شروع می‌شود تاکنون اسیران جنگ را از میان میبردند تا متحمل زحمت و مخارج نگهداری آنها نشوند از این پس جنگ وسیله‌ای مانند دیگر وسائل شد تا اسیران را بقید بندگی درآورند و اگر دستشان از یورش بقبائل دیگر کوتاه میشد از قبیلهٔ خود برده میگرفتند. این نخستین تضاد تاریخ است که در باطن اشتراك اولی پدید آمده که مردمی با بدست گرفتن قدرت وسائل تولید قدرت سیاسی و اجتماعی یافتند و آقامنش شدند و طبقه‌ ایکه دستشان از هر وسیله‌ای کوتاه شد بصورت غلامی درآمدند .

اولین سؤالیکه دربارهٔ تعلیل پیدایش بردگی از این نظر در ذهن پیشی میگیرد این استکه بچه علت جمعی این امتیاز را یافتند که وسائل تولید را در انحصار خود درآورند و گروه دیگر از آن محروم و برکنار شدند ؟ از این گذشته اگر یگانه سبب بردگی گرفتن و بهره برداری از نیروی جسمانی آنها در راه تولید بوده چرا از نیروی مزد بگیران وخدمتگزاران استفاده نکردند با آنکه اینگونه نیروهای آزاد مخارج وزحمت نگهداری و خطر همدستیشان علیه بهره گیران کمتر است . اگر بگوئیم که مهمترین سبب یا یگانه علت بدست گرفتن و در انحصار درآوردن وسائل تولید امتیازات نفسانی وجسمانی گروهی بوده و بردگی هم از خوی تسلط وامتیاز جوئی ناشی شده ، دیگر برای تعلیل و توجیه نارساجائی نمیماند. وبهمین جهت مینگریم با همه تحولاتیکه برای وسائل تولید پیش آمده و پس از هزارها سال از اولین مرحلهٔ پیدایش بردگی گذشته اسیر گرفتن و برده ساختن

اسلام ومالکیت

با صور مختلف باقیمانده[1]

۱ ــ بردگی سلب آزادی از انسان وتصرف مالکانه در وی است . همچنانکه مالکیت نسبت بغیر انسان متفاوت است در باره انسان هم این تصرف مالکانه مختلف میباشد ، مالکیت انسان نسبت بخود و اعمال خود با مالکیت زمین وساختمان وادوات فرق دارد انسان با آنکه مالك خود است حق کشتن وفروختن خودرا ندارد. و نسبت بزمین مالکیت تام و ملك طلق قویتر از مالکیت ملك مشاع است و همچنین است مالکیت عین یا منفعت . خلاصه : هرحق تصرفی در اشیاء وموجودات یکنوع مالکیت میباشد ، بنا بر این بردگی که سلب آزادی ازانسان و تصرف درکاروشخص است متفاوت میباشد ؛ شوهر وپدریکه در وجود واعمال زن وفرزند خودتصرف مینمایند وآزادی آنهارا محدود میسازند، خودرا یکنوع مالك آنها میدانند وهمچنین آقاها نسبت بخدمتگزاران وحکام نسبت به محکومین وفاتحین نسبت باسراء . این نوع مالکیت و حق تصرف بمراتب مختلف همیشه ودرمیان همه ملل وقبائل بوده وهست، هراندازه قدرت تصرف بکار بردن وبهره بردن ازکار دیگران بیشتر باشدکسانی را که فاقد رشد عقلی یا قدرت جسمی باشند بیشتر در اختیار خود میآورند . با توسعهٔ کشاورزی وکار وغارتگری تصرف در انسانها از خانواده و قبیله بدیگران تجاوزکرده ، پس ازآنکه افرادیرا باسارت یا استخدام خود میگرفتنداگر بآنها درکارهای زندگی یا سپاهی احتیاج داشتنددر تصرف خودمیداشتند واگر احتیاج نداشتند یا باگرفتن چیزی ازآنان آزادشان میکردند ویا بدیگران میفروختند یا ازمیان میبردند . بردگی یاسلب آزادی ازانسانها بحسب قدرت وسلطه اربابان واشراف ومالکین زمین شدت و ضعف داشته از سلب

اجتماع اقطاعی (فئودالیسم)

از این نظر بار سنگین تولید بدوش بردگان میافتد، هرقدر مصارف ومخارج بردگان و آقایان بیشتر میشود فشار بر بردگان ودر نتیجه همکاری و همفکری و تمرکز آنها بیشتر میگردد و تضاد میان آقاو برده تاآنجا پیش میرود که طبقهٔ آقایان ومالکین ضعیف میشود ، دیگر این آقایان ناتوان نمیتوانند تولید و وسائل آن را با بردگان اداره وحفظ نمایند . ناچار زمینهای متصرفی خود را در میان آنها تقسیم میکنند و آزادشان میکنند تا آسان و بیزحمت قسمتی ازتولید و دسترنج آنها را تصرف کنند و قسمتی را با آنها وامیگذارند . باین جهت بردگی خودبخود باقطاعی سوق داده میشودوبردگی

مالکیت محصول کارتاخریدوفروش وزدن وشکنجه دادن وسلب اختیار همسر وواداشتن بتوالد وتناسل حتی کشتن وسوزاندن . و این سلب آزادی یا بردگی تنها از طریق قدرت وجنگ و اسارت نبوده چه بسا اشخاص بینوا برای تهیه معاش یا سبك کردن عائله خود زن ویافرزند خود را میفروختند . دربعضی ازکشورها حکام واشراف طبقات محکوم را ببهانهٔ تجاوزازمقررات وحدود ببردگی درمیاوردند. علل طبیعی بردگی در تاریخ ، زورگوئی و حرص وطمع و امتیاز جوئی است که در میان قبائل محدود بحدی نبوده وپس ازتوسعهٔ اجتماع وتمدن بحسب اوضاع مختلف وشکل اجتماع وحکومت حدود وقوانین مختلفی در بارهٔ آن وضع شده ـ چنانکه حدود ومقررات بردگی و برده داری درزمانها و مکانهای مختلف یکسان ویکنوع نبوده ، امروزهم بدون نام وبصورتهای مختلف بردگی وسلب اختیاروآزادی در میان مدعیان عالیترین تمدن بشری مشهود است .

از میان می‌رود .

دراین‌توجیه انقلاب‌وقیام بردگان پس‌از رسیدن‌بآخرین مرحلهٔ تضاد بچشم نمی‌آید ، یا باید در این مورد از اصل تحول انقلابی مارکسیسم چشم پوشید ، یا نقطه تحول انقلابی رانشان داد ، زیرا این توجیه بیش از این نمی‌نماید که برده‌داران و صاحبان وسائل تولید بطور مسالمت‌آمیز بردگــان را آزاد و زمین‌هارا تقسیم‌کردند از این‌گذشته تاریخ نشان نمیدهدکه در همه تحولات اقتصادی و اجتماعی ، اقطاعی دنبال بردگی پدید آمده باشد . بسیار در تاریخ مینگریم که پس از فتوحات یا استقرار حکومتهای استبدادی وضع اقطاعی پیش‌آمده چنانکه درآن اجتماع یا بردگی نبوده و یا اثری نداشته اند از طرف دیگرمینگریم‌که باقیام بردگان در محیطهای اقطـاعی بردگی بجای‌مانده. درخلال تاریخ‌ملتها بردگان دراثرفشار واحساس بحقارت قیامهائی‌کرده اند تابردگی از میان رفته‌که مربوط بچگونگی وتحول وسائل تولید نبوده‌و تغییری درنظام‌اقتصادی پیش نیامده . هرچه درتاریخ‌گذشته بررسی میکنیم‌ملازمه‌ای‌در میان ابزار و وسائل تولیدوتحولات اجتماعی‌نمی‌یابیم ، جزدر مواردوکشورهاوشرائط‌خاصی، بدون تکامل وتحول وسائل‌تولید تحولات‌اجتماعی پیش‌آمده، این‌نارسائی‌توجیه مارکسیسم برای آنستکه عوامل نفسانی و دیگر شرایط را نادیده میگیرند .

تحول بسوی سرمایه داری (کاپیتالیسم)

این تحول را چنین توجیه مینمایند : اقطاعی (فئودالیسم) باتصرف زمین‌هاو بدست‌گرفتن وسائل‌تولیدپیشرفته‌پیوسته بر قدرت‌خود میافزاید و هرچه بیشتر

سرمایه‌وزمین‌ووسائل‌ومحصول‌تولیددرسیطرهٔ‌مالکیت‌وتصرف‌آنها جمع‌ومتمرکز میگردد فشار بردهقان تولیدکننده بیشترمی‌شود منشأ تمرکزسرمایه وقدرت مالی‌را بدست‌این طبقه نبایدازهوش وحسن تدبیرآنهادانست، تنهامنشأآن‌خلع کردن تولیدکنندگان و مزد بگیران از وسائل‌کار وتولیداست . با محرومیت تولیدکنندگان ازتصرف‌آزاددروسائل تولید فاصلهٔ میان‌آنهاومالکین وسائل همی عمیق‌تر می‌شود ، بـاین ترتیب شرائط تـحول از فئودالیسم به‌کاپیتالیسم فراهم می‌شود تاآنکه درآخرین مرحلهٔ تحول، مالکین همه وسائل تولیدرا باتجاوز وغصب از دست طبقهٔ تولیدکننده‌می‌ربایند، پایه ومایه‌سرمایه داری همین و ازهمین جاست . دزدی و غصب و غارت سرمایه‌داران در حدود داخلی کشور محدود نمی‌شود، بلکه‌باغارت‌ویورش وجنگهای‌استعماری بچپاول ودست‌اندازی بسرزمین‌ها ومنابع‌خارج کشانده می‌شود (خلاصه‌ای ازاین قسمت‌کاپیتال) . انگلس این توجیه رابرای پیدایش سرمایه‌داری‌نمی‌پذیرد، میگوید : هرچه دربارهٔ تفسیر سرمایه‌داری‌که خارج از عوامل تولیدی‌و اقتصادی داخلی‌باشد مانند قهر و غارت و غلبه ، درست نیست و انحراف از واقع میباشد . اگربنابراین‌استکه این نظریه‌را تعبد وحیی ندانیم و از طریق منطق عقلی یاحقایق تاریخی بپذیریم . مطالب‌وموارد مبهمی در آن مشهود استکه باید مبین شود . اساس این نظریه تضاد و تحول و ترتیب میباشد ، بنابراین باید تضاد ترکـیبی بین دوطبقه تحقق یابد ، منطق عقلی و واقع تاریخی تضادی در میان فئودالیسم‌وبورژوازی نشان نمیدهد ومی‌شودکه هردوبدون تزاحم و تضاد سازگار باشند ، بسیاری از مالکین بزرگ بوده‌و

هستند که ازسرمایه‌داران بوده وسپس سرمایه‌های خود را درراه مالکیت زمین مصرف کرده اند ، هیچ لزومی نمینگریم که آنها سرمایه‌های خود را از مالکیت زمین بدست آورده باشند . مگر بوسیلهٔ صنایع کوچك یا تجارت ، سرمایه‌داری حاصل نمیشود تا از همین طریق از تسلط اقطاعیان خود و دیگران را برهانند؟ با نظر بواقعیت تاریخ اقتصادی بصورت کلی تضاد و ترتیبی درمیان این دوطبقه نمیتوان یافت تا بعنوان حکم مطلق وقاطعی نمود که دیالکتیك تاریخی پیوسته و در همه جا چنین نفی و اثباتی پیش آورده و بیاورد . اگر این تحولات و تغییرات معلول تاریخ مادی و تکامل وسائل تولید باشد جائی برای تهمت غصب وغارت و دزدی نمی‌ماند و اگر بنابراین نظریه اخلاق و اعمال ازجهت خوبی و بدی واقعیت نداشته باشند و معلول پدیده‌های اقتصادی باشند نباید غارت و دزدی در شرایط خاص تاریخی ناروا و بد باشد . برای تحول از وضع اقطاعی بسرمایه‌داری مطابق نظریه مارکس جز در تاریخ اقتصادی انگلستان شاهدی نمی‌یابیم. در آغاز ظهور صنایع در انگلستان چون با رواج صنایع نساجی درکشورهای مجاور بازارصادرات پشم بالا رفت بیشتر کشاورزان برای تهیه پشم بدامپروری پرداختند و باتوسعهٔ مراتع، مزارع محدود گشت. در این وضع بود که اقطاعی بتدریج جای خود را بسرمایه‌داری داده اینگونه تحول صنعتی و سرمایه‌داری پس از انگلستان درکشورهای دیگرهم پیش آمد که هیچگونه همراه با تضاد و انقلاب نبوده . ازکشور های شرقی تاریخ تحول صنعتی ژاپون را مینگریم که مردم آن همینکه خود متوجه مبارزات اقتصادی استعمارگران غرب شدند با همدستی و هشیاری مالکین بزرك

وباکمك دولت‌زمین‌ها واملاك‌را تقسیم کردند و بترویج‌وپیشرفت صنایع پرداختند.

مقیاس ارزش (قیمت)

در بارهٔ ارزش دانشمندان اقتصادی و کلاسیك پیش از مارکس و معاصر وی بررسی‌هائی کرده‌اند ونظرهائی‌داده‌اند ولی مارکس توجه و نظر خاصی‌دربارهٔ تعیین مقیاس ارزش داشته ، زیرا از این نظر ، تعیین قیمت و رفع اشتباه ازآن ، حق‌کارگر و حد تجاوز سرمایه‌دار و تضاد میان‌آنهامبین می‌شود وخط مشی‌انقلاب‌کارگری ترسیم میگردد مارکس بپیروی از ریکاردو اساس ارزش مبادله‌ای‌کالا را مقدار تجسم یافتهٔ‌کار میداند، ریکاردو عوامل رقابت و عرضه وتقاضارا نیز دخالت در ارزش داده ولی مارکس این را مردود شناخته میگوید: درارزش‌کالا عوامل و مؤثرات دیگر درمواردِاستثنائی است . با این بیان‌که ارزش‌کالاپس از خروج ازکارخانه وپیش از ورود ببازار، ارزش استعمالی ومصرفی‌است. هرکالائی‌همینکه وارد بازارمبادله گردید بحساب‌عوامل مختلف ومحیط‌اجتماعی درمعرض‌تغییرات مبادله‌ای‌واقع‌می‌شود ودیگر تنهاارزش‌انتفاعی واستعمالی آن ملحوظ نیست. در این موقع بایع ومشتری که هریك کالا ووسیلهٔ مبادله‌ای در دست دارند در مقابل هم قرار میگیرند وعوامل و انگیزه‌های مختلف پیوسته‌کفهٔ هریك ازدو کالا وثمن ومثمن‌را بالاوپائین میبرد، اگر بازاردرجهت رقابت وعرضه وتقاضا واحتکار آزاد باشد ترقی وتنزل کالاها بی‌حساب وناگهان تغییر میبابد، اگر اینگونه عوامل حاکم نبودوکالاهای متبادل باندازهٔ کفایت مصرفی‌وجود داشت ارزش کالا نیز به‌معدل

اساسی که مقدار کاراست برمیگردد.

از نظر مارکس ارزش زمین ومواد خام موردتوجه نیست وآنهارا دارای ارزش مبادله نمیداند. پیش ازاو اشتراکیها زمین و موادخام رادارای ارزش میدانستندولی میگفتندچون بخشش رایگان طبیعت است، تاکارآدمی بآن ضمیمه نشود ارزش مبادله ندارد. ولی از نظرمارکس زمین هیچگونه ارزش ندارد ودرمحیط احتکار وتجاوزاستکه زمین های مستعدمحدود ومنحصر بمحتکرین میگردد وموقتاً بصورت اموال ارزشدار درمیآید.

ازاین نظر دربارهٔ قیمت استعمالی و تبادلی نقاط مبهمی باقیست زیرا قیمت استعمالی بحسب احتیاج است واحتیاجات عمومی بحسب اوضاع و محیطهای مختلف یکسان نیست چنانکه برای یك شخص هم بحسب اوضاع مختلف متفاوت میباشد و بسیاری از مواد طبیعی دارای ارزش احتیاجی واستعمالی بلکه ضروری میباشد که هیچ ارزش مبادله ندارد مانند هوا ونور و چیزهائیکه فاقدارزش استعمالی ودارای ارزش عالی مبادله است مانند یك قطعه الماس. برای ارتباط میان قیمت استعمالی وتبادلی بعضی از علمای کلاسیك ، کمیابی را بمیان آورده اند واساس ارزش راکمیابی ومنفعت دانسته اند. این اضافه هم رفع اشکال نمینماید زیرا مشهوداستکه هرنافع نادری دارای ارزش استعمالی نیست بهرحال تقسیم وتشخیص قیمت استعمالی وارتباط آن باارزش مبادله همیشه برای علمای اقتصادی کلاف سردرگمی بوده که سر نخ آن بدست نیامده وتأثیری دراساس عملی اقتصاد عادلانه ندارد. دربارهٔ ارزش مبادله اگر فقط مقدارکار مقیاس ارزش باشد باید مقدارزمان را هم دخیل بدانیم چون مقدار کار بحسب کمیت زمانی

است که کاردرآن واقع‌شده ، پس‌ازعامل‌زمان آیاهوش‌واستعداد ذاتی وفنون اکتسابی دادخیل‌و عامل ارزش بایددانست؟ واگر اینهارا دخیل ومؤثر ندانیم باید مقدار کار یك‌هنرمند باهوش‌یا فرد فنی با یك‌کارگر ساده وکودن و فاقد تخصص فنی یکسان باشد؛ پس ازاین عوامل ماده‌ایکه کار درآن صورت‌می‌گیرد آیا دخالت درارزش دارد؟ اگر ندارد باید ارزش کاریکه در روی یك‌قطعه فلز یاچوب یاسنك قیمتی صورت گرفته باآنکه مادهٔآن مبذول وبی‌ارزش‌است یکسان‌باشد ؟ از اینها گذشته‌مقدارسرمایه ایستکه درطریق کارازآلات وادوات وابزاروماشین‌مصرف‌شده، باچه مقیاس صحیحی میتوان این‌مقدمات ووسائل را در طریق تمثل کار ارزیابی نمود ، اینها اصول اشکالات و موارد ابهام دراین‌نظریه است ،اگر ازاین‌نظر همه عوامل عارضی را مانند عامل عرضه وتقاضا وبیش‌کم بودن‌کالا وحد نیازمندی وعوائد زندگی افرادیك اجتماعی رادرنظرنگیریم وهمه‌اینها راعارضی وغیرواقعی پنداریم و تنها ارزش راکار ممثل بدانیم دچار این اشکالات میشویم . از این‌نظر جهت اشتراك یك‌قطعه‌قالی بایك ماشین سواری در مقام مبادله ماده واندام وشکل این دونیست چون از جهت ماده وصورت وشکل ونوع خاصیت‌جهت اشتراك ندارند باید جهت اشتراك چیز دیگر باشدکه مقدارکار مصرف شده دراین دوکالا است‌که‌میزان آن با تغییرات مختلف ثابت میماند ومعدل نوسان هامی باشد .

از جهت ثبوت‌آیا در مبادلات توجهی بمقدارکار است ؟ آیا یکمقدار سیب نارس وگلابی‌خوش‌آب، یاپنبه مرغوب و جو نا مرغوب‌که یکمقدارکار وکوشش بشری درآن مصروف شده

باید در مقام مبادله دارای یك قیمت باشد ؟ یا اگر برای کالای نا مرغوب کار بیشتری بکار رفته باید بیش از کالای مرغوب ارزش داشته باشد ؟ واز جهت نفی آیا میتوان تأثیر مقداردرآمد ومرغوبیت وعرضه وتقاضا را در هر نوع محیط اقتصادی نا دیده گرفت ؟ اگر تنها مقیاس ارزش را مقدار کار فرض کنیم جز یك فرضیه ذهنی نیست که با واقعیات تطبیق نمیکند . بفرض اینکه واقعاً ارزش منحصر بکار باشد برای کار های متنوع ازحیث ظرافت و فن و تنوع بی حد و حصر چه مقیاسی میتوان بدست داد؟ آیا کاررا به بسیط ومرکب تقسیم نمودن و کار بسیط طبیعی را پایهٔ ارزش دانستن وکارهای مرکب ومتنوع فنی وذوقی را فقط بیك مقیاس ترکیبی سنجیدن میتواند درمرحلهٔ عمل رافع مشکلات و از جهت نظر جواب مبهمات باشد ؟

چگونه میتوان ذوق وهنر وفن را که از امور نفسانی وفکری است با مقیاس کار بسیط عملی که تنها اثر عضوی میباشد بیك مقیاس درآورد؟ ولی باهمه این ابهامات واشکالات باید مارکس را معذور دانست چون نظر او بهمان محیط صنعت وسرمایه داری ظالمانه و موحشی بوده که کار وکارگر هیچگونه ارزش نداشت وبرای آنکه این پردهٔ تاریك را بردارد و کریه وظالمانهٔ سرمایه- داران را بنمایاند درکتاب مهم وضخیم خود ارزش کار را بررسی کرده وبرآن تکیه نموده و این نظر غیر از بررسی واقعی است که بتوان برآن اساس نظام اقتصادی پایداری را بنا نمود.

سرمایه‌داری (کاپیتالیسم) وتحول

از نظر مارکسیسم حدفارق ومنشأ تضاد در میان سرمایه داری (کاپیتالیسم) و اقتصادکارگری (سوسیالیسم کمونیسم) اصل ارزش کار است . اگر حق مشروع

ومزد کارگر بمیزان ارزش کار بوی داده شود سرمایه‌داری در میان نخواهدبود ؛ زیرا منشأ سرمایه‌داری سودنامشروع اضافی میباشد بنابراین سرمایه‌داری جز غصب ودزدی نمیباشد. ازاین نظرسرمایه‌ایکه برای تأسیس یك کارخانه بکاررفته‌سرمایهٔ‌ثابت است، وسرمایه‌ایکه بمصرف مزدکارگران میرسدسرمایهٔ‌متغیر، این جمع سرمایه‌ایست که درتأسیس وتولیدکارخانه بکارمیرود (ترکیب سازمانی سرمایه) روی این اصل ارزش کالای تولیدی معادل مجموع کار سابق ، مصارف مواد ، سوخت و فرسودگی باکار جدید میباشد ، پس ارزش کالا مجموع اضافه‌کار جدید بکارگذشته است . آنچه سرمایه‌دار میبرد سودیستکه بر این ارزش‌ها دربازار مبادله اضافه میگردد ، چون‌هدف سرمایه‌دار فقط سودبردن است (نه بالابردن سطح تولید ورفاه کارگران‌و عامه‌مردم) با بررسی عملی تنها راه برای سود هرچه بیشتر ، استثمارکارگراست که ساعت‌کاراو افزوده ومزدش کاهش‌یابد . چون افزودن ساعات کار وکاهش مزد محدود وسود جوئی سرمایه‌دار نامحدود است از این جهت سرمایه‌دار بافزایش و توسعهٔ‌قدرت تولیدمیپردازد، درنتیجهٔ توسعه وتکمیل‌قدرت‌تولید (افزایش‌سرمایهٔ‌ثابت)تولیدافزوده‌شده وقهراً ارزش اضافی‌وسود کاسته میشود وطرق رقابت‌برای بازارفروش بازمیگردد وگرنه بایدنابود شود. برای‌ادامهٔ رقابت بایدهرچه‌بیشترتولیدرا توسعه دهدواز مصارف ومزدهابکاهدتاکالارا ارزانتردردسترس‌مشتری قراردهد. درمیان تنازع رقابتی رقبای ضعیف یا غافل یکی پس از دیگری ازمیان میروندووسائل تولید وکار دردست‌محدودی منحصر ومتمرکز میگردد. بنابرآنچه که گفته‌شد رقابت‌وانحصار ـ

طلبی راه منحصر سرمایه‌داری وسودجوئی است ، همین غریزهٔ سود جوئی و رقابت منشأ انحصارات و شرکتهای بزرك میشود و رقبای کوچك و ضعیف را از میان بر میدارد و راه رقابت را میان انحصارات بزرگ پیوسته باز می کنند و باگسترش انحصارات وشرکتهای بزرگ تضادمیان‌سرمایه‌دار و کارگران زحمتکش‌گسترش میبابد . منشأ این تضاد چنانچه گفته شد تضاد میان سودجوئی از راه ارزش اضافی وکاهش مزدکارگران است . در نظام سرمایه‌داری اگر سود پائین‌آید یامتوقف‌شودتولیدنیز متوقف میگردد وسرمایه‌دارباهرچه‌دردست دارد فانی‌خواهد شد؛ ازاین‌رو افزایش ساعات‌کاروکاهش‌مزد ودرنتیجه بدست‌آوردن سود بیشتر یگانه علت وجود وبقاءوحیات سرمایه‌داراست.درآخرین مرحلهٔتضادکارگران باسرمایه‌داران با اجتماع کارگران واعتصاب‌آنان برای احقاق‌حقوق‌وافزایش مزد اساس بنای نظام سرمایه‌داری پیوسته سست‌تر می‌گردد تا آنکه بایك قیام انقلابی یکسره فرومی‌ریزد و همینکه پایه فرو ریخت روی‌بناکه حقوق وقوانین است نیزدرهم میریزد وبرای تحکیم حقوق کارگران قوانین تغییر میابد و حکومت نمایندهٔ آنها میگردد ، خلاصه : سودجوئی ، رقابت ، پیشرفت تکنیك ، بیکاری افواج کارگران و کاهش‌پیوسته مزدها ، موجب‌انقلاب وظهورحکومت کارگری وتملك‌وسائل تولید میگردد.

خصوصیات بارزحکومت‌کارگری (پرولتاریا) این‌است:

۱ ـ ازمیان رفتن طبقات.

۲ ـ حکومت دیکتاتوری‌برای انجام وظیفهٔ تاریخی.

۳ ـ ملی‌شدن وسائل تولید .

۴ ـ توزیع برحسب «ازهرکس باندازه توانائی وبرای هرکس باندازهٔ کار»

با توجه بآنچه بیان شد اساس و پایهٔ این تحول وبنای پیش‌بینی شده آن اصل «ارزش کار» است. اگر این اصل محکم و غیر مخدوش باشد تا حدی آثار و روی بنای آن را میتوان پذیرفت. باید ارزش منحصر بکار مسلم باشد؛ باید کارگران این حق قانونی ومالکیت انحصاری خودرا بشناسند؛ باید بحسب اصل ارزش اضافی، سود پیوسته بالا رود وازمزدها کاسته شود تا کارگران بافشارغیرقابل تحمل بعصیان درآیند، همینکه‌همهٔ این مقدمات وشرائط تحقق یافت انقلاب وحکومت کارگری ظاهر و پابرجا میگردد.

دراصل ارزش انحصاری کار ازاین نظرمقیاسی بیان‌نشده تا ارزش کارهای هنری وذوقی وفنی ساده‌را با تفاوت بیحدی که دارند معین کند وارزش کارهای علمی واکتشافی ونویسندگی و اداری گویا بحساب نیامده. باآنکه درهمان کارهای صنعتی اداره و تنظیم کارخانه وکارگران و تنظیم تولید و توزیع را نمیتوان بی‌ارزشتر ازکار ساده‌ای مانند بهم بستن پیچ ومهره پنداشت، کار اداره وتنظیم وبهره برداری وتوزیع بقدری دقیق ومهم‌است که اگر اشتباهی رخ دهد یکسره تولید متوقف می‌شود. اگر مالك وسائل‌تولید درحدیك مدیرلایق وتوانا یا دولت‌کارگری بهره‌برداری کردآیا باز میتوان اورا غاصب وسارق دانست؟ اگر در دونوع ماده وفلزمانندطلا ومس یکمقدارکار شودبرای آنکه اصل‌ارزش‌کار مخدوش‌نشود باید در ارزش مبادله‌متساوی باشند؟ اگر درارزش متفاوتندآن‌ارزش اضافی ازآن‌که‌خواهد

بود ؟ اگر کار سابق استخراجي دخیل باشد آیا مشکل حل میشود؟ اگر حق واقعی کارگر را منشأ تضاد بدانیم باید صاحبان این حق بآن واقف شوند زیرا واقعیات تا مورد توجه وشعور قرار نگیرد نمیتواند اثری در نفوس داشته باشد . اگر حق ادراك شده منشأ تضاد است باید نخست این حق باهمه پیچیدگی واشکالات بصاحب حق تفهیم وتلقین شود تا موجب نارضایتی وتحریك گردد (چنانکه نظر اصولی مارکسیسم بهمین است) پس از ادراك حق استکه کارگر حرفه ای که از سیاست و حکومت بر کنار است وارد مبارزه میگردد. از اینها گذشته این تضاد آنچنانکه از این نظر بررسی شده منحصر بکارهای صنعتی است ؛ بنابراین صاحبان درآمدهای سرشار مانند مالکین ساختمانها یا زمینها و تجار (اگر درمحیط سرمایه‌داری وجود داشته باشند) واطباء ومدیران شرکتها در چه طبقه‌ای میباشند آیا اینهاهم بطبقه کارگران می‌پیوندند؟ آیا پس از انقلاب اشتراکی آنانکه ازفکر ولیاقت وپیشهٔ آزاد خود زندگی میکنند ازمیان خواهندرفت؟

اگر ازاین هم که بگذریم و ارزش را در کار تجسم یافته بدانیم وحق مشروع کارگران تأدیه شود آیا با پیشرفت وسائل صنعتی و افزایش کارگران قهراً مقدار کار کاهش نمییابد و کارگران محروم که‌مزد واقعی آنها پرداخته‌نمی‌شود یا دیگر طبقات بعصیان‌در نمی‌آیند؟ بنابراین اختلاف وتضاد طبقاتی را نمیتوان معلول ومتکی باصل ارزش کار پنداشت چه این اصل‌را بپذیریم یا نپذیریم وچه مزدبگیران باین حق انحصاری خود متوجه باشند یا نباشند اختلاف یاتضاد درمیان خواهدبود، مانند اختلاف درسود میان مشتری وبایع وموجر ومستأجر . در این

اختلاف که هریك سود خودرا میجویدهیچ توجهی بارزش واقعی کالا یا ساختمان ومقدارکاریکه درآن صرف شده بخصوص در کارهای هنری نیست . واقع این است که تضاد و عصیان فقط معلول انحصار وفشار ومحرومیت تحمل ناپذیرطبقهٔ مولدمیباشد سرمایه‌دار برای بدست‌آوردن‌سودهرچه بیشترتا بتواند ساعات کاررا می‌افزاید و مزدها را می‌کاهد وکارگران را باتکامل وسائل تولیددسته‌دسته اخراج میکند: افواج بیکاران گرسنه و آنهاکه در معرض بیکاری هستند همدست وهمصدا میشوندوچون متکی بقدرت قانون وحکومت سرمایه‌داری نیستندناچاربقدرت همبستگی خود متکی میشوند تا قانون وقدرت را بدست‌گیرند، این‌وضع مشهود هیچ ارتباطی به‌اصل ارزش‌کار یا ارزش‌اضافی ندارد . بهمین جهت درکشورهای صنعتی که برای کارگران قوانینی‌وضع شده وبه‌آنان حقوق‌ومزایائی‌داده شده‌وبااین‌گونه چاره‌جوئی‌ها آنها را راضی میدارند وتخدیرمینمایند ازاین‌رو انقلابی پیش نیامده وبا پیشرفت صنایع وضعشان به‌ظاهر بهبود یافته .

تجاوز از حدود داخلی و استثمار دیگران

از این نظر چون رقابت و تمرکز و پیدایش شرکتهای بزرك همه‌ازنظرسود-بری‌سرمایه‌داران‌است(نه‌رفع‌احتیاجات ورفاه ملت) پیوسته سرمایه‌داران‌بزرك برای مصرف تولید زائد بازار های خارج ازحد وسودهای بیشتری میجویند از اینجهت وبرای‌دست یافتن بمنابع ملل دیگرومواد‌خام، سرزمین‌ها وساکنین‌آنها را در اختیار خود در می آورنـد و هرچه بیشتر صاحبان اصلـی

اینگونه کشورهای استعمار شده راباقدرت حکومت منصوب خود محکوم خود میگردانند .

بااین توجیه اگر کشوری دارای سرمایه‌داران وشرکتهای بزرك وتولید زائد نبود هرچه هم مقتدر باشد پا ازگلیم خود دراز نمیکند ودست تجاوز بسرمایه‌های دیگران نمیگشاید ، یا اگر اینگونه کشورها سرزمین‌هائی را خارج ازمرز خودتصرف کردندومللی رامقهورخود ساختند کارآنها رانبایداستعمارنامید چنانکه هزارهاسال پیش‌ازتحولات صنعتی‌وافزایش تولیداستعمار واستثمارملل ضعیف ومقهور، سنت‌جاری بشری بوده که منشأ آن پیش از نظرهای اقتصادی و مال پرستی خوی برتری‌جوئی در نفوس‌بشری استکه فاقدفضائل وروح‌رحمت وخیرباشد ؛ کسانیکه دارای‌اینگونه غرائزتعدیل‌نشده میباشند پیوسته دراندیشهٔ مقهور و محکوم‌کردن و تصرف در نفوس و اموال دیگرانند؛ خواه افرادی عادی باشند یا حکومت‌ها؛ چه درداخل مرزکشور وچه درخارج؛ این خوی غیر انسانی بحسب وضع نفوس و محیط و زمان سلاح خاصی بکار میبرد و چنگال و دندان متناسبی‌آشکار می‌سازد. اگر درزمانهای سابق باآن سلاحها و قدرتهای نظامی در هم میشکست‌ومیکشت و میسوخت وویران می‌کرد ومی‌برد و رد می‌شد ، امروز حکومتهای متجاوز سرمایه داری با تکیه بقدرتهای نظامی چنگال شرکتهاراهرچه‌بیشتر برپیکرملل‌ضعیف فرو می‌برند و چهرهٔ خودرا در زیر عنوان استعمار (آبادی و پیشرفت) پنهان میدارند ، هرچه شکار حرکت‌کند وبیشتردست وپا بزند پنجه‌ودندان این درندگان بیشتر برپیکرش فرومی‌رود تاآخرین قطره‌خون حیاتی او را می‌مکند وتنها لاشهٔ فاقدحس

وحرکتی باقی‌می گذارند .

یگانه وظیفهٔ اینگونه حکومتها حفظو حراست شرکتهای بزرگ است. حفظ‌حقوق وحمایت ازتودهٔ‌مردم آنقدرموردنظراست که‌حکومت دوام و ثبات یابد . اینگونه حکومتها مانند صاحب قمارخانه اندکه هرچه قماربازان بیشتر وبازی‌گرمتر شود باج آنها بیشتر می‌شود . برای نگهداری شرکتها و پاسداری‌آنهـا باید همیشه سپاه مجهزی‌آماده داشته باشند و بودجه‌های‌سنگین تأمین نمایند ؛ بایداز ملل استعمار شده و بهر وسیله و بوسیلهٔ حکومتهای دست نشانده سلب شخصیت و وحدت ورشد کنند . کارگران و زحمتکشان‌کشورهای استعماری بظاهر مرفه اند نه ازجهت‌احترام بشخصیت‌آنها بلکه از این‌جهت‌که درآمدسرشار است و باید خیالشان از ناحیهٔ‌آنها آسوده باشد . استعماربرای کشورهای استعماری مایهٔ‌بقا وحیات‌است،چون وجودآنها انگل ومتکی بمستعمرات‌میباشد، از این‌رو بااستقلال ملل‌استعمار شده احساس قطع‌شدن رگهای حیات میکنند و خودرا بامرك روبرو می‌بینند و اگرجنگی درگیرشود یکسره وضع زندگی واجتماع آنها مختل می‌شود. انحطاط فکری واخلاقی و رواج فحشا از لوازم‌همین حکومتهای استعماری و سرمایه‌داری است .

حکومت دیکتاتوری کارگری (پرولتاریا)

از این‌نظرچون‌انقلاب‌کارگری انقلاب سطحی و یك‌جانبه نیست و بایدپیگیرو گسترده و ثابت شود باید تسلط‌کامل و فوق همه‌قوانین وحقوق وحدودجزحق کارگران باشد . چنین حکومتـی سرمایه‌داری‌را تنهااز محیط برنمیداردبلکه ریشه‌های‌آن‌را ازنفوس‌سرمایه‌داران گذشته، نیز

باید بر کند تامبادا درگوشه‌ای دوباره رخ نماید . از این جهت پیش از بدست گرفتن‌وسائل‌تولید و سرمایه‌های عمومی بر نفوس واندیشه‌ها نیز مراقبت هشیارانه باید داشته باشد. لازمهٔ اینگونه سلطه و مراقبت جز با توسعهٔ دستگاههای پلیسی و نفوذ دادن آن در دستگاههای اداری و در میان خانواده ها ممکن نیست . بنابر این دیکتاتوری قاهر ومراقب، لازمهٔ چنین انقلابی است ولی ازاین‌نظراین‌دیکتاتوری پایدار نیست. این نوع‌دیکتاتوری دالان و برزخی استکه اجتماع را از سوسیالیزم کارگری عبور دهد تا بمحیط کمونیسم برساند . در این مدت همهٔ وسائل و سرمایه‌ها بدست دولت قرار میگیرد و مالکیتهای خصوصی و خواص وآثار طبقاتی از میان می‌رود ، همینکه این حکومت رسالت تاریخی خود را انجام داد محو می‌شود .

درمعبر حکومت استبدادی‌کارگری‌تا رسیدن‌بمحیط‌عدالت کمونیزم موانع و مشکلاتی بنظر میرسد که ممکن است سیر قافله‌را متوقف سازد یا آن‌را بعقب برگرداند . نباید فراموش کنیم که چنین حکومتی براساس ارزش‌کار پدیدآمده یا بعبارت دیگر موظف است ملک‌راکه همان نتیجهٔ‌کار است پس از آنکه بدست سرمایه‌داران غصب شده بود بمالك آن که کارگر است برگرداند با آنکه در چنین استبداد بیسابقه‌کارگران که خود مالك حقیقی هستند حق تعیین مقدار مال وتصرف و توزیع آن‌را ندارند؛ این قدرت تصرف و توزیع فقط بدست‌حکومت نمایندهٔ آنها میباشد بنا براین مالك مطلق همان حکومت است . این حکومت که ازکارگران و مزدبگیران روی‌کارآمده یا نمایندهٔ آنهاست قهراً یك طبقهٔ خاص ممتازی خواهد بود با آنکه امید

وانتظارمحرومین ازمیان رفتن‌طبقات‌ممتازبود! بخصوص که در این انقلاب عواطف و اخلاق انسانی‌دخالت ندارد وانقلابیستکه پیشرفت وسائل تولیدپیش‌آورده. آیا چنین انقلابی ریشهٔافزون طلبی وتصرف دراموال‌را (که‌همان مالکیت است) ازنفوس قطع میکندیاانقلابیون که‌حکومت‌را بدست میگیرند دارای ساختمان نفسانی مخصوصی هستندکه فاقدحس افزایش‌طلبی وامتیازجوئی است؟ بفرض‌آنکه‌چنین حکومتی‌بخواهد و بتواند توزیع رابر اساس مقدارکارقرار دهد و با اختلاف دامنه‌دار و پیچیده ایکه در مقدار ارزش‌کار بسیط و مرکب و فنی و ذوقـی و اختلاف استعدادهای‌نفسانی وبدنی‌کارگران‌بتواند این‌ارزش‌هـای‌متفاوت و مختلف را مشخص و معین نماید و شعار «از هرکس بقدر قدرت و بهرکس باندازهٔکار» را عمـلی سازد آیـا پس از آن امتیازات و سپس طبقات بصورت دیگری روی نمی نماید؟

محو طبقات وطلوع عدل

از این نظر در مدتیکه دیکـتاتوری کارگری‌راه خود را می‌پیماید سراسر منابع ثروت و وسائل تولید در تصرف حکومت درمی‌آید ومالکیتهای‌خصوصی که منشأ تضاد طبقـاتـی‌است رخت برمیـبندد. پس ازآنـکه حکومت رسالت تاریخی خودراانجام داد وتولید در راه‌احتیاج وتوزیع عادلانه مستقرگردید دیگراحتیاجی‌بوجودآن نیست از این‌رو خود بخود از میان می‌رود وادارهٔ تولید و توزیع که کار منحصر اجتماعی است‌بدست ملت و افراد قرار میگیرد. ازاین پس شعار سوسیالیسم «از هرکس باندازهٔ قدرت و برای‌هرکس باندازهٔکار» هم برداشته‌شده‌وجای خود را بشعار نهائی‌کمونیسم

« برای هر کس باندازه نیازمندی » خواهد داد . از این پس سراسر موارد و منابع مانند نور و هوارایگان می‌شود وتزاحم ومحرومیت‌درمیان نخواهد بود. این‌قرارگاه سیر تاریخ بشریت و بهشت موعودیستکه تحولات وسائل تولیدو جبر تاریخ پس‌از عبور از تضادها و برزخ سوسیالیسم بآن خواهد رسید و همین سرچشمهٔ حیات و عدالتی استکه بشرپس ازطی ظلمات بآن نائل می‌شود چه‌آرزوی دل‌انگیزورؤیای بهجت‌آوریست !! چه قدرت خلاقه‌ای پیشرفت وسائل تولید وتضاد طبقات وحکومت کارگری داردکه علاوه برتصفیهٔ طبقات و مالکیتها ریشهٔ حرص و طمع و منفعت جوئی راهم‌ازنفوس برمیکند وخلق و طبیعتی از نومیسازد که درآن اختلاف و ظلم و منفعت‌جوئی نیست و باکثرت نفوس طبیعت هم دیگر بخل‌نمیورزد و همهٔ خیرات خود را دردسترس همه قرار میدهد. اگر راستی با این همه جنگهای طبقاتی و تحولات‌صنعتی دریچه‌ای‌هم از این‌آیندهٔ نوید بخش بروی بشر بازگردد موجب تسلی‌ودلخوشی‌است! آنچه از این نظر برمیآید این‌استکه‌دولت باآنکه‌پیوسته‌خود پدیدهٔ تضادطبقاتی‌است درپایان بعلت از میان رفتن علت که همان تضاد است از میان می‌رود یا میمیرد . این توجیه خود منافی اصل نظریهٔ مارکسیسم استکه منشأ هر تحولی تضاد طبقاتی است زیرا محو نهائی دولت اگر بوسیلهٔ انقلاب باشد باید بدست طبقهٔ مضاد انجام‌گیرد و با این فرضیه دیگرطبقهٔمضادی‌وجود ندارد. محوتدریجی‌وخودبخودهم بااصل تضاداقتصادی وطبقاتی که‌همیشه محرك تاریخ است واگر ازمیان رفت تاریخ متوقف می‌شود جور درنمیاید آنهم پس از حکومت دیکتاتوری کارگری که حکومتش از این نظرحکومت

بحق ومطابق ایدئولژی تاریخی وبرهمه شئون مسلط میباشد. با این وصف ، حکومت کارگری دارای امتیازات بیسابقه‌ای میباشد زیرا علاوه ازآنکه همه منابع و وسائل تولیدی بدست اوخواهد افتاد قاعدتاً دارای امتیازات نظامی وحق‌سابقه انقلاب ورهبری هم میباشد . این امتیازات بالاتر ازامتیازات مالکیت است وهمیشه تاریخ نشان داده که امتیازات مالی ازفروع امتیازات نظامی و نژادی ومذهبی بوده و با این وصف محوتدریجی وخود بخود چنین حکومتی آنهم بعلت ملی‌شدن‌منابع ، وتوزیع عادلانه‌ثروت اگرممتنع نباشد بسی بعید است مگرآنکه درطی‌چنین تحولات اقتصادی تحولات فکری ونفسانی روی دهد وغرائزامتیازجوئی ومال دوستی ریشه‌کن شود یامحکوم عقل وعدل گردد . ولی از نظرمارکسیسم که‌تنها «عامل‌اقتصادی» علت ومبدء تحولات است امورنفسانی‌مورد نظر نیست. برپایه‌عوامل‌اقتصادی‌وتضاد طبقاتی تابحال رفاه‌واطمینان‌عموم رخ نشان نداده واگرتحول ازوضعی بوضع دیگرموجب خشنودی باشد نسبی وبرای‌طبقهٔ خاصی‌است ونسبت بآینده هم علائم وآثاری بچشم نمی‌آید .

آزادی‌سرمایه‌داری بی‌قید وبند وآثارآن

پیش از تحولات صنعتی ودراوائل آن و پس از ظهور مکتب‌های کلاسیك نظریهٔ عموم علمای اقتصادی براساس آزادی درمالکیت خصوصی و تولید و مصرف و توزیع و سودبری بود . چنانکه قبلا اشاره شد مبنای این آزادی راآزادی فطری و طبیعی می‌دانستند وعموماً معترف بودندکه این آزادی بساتحولات اقتصادی واوضاع اجتماعی‌تغییر وضع میدهد ولی میگفتند اصل آن باید محفوظ باشد و قوانین

برهمین اصل مقرر گردد تا سعادت فرد و اجتماع تعیین شود. ازاین نظرهرقانونیکه این آزادی را محدود سازد تجاوزبحقوق افرادومخالف قانون طبیعت وآنرا جرم می‌دانستند. نظر آنها این بودکه چون انسان آزادآفریده‌شده ومنابع طبیعت به‌رایگان در دسترسش قرارگرفته بایدهرفردی بحسب استعداد خود ازآن بهره‌مند شود واگرمصلحت، تحدیدی‌را ایجاب کند استثنائی و موقت‌است. ولی‌پس ازآن معلوم شدکه این نظرکلی درظروف روابط اجتماعی نارساوغیرعملی است وآزادی مطلق طبیعی‌ناچار درروابط اجتماعی محدود میگردد زیرا آزادی طبیعی و فطری درمحیط اجتماعی‌موجب هرج ومرج وسلب آزادی ازهمه‌خواهد شد؛ از این‌رو وبرای توجیه‌آزادی فردی و یا حفظ کرامت و شرف‌انسانی‌حدود وقوانین‌را برای محدود ساختن‌آزادی مطلق لازم شمردند و همین قوانین و حدود را طبیعی دانستند. مسلم است‌که هدف قوانین اقتصادی ازنظراصول سرمایه‌داری‌افزایش ثروت وتولید وسودمیباشد. قانون عرضه‌وتقاضا، وبیمه کارگر و طرق افزایش تولید همه برهمین اساس است. از این جهت اصول سرمایه‌داری را برخلاف اصول سوسیالیسم نمیتوان‌بعنوان اصول علمی پذیرفت. منشأ قوانین واصول سرمایه داری همان طرق وروشهای اقتصادی جوامع وظروف مختلف در راه‌ازدیاد ثروت وسود عمومی برپایهٔ مالکیت‌های خصوصی میباشد ومفهوم آزادی از این نظر آزادی فرد درراه افزایش ثروت فردی و اجتماعی است. چون اصل سرمایه‌داری جز درموارد محدودی (مانند قانون عرضه و تقاضا بعقیدهٔ بعضی) فاقد اصول علمی و کلی اقتصادی است‌که درهمه جا و برای همیشه صادق باشد از

اینجهت بحث و بررسی و استدلال برای اثبات شدن صحت آن از نظر حقوقی وسیاسی واخلاقی بی‌مورد است . بادقت و بررسی درروشهای اجتماعات سرمایه داری ایـن مطلب مشهود استکه آزادی‌ومقررات درنظامات‌سرمایه‌داری‌چون‌آزادی‌صوری‌وفاقد ضمانت‌ومسئولیت میباشد منشأ سلب‌آزادی‌ومحدودشدن اکثریت میگردد . زیرا مقررات و قوانین سرمایه داری درهمانحال‌که راه بروز استعدادها است ودست‌همه را درراه تولید وانتفاع باز میگذارد خواه ناخواه امکانات بدست آوردن قدرت وتصرف درسرمایه‌های عمومی ووسائل تولیدرا برای دسته وطبقهٔ خاصی فراهم می‌سازد وبیشتر کسانیکه از جهت استعدادهـای نفسانی و مقابله‌با عوامل وتزاحم اجتماعی ناتوان‌تر میباشند قهراًمقهورو عقب رانده‌تر می‌شوند وتاحد صفر آزادی‌آنهاسلب میگردد زیرا درمحیط سرمایه‌داری وآزادی بدون‌مسئولیت راه‌برای‌حکومت وقدرت نامحدود افرادی‌که امکانات بیشتر برای آنها فراهم شده بازمیگردد؛ بدون‌آنکه مسئولیت و ضمانت اجتماعی برای کسانیکه‌فاقد استعداد وامکانات بیشترند درمیـان باشد .هرچه اصول ونظریات ومقررات سرمایه‌داری دقیق ومستدل باشد باز درچهار دیوار روح سرمایه داری و دربندهـای آن میباشدکه نیروهای فکری و عملی انسانی را درخدمت افزایش سرمایه و سرمایه‌داران به‌بند میکشد ومحدود میسازد ، وهیچ نظری در آن‌بمسئولیت اخلاقی وبکار انداختن‌تولید وثروت درراه‌خدمت به‌انسان‌نیست . تأسیس‌بنگاههائی‌بعنوان خیریهٔ‌تعاونی و قدردانی از نیروی بشری‌یاگاهی‌محدود کردن احتکاریاافزایش مزد،همه درمسیر بهره‌برداری‌ازنیروهای انسانی وافزایش ثروت میباشد.

اعانه و کمک‌های سرمایه‌پرستان درحد شیر پستکه دوشنده‌بپستان گاو میمالد تاظرف خود را هرچه بیشتر پر کند یا مانند ظرف آبی استکه درتلمبه میریزند تا ازمنبع آب، حوض خود را پر کنند. اگر بعضی از اقتصادیون سرمایه داری (مانند کینز انگلیسی)، احتکاروذخیره یا ربارا ممنوع ومردود می‌شناسند ازجهت جلوگیری از تجاوز بمصرف کنندگان وبینوایان نیست ازاین رواستکه گاهی بوسیلهٔ احتکاریا ربا سطح تولید یاخرید پائین میآید واز سود سرمایه‌داران کاسته‌می‌شود، واگر درباره افزایش مزدکارگران نظر میدهند برای آنستکه قدرت کار و خرید آنها بیشترشود.

طرفداران نظام سرمایه‌داری ومکتب‌های فرعی وحقوقی آن گاهی برای توجیه‌نظرواهداف، ورفع تهمت ازخودمیگویند: آزادی سرمایه داری در راه اقتصاد دست همه را برای بهبود زندگی باز میگذارد واز این راه همه درتوفیر ثروت و اموال عمومی می‌کوشند و درنتیجهٔ آن، فقراز میان می‌رود و فضائل خلقی و رشد معنوی روی میآورد؛ بعضی از این هم پیشتر رفته میگویند: اخلاق و فضائل فردی درسایهٔ آزادی اقتصادی رشد مینماید. وحال آنکه نظام سرمایه داری مطلق و بی‌بند وبار نمیتواند هدفی جزاستثمارواستعماردیگران داشته باشد. دراین نظام باید قوانین و مقررات بسود سرمایه داران و حفظ آنها تدوین واجراءگردد و لازمهٔ آن، رقابت و تنازع و محو شدن فضائل معنوی و از میان رفتن امکانات مادی ضعفاء است و بسیاری ازتولیدکنندگان درچنین محیطی از محصول کار خود بهره‌مند نمی‌شوند ومحصول کار آنها درراه افزایش ثروتهای

سرمایه‌داران مصرف میگردد ، ودرچنین محیط، اخلاق وتکامل علمی وفضائل، تبعی است ودربسیاری ازموارد طرفداری ازآن سلاحی برای اقویا بشمارمیآید . دراین نظام انسانها تنها آلت بلا ارادهٔ سرمایه‌داران و قوانین عمومی واصل عرضه وتقاضا و وسیله‌ای برای تولید بیشتر بسود طبقهٔ سرمایه‌دار می‌باشند؛ تا آنجاکه میسراست ازقدرت معنوی ومادی کارگران و دهقانان تارمق دارند استفاده می‌شود وهمینکه بی‌ثمر وغیر قابل استفاده شدند آنهارا مانند کالای فاسدشده‌واثاث فرسوده بیرون‌میریزند.
درچنین نظام چنانکه مشهود است اخلاق و کرامت انسانی و تعاون و تضامن به افسانه نزدیکتراست. زیرا هدف قرار دادن ثروت وافزایش آن عواطف را میکشد و مشاعرانسانی راکورو کرمی‌سازدوانسان واستعدادها وفضائل آن درراه تأمین‌سرمایهٔ طبقات، مصروف وارزیابی میگردد ، و ارزش هرچیز با مقدار تولید وافزایش‌آن تعیین می‌شود، ودرخارج ازمرکز سرمایه‌ـ داری این ارزش هم ملحوظ نمی شود چنانکه ملیون‌ها مردم به‌بند کشیده شده و استثمار شدهٔ سرزمین‌های مختلف را بدست حکومتهای‌سرمایه‌داری‌واستعمارگر مینگریم و تاریخ، ملیون‌ها کشته و پراکنده شده وشهرهای ویران شده را درراه حرص و آزسرمایه‌داران نشان داده ؛ جنایات این آزمندان رسواترین وپردردترین جنایات تاریخی است . درمحیط بندهای مقررات سرمایه‌داری چون ضمانت اجتماعی ومسئولیت اخلاقی استثنائی است بهره برداری و رفاه عده‌ای محدود و محرومیت نسبی اکثریتی‌که فاقد قدرت خریدند حتمی است ، وهرچه درمحیط سرمایه داری قوانین دقیق وضع شود مربوط به تحدید مالکیت

فردی وضمانت اجتماعی نیست وهیچ قیدوبندی ازناحیهٔ دین و وجدان هم درمیان نمی‌باشد .

طرفداران اقتصاد آزاد و بی‌مسئولیت ، این آزادی را موجب افزایش تولید وثروت میدانند. باآنکه دراقتصادآزاد و بی‌مسئولیت، آزادی ، مانند آزادی درظهور استعدادها وحقوق اجتماعی نیست‌که هرکس بحسب استعداد خود برای همیشه‌از آن بهره‌مند شود. زیرا محیط تولید و استفاده ازمنابع طبیعی محدود است وازاین‌جهت امکانات و وسائل برای عده‌ای فراهم می‌شودکه همانها دیگران رامحدود و آزادی را از آنها سلب میکنند و مانع رشد وظهور استعداد آنها می‌گردند . افزایش تولید آنگاه میتواندموجب سعادت عمومی شودکه توزیع‌عادلانه انجام شود و امکان قدرت خرید برای همه فراهم‌گردد . ولی ضمانت توزیع عادلانه وامکان قدرت خرید بیش ازکسب‌سود، موردنظر سرمایه‌داری نیست .

گرچه سرمایه داری پایه اقتصادی را برآزادی فرد و تمایلات فردی قرارمیدهد ومنافع افرادوآزادی آنها رامقدس میشمارد ولی بالمآل این آزادی آنقدر محدود می‌شود تا بحد صفرمیرسد، تاآنجاکه سرمایه‌داران وصاحبان‌صنایع باکارگران هرچه خواهند بکنندونیروهای انسانی‌را هرطورخواهندا‌ستثمار نمایند ، مزدوساعات‌کاررا بمیل خود بیش‌وکم نمایند ، هرفرد ودسته‌ای را خواستند بکارگمارند یااخراج‌کنند ونسبت بآنهاو عائله آنها هیچ مسئولیتی احساس‌نکنند. ازاین جهت سرمایه‌داری بامارکسیسم‌که فرد ومنافع او را فانی درمنافع اجتماع می‌سازد فرق ندارد ؛ همچنانکه مارکسیسم تمایلات یا حقوق

طبقهٔ کارگر رااصیل میداند و راه تصرف وتملك سرمایه و وسائل تولید را برای حکومتیکه نماینده کارگران باشد باز میکند یا این حق‌رامحصور درآنها مینماید، سرمایه‌داری‌هم راه تصرفات وتملك منابع ووسائل را برای طبقهٔ خاصی باز میکند که نامی جز طبقهٔ سودبروسرمایه‌پرست ندارد . بنابراین سرمایه‌داری و مارکسیسم گرچه دربرابر هم قرارگرفته‌اند ولی‌نتیجتاً درتأمین منافع وآزادی گروه‌یاطبقهٔ‌خاص‌وسلب‌آزادی‌افراد اکنون‌هردو شریکند . جامعهٔ حق وعادلانه‌آنستکه درشکل‌عمومی اجتماع و بحسب مقررات‌آن، مسئولیت و ضمانت عمومی برای همه‌ملحوظ باشد . ومنافع ومصالح فردی درضمن اجتماع تأمین شود واین نمی‌شود مگرآنکه شعوربمسئولیت درهمه بیدارگردد تادربرابر مصلحت وآزادی عمومی ــ نه طبقهٔ خاصی ــ از منافع ومصلحت فردی چشم بپوشد . این را باید متوجه بودکه اجتماع وعناصر مشکل آن نه منحصر به سرمایه داران و صاحبان وسائل تولید است ونه‌کارگران ومزدبگیران . حق‌کارگران هم منحصر بمزد نیست. حق‌آزادی درکارواظهار استمداد وحاکم برمقدرات‌خود بودن‌کمتر ازحق درمزد وتأمین معاش‌نیست. کمونیسم مدعی‌است که‌دراین راه‌گام برمیدارد .

آزادی وراه تأمین آن

دراواخرقرون وسطای غرب وازاوائل پیدایش نظریات اجتماعی بـا تحولات صنعتی‌کلمهٔ آزادی رائج‌گردید ومورد توجه علمای اجتماع‌وقانونگذاران‌واقع شد . ونظریات درپیرامون معنای آزادی وحدود آن دورمیزد وتاکنون معنای جامع‌ومحدودی برای آزادی بیان نشده. آنچه

گفته شده معانی‌نسبی وبحسب شکل وشرائط محیط است. بسیاری ازعلمای اجتماع قرون اخیروقانون‌گذاران می‌پندارند آزادی - وسلب آن دراختیارحکومتها وقوانین‌است‌که بهرکس وهرملتی بخواهند ببخشند یا بستانند . محقق استکه انسان چون ممتاز بعقل واختیاراست دراندیشه وعمل ازهرجهت آزاد آفریده‌شده است، نخست این‌آزادی‌واختیارفقط درحدودغریزهٔ جلب‌نفع و دفع‌ضررمحدوداست. سپس همینکه مرد همسری گزید وعائله‌ای تشکیل داد برحسب تعهداتی‌که بااختیار متعهد می‌شودآزادیش محدودترمی‌شود، هرچه اجتماع ازجهت تقسیم وتخصص وشئون دیگر بیشتر توسعه والتیام یابد باتعهدات‌بیشتر، آن‌آزادی طبیعی وفطری بارديگرازهرجهت محدودتر می‌گردد. صاحبان نظریهٔ اقتصاد آزاد ، نظرشان یکسره متوجه آزادی فرضی درمیدان اقتصادی‌و به‌انسان‌ازجهت‌یك موجود مولد سرمایه است. باآنکه سرشت آدمی ازقوا وخواستهای متنوعی ترکیب یافته‌که توجه بتأمین‌ثروت‌فقط وسیلهٔ‌ارضاء بعضی‌ازخواستهای‌این‌موجوداست، فطرت‌کشف مجهولات وپی‌جوئی علل حوادث ، برتری‌جوئی و شرافت خواهی واستقلال فردی وابرازقدرت وشخصیت واحترام واحساس بمسئولیت‌وتکالیف ، قسمت بیشتری از ترکیب‌وجودی انسان است ، هریك ازاین خواستهای نفسانی وظهورآن تا آن حد مجاز است‌که به‌جهات دیگر نفسانی وحقوق دیگران‌تجاوز نشود ، قوانین و مقررات طبیعی و انسانی بمعنای کامل همین استکه براین اصول و حدود نفسانی واجتماعی و آزادی فردی قرارگیردوقوای فرد رابا نظام اجتماع هم‌آهنك سازد . اینگونه

قوانین و اصول آن جزازمنشأ محیط بهمه جهات که تکالیف و مسئولیتها را باحاطهٔ کامل مقرردارد واجراءآن را برعقیده‌و وجدان قراردهد امکان ندارد . از سوی دیگر اهتمام افراد بخودی خود متوجه منافع ولذات فردی است ومحور اندیشه و عمل فرد طبیعتاً خود او میباشد . این خودبینی وخود خواهی وبرای خودکوشی درمحیط اجتماع مصادم ومضاد باحقوق‌ومنافع دیگران است ؛ برای ایجاد اجتماع سالم و زنده چاره‌ای جز تربیت و ساختن افراد موزون و پیوسته به پیکر بزرك مجتمع نیست. افرادیکه درعین استقلال شخصی وجههٔ نظرشان ازمحور منافع‌فردی باجتماع برگردد وهمتشان بلند ووجدان اجتماعی ونوع‌دوستی آنها زنده‌گردد وباصول وقوانینیکه‌آزادی ومنافع فردی آنها را درضمن اجتماع تأمین می‌کند ایمان و عقیده داشته باشند و هنگام تعارض منفعت فردی بامصلحت اجتماع از خود ومنافع خود چشم بپوشند تا نیروهای افراد متضامن‌شود وراه رشد وسعادت برای همه‌بازگردد .

حکومت چنین مجتمعی باید نمایندهٔ همه ملت و مجری قوانین باشدکه ازاینگونه افراد ناشی شده و حکومت براصول صلاح و خیر همه قرار گیرد . چنین حکومتی نمیتواند استبدادی یا نمایندهٔ طبقهٔ خاصی ومضاد باطبقه‌ای باشد ، زیرا اختلاف طبقاتی معلول طرزتفکرخاص افراد و یاشکل حکومت است . آنچه درروش و قوانین سرمایه‌داری و مارکسیسم مورد نظر نیست همین‌شکل وسیع حکومت ونمایندگی ازهمه واحترام به شخصیت افراد وبالابردن همت واندیشه‌های عمومی است‌این هردو،حکومت را برای‌طبقهٔ خاصی میخواهند وبافراد از نظر

وسیلهٔ تولید وثروت مینگرند. درچنین شرائط قهراً استقلال شخصی محدود وشعورودرك وتعقل درراه افزایش مال بکارمیافتد وارزش کاروعمل وفضائل وکرامت انسانی معنای مستقل حقیقی و واقعی ندارد وحکومت پیوسته درحال سازش باطبقه‌ای و تضاد باطبقهٔ دیگر بسر میبرد. دست طبقه‌ای را زیر عنوان آزادی مالکیت خصوصی یا القاء و تعمیم آن بازمیگذارد و آزادی را از دیگران سلب میکند.

ارزش انسانی عمل حرکت عملی و نموی بارزترین مظاهر کمال وحیات موجودات زنده است: هر چه زندگی کاملتر شود انحاء حرکت و نموآن بیشترومرموزتر می‌شود، انسان چون نمونهٔ کامل ومتکامل حیات است علاوه برحرکات غریزی ونمو، دارای حرکات عقلی وارادی استکه هیچگاه اورا دریك وضع ویکنوع عمل یکنواخت برقرارنمیدارد، ازهمان وقتیکه بوسیلهٔ حواس ظاهری با عالم خارج ازخود مرتبط می‌شود انعکاسات این نوع ادراکات اولیه ذهن وعقل اورا بیدارمیکند واین حرکت تانهایت حیات متوقف نمی‌شود. اعمالیکه ناشی از حرکت ذهن است ازجهت مبدءو منتهی محدود نیست. اعمال انسانی را اگرعوامل وظروف خارج محدود وجامد نسازد، چون ازمبدء شعوروذهن جوال بادخالت ذوق وعواطف وحالات نفسانی وتأثرات عقلی وانعکاسات خارج است درهرحال و هر محیط نمیتواند یکنواخت باشد (این محیطهای صنعتی وماشینی است که انسانهارا بصورت ابزارماشین درمیاورد). انسان پس ازشعور مبهم وساده بذات خود با ارتباط باخارج ازخود وانعکاسهای محرك شعوروجدان دارای شخصیت

مزدوج و متکامل ثانوی می‌شود ، پس از این کوشش او درراه تقویت وتثبیت هرچه بیشتراین شخصیت وابرازآنست ، ابراز شخصیت از طریق سخن و عمل است که پیوسته می‌کوشد تا در صفحات اذهان دیگران یااوراق یامواد دیگرطبیعت ، شعور و درك وذوق وکشف خودرا تصویر نماید . این منشأ وعامل اصیل ابداع وابتکار وتحسین عمل است که هم موجب ابراز شخصیت و هم تکامل میباشد. قرآن حکیم دربیان غایت خلقت انسان بارها این حقیقت رابیان نموده:

تبارك الذی بیده الملك وهو علی کل شیئی قدیر الذی خلق الموت والحیات لیبلوکم ایکم احسن عملا[1]. انا جعلنا ما علی الارض زینة لها لیبلوکم ایکم احسن عملا[2] . ان الذین آمنوا و عملوا الصالحات انا لانضیع اجر من احسن عملا[3] . الذین ضل سعیهم فی الحیاة الدنیا و هم یحسبون انهم یحسنون صنعاً[4] . فامامن

۱ ـ سوره الملك آیات ۱و۲: بس بلندمرتبه وممتدافزایش خیروبرکت است آنخداوندیکه تصرف واداره عالم بدست اوست واو است که برهرچیزی تواناست . همان که مرك وزندگی را بیافرید تاشمارا بیازماید ومعلوم شود کدام نیکوترین عمل را انجام داده اید.

۲ ـ سوره کهف آیة ۷ : ما آنچه درزمین است زینت آن ساختیم تابیازمائیم که چه کسی عملش نیکوتراست

۳ ـ سوره کهف آیة ۳۰: آنها که ایمان آورده وعمل شایسته انجام میدهند ما پاداش کسانیکه نیکوتر عمل میکنند ضایع نمیکنیم.

٤ ـ سوره کهف آیه ۱۰٤ : آنها که کوششان در حیات دنیا ازمیان رفته و می پندارند که عملشان نیکوتر میباشد . (این آیات باتوجه بآیات سابق که بیان خلقت آسمان وزمین ، موت و حیات و آنچه درزمین است ، پیشرفت عمل و نیکوتر ساختن آن را غایت خلقت اعلام نموده) .

اسلام ومالکیت

اعطی واتقی وصدق بالحسنی فسنیسره للیسری[1]

منشأ دیگر کوشش آدمی درطریق تحسین عمل و ابداع وابتکار ، نفس قدرت طلب وسرکش انسانی استکه پیوسته میخواهد خود را برتر آرد وقوای قاهر طبیعت را مسخر خود گرداند وبا کشف آثار وخواص کائنات وعناصر ، وشکل دادن وصورت بخشی بآنها قدرت خلاقهٔ خودرا ظاهر سازد و درطریق خواست ومنافع خود آنها را بکار برد . (آیهٔ : وعلم آدم الاسماء کلها ـ بیان قدرت تصرف و تصویر آدمی درکائنات و سر برتری وی است) .

بمقیاس این اصول نفسانی وشرائط محیط ، آدمی کوشای بسوی ابداع وابتکار و حسن عمل است ودرپیشرفت وتحسین عمل ، نخست منافع وآثار مادی کارمورد توجه نیست ، یاتوجه بآن تبعی است . از این جهت اینگونه اعمال وآثار پیش از آنکه بمقیاس ارزش مادی وانتفاعی درآید دارای ارزش انسانی است ، تألیفات دانشمندان بزرك ونظریه‌های صاحبنظران ومکتشفین ، و آثار هنری هنرمندان را باهیچ مقیاس مادی نمیتوان ارزیابی نمود ، هرچند که این کتب وآثار فراوان دردسترس قرار گیرد ازارزش

۱ ـ آیات ۵ و۶ و ۷ سورة اللیـل : اما کسانیکه اعطاء کنند و تقوا پیشه سازند وبه‌هر بهتر ونیکوتر باور دارند در آسانبرابرای آنها آسان میکنیم. (این آیات پیشرفت آسان وسریع بسوی زندگی عالیتر را ناشی از اعطاء وتقوا و تصدیق بهرچه بهتر ـ عدم توقف فکر ونظر دریك حداز نیکی ـ بیان نموده . از کلام امیر ـ المؤمنین (ع) است: قیمة کل امرء ما یحسنه : ارزش هر انسان بکاریستکه خوب‌تر و نیکوتر انجام دهد).

انسانی آنها نمیکاهد . همین آثاراست که ارزش انسانی را بالا میبرد . ارزش هرچیزی درراه منافع وبرای انسان است وانسان برای تکامل ؛ بنا براین آنچه ارزش انسان را بالا برد ارزش آن بالاتر از هرارزشی است . چگونه میتوان افکار وکشف‌های شخصیت‌های بزرك انسانی را بمقیاس مادی سنجید ؟ باآنکه آنها خود از همه لذات و منافع مادی چشم پوشیدند و در راه نظر و عقیده یا کشف مطلبی ، چه بسا جان خــود را هم از دست دادند .

ارزش انسانی اعمال ابداعی و ابتکاری منافی ارزش‌های منفعتی ومنشأ آن نیست بلکه عامل ومحرك اولی ، احتیاجات و بهره‌های مادی است ، زیرا منشأ اولی حرکت فکروذوق‌غرائز طبیعی استکه باعث تأمین تغذیه ودیگراحتیاجات وجلب نفع و دفع ضرراست. ازاین‌جهت انسان مانند دیگرحیوانات استوبا تحول‌اززندگی‌بسیط‌اولیه‌ودرآمدن بصورت‌اجتماع وقبول‌تمدن، احتیاجات‌بیشترومتنوع‌ترگردیده‌وسائق‌احتیاجات، ذهن‌انسانی را درراه اختراع وابداع پیش برده . انسان اولی ازگیاههای خودرو و گوشت‌حیوانات آزاد تغذیه میکرده، سپس برای‌تأمین بیشترغذا ولباس به تسخیر حیوانات پرداخته پس از سکونت در مکان‌خاص محتاج بتصرف درزمین برای بهرهٔ غذائی وسکنائی گردید و بحسب این نوع احتیاج فکرش درراه ابداع وسائل شخم ودرو ومسکن ودفاع بکارافتاده،هرچه احتیاجات‌متنوع‌تر وبیشترشده استعدادهای ذهنی ومواهب‌عقلی درراه‌ابداع وابتکار شکفته‌ترگردیده . محرکات احتیاج ومنفعت گرچه عوامل‌اولی بیداری وتحرك عقل‌وذهن است ولی محرك دائم وهمیشگی‌نیست

این عوامل و محرکات تا آنجا پیش میبرد که **ذهن و فکر** بکار افتد؛ همینکه ذهن بکار افتاد ومواهب عقلی شگفته‌شد دیگر انسان احتیاج به محرك خارج از خود ندارد ؛ **همان احراز و ابراز** شخصیت وقدرتنمائی‌وقهرمانی، قدرتمندترین سائق‌و**محرك است** (مانند وضع‌اولی وجنینی حیوان که‌حرکت ونمو وتغذیه‌**آن‌تبعی** است سپس مستقل میگردد ومانند اقمارمصنوعی که نیروی‌محرك وماشینی آن تاخروج از سرحد خاص و جاذبهٔ معین‌زمین است همینکه ازاین حدخارج شد ودرمدارزمین قرار گرفت ازمحرك اول بی‌نیاز می‌شود وعوامل جذب مستقیم ومنظم طبیعی درمدار خاصی‌آن‌رامیگرداند) . محیطها وروابط اقتصادی واجتماعی شرط اول پیشرفت افکار و شکفتن استعدادها میباشد .

میزان عظمت تمدنها جـز بثمر رسیدن عقول و ظهـور استعدادها وافتتاح منابع درونی نیست، آنچه پس از محوصورت اجتماعی ومادی‌تمدنها باقی میماند و جاودان است همین‌ثمرات فکری وذوقی وهنری میباشد : این آثار چون بالاتر از مقیاس مادی و مقدار زمان ومقدارکاروقدرتی استکه مصروف آن شده و برتر ازمنافع‌واحتیاجات‌محدوداست ومخصوص به‌مردمی‌نیست که درمکان‌وزمان خاص‌بسر میبرند ، ارزش‌آن نام‌وعنوانی‌جزارزش خالص انسانی ندارد .

ارزش واقعی (ضروری‌وکمالی)

هرچه وبهرصورت مورد بهره برداری انسان بـاشد ارزش واقعی دارد (این ارزش بالاتراز ارزش مبادله و پائین‌تر ازارزش انسانی است) . احتیاج‌بآنچه ارزش‌واقعی دارد، یاضروری‌یا کمالی‌است: موارد احتیاج‌ضروری

چیزهائیستکه برای بقاء وادامهٔ حیات لازم‌است مانند هوا، آب، غذا، نور، لباس، مسکن وآنچه در راه کمال مادی یا معنوی یااجتماعی، انسان ازآن بهره‌مند می‌شود ارزش کمالی دارد؛ چون کمال انسانی بحسب قوای مختلف و پیشرفتها کماً وکیفاً محدود نیست موارد احتیاجات کمالی نیز نامحدودومختلف‌است بااینجهت موجوداتی درطبیعت یا ساخته‌های صنعتی در زمان و مکانی بی‌ارزش یاکم ارزش است درحالیکه همان چیزها درزمان یامکان دیگر دارای ارزش واقعی میباشد. بنابراین ارزش‌واقعی (ضروری یاکمالی) مطلق نیست، بلکه وابسته و نسبت بوجود انسان و کمالات انسانی است. غذاها و میوه‌های مخصوص و مطبوع انسان از جهت مزاج و طبع خاص او میباشد. فرش یا تابلوی زیبا والحان دلربا وبوهای خوش و مناظر طبیعی وآثار علمی وهنری و وسائل تفنن همه ازجهت ارتباط باروح وحواس انسان ارزش یافته، اگرانسان و کمالات او ازمیان برداشته شود همه‌چیز از ارزش میافتد.

هرچه‌ارزش‌واقعی(ضروری‌یاکمالی)آن زیادتراست‌وافر ورایگانتر دردسترس بشراست وازانحصارانسان دورترمیباشد: هوا از همه‌چیز بیشتر برای زندگان ضرورت دارد چنانکه هیچ موجود زنده‌ای بدون‌آن بیش ازچند ثانیه زنده نمیماند، اگر هوا محدود شود ارزش داردکه سرمایه‌داران هرچه دارندبرای خریدن مقداری هوای قابل تنفس از دست بدهند؛ هوا بااین ارزش‌واقعی وحیاتی درجهت بالا ومحیط ونافذدرباطن‌زندگان میباشد وبصورت طبیعی محدود نمیباشد. پس ازآن آب‌استکه زندگان‌بدون آن‌بیشتراز فقدان هوا میتوانند بسر برند؛منابع

این موجود حیاتبخش دل‌هوا ودامنهٔ کوهها واعماق زمین‌میباشد وقسمت مهم کارتهیه وجریان آن‌راکارگران خلقت وقوای طبیعت انجام میدهند :* این کارگران بی‌مزد بادها را بر می انگیزند و ابرها را آماده میکنند و بهرسو میرانند و در سطح معین می‌فشارند ودراعماق زمین وکوهها ذخیره میکنند و درهنگام یخبندان سنگها را می‌شکافند تا این سرمایهٔ زندگی را بسوی نیازمندان روانه سازند . پس ازهوا غذای طبیعی‌استکه بامنبع اصلی‌آن زمین،زیرپا ودردسترس همه میباشد.

این منابع اولی زندگی چون فراوان است و برای تهیه ودردسترس قرارگرفتن آنها دست تصرف انسان (جزدرموارد تبعی‌واستثنائی)درآنها بکارنمی‌رود فاقد مالیت‌وارزش‌مبادله‌ای است. ارزش مالی یامبادله‌ای اینها وقتی‌استکه کمیاب‌شودوکارو تصرف انسان درآنها راه‌یابد .

ارزش مبادله

اشیاء طبیعی‌وکالاهای صنعتی رادوشرط اساسی مطلوب و مرغوب میگرداند : یکی مالیت یا ارزش واقعی (احتیاج ضروری یاکمالی بآن) دیگرکمیابی . همینکه این دو شرط در چیزی تحقق یافت انسان محتاج بآن متمایل می‌شود و مالیت میابد وبرای رفع احتیاج وبدست آوردن آن براه میافتد تااز هرطریقی‌میسراست‌برآن دست یابد . پس ازپدید آمدن اجتماع طریق قانونی و معمول ، معامله و مبادله است . ارزش مبادله براساس حق مالکیت براشیاء و بمقیاس مطلوبیت میباشد وحد مطلوبیت پس از احتیاج بستگی به‌فراوان بودن ونبودن دارد. ازاینجهت ارزش مبادلهٔ کالا درمعرض تغییردرمیاید . این‌تغییر

یا بصورت عادیست مانند موادیکه کالای مطلوب ازجهت عوامل طبیعی یاصناعی ازحد عادی احتیاج زیاد یاکم گردد . و یاغیر عادی ومصنوعیست چنانکه سودبران روی حساب افزایش سود. احتکار کنند ویا بوسائل دیگریکه دارند ومیدانند ، کاذبانه تقاضا را بالا برند وجلو عرضهٔ کافی کالا را بگیرند . با این حساب و بررسی مشهود، حق مالکیت، بمقدار کاروارزش مقدار کار بمقدار مطلوبیتی استکه پدید آرد . اگر مقدار کار نسبی زیاده بود و کالا بآن مقدار مطلوب نبود نمیتوان مشتری رابتأدیه مقدار کار مصرف شده ملزم نمود و همچنین بعکس . آنچه میتوان گفت این استکه معمولا یکی ازعوامل مقدارمطلوبیت مقدار کارمصرف شده است ؛ آنهم نههر نوع کار. آن کاری منشأ مطلوبیت و ارزش میشود که صورت ذهنی صنعتگروهنرمند را تصویر نماید . اگر کار، نقشه وهنروفن مهندس وهنرمند وصنعتگررا درماده تصویر ننماید نه تنها ارزش ندارد بلکه زیانبخش است زیرا بدون هدایت افکاروازهان، کارگر اگر ساعتها مصالح ساختمانی بکار برد ویافلزات‌را بگدازد و بهم بپیوندد فقط نیروی‌کارومصالح ومواد را ضایع کرده ، بنابراین ارزش دهنده وصاحب‌کار اصلی کاردان است نه‌کارگر . سرمایه وکارومادهٔ هرچه ارزنده باشد وسیلهٔ تجسم وتمثل صنعت وهنرمیباشد ، همین‌استکه کارمتمثل و مواد خام را مطلوب و مرغوب میگرداند و درمعرض مبادله درمیاوردهرچه‌ارزش درك‌وشعوروذوق بالاتررود ارزش‌مادی کارهم بیشترمی‌شود . این‌محیط وشکل اجتماعی وحکومت است که‌باید ارزش مواهب‌واستعدادهای انسانی‌را بموازات احتیاجات‌عمومی بالا برد وبه افکار و نظرها وذوقها احترام‌گذارد تا راه بروز

مواهب نفسانی بازگردد . اگر بجای تشویق و برانگیختن استعدادهای نفسانی توجه یکسره به ارزش کار و درراه تکثیر انتاج وتولید شود نتیجه همین استکه انسانها بصورت ابزارو آلات و پیچ ومهرهٔ ماشین درآیند وکارانسان که باید ازمبدء شعوردرك و آزادی سرچشمه گیرد و دارای ارزش انسانی یا واقعی باشد بمقدار زمان ارزیابی شود آنگاه تا آخرین رمق فکر و هوش انسانی ونیروی بدنی درراه تولید مصرف گردد که این خوداز میان بردن ارزش کاراست . ازطرف دیگر ارزش مواد اولیه و تفاوت ارزش مالی (نه ملکی) فلزات وکانها را نادیده گرفتن چشم پوشی از واقعیات مشهود است (چنانکه قبلا اشاره شد) . چگونه میتوان باور کرد که ارزش یك شمش طلا بایك قطعه آهن بحسب مقدارکاریکه برآن تجسم میبابدیکسان باشد ؟!

خلاصه : انحصار ارزیابی ارزش واقعی (مالیت) یا مبادله‌ای (مالکیت) کالاهای صنعتی فقط بمقیاس مقدار کارمجسم یانیروی مصرف شده‌درآن نه ازجهت فکری ونظری مقبول است ونه بازندگی‌واقعی تطبیق میکند . باتوجه بآنچه دربحث‌ارزش ودراینجا بآن اشاره‌شد وبحثها وبررسی‌های اهل تحقیق راجع باین نظریه وایراداتی که وارد کرده‌اند ، دفاع ازآن‌یاپذیرش آن بصورت خشك و محدود مبدئی جز تعصب وجمود در تقلید ندارد

دراین مورد راستی جای سؤال واعجاب است که‌مارکس باآن قدرت تحقیق وشخصیت نادروهمفکران اولی او چرابرای اثبات این نظریه آن همه پافشاری کرده وبا توجیهات مختلف واستدلالهای اقتصادی وطرح فورمولها باثبات آن کوشیده‌اند ؟

اسلام ومالکیت

باتوجه بوضع آن روز مغرب زمین بخصوص کشورهائیکه مارکس در آن بسر برده واز نزدیك شاهد وضع آنها بوده، تاحدی این اعجاب رفع می‌شود وجواب این سؤال روشن میگردد، چنانکه قبلا اشاره شد در اوان تحولات صنعتی وپیش از آن نظریات وروش عمومی اروپا آزادی بی‌قید و حد مالکیت و سرمایه داری بود ، این آزادی مطلق در آن سرزمین بعنوان نظام طبیعی (یامشیت الهی) پذیرفته شده بود . چون آثارشوم این آزادی پیش از انقلاب صنعتی بیشتر درحوالی شهرها ودردهات بود وهنوز درمراکز شهرها نفوذ نکرده بود ناراحتی ودردهای ناشی ازآن چندان احساس نمیشد . پس از انقلاب ناگهانی وپیش‌بینی نشدهٔ صنعتی محرومین وبینوایان درکارخانه‌ها و درمراکز شهرها متمرکز شدند . براساس همان آزادی بیحد و قید سرمایه داری پیوسته فشاربراین بینوایان افزوده می‌شد . پس از ظهورصنایع جدید فشارهائیکه براین طبقه وارد می‌شد ، فشاروناراحتی بریك طبقهٔ مخصوص وجزای از اجتماع نبود ، اجتماع این طبقه درمراکز تولید وشهرها بصورت اعصاب مرکزی اجتماع درآمده بود که درد ورنج ووضع وخوشی آنها درهمه طبقات و شؤون اجتماعی مؤثر بود ، طرحها ونظریات کلی و اصلاحی وعلاجهای فرضی نمیتوانست این درد ومصیبت عمومی را معالجه کند ، عواطف و اندیشه‌های انسانی دربرابر شعله‌های آزوطمع سرمایه داران که پیوسته برافروخته‌تر می‌شد دیگر تأثیری نداشت : حکومت و قانون هم پشتیبان سرمایه‌داران متجاوز بود . ودرمقابل قوانین واصولی برای حمایت ازاین طبقهٔ بی‌پناه واحقاق حقشان درمیان نبود . درآن شرائط چاره جز این نبود که نخست این طبقه

بحقشان آشناومستشعرشوند ، وسپس با همفکری و اتحاد برای ازمیان بردن وضع موجود قیام نمایند [1] مارکس با آشنائی

۱ ــ متناسب است دراینجا نظر شخصیت فقید و آزاد مرد بزرگ‌شرق «نهرو» را دربارهٔ مارکسیسم بیاوریم :

از کتاب اندیشه های نهرو ــ ترجمه و گرد آوردهٔ آقای محمود تفضلی ــ قسمتی‌از مصاحبه‌نهرو باکارانجیا

کارانجیا ــ خواهش‌میکنم‌که اگرممکن‌باشدتجزیه وتحلیل مارکسیستی‌رادرموردوضع مخصوص‌هند وسایرشرایط واقعی‌وعینی دیگرکه خودتان قبلااشاره‌کردید بیان فرمائید

نهرو ــ صحبت‌من خودبخود بهمین موضوع میکشید وهنگام ملاحظه و بررسی آنچه میتوان فلسفهٔ اقتصادی یا اجتماعی نامید طبعاً از آزمایشهای‌گذشته چیزهای فراوان میآموزیم. تجزیه و تحلیل مارکسیستی نسبت بگذشته‌ها همیشه‌در نظرمن بسیار علمی وروشن‌کننده بوده‌است من باتمام آنچه کارل مارکس گفته موافق نیستم امابطورکلی من‌نظریهٔ اورامعقول یافته‌ام معهذا این‌واقعیت را باید همواره بخاطر داشت‌که مارکسیسم محصول آغاز انقلاب صنعتی درانگلستان بودوآنهم‌درابتدای انقلاب‌ودرموقعیکه‌اوضاع واحوال محدودووضع‌خاصی وجود داشت . اوضاع و احوالیکه در جاهای‌دیگرجهان تکرارنشد وخیلی‌هم طبیعی بودکه تکرارنشد. مارکس‌تحت تأثیراوضاع غیرطبیعی وبایدگفت بسیار ناگواریکه هنگام‌آغاز نهضت صنعتی وجودداشت قرارگرفته بود؛ درآن‌زمان هیچگونه سازمان دموکراتیك برای دولت موجود نبود ناچار تغییرات میبایست ازراه‌شدت و خشونت انجام پذیرد ، دلیل این وضع هم بسیار ساده است زیرا بعلت نبودن سازمان دموکراسی ←

کامل بوضع زمان و نبوغ ذاتی خود بخوبی ریشهٔ نظام ظالمانهٔ عصرخود را دریافت وانگشت فکرخودرا روی اعصاب دردمندو

تغییرپذیر نمیتوانست از راههـای قانونی یا دموکراتیك صورت پذیرد؛ بهمین جهت‌هم مارکس‌نظریهٔ‌خود رابرخشونتهای انقلابی بنانهاد .

اکنون که‌ما بامسائل‌تولیدو تغییرات‌وسایرمسائل که‌مورد نظر مارکس‌هم بوده‌است مواجه میشویم طبعاً بایدآنها رابتناسب زمان وکشور خودمان وموقعیت‌های خاص‌وشرائط واقعی‌در نظرآوریم .

مانمیتوانیم بعقب‌اوضاع واحوال قرن نوزدهم در انگلستان بازگردیم‌که مارکس درآنشرائط واحوال زندگی وکارمیکرد

شرائط واوضاع‌واحوال ماامت که‌به‌اندیشه‌های ماشکل میبخشد

راه حلهای مارکسیست یك سلسله اقدامات جالب میباشد ممکن‌است این‌روشها برای‌زمان خودشان وبرای‌حل مسائلی‌که در آن زمانها پیش میآمد بسیار مناسب باشد اما نمیتوان آنها رااز موقعیت‌ها و پیوند های تاریخیشان جدا ساخت وبرای حل مسائل فعلی بکار بست‌که شرایطی‌بکلی متفاوت برقرار میباشد . این‌یکی از دلائلی است که بر ضد کسانیکه اصرار میورزند راه حلهای مارکسیستی رابایست مانندآیات خشك‌وچشم وگوش‌بسته بکاربست وجود دارد .

مطلب دیگر اینکـه تجزیه و تحلیل مارکسیستی دربارهٔ بسیاری چیزها وازجمله دربارهٔ نیروهای تاریخ وچیزهای دیگر در موقعیکه نظریهٔ دیگری وجود نداشت بسیارصحیح بود؛ اجازه بدهید منظورم رابیشتر تشریح‌کنم . اگرنیروها وعوامل دیگررا که‌مؤثر هستند بحساب نیاوریم راهنمائیهای اقتصادی مارکسیستی

آمادهٔ تحریك گذارد. بررسی ارزش وبیان ارزش کارگر و کار و
فهماندن مقام واحترام وارزش آنها بخود ودیگران یگانه وسیلهٔ

کاملا درست ومنطقی است که میگویند چنانچه چنان شرائط خاص بوجود آید فلان نتایج معین هم حاصل خواهدشد وفلان حوادث روی میدهد یاروی خواهدداد ؛ اما اشکال موضوع در اینست که مارکس نیروهای دیگری را که ممکن بود در آینده بوجود آید ونقشی بعهده بگیرد بحساب نیاورده است بدیهی است این وضع گناه مارکس نیست او اوضاع واحوال را بهمان صورت که در زمان خودش وجود داشت میدید وهمانها را مبنای استدلالات و نتیجه گیریهای خود قرار داده است اما پس از مارکس نیروهای دیگری هم پیدا شدند شاید مهمترین آنها دموکراسی سیاسی بود که تغییرات مسالمت آمیز رامقدور میساخت . بیاد داشته باشید که درزمان مارکس حتی در کشورهای باصطلاح دموکرات هم دموکراسی سیاسی وجود نداشت ودر آنجاها طبقهٔ مالکان بزرگ حکومت میکردند. اگرفقط همین واقعیت را درنظر بگیریم که پس از آن زمان بهمه کس حق رأی درانتخابات داده شد هرچند هم که تنها داشتن این حق رأی تمام مسائل را حل نمیکند اماخواه ناخواه تفاوتهای حیاتی بوجود میآورد . موقعی که هرفرد حق یك رأی داردخود بخود نیروهائی تشکیل میدهد که میتواند اثراتی داشته باشد وفشارهائی درجهت تغییرات اجتماعی بوجود آورد . اما مارکس بدلیل ساده آنکه چنین وضعی در آن زمان وجودنداشت وحتی پیش بینی هم نمیشد نمیتوانست این نیرو را درنظریه های خودبحساب آورد ، سپس عوامل دموکراتیك دیگرهم از قبیل اتحادیه ها، سندیکاها، سازمانهای کارگران، سازمانهای دهقانان ونظایر آنها بوجود آمدند که همه آنها میتوانستند برطبقه

اتحاد و تمرکز و اتکاء آنها بحقشان بود . با چنین انگیزهٔ استثمارو درك بود که میتوانستند با هم بپا خیزند و زنجیرهای رسوم ومقررات ظالمانه را پاره کنند .

ثروتمند بنفع تغییراتیکه شاید بتوان آن را آغاز دموکراسی اقتصادی نامید فشار وارد سازند . نتیجه این شده است که امروز تغییروضعی بوجودآمده است . نظریهٔمارکسیستی وقتیمطرح گشت که انقلاب‌صنعتی رویداد وصنایع وماشینهای بزرگ بکارافتاد؛ بنا براین نظریه وبراثرتغییرات تدریجاً ثروت‌وقدرت‌هرچه بیشتردر دست‌گروهی هرچه محدودتر وکمتر متمرکزمیشود وموجب‌توسعهٔ روزافزون فقرتوده‌ها خواهدشد . اما با آنچه پس‌ازآن زمان پیدا شده است وبآن اشاره‌کردیم اکنون دیگراین نگرانی‌بآن اندازه وجود ندارد .

فشارنیروهای مختلف که‌تااندازه‌ای هم مربوط بسازمانهای دموکراسی حکومت و متداری هم مربوط بوجود اتحادیه ها و سندیکاها وسازمانهای مختلف‌دیگرمیشود درمحدود ساختن‌افزایش ثروت وقدرت ازیکسووفقروتیره روزی ازسوی دیگرتأثیرنمایان داشته است . ازیکسودرزمینه‌های سیاسی سازمانها نوعی‌تازه رشد میبافت‌که بطورمداوم واساسی‌تغییراتی بوجود میآوردکه مستلزم عدالت‌اجتماعی‌میبود ومیل‌تغییرات‌اجتماعی‌را تیز تشدید میکرد. از سوی دیگر با پیشرفتهای علمی وفنی بسیار عظیمی‌که صورت میگرفت دنیا بشکلی واقعاً انقلابی تغییر شکل مییافت . این تغییرات‌وپیشرفتهای علمی را هیچ‌کس چه مارکس وچه متفکران دیگر در قرن نوزدهم نمیتوانست پیش بینی‌کنند و ازآن با خبر باشد .

اسلام ومالکیت

راستی شعور و درك حقیکه مورد تجاوز واقع شده یگانه منشأ قیام برای مطالبهٔ آنست ، خواه برای حق برده شدگـان این شعورحاصل شود یامردان عدالتخواه ودارای وجدان بیدار بآن مستشعر شوند ، گرچه آنها خود از طبقهٔ محروم و مورد تجاوز نباشند . تاریخ بسیاری از پیغمبران و مصلحین و علمای بزرك را نشان میدهدکه خود ازطبقهٔ مرفه واشراف بودند ولی برای نجات طبقات محروم ومظلوم اجتماع ودفاع از حق آنها قیام‌کردندوچه بسا درهمانحال طبقهٔ ستم دیده ومحروم‌بزندگی خود قانع یامدافع ستمگران ومهاجمین به‌حق خود بودند وچه بسا پس ازآنکه ستمگران شکست دیدند وبحقوق خلق تن‌دادند این بینوایان ازپیشوایان‌حق وعدل پیروی‌کردند. این واقعیات شاهد براین استکه تنها محرومیت طبقه و عوامل تاریخی بهر صورتیکه باشد یگانه عامل تحول نیست ، چنانکه مـارکس و همفکران او با آنکه بحسب نظر کلی متکی به دیالکتیك وجبر تاریخی بودند بوسیلهٔ عرضه داشتن نظریهٔ ارزش و تعلیمات و تبلیغات پردامنهٔ خودکوشیده و میکوشندکه شعور و همت طبقهٔ کـارگرودیگرمحرومین را برانگیزند وآنان را هرچه بیشتر بحق ازدست رفتهٔ خود آشنا کنند .

همین توجه دادن بارزش‌کاروحق از میان رفتهٔ‌کارگران و برانگیختن شعور آنهـا بود که کـارگران را تکـان‌داد وتکان‌کارگران درمحیطهـای صنعتی، سراسر اوضاع‌اجتماعی بنا برجـای پیشین را متزلزل کرد و برای نجات انسانهای استثمار شده اشخاصیکه دارای شعور و وجدان انسانی بـودند و کارگران و دیگر طبقات محروم براه افتادند . مقدمـات

تحول و انقلابیکه مارکس و همفکران وی طرح کرده بودند درسال ۱۹۱۷ در روسیه میان آتش وخون پدید آمد و باوج خود رسید؛ پس از پیروزی انقلابیون وآرامش نسبی طرحهای مارکسیسم بمعرض آزمایش درآمد. تا پایان جنگ اخیر عموم مردم دنیا ازآنچه پشت پردهٔ آهنین میگذشت چنانکه باید خبر نداشتند؛ پس ان پایان جنك و ارتباط روسیه با دنیای خارج تا حدی وضع و جریان‌های گذشتهٔ این سرزمین روشن شد. اکنون محاسن و نتایج سود بخش، و معایب و زیانهای عملی نظریات مطروحه مورد بررسی وقضاوت عامه قرار گرفته و زعمای قوم در بارهٔ انحرافات و اشتباهات گذشتگان واصول مطروحه بحث مینمایند. آنچه مسلم است این استکه ارزش کارکه اساس نظریهٔ مارکس است گرچه بمقیاس مقدار کار ارزش کارگران را بالا بردولی عملا بمقیاس ارزش کار ارزش انسانی را مدتها پائین آورد. این انقلاب گرچه تکانی در همه دنیا ایجاد کرد وطبقاتی را از میان بردوانسانهائی رااز استثمار نجات داد ولی طبقهٔ جدیدی را در مهد انقلاب با امتیازات قانونی و بیحد مسلط کرد چنانکه همه مقدرات ومقدورات دیگران را بدست گرفتند[1]. لنین خود

---

۱ ــ بهرحال پیش بینی‌ها وبشارتهائیکه از مولود پس از انقلاب داده میشد چیز دیگری ازکاردرآمد؛ مولود رخ نشانداده درکشورهای کمونیستی دوطبقهٔ مسلط ومقتدراداری (بروکراتیسم) ونظامی (میلیتاریسم) میباشد. اگرپیدایش این‌دوطبقه را لازمهٔ انقلاب ومدتی پس ازآن بدانیم باید بتدریج محوشوند با آنکه هر چه زمان پیش میرود چهرهٔ آنها آشکارتر وپایه‌های آنها محکمتر میشود. درمواجهه با این دوطبقه سرمایه‌داری (بورژوازی) وکارگری

معترف بود که حزب وی آغاز سلطهٔ طبقهٔ نوینی است. ولی معتقد بود که وجود این طبقه استثنائی است. بسیاری از سران کمونیست (که ذکر نام و خصوصیات آنان زائد است) معترفند که اصول سرمایه داری و تجاوزات ناشیه از آن بکلی ریشه کن نشده. و باهمه پیش بینی‌ها، طبقات با شکل‌های مختلفی پابرجا هستند پس از افزایش وتنوع سریع احتیاجات و روابط فکری ومعاشی مردم دنیا و پیشرفت و پیوستگی این روابط افکار ونظریات و کوششهای مصلحین خیراندیش متوجه یافتن راهها واصولیست که شکل‌های اجتماعی اقوام و ملل را متناسب با انواع عمومی و وضع و مواریث و عادات و شرائط خاص هرملتی تنظیم و تأمین نماید تا در ضمن شکل‌های اصیل اجتماعی ارزش های از میان رفتهٔ انسانی وحقوق وآزادی غصب شدهٔ فردی بازگردد وتضمین شود: دیگر تعصبات خشك مسلکی دربارهٔ اصول اجتماعی و اقتصادی مانند دیگر تعصبات رفته‌رفته رخت بربندد وشعارهای تعصب‌آمیز ارزش خودرا از دست بدهدوافکار ونظریات وسیع و همه جانبه و شعار همکاری‌وصلح عمومی و مسالمت‌آمیز جای اینگونه تعصبات را بگیرد. هرچه مردم دنیا بهم نزدیکتر می‌شوند ایمان به روابط و تفاهم عمومی و اصول اقتصادی وسیع بیشتر پایه میگیرد و به بی‌پایه بودن اصول اقتصادی محدود که

←

(پرولتاریا) اصالت طبقه‌ای خود را از دست داده ودارای نقش ثابت ومؤثری درراه مبارزه وتحول نیستند. در کشورهای کمونیستی راهجوئی و قدرت یابی برای مبارزه با این طبقات نوخواسته از مشکل‌ترین مسائل بحساب میآید. خلاصه: آنچه پیش آمده پیش‌بینی نشده، وآنچه پیش‌بینی‌شده پیش نیامده.

علمای اقتصاد، آن اصول را ثابت ولایزال می‌پنداشتند پی‌میبرند و دیوارهائیکه پیرامون نظریات گذشته و عصمت صاحبان آن نظریه ها کشیده شده بود پی‌درپی فرو میریزد و همواره برهمه مکشوف می‌شود که آلام عمومی فقط ناشی از وضع ناجوراقتصادی و یگانه قدرت، قدرت‌اقتصادی نیست؛ بلکه‌ناموزون بودن وضع ناشی از دیگرانحرافات و ناموزونی‌هااست ، وقدرت اقتصادی شکلی ازاشکال دیگرقدرتها میباشد وبیش ازجهت‌نفی‌وتخریب، اثبات وسازندگی، مهم و مؤثر ومفید درزندگی وجوامع بشری میباشد.

اقتصاد در پرتو ایمان واعتقاد

اسلام ناظر باین واقعیت است که منشأ ظواهر (پدیده‌ها) اجتماع واقتصاد، نفوس بشری‌است. نفوس بشری ترکیبی است از اندیشه ها و اخلاق و فطریات و غرائز ؛ چگونگی روابط اجتماعی و اقتصادی و طبقاتی‌ترکیبی از انعکاس و ظهور همین نفسیات میباشد . نفسیات‌بطور کلی دو قسمت است : اصول ثابت که از ممیزات و خواص بشری‌است و اگر این اصول ازانسان سلب شود بصورت پدیده‌ای درمیآیدغیر ازآنچه هست ؛ دراین اصول همه افراد بشر در هر زمان وهر محیط شریکند ، مانند اصل حقجوئی علمی (دریافت علل و غایات) و عملی (ایجاد عدل و حق برای ذیحق)، کمال‌یابی (پیشرفت در علم وتأمین قدرت وبقاء) ، عواطف بشری (محبت ، احسان ، گذشت) ، محبت بمال (وسیلهٔ تأمین لذات وشهوات و یا قدرت) . دیگر اصول غیر ثابت ؛ نفسیات انسانی کیفیت ترکیب این اصول و قوای نفسانی و ظهور و قدرت هرقسم بر قسم دیگر و حاکمیت آنست . این کیفیت و ترکیب بحسب وضع محیط اجتماعی و اقتصادی ومواریث،متغیر وغیر ثابت میباشد .

شکل اجتماع وحرکت تاریخ

با این نظر منشأ شکل اجتماع وحرکت تاریخ[1]، انسان‌است؛ چه اصول ثابت انسانی حاکم برمحیط گردد، یا انسان محکوم محیط اجتماع و وسائل و چگونگی اقتصاد شود. درواقع محرك تاریخ (دینامیك‌آن)

۱ــ برای کشف علل وفلسفهٔ پیدایش حکومتها و تمدنها و تحولات تاریخی، دانشمندان و محققین تاریخ شناس بررسی‌هائی‌کرده و نظرهای مختلفی‌داده‌اند.چون‌علم فلسفهٔ تاریخ ازعلوم‌مستحدثه و درحال‌تکامل است تاکنون به نتائج ونظرهای کلی وقاطع وجامعی که همه جهات ونواحی‌تاریخ را دربرگیرد وبه همهٔ ادوار تاریخی واطوارآن ودرهمه‌جاصدق‌کند نرسیده اند وآنچه بآن رسیده‌اند نتیجهٔ تجربیاتی‌استکه اگردربعضی‌موارد صادق‌باشد درهمه موارد گذشته وآیندهٔ تاریخ صدق‌آن قطعی‌نیست.

اول کسیکه بشهادت دانشمندان شرق وغرب تاریخ را از صورت وقایع نگاری خارج‌کرد و به فلسفهٔ تاریخ و بررسی‌کشف علل حوادث تاریخی‌پرداخت، ابوزیدعبدالرحمن محمدبن‌خلدون مالکی‌ازاهالی اشبیله، بوده است (متوفای‌سال ۸۰۸ هجری‌قمری درقاهره)

ابن‌خلدون درمقدمهٔ مشهورتاریخ‌خود به تحقیق علل‌ولادت ومرك تمدنها وحکومتها پرداخته ونخست باین نتیجه رسیده‌که مهمترین علل پیدایش تمدنها و حکومتها قدرت قوای معنوی و اخلاقی وجسمانی‌است وعلت مرك وازمیان رفتن‌آنها انحطاط‌این قوا میباشد؛ سپس‌چنین نتیجه‌گرفته‌که چون مردم بیابانی وقبائل چادرنشین‌درزندگی طبیعی‌ودشوارصحراء بسرمیبرند قوای‌جسمی ونفسانی‌آنهاهمیشه نیرومند وتعصب قبیلگی وقومی‌آنهاشدید است

تضاد قوای ثابت وروح سرکش بشری با وضع اجتماع ولذات وشهوات حیوانی، با احتیاجات ولذات وعوامل محیط میباشد.

وپیوسته دارای تحرك ونشاط میباشند؛ بخلاف شهرنشینان که چون در رفاه و آسایش بسر میبرند همواره قوای جسمی و معنویشان رو بضعف میرود واز این حیث در معرض فناء و زوال میباشند، براین پایه وعقیده همیشه ایلات و قبائل مولد تمدنها و حکومتها میباشند.

بعضی ازمحققین فلسفهٔ تاریخ، بیشتر به آثار وضع جغرافیائی وآب وهوا واوضاع طبیعی واقلیمی متوجه شده‌اند واینها را مؤثر دراخلاق وعادات وتمدنها میدانند. بعضی منشأ اصلی اخلاق و عادات وتمدنها را عقده های نفسانی میپندارند. «فروید» وپیروان وی بعقده‌های درونی بخصوص عقده‌های ناشی ازغریزهٔ جنسی تکیه کرده‌اند.

اقتصادیون قرن اخیر تمدنها واوضاع اجتماعی را مبتنی بر وضع وروش اقتصادی میدانند. مارکس وپیروان وهمفکران وی عوامل ووسائل تولید را یگانه منشأ وزیربنای جوامع وتحولات واخلاق دانسته‌اند ولی برای انحصار تأثیر هریك ازاین عوامل و علل با بررسی‌هائیکه درتأثیر آنها شده وادله ایکه ذکر کرده‌اند، هیچ دلیلی ندارند وصاحبنظران، مستقیم وغیرمستقیم به دخالت شعور وارادهٔ انسان معترفند. پیروان مارکس با تبلیغات خاص و پردامنهٔ خود عملا به بیدار کردن شعور و به تقویت ارادهٔ طبقات محروم می‌پردازند؛ این روش عملی بدون هیچ توجیه نشان میدهد که تضاد طبقات به تنهائی منشأ اثر و تحرك نیست وانسان یکسره مقهور عوامل اقتصادی نمی‌باشد

اسلام ومالکیت

در تصادم قوای عالی انسانی با عوامل اقتصادی ولوازم وآثارآن اگر انسانیت مقهور و محکوم شد ، تضاد طبقاتی رخ میدهد : این تضاد اگر بصورت حاد درآید یا طبقات باهم از

پیش ازهر کتاب و نظریه‌ای، آیات قرآن دربیان حوادث تاریخی به علل واسرار بقاء وفناء وسعادت‌وشقاوت اقوام وملل توجه‌داده. ازنظر قرآن‌مؤثرترین‌علل بقاء وفناء ملل واقوام وترقی وانحطاط آنان هدایت وضلالت‌است. هدایت فکر، به‌ایمان توحیدی ودریافت قوانین کلی‌خلقت‌وحیات وعمل به‌خیروحق وصلاح، ویاگمراهی از اینها . قرآن نشان میدهد که اشخاص واقوامی باهدایت بحق وراه مستقیم قدرت یافتند ودارای هرگونه نعمت شدند ومردم و مللی باداشتن‌هرگونه‌قدرت ووسیله وپیشرفت چون از دعوت پیغمبران ومصلحین سرپیچیدند وبگمراهی خود ادامه دادند دربرابر نظام عمومی حیات وقدرت حق نابود وفانی گشتند : « الم تر کیف فعل ربك‌بعادارم ذات‌العماد التی‌لم‌یخلق مثلها فی‌البلاد وثمود الذین جابوا‌الصخر بالواد وفرعون ذی‌الاوتاد الذین‌طغوافی‌البلادفاکثروا فیهاالفساد، فصب علیهم ربك سوط عذاب . ان‌ربك لبالمرصاد.» «کانوا اشد منهم قوة وآثاراً فی‌الارض» « اثاروا الارض و عمروها اکثرمما عمروها» اینگونه‌آیات بسیاردرقرآن آمده .

توجه و تذکر به هدایت و مردم هدایت یافته بـه صراط مستقیم‌وکسانیکه مورد خشم گردیدند یا گمراه شدند ، بصورت دعا درسورهٔ حمد آمده‌که جزءنماز ودعاء شبانه روزی مسلمانان میباشد .

چون منشأ هدایت وضلالت . افکارو قوای مختلف و متضاد انسان‌مریدومختارمیباشد، پس‌اساس‌وزیربنای‌حرکت‌تاریخ، انسان وقوای انسانی است .

میان میروند ودنبال آن آثار اجتماع وتمدن هم درتاریکی نیستی فرو می‌رود یادرآغاز طبقهٔ حاکم و غالب وسپس طبقهٔ مغلوب راه فنا را در پیش میگیرد. بهرحال بالای سر آثار و بناهای باشکوه وکاخهای ظلم و بیدادگری آنها نقش ثابت و آیهٔ حکمت «کم ترکوا من جنات و عیون و زروع و مقام کریم»[1] خوانده می‌شود. اگر (بفرض) مبادی انسانی حاکم شد و عوامل و انگیزه‌های مادی را محکوم یا طرد نمود و در اثر آن تضاد و حرکت از میان رفت نتیجهٔ آن نیز سکون سپس فناست[2] زیرا حاصل حاکمیت لذات حسی و وسائل وآثار آن گرائیدن بخود (خود پرستی) است و حاصل حاکمیت مطلق مادی انسانی سکون ومتلاشی‌شدن فرد است، چون پایهٔ اجتماع و حیات بشری بر استقلال فرد درضمن مصلحت ومنفعت اجتماع است عدم این توازن، اجتماع را متلاشی می‌کند.

طریق بقا و تکامل مستمر اینست که در میان مبادی انسانی که منشأ ازخودگذشتن است وانگیزه‌های شهوات (موجبات بخود پیوستن) که از لذات حسی واحتیاجات انگیخته می‌شود تعادل و توازنی ایجاد شود تاهریك بر دیگری چیره نگردد، وازتصادم این دوقطب متضاد بشری است که تکامل معنوی ومادی

---

۱ ــ آیات ۳۵ و ۳۶ سوره دخان، چه بسیار بوستانها وچشمه‌ها و کشتزارها وجایگاهها ومقامهای ارجمندرا پس‌ازخودبی سرپرست گذاردند؟

۲ ــ چنانکه درسرزمینهای اسلامی وهند بعدازآنکه روح حقپرستی وتقویت نیروهای معنوی وانسانی بدون مسئولیت وانزوای ازدنیاوجدای ازکاروتولید (عرفان وتجرد) غالب وحاکم شد گرفتار سکون ومحکوم دیگران شدندوازمیدان زندگی برکنار گردیدند.

متوقف نمی‌شود و نیروهای فردی و اجتماعی پیش می‌رود .

انگیزه‌های فردی ـ خود بینی ولذت ونفع جوئی ـ را احتیاجات و ضرورت های حسی و مادی پیوسته بر می انگیزد و تحکیم و تقویت میکند وازاین جهت برای انگیزش آن محرك دیگری لازم نیست [1] ولی مبادی انسانی را باید بوسیلهٔ تعلیم و تربیت نافذ و عمیق برانگیخت و تقویت و تحکیم نمود تا مانند صخرهٔ محکمی طغیان موج شهوات را برگرداند و تعدیل نماید.

تعلیم و تربیت نافذ و عمیق که در زمینهٔ ایمان و اصلاح نفسیات باشد میتواند مبادی انسانی را تحکیم نماید (هوالذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوا علیهم آیاته و یعلمهم الکتاب والحکمة)[2] آن ایمانی زمینهٔ نفسانی دارد که خواست فطرت (سرشت اولی عقل) ومورد تصدیق عقل استدلالی باشد. قدرت خواهی وکمال یابی و پیوستن بآن مهمترین انگیزهٔ فطرت و دریافت مبدء قدرت وعلت پیدایش مطلوب ترین خواست عقل استدلالی است . همین انگیزهٔ فطری و عقلی منشأ قدرت

---

۱ ــ درجوامعیکه روبانهدام میرود عیاشی ولذات بیش از ضرورت باوسائل مختلف ترغیب می‌شود وباین وسیله قوای معنوی افراد ذوب میگردد ... «واذا اردنا ان نهلك قریة امرنامترفیها ففسقوا فیها فحق علیها القول فدمرناها تدمیراً ــ سوره اسراء ، آیه ۱٦ .

۲ ــ سورهٔ جمعه ، آیه ۲ ــ دراین آیه تعلیم کتاب و حکمت درزمینهٔ تلاوت آیات که منشأ ایمان است بیان شده : آن خداوندیکه برانگیخت درمیان درس ناخواندگان پیمبری از آنها تا پیوسته آیات خدا را برآنها تلاوت کند وبآنان کتاب و حکمت راتعلیم دهد .

تعقل و بروز استعدادها و کمالات انسانی میباشد. در هر مرحلهٔ این استکمال اگر توقف پیش آید عوامل وانگیزه های متضاد چیره و مبادی انسانی محکوم و مقهور میگردد . برای آزادی از این محکومیت‌ها و ادامهٔ تکامل چاره‌ای جز ایمان (پیوستگی) به کمال‌وقدرت نامحدودو مطلق‌نیست. اصل‌نخستین اعتقاد اسلامی و حقیقت دعوت بتوحید همین ایمان به قدرت و کمال مطلق است و فقط این عقیده میتواند منشأ تحول از خود اندیشی به کمال اندیشی و پیوستگی بآن شود و ازآثارآن ایمان بحق مالکیت و تصرف برای حق مطلق است ؛ او استکه در ذات انسان و موجودات تصرف بحق‌و پیوسته دارد و انسان در برابر او و خلق مسئول است ؛ با این نظر منابع زمین و خیرات طبیعت برای‌گروه یا طبقه ای نیست : بشر با قدرت عقل و تدبیریکه دارد میتواند درآن تصرف کند و ازآن بهره گیرد ؛ هیچ‌کس حق ندارد جلو تصرف و بهره‌گیری دیگریرا بگیرد یا بآنچه بوسیلهٔ تدبیر و عمل بدست‌آورده تجاوز نماید.

آیات قرآنی با صراحت حق مالکیت مطلق ، تصرف ، تسخیر ، جعل و وضع را برای خداوند ، و حق بهره‌گیری (تصرف محدود)را برای همه خلق ، اعلام نموده «و سخر لکم ما فی‌السموات و ما فی‌الارض جمیعاً منه»[1] .« الذی جعل

---

۱ ــ «و‌مسخرساخته برای شما آنچه درآسمانها وآنچه در زمین است(که) همه ازاواست.آیه ۲۲ سورةالجاثیه، (این‌مضمون درآیات مکرر آمده) .

لکم الارض فراشاً»[1] « والارض وضعها للانام »[2] ...

پیوستگی بمبدء خیر ورحمت میتواند انسان را آنطور بالا بردو آنچنان فکراورا باز کند تاسراسر خلق را باهمان نظر بنگرد واز تکرار این نظر هرسرچشمه رحمت و احسان بخلق از قلب میجوشد و از اعمال جاری می شود[3]

روی آوردن بحق و کمال مطلق گرچه ازانگیزه‌های فطرت و عقل مطلق ومجرد است ولی درک و جذب بآن برای عموم میسر نیست ؛ زیرا عقل شعاعی از نفس است و نفس چون پیوسته در معرض هواها ورشته‌های جواذب مختلف ...مه میباشد وخواه وناخواه محکوم علائق وعوامل مخالفی که ریشهٔ آن پیوسته درنفوس محکمتر و عمیق‌تر می‌شود ، خواهد گردید ، از این جهت باید دیگر خواسته‌های فطری ونفسانی با انگیزهٔ کمال جوئی هدایت شود وتوسعه و رشد یابد ؛ از خواستهای بارز نفسانی ، قدرت طلبی ، تأمین بقاء ، وصول به لذات خالص و پایدار و محیط امن و

---

۱ ــ آن خداوندیکه زمین را برای شما بستر آسایش گردانده . آیه ۱ــ سوره بقره .

۲ ــ زمین را برای همه مردم فرو نهاده . آیه ۱۰ . سورهٔ الرحمن .

۳ ــ تکرار اسم «الرحمان و الرحیم» درسوره‌ها و آیات قرآن وهنگام نمازودستور آن باهرعمل برای اینگونه نتایج است. زیرا تکرار الفاظ و کلمات موجب توجه مستمر به مفاد حقیقت و گرایش بآن میشود وبتدریج درنفوس ریشه میگیرد وشاخه وبرگ میدهد ، ومیوهٔ اعمال صالح ازآن میروید : «مثل کلمة طیبة کشجرة طیبة اصلها ثابت وفرعها فی السماء ...»

سلامت است . انگیزهٔ جمع و ذخیرهٔ ثروت نا محدود و تحکیم بناهای بیش‌ازعمرطبیعی‌انسان که‌صدها سال‌پایدار بماند و کوشش برای رسیدن‌بقدرتهای پر مسئولیت‌اعتباری‌وبی‌ثبات ، همه‌برای تأمین قدرت و بقاء و لذات واز ممیزات نفوس بشری میباشد. آیا این سائقهای نیرومند بشری بیهوده است ، یا این خواستها وآرزوهای ریشه‌دار وپردامنه درروی طبیعت گریزان و درمیان دیوارهای ماده انجام میگیرد ؟ مگر این نیست که هر مطلوب و معشوقی پس‌ازوصول نمی‌پایدبلکه منفور می‌شود ؟ لذات‌حسی خالص و مستمررا فقط در زندگانی حیوانات میتوان یافت و زندگی حیوانی گذرگاه بشر است که به بازگشت بآن بهیچ‌وجه راضی نیست و نسبت ونام و صفات آن‌حیوانات را به خودناسزا و توهین میداند وخود راآماده می‌بیند که برای هرآرزوولذات برتر و نسیه و مجهول از لذات محسوس نقد چشم بپوشد بلکه هستی خودرا درراه وصول بآن گرچه پس‌از زمانهای درازباشد قربانی نماید. اگراین خصوصیات و صفات و انگیزه‌های بشری را بیهوده پنداریم ، اصول علیت و تناسب و قیاس که مایه‌های اصلی تحقیق وکشف اسرار و رموز خلقت است بی‌پایه می‌شود.

براساس این انگیزه‌های فطری‌وخواستهای نفسانی اصل دوم اعتقادی اسلام مستقر می‌شود. اسلام با ایجاد ایمان وعقیده بآخرت و معاد (زندگی برتروبرگشت بحیات‌باقی و انسانی) و با بیان ادله وشواهد نفسانی‌وطبیعی‌میکوشد تا جلوچشم‌انداز بشر را باز کند و او را برای زندگی برتر و وسیعتر آماده گرداند . با این دید زندگی‌طبیعی‌ومادی موطن ابدی انسان نیست ؛ گهوارهٔ زمین مهد رشد وتربیت قوای‌انسانی‌است تاچون

برپایهٔ ملکات و مکتسبات خود بپا-واست ازآن برکنارمی‌شود از این نظر سیارهٔ زمین .مرکب مسافران ومهمانسرای واردین است : تا از سفرهٔ گسترده و خوان نعمتهای مادی و معنوی آن هرکس فراخور استعداد؛ عمل وبرای سرمنزل برتر بهره گیرد شکر این همه نعمت شناسائی صاحبخانه‌و اجراءمقصودونظامنامهٔ اوست تا برطبق این نظامنامه‌هرکس بحسب قدرت بتولید وتصرف در سرمایه‌های طبیعت بپردازد و باندازهٔ احتیاج وبعدل مصرف نماید . با این وسعت نظر ثروتهای مادی وتولید وتوزیع ناشی ازآن، تارها و بندهای تحدید وتوقیف سرمایه‌های انسانی وعقل وفکر نمیباشد بلکه وسیله ونردبان عبور وعروج است. این تغییر تصویر وتوجه ازآرزوهای محدود اختلاف‌انگیز بسوی آرمانهای عالی‌انسانی است که میتواند توحیدنسبی در هدف وکوشش‌پدید آرد تا رهروان کمك‌کار هم شوند و باهم زاد و توشه برگیرند و دست‌و پای یکدیگررا بازگذارند و ناشناسائی‌ها و اختلاف‌را به آشنائی و وحشت ها را بهانس وجنگهارا بصلح تبدیل نمایند با این تغییر جهت می‌شود که تعاون در بقاء که از خواستهای انسانیت جای تنازع دربقاراکه از مواریث‌حیوانات و جنگل است پر کند و مال که وسیله است با هدف اشتباه نشود و جای آن‌را نگیرد . تصور چنین اجتماعیکه برپایهٔ ایمان و عواطف انسانی افراد بنا شود ، برای مردمیکه در محیط اقتصاد قرن تحولات صنعتی چشم گشوده اند مشکل است ؛ اینها در میان حکومت قاهر وسایل تولید و عوامل مادی،خود باخته ومتحیر شده‌اند؛ ازاین‌روارزش‌های‌انسانی و تقاضاهای واقعی بشری را فراموش کرده و همه شؤون حیات را از دریچهٔ اقتصاد و جنگ

طبقات مینگرند ، وآنقدر قدرت مال را بالا برده که انسان را آلت بی‌اراده ساخته و در برابر ابزار و صنایع تولید بسجده واداشته اند؛ وقتیکه تصور چنین اجتماع یاشبیه‌آن درذهن‌این مردم مشکل باشد تحقق آن مشکلتر است . باآنکه درگوشه و کنار دنیای امروز ، آنجاهائیکه دست قدرت طلبان اخلالگر بکار نیافتاده وعربدهٔ آنها کمتر بگوش میرسد. صلح و صفا وتعاون نسبی مشهود است . مگر پیش ازآنکه درتاریخ نوین بشر دولت پدیدآید تعاون و محبت در میان جوامع کوچك حاکم نبوده و در محیط کوچك خانوادهٔ سالم مگر عواطف و محبت حکومت نمیکنند ؟! اگردر همین محیطخانواده و در میان پدر و فرزند وهمسر. غریزهٔ مال اندوزی که نتیجهٔ‌آن دروغ و خیانت وآلت ساختن است جای محبت و عواطف‌را بگیردآیا با مقررات و نظریه‌ها میتوان محیط سلامت و صفا ایجادکرد . مگر اجتماع بشری افزایش یافتهٔ محیط خانواده نیست ؟ اجتماعات کوچك‌و بزرگی که‌بسرپرستی وتربیت پیمبران عالیقدر و مردان حق و صدق تشکیل شده‌خود نمونه‌هائی‌استکه‌مبشرامکان تحقق‌جوامع سالم ومعنوی میباشد و از همه بارزتر اجتماع صدر اول اسلام است تاآنگاه‌که پرتو ایمان افکار را روشن میداشت وخلافت اسلامی‌تبدیل بسلطنت مطلقة نشده‌بود ـ پس ازآنهم ستمکاری‌و تجاوز بحقوق و حدود متمرکز در اطراف قدرتهای مطلقه و خودسر بودکه اسلام را سپر قدرت و تجاوز خود ساخته بودند ودرزیراین سپرحدود واحکام اصولی اسلام‌رازیر پامیگذاشتند. از حدود مراکز قدرت و عمال‌آنان که بگذریم و عامه مردم مسلمان‌را در نظر گیریم‌و بااجتماعات دیگر مقایسه کنیم‌مینگریم

که تجاوز و تعدی وسلب‌حقوق در میان مسلمانان کمتر ازدیگر مردم دنیا بچشم‌میآید. درقرون طولانی که ازاول اسلام تاظهور استعمار و غربزدگی گذشته در سرزمینهای اسلامی نه ملکداری مالکین مانند ملکداران کشورهای‌دیگر بوده ونه سرمایه‌داری سرمایه‌داران ؛ ملکداران مسلمان هیچوقت مانند ملکداران (فئودالها) مغرب‌زمین‌ودیگر کشورهامالك مطلق‌زمین وزارع نبودند وآنها را دستجمعی اخراج یاکشتار نمیکردند و خود قانونگزارو متولی‌وقاضی‌و مجری نبودند وهمیشه کم وبیش‌ایمان و احکام حقوقی اسلام برآنها حاکم بوده و همچنین برحسب اصول واحکام‌اسلامی سرمایه‌داران مسلمان‌افسارگسیخته نبودند و علنی وبی‌پرده نمیتوانستندرباخواری واحتکار نمایند وکارگر و دهقان‌را مسلوب‌الاختیار گردانند، بلکه بعکس بیشتر مالکین و سرمایه‌داران مسلمان منشأ خیرات وخدمات بزرگی بودند. تأسیسات خیریه و بهداری و موقوفات و ساختن راهها و پلها و سراهاوکمکهای بیدریغ و دستگیری بینوایان در زمان‌حیات وبعد از مرگ ازکارهای عادی ومعمولی‌ثروتمندان مسلمان بوده.

درکشورهای اسلامی پیش ازجنگهای صلیبی وظهورصنعت واستعمار غرب ونفوذهمه‌جانبهٔآن فاصله‌وتضاد طبقاتی‌آنچنانکه در اروپا پیش آمد و پیش بینی شده پیش نیامده ؛ طبقهٔ حاکم درکشورهای اسلامی‌عموماً نه‌از مالکین‌بزرك‌ونه‌ازسرمایه‌داران بمفهوم خاص بودند . این طبقه اکثراً متجاوزین و غارتگران بیت‌المال ومصرف‌کنندگان در راه حفظ‌قدرت خود بودندکه با قدرت شمشیر مسلط شده بودند :

اسلام اجتماع و اقتصاد مجزا وغیر عملی ندارد

چون اسلام ناظر بواقعیات قواواستعدادهای بشری است، از این نظر همین انسان با ترکیب خاصی که دارد سازنده و پدیدآورندهٔ اجتماع و اقتصاد و تاریخ میباشد. و این قوا و استعدادها چنان باهم پیوسته وترکیب یافته که هریک را جداگانه نمیتوان مورد نظر قرار داد و اثر آنرا مجزا پنداشت، چنانکه هر فردی خود خواسته‌های مادی را با حفظ ارزش‌های معنوی و انسانی میجوید و بعکس. از این جهت نظریات و قوانین اسلامی متکی بر فرضیات علمی و جدای از خواستهای انسانی نیست. اسلام که‌دعوت واصول تربیتی و عملیش برای بالابردن مقام انسانی در هر جهت است نمیتواند بیك جهت خاص نظر استقلالی داشته باشد. اگر خلقت آدمی‌را در حد احتیاج و تأمین‌غذا ومسکن وتولید پنداریم وبه وی‌چون‌آلتی برای‌تولید و توزیع بنگریم‌ویکسره‌محکوم مقدرات این حوائج ووسائلش بشناسیم آنوقت‌جا برای نظریه‌های‌فرضی دربارهٔ اقتصاد مستقل از انسان و بثمر نهائی رسیدن آن باز می شود. همین بی‌توجهی و انحراف ذهنی‌است که ارباب‌نظرقرن صنعت را بسوی‌تخیلات علمی غیر منطبق با واقعیات‌وکم ثمر واداشته. اگر این اصول فرع و ثمری داشته باشد چون موقت و موضعی و نسبی است مطلوب بشر امروز وآینده را در همه‌جا و برای مدت قابل ملاحظه‌ای نمی‌نمایاند و پیوسته بر تحیر واختلاف می‌افزاید. اصول نظریات و قوانین‌جدا ومستقل از شعور وجدانی ودیگر خواستها وآرمانهای انسانی جز برای عده یا طبقهٔ خاص و در زمان محدود قابل درك و اجرا نیست.

اسلام پیش از ارائهٔ نقشهٔ خود و پی ریزی آن ، زمینهٔ فکری را مورد نظر قرار داده وآنراآماده میکند و با تزکیهٔ فکر ازشرك و نفس از رذائل ،نفوس‌را به ایمان‌و تقوامی‌آراید آنگاه نقشهٔ همه جانبه (اصول و قوانین) را با همکاری مردان آماده و شایسته (اولیاء وصالحین) پیاده میکند و راه اجرا وعمل را مینمایاند ، عیبجو یا بخواست صاحبخانه توجه ندارد و بزمینهٔ فکر و نظر وی‌آشنا نیست یاگوشه‌ای ازآن را از سطح پائین در نظر گرفته و ارتباط عمومی بناء از چشمش پوشیده مانده (چنانکه روش عامهٔ مردم استکه بنظر محدود خود وبدون توجه بوضع زمین واحتیاج‌ساکنین وجهات عمومی ازروی دلسوزی و عامیانه از خود نظرهائی در بارهٔ ساختمان ابراز میدارندکه با منظور صاحب‌آن تطبیق ندارد و یا مربوط بهمه جهات و روابط عمومی‌آن نیست).

ریشه‌های قوانین اسلامی

اجتماع از افرادی تشکیل می‌شود که حقوق وقرارهای اجتماعی را بپذیرند و خود را متقابلا مسؤول و ضامن آن بدانند ، هرچه ایمان بمسؤولیت‌ریشه‌دارتر باشد پایهٔ اجتماع محکمتر می‌شود و چون مجتمع خود موجود متحرك و متطور است باید مقصد و هدفی‌که پیکر زنده اجتماع بدان سوی میرود مشخص گردد وگرنه اجتماعیکه دارای مقصد و متطور نباشد قابلیت بقاء ندارد . براین اساس اجتماع پایه میگیرد وهدف وحدود وحقوق مشخص می‌شود ، و برحسب حقوق‌مشخصه قوانین وضع وتشریع میگردد . استحکام قوانین و قدرت اجرائی آن وابسته به ایمان بهدف و مسؤولیت

معنوی و وجدانی افراد تشکیل دهندهٔ اجتماع است . بنابراین شارع باید :

اولاً ـ مطلع برهدف نهائی حیات فرد واجتماع باشد تا درهرمرحله‌ای ازتطورسیروحرکت متوقف نشود وقوانین مطابق آن ، قانع کننده خواسته‌های همه جانبه باشد . هدفهای محدود (درحدود تأمین استقلال ملی ، روابط اقتصادی و مانند اینها) درهمان حدخود محدود است ، ازآن پس اگر شعار محرکی شعورها را برنیانگیزد و راه را باز نکند رکود حتمی است و اجتماع مانندآب راکدعفونی وبلاخیز خواهد شد که پس ازچندی درخلال زمین فرو می‌نشیند تابه همنوع متحرك خود بپیوندد یا درهوا تبخیر می‌شود.

ثانیاً ـ شارع باید به‌رموز نفسیات بشروخواستها وارزشهای آن احاطه داشته باشد تااصول وقوانین جامع باشد : زیرا منشأ قوانین حقوق است وحقوق روابط محدود نفسیات با افراد وموجودات میباشد. اگر قانونگزار بشررا ازیك زاویه بنگرد وبااین نظر وضع قانون کند علاوه براینکه حق انسانیت را نادیده گرفته ، در قالب قانون مسیرانسانی را منحرف کرده این انحراف درآغاز میتواندسرابی راآب بنمایاند ولی نهایت آن گمراهی وهلاکت است.

ثالثاً ـ شارع بایدوارسته ازتأثرات محیط وطبقه وهواهای نفسانی باشد تاقانون بمصلحت همه تشریع گردد . وهمه‌را دربر گیرد و باهم بپیوندد .

رابعاً ـ باید افراد وطبقات اجتماع به‌قانون ومقام مقنن ایمان داشته باشند تا لااقل اصول قانون ، خود قدرت اجرائی داشته باشد واکثر خلق خودرا مسؤول به‌عمل واجراء آن بدانند.

نقایص قوانین عرفی

مقننین عادی هرقدر مقتدر باشند وقوانین عرفی هرچه دقیق و بظاهر کامل باشد فاقد این شرائط و مزایا هستند . یك فرد عادی بفرض آنکه بـرموز نفسیات و عوامل و انعکاسات و حقوق ناشی ازآن آشنا باشد ، ازاین فرد تحدید وتنظیم حقوق بصورت قانون کار اعجازی است زیرا درتشریع علاوه برلزوم احاطهٔ کامل براوضاع و خلال نفسانی و غرائز پیچیده بشری و خواص و آثار و حدود آنها ، وارستگی از هواهـا و عقده‌ها و تمایلات وکینه‌ها ومؤثرات شعوری ولاشعوری لازم است و این شرائط دربشر عادی فراهم و جمع نمی‌شود . بشرعادی هرقدر صلاح‌اندیش باشد نمیتواند از تأثیرعوامل نفسانی ومحیط آزاد باشد؛چگونه میتواند آزاد باشد ؟ باآنکه احتیاجات وعاداتو تجربیات گذشته و حال استکه با دریافتها وملکات و عقده‌ها در می‌آمیزد وبصورت عادات وروابط اجتماعی وسپس قانوندرمی‌آید . زیانها ونواقص عمومی قوانین عرفی را بابیان چندنمونه شاید بتوان برای‌کسانیکه از وقتی چشم بازکرده گرفتار اغلال این قوانین شده اند و جز وضع موجود را نمی بینند و باور ندارند، نمایاند و باوراند:

۱ ــ اساس این قوانین عادات و تجربه وکشف حدود و روابط راجع بموضوعات مختلف زندگانی اجتماعی‌است ؛کشف روابط اجتماعی مانندکشف خواص طبیعی واقعی و ثـابت نیست ازاین‌رو قوانین عرفی واقعی وثابت، همیشه بسود همه نمیتواند باشد .

۲ ــ قوانین‌عرفی برپایهٔ تجربیات‌ازوضع محدوداجتماعی

واقتصادی گذشته وحال است ونمیتواند ناظر به آینده متغیر باشد، ازاین جهت درمعرض تغییر وتبدیل میباشد ؛ با آنکه تشریع قانون پس از آشنائی منتفعین و اجراء برای ایجاد ثبات و پیوستگی طبقات وثبات نسبی است .

۳ ـ قوانین عرفی چون اصلا و فرعاً در معرض تغییر و تجدید نظر است منشأ طبقهٔ اصیل وممتاز وفوق اجتماع، میگردد که پایهٔ حکومت استبداد درصورت قانون میشوند وزنجیرهائی ازقانون میسازند که پاره کردن این زنجیرها وبندها بسی مشکل وگران تمام میشود .

٤ ـ قوانین بشری قهراً آمیخته باعقده‌ها وتمایلات میباشد وعموماً ظلم را بظلم وشر را بشر دیگر برمیگرداند ، اگر بسود طبقه‌ای باشد خواه و ناخواه بزیان گروه‌ها و طبقات دیگر خواهد بود .

٥ ـ اینگونه قوانین چون ناظر برقوا وغرائز بشری و برپایهٔ تعدیل وهم آهنگی نفسیات نیست ازاینجهت درمیان قوانین وقوا و ارزشهای انسانی پیوسته ناهم آهنگی و اختلاف است و افراد اجتماع عموماً سنگینی وتحمیلی بودن آن رااحساس مینمایند وهمینکه مجالی یافتند ازتحمل آن شانه خالی کرده خودرا آزاد میکنند .

٦ ـ این قوانین چون پیوستهٔ بایمان عقلی و مسؤولیت وجدانی نیست ضمانت اجرائی معنوی ندارد و درهر مورد که با منافع و خواستهای افراد وطبقات ناسازگار باشد قانون بیچاره است ، ازاینجهت بموازات توسعهٔ قوانین وآئین نامه‌هامقررات قدرت اجرائی بسط مییابد و برای مقررات قدرت اجرائی و

آئین‌نامه‌ها قدرت‌های اجرائی دیگر وبازرس‌های قضائی همی تأسیس می‌شودوهمچنین ...چون مجریان هم‌مسؤولیت وجدانی ندارند چه‌بسا با اندك تطمیع یاتهدیدی قانون‌را نقض و بریش قانونگزاران میخندند . مشکل و گرفتاری مهمتر این استکه قدرت اجرائی خود یك طبقه خاصی را تشکیل میدهند که باترکیب آن با طبقه مقننه منشأ بلاها وستمها و نابسامانی‌هائی می‌شوند .

نواقص قوانین عرفی و زیانهای نفسانی و اجتماعی آن بیش از آنستکه بتوان بررسی نمود ؛ بیش از زیانهای وارده به بشریت ، منافع فوت‌شده‌است که باهیچ تقدیری نمیتوان احصاء نمود. مردمیکه سطح‌ونمای‌ظاهر تمدنها وجوامع‌بشری‌رامینگرند میپندارندکه فقطهمین‌قوانین عرفی بشری‌که محصول تجربیات و عادات وتقلید است روابط افراد و طبقات را بصورت اجتماع و تمدن بپا داشته ؛ با آنکه باتعمق ونظر دقیق مشهود استکه روابط حسنه میان افراد وثمرات مفید جوامع یك قسم نتیجه اخلاق و مسؤولیتهای‌وجدانی است . قسم دیگر ازآثار اصول‌و قوانینی استکه مافوق افکار و تخیلات بشری میباشد و پایه‌های اصیل تمدن براین نوع الهامات مستقرشده و درهراجتماعی‌که این پایه‌ها فروریزد قوانین عرفی از هم‌گسیخته وبنای اجتماع منهدم می‌شود . دانشمندان ومحققین اجتماعی‌که مقلدین ، آنها را واضع ومبتکرمی‌شناسند خود باین حقیقت معترفند .[1]

---

۱ ــ ژان ژاك‌روسو . میگوید : «عظمت دروغین‌یاعناوین ظاهری ممکنست‌مردمرا فریب داده رابطه موقتی بین آنهاایجاد نماید لکن فقط عقل و حکمت میتواند این رابطه را برقرار

چون قوانین جز تنظیم وتحدید روابط بشر در شؤون مختلف بایکدیگر نیست وچون منشأ این روابط قوا وغرائز انسانی است و اصول این قوا وممیزات انسانی ثابت است اصول قوانینی که روابط وانعکاسات آنها را تحدید وتنظیم مینماید باید ثابت وغیر متغیر باشد ؛ چنانکه خواص طبیعی موجودات طبیعی و حدود و میدان عمل غرائز حیوانی و آثار آنها منظم و محدود است . انسان هم که جزئی از این جهان و پدیده‌ای ناشی از آن میباشد آثار قوا وغرائزش درمیدان عمل وروابط بادیگران بایدمحدود بحدودی باشد ؛ این فقط قدرت آزادی و اختیار استکه حد و وقیدی نمیشناسد وزندگی بشری را آشفته وناب‌سامان میگرداند. نتیجه اینکه: روابط واقعی وثابت وعادلانه‌ای درمیان مجتمع بشری باید باشدکه کشف اصول این روابط برای بشریکه درهر مقام ومرتبه خواه وناخواه محکوم محیط و عوامل نفسانی است میسر نیست. بنابراین یاباید باین آشفتگی ونابسامانی وتیرگی

نگاهدارد ، قوانین یهودکه هنوزباقیست وشریعت فرزند اسماعیل (مقصود پیمبراسلام است) که از ده قرن پیش بر تمام مردم حکمفرماست هنوز هم از عظمت مردان بزرگیکه آن را تدوین نموده‌اندحکایت میکنند» . اصول قوانین محکم ومتین اروپا یك قسمت ازرم قدیم گرفته شده . رم بعد ازقرن سوم میلادی که از عزلت بیرون آمد وقوانین سابق آن با شرایع آسمانی خاورمیانه درآمیخت شکفته گردیده اروپا تمدن خودرا برهمین اصول پایه‌گذاری کرد ، آنگاه ازطریق اسپانیاوخاورمیانه اصول تشریعی اسلام وکتب اسلامی را نیز بسوی خود برد وتحول دیگری دراصول مدنی واجتماعی خود پدید آورد .

که درروابط بشریست تن در دهیم و اذعان نمائیم که بشر با کمال عقل و اختیار و درمیان عالمیکه جزء وکل آن متهور و محکوم روابط حکیمانه وانتظام‌میباشند، باید بی‌سامان‌وگمراه باشد وعقل واختیاررا فقط وسیله و موجب بدبختی وگمراهیش بدانیم؛ یاباید‌معتقدوتسلیم شویم باینکه همان‌قدرت لایزالی که سراسر موجودات طبیعی و غریزی را درصراط مستقیم ومنظم براه‌انداخته وسامان بخشیده برای انسان هم اوخود قوانین‌و نظاماتی وضع کرده‌وباید بکشف آن هدایت کند . الهام‌وهدایت بکشف این اصول و قوانین جزاز طریق بشری متصور نیست . اولین خصوصیت‌بشریکه قابل‌ومستعد چنین درك یاکشف‌والهامی باشداین‌استکه‌باید عقل وضمیروی‌از بندها ودخالتهاوتیرگیهای عوامل نفسانی وتأثرات‌محیط رسته وبرتروپاك باشد وجزحق و خیرو مصلحت هیچ عامل و مؤثری بر ضمیرشان حاکم نباشد . احتیاج‌بشر بچنین قوانین ووجود اینگونه‌اشخاص کمتر‌ازاحتیاج چشم به مژه وابروبرای تعدیل فشارنوریکه ازبالا وبیش‌ازطاقت به‌پردهٔ چشم هجوم میآورد نیست . مگردردورنج موجود یاغیر موجودی هست که‌وسیلهٔ‌درمان‌آن درخلقت‌سراسرحکمت نباشد؟ جستجوی دائم برای یافتن درمان دردها وبیماریهای نوظهور دلیل تشخیص همین حقیقت‌است .

بااین قدرت خلاقهٔ بی‌پایان عالم وتنوعیکه درموجودات بخصوص دراستعدادهای مختلف فکری و عملی‌که برای درك و انجام‌کمترین احتیاجات بشری مشهود است پدید آمدن چنین شخصیت‌ها نه بعید است ونه غیرضروری . این اشخاص چون با صفات وامتیازات خاصی‌که دارند نماینده و زبان حقند وخبر

از قانون و مشیت ازلی میدهند ، بنام رسول و نبی خوانده میشوند[1] .

پیغمبران مشکل بشریت رادرخلال کیفیت روابطاجتماعی و اقتصادی جستجو نمیکنند و در آغاز دعوت خود ، اصول و برنامه‌هائی‌ازاین‌قبیل‌اعلام‌نمی‌نمایند. اینها در پرتوالهام ووحی نخست به‌وضع پیچیدهٔ نفوس بشرومشکل درونی او مینگرند . درواقع هم اولین مشکل بشری‌فقد اصول وقوانین اجتماعی و اقتصادی‌نیست ؛هرچه قوانین ناظر بحق وعدل باشداگر باایمان بحق ومسؤولیت وجدانی‌پیوند نداشته باشد نه افرادرا چنانکه باید بهم می‌پیوندد تابصورت اجتماع مرتبط و محکم درآورد و نه ضمانت اجرائی‌کامل دارد . ایمان بحق وقانون ناشی ازآن رابطه وعامل‌بهم‌پیوستگی معنوی‌اجتماع وضامن اجراء ومراقب قانون‌است که باید پیش ازهر تشریع وارائه هرگونه قوانین و اصولی این ایمان درفکروقلب بشر بحرکت درآید ونیرو بخشد.

پیش ازحل مشکل ایمان بقانون بشرمشکلات نفسانی دیگری‌دارد :

کوتاهی‌عقل برای‌درک‌حق‌مطلق وناتوانی دربرابر‌عوامل طبیعت‌واحتیاجات گوناگون‌وپیوسته‌مقهورومحکوم‌قدرتهای‌بشری

---

۱ ــ علماء ومحققین اسلام باادله متقن لزوم نبوت نوعی وشرائط واوصاف‌نفسی وخلقی پیمبران بخصوص ملکه‌وخلق عصمت را درکتابهای فلسفی و کلامی خود بتفصیل بیان واثبات نموده‌اند در اینجا فقط بتناسب بحث قانون و از این دریچه بلزوم پدید آمدن چنین شخصیت‌ها و اوصاف و شرائط نفسانی آنها اشاره شده .

وقوانین ناشی ازآن بودن همهٔ این عوامل وعلل دیگر، استقلال و شخصیت معنوی انسانهارا سلب مینماید واین مشکل پیچیده ومهم را درنفوس بشر ایجاد کرده که درعین بندگی و خودباختگی خودرا مستقل وآزاد میپندارند. علاج این بیماری وچارهٔ این مشکل ازعهدهٔ چاره‌جوئیها و علاجهای بشری خارج است. پیغمبران از طریق وحی و الهام نخست بعلاج این بیماری وگشودن این عقده‌های بهم پیوسته وپیچیدهٔ باطنی میپردازند، دعوت بتوحید ودمیدن روح ایمان بحق مطلق برای آزادکردن بشر از بندهای بندگی غیرحق وگشودن عقده‌های محکومیت وذلت زدگی انسانها بوده‌است. از این راه بعلاج نفوس وزنده کردن استقلال پایمال شده پرداختند وتاآنجا که استعدادها وشرائط اجازه میدادموفق شدند. پس ازاین علاج و تحول فکری ونفسانی وبیدار شدن روح رحمت وخیر وعدل واحسان، شریعت وقوانین ناشی ازاین منابع واصول را بمقتضای زمان ومحیط محدود بیان کردندوپا بپای پیشرفت وریشه‌دارشدن ایمان بحق وخیرمطلق، شعاع شرایع واصول آن توسعه یافت ودرشریعت اسلام کامل گردید.

این طریقهٔ علاج وراه‌وروش همه پیغمبران بوده که اسلام آن راتکمیل کرده. این طریقهٔ پیغمبران وآثارآن درگذشته و حال بر کسی پوشیده نیست. اکنون خلاصه‌ای ازطریقهٔ اسلام در تشریع ومبادی ومقدمات وامتیازات آن:

۱ـ اسلام از طریق توجیه عقل بسوی حق مطلق وتحکیم ایمان بتوحید بچارهٔ عقب‌رفتگی عقل وواخوردگی نفس وعقده‌ها وپیچیدگیهای درونی پرداخته، باآنکه اصول وقوانین بشری را درحریم داخلهٔ نفوس راهی نیست وتوجهی بآن ندارند بلکه

سیطره وفشار قوانین خشك وتعبدی بشری هرچه بیشتر عقل را بعقب می‌برد وبرعقدها میافزاید .

۲ ـ اسلام بشررا از بندگی بشر وقوانین ساختهٔ بشری آزاد میکند واورا تسلیم خداوندکه حق وخیرمطلق است مینماید (همین معنای اسلام است) . ولی قوانین بشری ، چون‌ازعرف وعادت گرفته شده وعرف‌وعادات همیشه‌درمحورمنافع‌وحاکمیت طبقهٔ خاصی میباشد بیشتر به‌بند میکشند .[1]

۳ ـ اسلام باتعالیم عقلی و عملی خود احساس و توجه بحق وخیروتشخیص حسن وقبح بالنتیجه درك روح قانون را درعامهٔ نفوس بیداروفعال میسازد ؛ ولی قوانین ناشی ازعادات ومنافع‌طبقات برای‌اینکه‌تودهٔ مردم‌یکسره تن‌دردهند فکرودرك را میگیرند یاب‌آن توجه‌ندارند .

٤ ـ اسلام با انواع تعالیم مخصوص بخود ارزش انسانی را بالا می‌برد وحاکمیت واستقلال شخصی را درمقابله‌با آمال هوس انگیز و علاقه‌های بمال تحکیم میکند تا درواقع انسان حاکم برخود ومالك مال شود نه مملوك آن باشد . ازاین‌نظر درحقیقت منشأ زیانهای فردی واجتماعی،مالکیت خصوصی‌نیست مشکل این استکه بشر مملوك و محکوم علاقه‌ها وجواذب مال

---

۱ ـ مارکس بانبوغ خاص خودگویاکاملا متوجه بوده‌که بانظریات‌علمی‌وقوانین اقتصادی واجتماعی مطروحه خودودیگران نه عدالت مطلوب برقرارمی‌شود ونه طبقات محو میگردند از این روخود را از مسئولیت این وعده رهانده وآنرا بعهدهٔ جبرتاریخ احاله‌کرده ،ولی‌پیشرفت وسائل‌تولید طبقات دیگری بمیان آورده وازآن زمان‌قدمی بسوی محوکامل‌طبقات‌نزدیك نشده‌اند !

باشد تا آنجا که اندیشهٔ مال‌اندوزی عقل و فکر و عواطف را باستخدام خود گیرد وبارشته‌های رنگارنگ علاقه‌ها وی‌را بهرسو بگرداند و بهر اقدامی وادارد . بعکس اگر انسان بحق مالك باشد نه مملوك ، عقل‌مصلحت اندیش وعاقبت بین شخص تاآنجا که به خیروصلاح‌خود وديگران باشد علاقه به‌مالکیت و تصرف را مشروع میداند . این مطلب بکلی مورد غفلت مصلحین و چاره جویان مشکلات اقتصادی است؛ چنانکه درطرح اصول و وضع قوانین خود هیچ بآن توجه ندارند و از آن دریچه‌ایکه مینگرند نمیتوانند هم باین حقیقت نفسانی توجه داشته باشند .

۵ـ مهمترین‌نتیجهٔ‌تعالیم‌وتربیتهای‌اسلامی، مصونیت‌ایمانی فرد وضمانت ومسؤولیت‌آن‌نسبت‌بجماعت وقانون‌واجزاء‌آنست.

بااین علاجهای نفسانی‌ومبادی تشریعی ، احکام وقوانین اسلامی بصورت‌پیوندهاوقراردادهای محکمی درمیآیدکه‌پیوستهٔ باایمان‌وعقیده میباشد .

علاوه برآنچه‌گفته شد شریعت‌کامل وقوانین ناشی‌ازآن، از نظر نفس قوانین، خصوصیات و شرائطی‌باید داشته باشد از جمله اینکه :

اولا ـ مبادی واصولی را باید تأسیس‌کندکه ثابت وکلی ومورد پذیرش عامه باشد تاشکلی راکه اصول تربیتی‌وروابط و قراردادهای عمومی باجتماع داده‌حفظ‌کند و برطبق آن اصول فروع‌قانونی استنباط وتعیین‌گردد .

ثانیاً ـ فروع‌ناشی‌ازآن‌مبادی‌واصول مسلمه بایدبراوضاع وحوادث واقعه قابلیت تطبیق داشته‌باشد .

ثالثاً ـ احکام اصلی وفرعی دارای خاصیت حیاتی یعنی

دارای اثرحرکت و تکامل باشد تاهرچه‌بیشتر بسوی نمونه‌های عالیتر پیش ببرد.

رابعاً ـ همراه‌احکام وقوانین اصلی‌مؤیدات قانونی‌ووعد ووعید باشد تاقانون و اجراء صحیح آن‌را صیانت و از نقض و انحراف و تأویل حفظ کند. (این خصوصیت عـلاوه برایمان باصول ومسؤولیت قلبی‌آنست).

آیا جزاسلام میتوان شریعتی رایافت‌که اصول و احکام اجتماعی واقتصادی را باهدفهای عالی انسانی ونفسیات وغرائز بشری این چنین پیوند داده وپیش ازآن وپس از آن مشکلات روحی راچاره‌کرده باشد؟

اسلام پس از سه مرحلهٔ عقده‌گشائی ازعقل ونفس بشرو تحکیم مبانی ایمان بهدفها و ارزش انسانی وبیان مقاصدکلی و فطری شریعت و اصول تشریعی، برطبق نصوص‌کتاب وسنت و تشخیص عقل‌مؤید بایمان راه اجتهاد را برای شکفته شدن فکر درراه استنباط‌وتطبیق‌بازکرده. آنگاه‌اجراء احکام راباستناد بمسؤولیت وقرارهای ایمانی و امید بصواب و ترس از عقاب و درآخرین مرحله‌بااحکام جزائی تضمین‌کرده است. این وضع وطریقه را باتدبر درآیات قرآن‌که سرچشمهٔ دین وسند متقن و اصیل شریعت است وکیفیت نزول و نظم آیات باید دریافت؛ باین ترتیب‌که نخست‌بابیان ودلائل‌فطری مخصوص بخود،انسان را ازپیوستن بهرموجود محدود وتعلق بآن و تمکین ازآن‌که موجب توقف وتحیرعقل است آزاد می‌نماید و راه ایمان بخدا «عدل وحکمت وحق مطلق» وآخرت «نهایات وغایات انسانی» باز میگرداند. آنگاه‌کلیات عقلی وفطری راکه‌هم ریشه ومنشأ

احکام است وهم مجموعهٔ احکام وقوانین برای صیانت و تأیید وتحکیم آنها میباشد ، بیان میکند مانند : اصول ایمان، تقوا ، بر ، عدل ، قسط (عدل علمی) ،عمل صالح و احسان (یك قسمت مهم آیات قرآنی دعوت باین اصول و بیان آثار و نتایج وتأثیر آنها درشئون معنوی ومادی میباشد). بعدازبیان این نوع اصول کلی عقلی وفطری وتمکین آنها درعقول چنانکه باید نظارت بر همه احکام و قوانین و اعمال داشته باشند ، احکام و مبادی شریعت را درهر باب بصورت مطلق ومجمل وبدون شرح وتفصیل (جز درموارد محدودی مانند احکام ارث) بیان نموده . این احکام ومبادی آن با انضمام به مصرحات سنت صحیح و اصول مستنبط ازآن راه اجتهاد را بروی عقل هدایت شده و مؤید به ایمان بازگذارده ؛ علاوه براینها ازنظر فقه اسلام ، مصالح مرسله وعرف وعادات حسنه که مخالف با اصول ونصوص نباشد حجت است .

براساس این اصول ومبادی ونصوص و عرفیات مستحسن ومنطبق . واصالت وحاکمیت عقل واز مجموع این منابع ، فقه اسلامی چنان عمق ووسعت یافته که مانند دریای ژرفی درآمده که غواصی دراعماق آن برای هرکس میسر نیست (مگر کسانیکه به شرائط خاص روحی وتعمق فکری مجهز باشند) . با اتصال عقل دراك باین منابع و اجتهاد زنده (بخصوص بحسب نظر امامیه که پیروی ازمرده را جائز نمی‌دانند و معتقدندکه مجتهد باید زنده وناظر بحوادث ومشکلات روزافزون و وقایع روزباشد) فقه اسلامی پیوسته روبتطورو تکامل بوده و باید باشد ؛ چنانکه هیچ اصول تشریعی وفروع واحکام ناشی ازآن رانمیتوان یافت

که درزمانها وشرائط و سرزمین‌های مختلف و درمیان اقوام و مللیکه‌ازجهت‌فکرواخلاق اختلافات وسیع داشته‌اند چنان‌تطبیق شده یا اوضاع و احوال را بااحکام وقوانین خود منطبق کرده باشد تا آنجاکه مردم هرزمان و درهرحال وهرمکان آنرا از خود بدانند و بفروع واصول آن چنان معتقد باشندکه با جان ودل، همه اجزاء وجزئیات آنرا انجام دهند وازحریم‌آن‌دفاع کنند.

منشأ افزایش وپیدایش نظریات واصول متجدده درقرون متوالی و اختلافات فقها در مسائل نوخواسته[1] ، همین منابع سرشار است ، و همین شاهد متطور بودن فقه اسلامی است. جمودورکودیکه درظاهرفقه‌اسلامی دیده می‌شود وگاهی آن را ناقص‌وناجورمینمایاندمعلول جمود عمومی‌است‌که درقرون‌اخیر برای افکار همه مسلمانان و جامعهٔ اسلامی پیش آمده چنانکه منابع فقه اسلامی را مانند دیگر منابع عقلی و طبیعی راکد گذارده ، و چه بسا موجب انحراف در تطبیق (مانند دیگر انحرافهای زیانبخش فکری و بهره گیری از منابع طبیعی) گردیده‌اند.

۱ـ درفقه اسلامی مسائلی را میتوان یافت‌که مدتها مورد اتفاق همه یا اکثر فقها بوده وپس‌ازآن یکباره ازآن نظرعدول کرده‌اند. جز درمسائل اجتماعی (بنا بعقیده اکثریت) درمسائل فرعی‌اجتهادی مجتهد برحسب‌اجتهاد خود میتواندفتاوی‌دیگران را رد یاقبول نماید ، بخصوص‌که اکثرعلمای اسلام ،احکام‌را تابع مصالح ومفاسدواقعی‌میدانند (جزاشاعره) بنابراین‌اگر برای‌مجتهد مصلحتی تشخیص داده‌شد میتواند نظر دهد هرچند مخالف با نظر معاصرین یاگذشتگان باشد.

پایه‌های اقتصادی اسلام و ریشه‌های احکام آن

گفته‌شد که اسلام نخست مبادی و هدفهای کلی را دربارهٔ روابط عمومی وخصوصی‌اجتماع وافراد ، باغایات ونتائج‌نهائی این‌روابط بیان کرده. آنگاه‌اصول واحکام‌را براساس این‌هدفها ومبادی‌تشریع‌نموده. احکام وفروع منشعب ازاین‌مبادی واصول برحسب روابط و هدفهای معنوی و مادی و فردی و اجتماعی مختلف می‌شود . آنچه دراینجا مورد نظرمیباشد همان اصول مالکیت وروابط اقتصادی‌ناشی‌ازآنست . ازآیات قرآنی وسنت صحیح این اصل مسلم ومورد استناد است که :

مالکیت نسبی و محدود میباشد ، چون معنای مالکیت اختیار وقدرت درتصرف است وقدرت و اختیار انسانی محدود است نمیتواند خود را مالك مطلق ومتصرف تام‌الاختیاربداند . این قدرت مطلق و تصرف کامل و نافذ فقط برای‌خداوندیستکه انسان وهمه‌موجودات را آفریده وپیوسته آنهارا درتصرف‌خود دارد.. بنابراین مالکیت انسان درحد ارادهٔ حکیمانهٔ او وعقل واختیارو آزادیست که بانسان عطاءکرده : قل‌اللهم مالك‌الملك

تؤتی الملك من تشاء وتنزع الملك ممن تشاء .(آل عمران آیهٔ ۲۶) .
ولم یکن له شریك فی الملك (اسراء ـ ۱۱۱)[۱]

اینگونه آیات شخص موحد را دائماً متوجه وهشیار باین حقیقت مینماید که جهانیکه خود جزئی از آنست پیوسته در تصرف قدرت قاهریست که مالك بحق اواست . آیات دیگری درقرآن کریم صریح است باینکه زمین ومنابع آن ازآن خداونداست و اواست که آن رامسخر انسان ساخته وانسان دراین تصرفات جانشین (خلیفه) پروردگار است :

« والارض وضعها للانام ـ الرحمان » « جعل لکم الارض فراشاً ـ بقره » « سخر لکم ما فی الارض ـ حج آ ، ۶۴ »[۲] . « ثم جعلناکم خلائف فی الارض ـ یونس ، آ ۱۴ » . « هو الذی جعلکم خلائف فی الارض ـ فاطر ، آ ۳۹ »[۳] . مضمون این آیات و مانند آن بیان جاینشینی (خلافت) انسان درزمین است تا این جاینشین دستورواراده صاحبجای راانجام دهد

« وانفقوا مما جعلکم مستخلفین فیه ـ حدید ، آ ۷ » . « و

---

۱ ـ بگو ، خداوندا ، تو مالك ملکی (ملك بضم : قدرت وسلطه بر شیئی یا چیزیکه مورد تصرف وسلطه است) این ملك را بهرکه خواهی (مطابق حکمت خود) میدهی واز هرکه خواهی میستانی . دراین تصرف مالکانه هیچگونه شریکی برای او نیست .

۲ ـ وزمین را برای همه مردم وضع کرد (فرود آورد ودر دسترس قرار داد) زمین را برای شما گسترده و آماده گرداند . آنچه درزمین است مسخر شما گرداند .

۳ ـ سپس شمارا خلیفه‌های درزمین گردانديم . اوست کسیکه شما راخلیفه‌گان زمین گرداند .

آتوهم من‌مال‌الله‌الذی‌آتاکم ـ نور . آ، ۳۳ »، « وامددناهم باموال‌وبنین . اسراء، آ،۶»، «ویمددکم باموال وبنین» نوح،آ، ۱۲»، «ایحسبون‌انما نمدهم به‌من‌مال وبنین ... مؤمنون ، آ، ۵۵»، «.وترکتم ماخولناکم وراء ظهورکم ، انعام ،آ، ۹۴»[1].

این آیات‌صریح دراین‌استکه مالك‌مطلق‌فقط‌خداوند است، اواستکه این‌حق را درحد خلافت (جـانشینی ازخود) بانسان اتیان (هبه) ، امداد (نیروی ادامه زندگی) کرده وتحویل (واگذاری تصرف مالکانه) ، نموده .

ونیز قرآن صریحاً ملك زمین را برای خداوند دانسته «وارض‌الله‌واسعه ـ زمر ، آ، ۱۰» «فذروها تأکل‌فی‌ارض الله ـ اعراف ، آیه ۷۳ ـ هود ، آ ، ۶۴»[2].

برطبق‌این اصل (مالکیت نسبی ومحدود) که مستفاد از نصوص قرآن است ، آدمی مالك مطلق و تام‌التصرف درزمین و منابع آن وفرآورده‌های ازآن نیست ، تا هرقدرو هرطورکه بخواهد درآن تصرف‌کند؛ درواقع مال‌مال‌الله وانسان خلیفةالله وبنده اوست ؛ بعبارت دیگر چون این خلافت برای همه است فردوکیل ونایب جمع‌میباشد وتصرفاتش‌باید درحدخیرومصلحت

۱ـ انفاق نمائید از آنچه شما را در آن خلیفه ساختیم . بدهید بآنها ازمالیکه خداوند بشماداده. امدادکردیم آنهارا به مالها وفرزندان.امداد میکند خداوند شمارا به اموال وفرزندان. آیا پندارندکه ماآنهارا بوسیله مال وفرزندان امداد میکنیم... آنچه تصرفش رادر اختیار شماگذاردیم پشت سرگذاردادید.

۲ـ زمین خدا پهناور است .بگذارید آن(ناقه صالح) در زمین خدا آزاد بچرد .

عموم باشد. با این نظر مالکیت محدود، مقید، عاریتی و تفویضی است. مقابل این نظر مالکیت مطلق، آزاد و ریشه‌دار، وبی‌قید و شرط میباشدکه از آثار آن استحکام ریشه‌های آن درنفوس و هدف بلکه معبود واقع شدن آنست تا آنجاکه گاهی مال و روابط اقتصادی، خالق و پدید آورندهٔ همه شئون معنوی و اجتماعی بحساب میآید! از این اصل اساسی، این احکام اصولی‌ را دربارهٔ علاقه وروابط مالکیت سرچشمه میگیرد:

۱ ـ زمین ومنابع طبیعی ملك خاص هیچ‌کس نیست(نه فرد ونه اجتماع) فقط سرپرست مسلمانان (امام، ولی امر) برحسب مصلحت عموم برزمین ومنابع آن نظارت دارد (اصل اباحه وعدم مالکیت خصوصی جزدرموارد وبا شرائط خاص).

۲ ـ افراد در حد تصرفات مفید وعمل مثمردارای حق خاص ومحدود درتصرف زمین ومنابع طبیعی آن، وحق‌مالکیت درمنتوجات‌وکالاها می‌شوند.

۳ ـ فقه‌اسلامی برای‌احرازمالکیت واعمال مفیدیکه‌منشأ آنست تعریف وشرائط خاصی دارد.

٤ ـ منابع طبیعی (انفال وفیئی) نباید درتصرف واختیار افراد وطبقهٔ خاصی قرارگیرد وکسی‌هم نمیتواند دیگران را با شرائط خاص ازبهره‌برداری ازآنها جلوگیری نماید.

۵ ـ پول وفلزاتیکه وسیلهٔ مبادلهٔ کالاها وتقدیرارزش آنها میباشد نباید دردست افرادی متمرکزوگنجینه‌شود تابایین‌وسیله قدرت یابند ومنابع حیاتی وضروری ووسائل زندگی دراختیار صاحبان قدرت قرارگیرد ووضع طبیعی و عادلانهٔ کار و توزیع مختل شود

۶ ـ در حدود اصول و احکام اسلامی اگر فرآوردهٔ اشخاص از نقد وجنس بحد نصاب معین رسید ، یادرزمان‌معینی افزایش یافت مالیات مستقیم و ثابت (زکوة ، خمس) بآن تعلق میگیرد .

۷ ـ سرپرست اسلامی (امام ، ولی‌امر، نواب) برحسب مصلحت عمومی حق تصرفات دراموال وبستن خراج وتعیین‌حد آن برزمین‌ها ومنابع طبیعی‌دارند .

۸ ـ سودهاواموالیکه ازمعاملات نامشروع (ربا ، قمار، بخت آزمائی) یا ازکالاهای مضریا غیر مفید بدست آید موجب مالکیت‌نمی‌شود .

۹ـ مهجورین وسفهاء دراموال‌خود،حق تصرف ندارند.

۱۰ـ تحریم مصارف درراه‌بیهوده‌وزیانبخش‌بفردواجتماع که‌این تحریم‌خود مانع‌جلب ثروت نامحدود ونامشروع است .

این احکام‌کلی و اصولی اسلام راجع بمالکیت و روابط اقتصادیست‌که تفصیل آن بااسناد ، بعد از این ذکر می‌شود .

منشأ این‌احکام‌وناظروحاکم برآنها بیش ازاصل گذشته، اصولی ازقرآن وسنت وعقل وعرف‌است مانند‌اصل : «ولاتأکلوا اموالکم بینکم بالباطل ـ بقره آ ، ۱۸۸»[1] ، اصل : «کیلا

۱ـ اموال خودتان‌را در میان خودتان بباطل نخورید .
(باطل ،بیهوده‌وبی‌نتیجه وبدون عمل مثمرـ کلمه«بینکم» وتکرار ضمیر«کم»گویا اشاره باین استکه اموال‌ازجهتی مورد تعلق حق عمومی‌ودرمیان بایدباشدتاهرکسی‌درحدحق‌واستحقاق بآن‌دسترسی داشته‌باشد) .

تکون دولة بین الا غنیاء منکم ـ حشر ، آ ، ۷ »[1] اصل : «ولا تؤتوا السفهاء اموالکم اتی جعل الله لکم قیاماً ـ نساء، »[2]، اصل: « اوفوا بالعقود ـ مائده ، »[3] ، اصل : « لاضرر ولا ضرار فی الاسلام، حدیث نبوی »[4] اصل : «الضرورات تبیح المحظورات، حدیث یا اصل عقلی و عرفی» ، اصل :[5] «دفع ضررا قل واخص برای جلوگیری از ضرر اکثر واعم ـ اصل عقلی وعرفی» و اصل: «المؤمنون عند شروطهم الا شرطاً احل حراماً اوحرم حلالا ـ حدیث» ۵ .

مجموع این احکام اصولی واین اصول تشریعی و عقلی و فروع منشعب از آن بصورت قراردادهای مالی واقتصادی متکی برایمان وقدرت اجرائی درمیآید .

این خلاصه‌ای از اصول احکام و احکـام اصولی اسلام

۱ـ تا آنکه فیئی (منابع عمومی طبیعی) درمیان ثروتمندان دستگردان نشود .(گرچه این آیه درمورد فیئی است ولی مبین این اصل اساسی استکه ثروتهای عمومی نباید در انحصار طبقه خاصی در آید).

۲ـ اموال خودتان راکه خداوند وسیله قیام زندگی شما قرار داده بدست سفیهان ندهید (دراین آیه اموال را نسبت بهمه وسیله قیام معرفی کرده که نبایدبدست کسانیکه سفاهت مالی دارند داده شود).

۳ـ به پیمانها وقرار دادها وفادارباشید .

٤ـ در اسلام نه ضرر است ونه ضرار (فرق ضرر وضرار گفته خواهد شد) .

۵ـ مؤمنان پابند شرائط وقرار دادهای خود هستند مگر آنچه حرامی راحلال یاحلالی را حرام کند .

دربارهٔ مالکیت وروابط اقتصادیست . بنابراین اصول واحکام و احکام کلی وجزئی که مطابق فطرت وواقع است ، افراد آزاد و مستقلند ودرآن قسمت از ابراز استعداد و مواهب نفسی وجسمی که انگیزنده‌اش احتیاجات مادی و علاقه‌های آنست محدود و مسلوب الاختیار نیستند . ولی این آزادی درمیدان عمل وجلب مال وبهره برداری از آن درحدود احکام خصوصی و نظامات ومصالح عمومی محدود ومتوقف میگردد؛ چنانکه نه تمرکز ثروت و استثمار پیش میآید و نه طبقهٔ ممتاز و مختاری رخ نشان میدهد .

این دونظر : آزادی مطلق مالکیت (سرمایه‌داری) ، و مقابل آن ، سلب مطلق مالکیت شخصی (اشتراکی ،سوسیالیزم) مخصوص قرن تحولات ناگهانی صنعتی و همان محیط بود . از این نظر این دونوع نظام اقتصادی با هم غیرموافق و ناسازگار است و هرکدام پذیرفته شود دیگری مطرود میباشد ، و بهمه لوازم و آثار نظام پذیرفته شده باید تن داد : یا آزادی مطلق که آثارش استثمار ، ستمگری ، تمرکز ثروت ، پیدایش طبقهٔ سرمایه‌دارممتاز و محرومیت کارگران میباشد ، یاسلب مالکیت شخصی که تحدید آزادی و استقلال فردی وملازم آن حکومت استبدادی طبقهٔ خاصی است . بنابراین هر نظامیکه مالکیت شخصی را جائز شمرد همه لوازم و آثارآن را تجویز کرده و هر نظامیکه مالکیت عمومی یادولتی را پذیرفت بهمه لوازم آن باید تن دهد . این دونظر متقابل چون مخصوص زمان ومحیط خاص وعکس یکدگر بوده پس ازآن زمان ومکان درهیچ جا بصورت کامل واقع وعملی نشده (درکشورهای سرمایه‌داری بتدریج منابع وصنایع

ملی واشتراکی گردیده ودرمحیطهای اشتراکی با اختلافاتی ، حق مالکیت شخصی در زمین‌ها وکارخانجات کوچك قانـونی شد). درواقع نظریاتی که دریك قرن پیش راجع بحل‌مشکلات وسائل صنعتی وتولیدات آن ابراز شده ، باپیشرفت و پیدایش اصول اجتماعی‌دیکروتحول سریع تکنیك وتقلیل سریع‌کارگران وتکثیرمحصولات ، حل‌نهائی را پیش بینی نکرده و نمیتوانست هم پیش‌بینی‌کند .

درحقیقت مشکل اقتصادی درهمه جا وهمیشه دراطراف سه موضوع دورمیزند : یکی چگونگی‌علاقه‌ها وروابط مالکیت نسبت بزمین ومنابع طبیعی آنستکه‌ضروریات و احتیاجات‌اولی‌حیات را تأمین‌میکند (صنایع وکالاها وتولیدات صنعتی عموماً درمراحل بعدوبرای تسدیروبیشتردردسترس قرار دادن منابع طبیعی است) [1]. دیگـر طریق تأمین استقلال و

۱ــ زمین ومنابع طبیعی ومحصولات آن سرچشمه و اولین وسیله زندگان وتأمین ضروریات اولی حیات، «آب، هوا، غذا ومسکن» میباشد وحل طبیعی و عادلانهٔ مالکیت زمین و بهره برداری وتوزیع‌ثروتهای آن‌همیشه‌وهمه جا کلیدحل‌دیگرمشکلات اقتصادی است . پیدایش نـاگهانی سرمایه داری متصـاعد و قهار بیشتر نتیجه ودنباله مالکیت‌های بیحساب ارضی‌وثروتهائی بوده که ازغارت‌کشاورزان وسر زمین های دور بوسیله دزدان دریائی بدست مردمی‌رسیده بود، پس‌از پیدایش صنایع آسانترین طریق برای‌بهره برداری روزافزون‌ازاین‌ثروتها وحفظ ونظارت برآنها همین تأسیسات صنعتی بود .

ازاین جهت‌سرمایه‌هادراین‌راه پیش‌رفت‌وکشاورزان‌بشهرها

آزادی فردی که ازمیول طبیعی انسانها میباشد ؛ این آزادی ، هم مربوط بوضع محیط اقتصادی وهم اجتماعی‌است؛ پس ازاین دو ، چگونگی تنظیم‌جریان وگردش پول وجلوگیری‌ازتمرکز و پیدایش قدرت اقتصادی متکی بآن ، از مشکلات همه جائی وهمیشگی‌است. پیچیدگیهاونابسامانیهائیکه درمحیطهای‌سرمایه‌داری صنعتی وتولید و توزیع کالاها پیش آمده ناشی و منشعب از این سه مشکل‌اساسی‌است. اگراساس‌آزادی عمل وبهره‌برداری از منابع طبیعی وجریان پول بعنوان وسیلهٔ مبادله برپایهٔ اصلی خود که‌حق وعدل است قرار گرفت مشکل‌تولیدات صنعتی‌وتولید وتوزیع آن‌بوسیلهٔ قوانین وحدودیکه براین اساس تنظیم‌می‌شود قابل‌حل‌میباشد .

نظرخاص اسلام متوجه بحل‌عادلانه وطبیعی‌این‌سه‌موضوع میباشد ، بطوریکه افراد اجتماع باآزادی وتاآنجاکه به‌حقوق دیگران‌تجاوزنشود ازمواهب نفسانی‌خود وطبیعی‌جهان بهره - برداری‌کنند و دستشان از منابع زمین و ضروریات حیات کوتاه نگردد ودرحدعمل فکری وهنری وجسمی که مفید ومشروع‌باشد مالك ومتصرف درنتائج کارخود شوند وپول وسیلهٔ جلب‌اموال واستثماروقدرت نشود .

درباره این موضوعات بعدازاصول احکام واحکام اصولی

روی‌آوردند واین‌خود منشأ بحرانهای اقتصادی واجتماعی گردید وتوجه‌صاحبان نظررا جلب کرد، درك‌مشکلات‌سرمایه‌داری صنعتی وراههای‌حل‌آن، مانند ،ملی شدن صنایع یا افزایش‌حقوق‌کارگران آنهاآسانترودرمحیط شهرها وتمرکز قدرتها اجراءآن‌سهل‌تراز وضع زمین‌ومنابع طبیعی میباشد .

مذکور ، نصوص خاصی استکه سند احکام فرعی و فقه اسلامی میباشد :

زمین از نظر فقه اسلامی دوقسم است

یکقسم زمین‌های آباد ، دیگر زمین‌های نا آباد (موات) ؛ زمینهای نا آباد (موات) زمین‌هائیستکه در آن تصرف احیائی صورت نگرفته، (بیشترزمینهای سطح زمین ازقسم نا آباداست). دراین زمینها هیچگونه تصرفات مالکانه ازخرید وفروش ونقل وانتقال جایز نیست . این زمینها بخصوص آن بخشهائیکه به آبادی نزدیکتراست دارای ارزش واقعی وملکی بالقوه میباشدوبایدبمالکی تعلق گیرد . ازنظرفقه اسلامی مالك این زمینها نه افرادند ونه دولت ؛ چون باید درتصرف و تحت نظارت کسی باشد که بعدل وخیرعموم بهره برداری شود . ازآن خداوسپس خلفای او« پیمبر وامام » میباشد خلفای الهی باین زمینها همان نظررا دارندکه خداوند دارد ؛ پس از اذن امام (اگرامام درمیان مردم باشد وگرنه اذن عام کافیست) ، بشرط آباد نگاهداشتن(احیاء) حق مالکیت مشروطه برای آباد کننده باقی است[1] .

۱ـ حد احیاءکه منشأ مالکیت است بتشخیص عرف واگذار شده ، ولی حق تصرف از تحجیر شروع می‌شود، چنانکه از کلمه« تحجیر» برمیآید مقصود، سنگچین کردن ، دیوار کشیدن ومانندآن است ، ولی فقهاء برچیدن سنگ وتسطیح زمین وایجاد نهروریشه کنی،و خشکاندن، وروان کردن آب را، درحکم تحجیردانسته‌اند، ولی تحجیر را موجب مالکیت نمیدانند بلکه موجب حق واولویت است. (در این مباحث چون مقصود بیان نظرعمومی وکلی فقه اسلامی است ذکرآراء وفتاوی مختلف فقهاء مورد ندارد ، درموارد اختلافی باید به فقیه زندهٔ جامع شرایط رجوع شود) .

قله‌های کوهها، درون دره‌ها، مراتع، جنگلها و نیزارهای طبیعی و آباد نیز همین حکم را دارد. زمین‌هائیکه پس از آبادی بصورت موات درآمده، وآنچه ملوك بعنوان اقطاع (تیول) در دست خود داشته‌اند یا بدیگران بذل نموده‌اند، و همچنین سرزمینهائیکه (از موات و غیرموات) از طریق مسالمت و صلح بدست مسلمانان درآمده درحکم زمینهای موات یا سرسبزطبیعی است.

سند این حکم پس از اصول احکام قرآنی، وپیش از حدیث وسنت، آیهٔ انفال است: «یسئلونك عن الانفال، قل: الانفال‌لله و الرسول فاتقوالله و اصلحوا ذات بینکم، واطیعوالله و رسوله ان کنتم مؤمنین ـ سورهٔ انفال»[1]

پس از آن احادیث معتبریستکه از طرق مختلف از رسول اکرم و ائمه معصومین علیهم السلام روایت شده؛ مانند: «من احیا ارضاً میتة فی‌غیر حق مسلم فهواحق بها ـ من احیا ارضاً میتة فهی له ـ من احاط حائطاً علی ارض فهی له ـ عادی الارض‌لله ولرسوله ثم هی‌لکم‌منی ـ موتان الارض‌لله ولرسوله ثم‌هی‌لکم ایهاالمسلمون.

---

۱ ـ از تو درباره انفال میپرسند، بگوانفال از آن خدا و رسول است ازخداوند پرواگیرید ودرمیان خود اصلاح کنید، و خدا ورسول اورا اطاعت نمائید اگردرحقیقت مؤمنید. (انفال، جمع نفل ـ بفتح نون وفاء بمعانی: افزوده. بخشش، غنیمت (بازیافت) آمده، شاید باین مناسبت که اینها زائد بر استحقاق و حق مالکیت افراد، یا عطایا و مواهب عمومی. یا بازیافت امام، یا قسمتی از آن غنیمت جهاد اسلامی‌است، باین نام خوانده شده.

احادیث نبوی»[1].

«محمدبن الحسن باسناده عن الحسین بن سعید عن صفوان، عن العلاء، عن محمدبن مسلم قال سألته عن الشراء من ارض الیهود والنصاری؟ قال: لیس به بأس - الی ان قال: وایما قوم احیوا شیئاً من الارض اوعملوه فهم احق بها وهی لهم»[2]

نظر کلی اسلام در باره اراضی آباد

از نظر عمومی اسلام راجع به اراضی موات وملحقات آن ازجنگلها ومراتع و بیشه‌ها وسواحل ودریاها (اگر درتصرف احیائی درآید) نظر اسلام راجع به

---

۱ ـ هرکس زمین مرده ایرا که مورد حق مسلمانی نباشد زنده کند به آن زمین احقست یا ازآن اوست. کسیکه دیواری پیرامون زمینی بکشد آن زمین ازآن اواست. زمینهای عادی (دست نخورده باقیمانده ازسابق) ازآن خدا ورسول اوست سپس ازطرف من از آن شما میباشد. زمینهای مرده ازآن خدا و رسول اواست سپس ازآن شما است، ای مسلمانان!

۲ ـ محمدبن حسن به سندهای خود، از حسین بن سعید روایت کرده، واواز صفوان، واواز علاء، واواز محمدبن مسلم که گفت ازاو (حضرت صادق علیه السلام) پرسیدم دربارهٔ حکم معاملات زمین یهود ونصاری گفت، بی اشکال است، تا آنجا که گفت: هر ـ قومیکه اندازه‌ای اززمین را آباد سازند یا مشغول گردانند (یا درآن عملی نمایند) بآن احقند وآن زمین ازآنها میباشد. ازجمله «احق بها» که دراین حدیث ودرحدیث اول نبوی آمده چنین استفاده می‌شود کسه مالکیت احیاء کننده مالکیت ثابت و مطلق نیست، بنابراین اگر ازصورت آبادی بیرون رفت ازملکیت شخص خارج می شود.

اراضی آباد هم مبین می‌شود : چون موجب حق یا تملك احیاء کننده ، فقط احیاء است این حق یا تملك درحد احیاء شده و مادام‌الاحیاء میباشد ؛ بنابراین خارج ازحدود سرزمین احیاء شده وحریم‌آن حق تصرف مالکانه برای کسی نیست واگرزمین احیاء شده از صورت احیائی و آبادی و علاقـه بآن یکسره خارج شد از ملکیت شخصی‌هم خارج می‌شود ؛ در تأیید ایـن اصل ، احادیث معتبری از ائمهٔ معصومین علیهم‌السلام رسیده ، از جمله :

«محمدبن یعقوب عن‌عدة من‌اصحابنا، عن‌معاویةبن‌وهب، قال: سمعت اباعبدالله یقول : ایما اتی‌خربة بائرة فاستخرجهاو کری انهارها وعمرهافان علیه فیها الصدقه، فان‌کانت‌ارضاًلرجل قبله فغاب عنها وترکها فاخرجها ثم جاء بعدیطلبهافان الارض‌لله ولمن‌عمرها»[1] .

«سهل‌بن زیاد، عن‌ریان‌بن الصلت، اورجل عن‌ریان،عن یونس عن‌العبدالصالح علیه‌السلام ،- قال : ان‌الارض لله‌عزوجل ، جعلها الله رزقاً لعباده ، فمن عطل ارضاًثلاث سنین متوالیةلغیر

۱ـ «محمدبن یعقوب‌ازجمعی‌ازاصحاب ما،ازمعاویةبن وهب گفت ازاباعبدالله (ع) شنیدم‌که میگفت؛ هرمردیکه بسراغ زمین بائروخرابی رود وآن را ازآن وضع بیرون آرد وآبادگرداند و جویهای آن را لاروبی‌کند ، همین براو صدقه است. اگر زمینی باشدکه پیش‌ازاوبرای مرد دیگری بوده وآن مردآنرا رهاکرده وغایب شده . وپس‌ازآنکه‌آبادکننده‌آن زمین را ازخرابی‌بیرون آورد برگشت وآن رامطالبه‌کرد، بایدبداند که‌زمین‌ازآن‌خدا وازآن‌کسیستکه‌آبادش ساخته »

علةاخرجت من یده ودفعت الی غیره ، و من ترك مطالبة حق له عشر سنین فلاحق له »[1].

درخاتمه حدیث دیگری در این موضوع میآوریم واظهار نظرواستنباط حکم را ازاین احادیث ، به اهل نظر و اجتهاد وا میگذاریم :

«عن هشام بن سالم عن ابی خالد الکابلی عن ابی جعفر (ع) ، قال: وجدنا فی کتاب علی علیه السلام: ان الارض لله یورثها من یشاء من عباده والعاقبة للمتقین، اناواهل بیتی الذین اورثنا الله الارض ونحن المتقون و الارض کلها لنا ، فمن احیا ارضاً من المسلمین فلیثمرها ولیؤد خراجها الی الامام من اهل بیتی وله ما اکل منها ، فان ترکها اواخربها فاخذها رجل من المسلمین من بعده ، فعمرها

۱ــ زمین درحقیقت از آن خداوند عزوجل است که آن را روزی بندگان خود قرار داده . پس هر کسیکه زمینی را سه سال متوالی بی علت معطل گذارد آن زمین از دستش خارج میشود و بدیگری محول میگردد. وکسیکه حقی برزمین دارد وتا دهسال آن را مطالبه نکند دیگر حقی در آن برای او نیست . «این حدیث ازجامع الاخبار سیدهاشم بحرانی (نسخه خطی) نقل شده که از تهذیب باسنادمذکور نقل کرده: ازسهل بن زیاد ازریان بن الصلت، یا بواسطه دیگری ازریان ، ازیونس ، از عبدصالح . شیعه که درآن زمان جمعیت مخالف دستگاههای حاکمه وانقلابی بود. گاهی برای اخفاء خود وامام علیه السلام ، نام امام راصریح بزبان نمی آورد وتعبیر به عبدصالح ــ بنده شایسته ــ می نمود. (دروافی بجای، رزقاً لعباده، وقفاً علی عباده ــ آمده). نزدیك بمضمون این حدیث چند حدیث دیگر وارد شده .

و احیاها فهو احق بها من الذی ترکها فلیؤد خراجها الی الامام من اهل بیتی وله ما اکل حتی یظهر القائم من اهل بیتی علیهم السلام بالسیف فیحویها و یمنعها و یخرجهم منها کما حواها رسول‌الله صلی الله علیه و آله ، و منعها الاما کان فی ایدی شیعتنا فانه یقاطعهم علی مافی ایدیهم و یترک الارض فی ایدیهم »[1] .

---

۱ ــ از هشام بن سالم ، ازابی خالدکابلی ، اوازابی جعفر (باقر) علیه‌السلام. گفت ، درنوشته‌ای ازامیرالمؤمنین علی علیه ــ السلام چنین یافتیم ، زمین از آن خداوندا ست که بهرکس‌ازبندگان که خواهد بارث میدهد ، وعاقبت برای متقین‌است . من‌وخاندانم همانهاهستیم که زمین رابه‌ارث بما داده وما همان متقین میباشیم وزمین سراسرازآن ما میباشد، پس هرکس ازمسلمانان زمین را احیاءکند بایدآبادش دارد وخراج آن را به امامی بپردازدکه‌از خاندان من‌است وبرای اوست هرچه ازآن بخورد و بهره گیرد. پس اگرآن زمین راآبادکننده ترك‌کرد وویرانش گذارد، ومردی ازمسلمانان پس‌ازاوآن را معمورواحیاءکرداین شخص بآن احقست ازکسیکه زمین را واگذارده ؛ این شخص نیزباید خراج آن را به امامیکه ازخاندان من‌است بپردازد وبرای‌اوست هرچه بخورد. این‌حکم باقی وجاریست. تا قائمیکه ازخاندان من‌است با قدرت شمشیرظاهرشود، پس‌اواست که زمین‌هارا یکسره بتصرف‌خودمیگیرد وجلو تصرفات نابجا را میگیرد ومتصرفین (غاصب) را از زمین میراند ـ آنسان که‌رسول خدا(ص) زمین‌ها را بتصرف‌خود درآورد وجلوتصرفات راگرفت ـ جزآنچه دردست پیروان ما باقیست‌که امام بآنها آنچه دردست دارند به مقاطعه می‌سپارد ودر دستشان باقی میگذارد.

این احادیث صریح است در اینکه : زمین برحسب وضع طبیعی ازآن خدا ورسول وخلفاء اومیباشد. مالکیت فردی فقط درحدومدت احیاء است . با خارج شدن‌ازصورت احیائی از ملك فردی خارج می‌شود .

قسمت با ارزش ومهم زمین های آباد در زمانهای گذشته (دورانهای فئودالیسم) بعنوان اقطاع در دست سلاطین وکار ـ گذاران و کسان آنها بوده ؛ این سر زمینها چنانکه گفته شد از نظر اسلام از «انفال» است وحکم سایر انفال‌رادارد .

از نظر فقه اسلامی سر زمینهائیکه بدون صلح بدست مسلمانان فتح شده باشد (اراضی‌مفتوح عنوه) یکسره ازملکیت فردی خارج میشود (این یکی از هدفها یا نتائج جهاد مقدس اسلامی است) اینگونه سرزمینها ازقسمت «فیئی» است «نه‌انفال» فیئی‌که معنای لغوی‌آن بازگشت‌است ، دراصطلاح قرآن املاك و اموالیستکه یکسره از ملکیت افراد بیرون آمده و به اموال عمومی برگشته ؛ بر این پایه ، جز در قسمتهای مواتیکه سپس احیاء شده ، هرتصرف مالکانه از نقل و انتقال ومعامله درآنها جائزنیست، وقسمتی‌ازمنافع یا قیمت‌آن‌که بعنوان خراج گرفته میشود باید درمصالح عمومی مصرف شود .

سند قرآنی حکم فیئی این آیه است : « ما افاءالله علی رسوله من اهل القری فلله و للرسول ولذی القربی و الیتامی والمساکین‌ـوابن‌السبیل کی‌لایکون دولة بین‌الاغنیاء منکم، وماآتاکم‌الرسول‌فخذوه ومانهاکم عنه فانتهوا ،واتقواالله ان‌الله شدیدالعقاب ـ سوره حشرآیه٦» [١].

١ـ آنچه از سرزمینهای دهداران (یا دهکده‌ها) خداوند

←

ازاین احکام واصول مستند به کتاب وسنت ، وضع زمین وکیفیت مالکیتهای آن درکشورهای فعلی اسلامی وکشورهائیکه به‌اسلام گرایند معلوم می‌شود : زیرا این زمینها یا از زمینهای مواتی بوده که بدست احیاءکننده وکشاورز مسلمان احیاء شده بنابراین درحد احیاء و مادام الاحیاء ملك یا حق احیاءکننده است ، یا اززمینهائیستکه جزء اقطاع «تیول» ملوك بوده یافعلا میباشد، که باید درمیان مسلمانان بشرط آنکه آبادنگهدارند تقسیم شود (این‌دوقسم، از انفال‌محسوب می‌شود) یا اززمینهائیستکه باکوچ کردن صاحبان آن یا به صلح بدست‌امام‌یاوالی اسلام‌آمده که‌ازفیئی‌است وبایدبانظارت وبتصرف امام عادل بمصرف مصالح

به رسول‌خود بازگرداند (یافیئی‌اوقرارداد) ، ازآن خداورسول وخویشاوندان ویتیمان وبینوایان ، وابن سبیل است ، این‌حکم برای این استکه : این بازگشته ، «فیئی» ، دست بدست درمیان ثروتمندان نگردد، آنچه ازدستورات، پیغمبر برای‌شما آورد بگیرید وبکاربندید وازآنچه نهی‌کرد بازایستید ، ازخداوند پرواگیرید، چه مؤاخذه‌خداوند سخت است .

دراین‌آیه ، وآیه قبل‌ازآن وسه‌آیه بعدازآن نخست حکم سرزمینهائیکه صاحبان‌آن‌بدون جنك تسلیم شده وصلح‌کرده‌اند، سپس مصرف عوائدآن بیان شده ، وجمله «کی‌لایکون...» دروسط آیه بیان اصل اساسی ونظرنهائی قرآن استکه : نباید ثروتهای عمومی‌درمیان توانگران دست بدست ومحصور گردد. این اصل‌از جهت تعمیم واستناد باید مانند آیه : «اوفوابالعقود» و«احل‌الله البیع» باشد. که فقهاء بآنها استنادمیکنند ودرفروع‌مسائل‌مربوطه تعمیم میدهند .

عمومی برسد . اراضی « مفتوح عنوة» که با فتح بدست آمده ، فقط خراج (بهره) بآن تعلق میگیرد کـه مصرف عموم میشود و برای هیچکس، هیچگونه تصرفات مالکانه درآن جائز نیست [1]

خلاصه : از نظر اسلام اراضی از جهت تصرفات سه قسم است: ۱ـ اراضی که دراصل از آن همه مسلمانان است (انفال) که با اذن خاص یا عام امام (ولی‌معصوم یا عادل) بشرط احیاء

---

۱ ـ فرق اراضی مفتوحه با اراضی‌صلحی‌این استکه‌اراضی مفتوحه قابل‌خریدوفروش نیست وامام فقط درآنها نظارت دارد ولی اراضی صلح بعنوان ولایت ازآن امام ووالی اسلام استکه میتواند در آن تصرف‌کند ،آنقدرکه از اسناد تاریخی بر میآید بیشتراراضی ایران از اراضی مفتوحه است . درباره استان ری (طهران)تاریخ‌فتوحات‌اسلامیه میگوید: درسال۲۳هجری نعیم‌بن مقرن رئیس لشگریان اسلام بسوی ری روی آورد؛ والـی ری ازمردم دماوند ومازندران‌کمك خواست‌وسپاه انبوهی‌گردآورد. درنزدیکیهای ری جنك سختی‌درگرفت . یکی‌ازسران سپاه ایران فرمانده مسلمانان را راهنمائی‌کرد تا از دروازه‌ایکه دراختیار داشت‌وارد شوند.عده‌ای ازز‌بده سواران ازآن دروازه پشت‌جبههٔ سپاه ایران راگرفتند وبـانك تکبیربرداشتند ؛ بـاین ترتیب سپاهیان ایران ازهرسوپراکنده شدند ودیگردروازه‌ها نیزبروی مسلمانان بازشد واستان ری مفتوح گردید.

بسیاری ازاستانها و شهرهای محکم ایران بهمین ترتیب بروی مسلمانان بازشده که مردم رنج‌کشیده وامیدوار بعدل‌اسلام خود مسلمانان را راهنمائی وکمك میکردند.

حق یا ملك خاص احیاءکنندم میشود (انفال) ۲ ـ اراضی که مستقیماً مال امام و تحت تصرف اوست و مصرف ادارهٔ امور شخصی یا مصالح عمومی میشود (فیئی) ۳ ـ اراضی که درآن هیچگونـه مالـکیت شخصی نیست ، و تحت نظارت ولـی در میان مسلمانان و ساکنین تقسیم میشود مـانند اراضی مفتوحه .

منابع طبیعی و معادن تابع زمین است : آنچه در اراضی احیاء نشده دردسترس میباشد هرفردی باندازهٔ احتیاج شخصی میتواند از آن بهرهمند شود و در زمینهای احیاء شده احیاء کننده احق است . معادنیکه خود ظاهر یـا نزدیك بظهور در روی زمین نیست که با عمل و کوشش استخراج میشود از آن استخراج کننده است (درکشورهای اسلامی باید مسلم باشد) بعضیازفقهاء معادن را درهرصورت کهباشدازانفال ودرحکم آن میدانند .

نتیجه : آنکه وضع مالکیت ارضی و منابع طبیعی و چگونگی تصرفات درآن ازنظراسلام بصورمختلف ومتطوراست ؛ این صور برحسب وضع اراضی وتاریخیهر قسمتی ازآن استکه چگونه بتصرف مسلمین درآمده ودر هرصورت وبهروضع تحت نظارتوادارهٔ رهبریاسلامی میباشد: « رسالت، امامت، نیابت وخلافت عادلانه وحکومت بمفهوم متعارف آن دراسلام نیست» و برحسب وضع زمینوکارکنان رویآن، ومصلحت عموم وتقسیمات آن، مالیاتی بعنوان «خراج یا مقاسمه» ازبهره یا تقسیم زمین گرفته میشود .

درزمان شارع مقدساسلام همپای تحول روحیواجتماعی

وضع اقتصادی عموماً و وضع اراضی و علاقه‌های مالکیت آن بخصوص متحول می‌شد (دریثرب واطراف آن واطراف جزیره این تحول درزمان آنحضرت انجام گرفت . چنانکه درتاریخ و احادیث ـ مانند ذیل حدیث ابی‌خالد کابلی ـ نقل شده) . در زمان خلفاء تا اوائل خلافت عثمان درکشورها و سرزمینهائیکه مردم آن به اسلام میگرائیدندیا مسلمانان برآنها دست مییافتند برطبق همین احکام وسنت آنحضرت عمل میشد . دراراضی آبادو خرم و نزدیك به مرکز خلافت و زمینهائیکه استعداد بیشتری داشت (مانند ارض عراق که ازسبزی وخرمی‌آن را ارض سواد میگفتند).تقسیم وتحدید وخراج بندی برطبق این احکام دقیقتر انجام میگرفت . مسئول ومتصدی تقسیم اراضی وتعیین حدود و جمع خراج یاامناء بیت المال ومأمورین آنها بودند ، یا امناء ومتصدیان خاصی که خبره درکارباشند معین میشدند. امناء پس از مساحی زمین بر حسب وضع زمین و قدرت عامل اراضی را تقسیم میکردند ، وعایدی اندکی ازمحصول یاحق القسمه بعنوان خراج یا مقاسمه برای دولت برآن میبستند . بیشتراین عوائد درمصرف اموراداری وعمرانی همان محل مصرف میشد. درتقسیم وتحدیداراضی بیش ازهرچیزاحیاء وقدرت عمل منظوربود خواه عامل مسلم بود یا غیرمسلم ۱.

---

۱ ـ امیرالمؤمنین علیه السلام، دردستوریکه به مالك اشتر راجع بخراج داده چنین فرموده: «وتفقدامرالخراج بمایصلح اهله فان فی صلاحه وصلاحهم صلاحاً لمن سواهم ، ولاصلاح لمن سواهم الابهم لان الناس کلهم عیال علی الخراج» ـ کارخراج را بخوبی بررسی نما آنچنانکه وضع خراج دهنده اصلاح شود زیرا در حقیقت اصلاح

انحراف ازاین وضع وهمه اصول انقلابی اسلام از وقتی شروع شدکه اشراف شکست‌خورده وواپس زدهٔ قریش وبنی‌امیه درخلافت عثمان جان گرفتند و سربلندکردند و پیرامون خلیفه راگرفتند. اینها زمینهائی از مصر و عراق و سوریه و اطراف جزیره و دیگر کشورهای آباد اسلامی را درمیان خود بعنوان اقطاع «تیول» نه مالکیت، تقسیم‌کردند و بعنوان ولایت برهر قسمتی برنفوس واموال مسلط شدند، ازهرجهت ازمردم‌آزادی را گرفتند، وخراجهای سنگین برای مصارف شخصی خود واندوختن ثروت براراضی‌بستند وزمین‌های‌آبادرا به تیول‌خود وکسان خود درآوردند.

وضع ملکداری و تیولداری درممالك اسلامی

خلافت امیر المؤمنین علی علیه‌السلام پس ازانقلاب مردم‌وکشته‌شدن‌عثمان با جنك و خون‌آغاز گردید واین‌حکومت در حقیقت انقلاب‌علیه‌این تیولداران و

زمین وعاملین‌درآن اصلاح وضع‌دیگران میباشد_ وهیچ‌اصلاحی بسوددیگران جزبه اصلاح خراج دهندگان نیست، برای اینکه همگی‌مردم نان خوار خراج میباشند _. پس ازاین‌دستورچنین میفرماید:

«ولیکن نظرك فی‌عمارة‌الارض ابلغ من‌نظرك فی استجلاب الخراج، لان ذلك لایدرك الابالعمارة» _ باید نظرتو به آبادی زمین بیشترورساتر باشد ازجلب خراج زیرا خراج بدون آبادی بدست نمیاید.

غارتگران ستم پیشه بود [1]

آنحضرت پس ازبیعت وخلافت . نخستین کارش همین بود که زمینهائیکه درتیول عمال عثمان واطرافیان وی درآمده بود ضبط کرد و کارکنان آنها را عزل نمود و زمینها را در بین مردمیکه بالای آنها کار میکردند تقسیم کرد و بر زمینهائیکه

۱ـ قسمتی ازکلام امیرالمؤمنین ع (که سیدرضی در نهج البلاغه کلام ۱٤ آورده) درباره آنچه ازقطائع (تیولهای) عثمان بمسلمانان بازگردانداین است: «والله لووجدته قدتزوج به النساء وملك به الاماء لرددته ، فان في العدل سعة ومن ضاق عليه العدل فالجور عليه اضيق» ـ بخداوند سوگند اگر درمیان این قطائع قسمتهائی بیابم که به کابین زنان بسته شده و کنیزان با آن به تصرف در آمده، آن را بر میگردانم ، چه درعدل گشایش ورفاهی است، وکسیکه عدل بر او دشوار باشد ودرتنگنایش گذارد ستم براودشوارتر است و بیشتر در تنگنایش میگذارد .

مفسرین نهج البلاغه این خطبه را ازکلبی ، و او به اسنادخود از ابی صالح ، واواز ابن عباس نقل کرده که گوید : در روز دومیکه مردم با آنحضرت بخلافت بیعت کردند خطابه ای ایراد فرمود و گفت : «الا ان كل قطيعة اقطعها عثمان وكل مال اعطاه من مال الله فهو مردود في بيت المال فان الحق القديم لايبطله شيئ ، والله لووجدته قد تزوج ....» ـ هشیار باشید ، هر قطعه ایکه عثمان به اقطاع در آورده وهرمالی ازاموال خدا که بخشیده ، مردود به بیت المال است . زیراحق سابق وگذشته راهیچ چیز باطل نمیکند . بخدا سوگند...

هرجمله ازاین خطبه که در آغاز خلافت بیان فرموده ودر آن اساس برنامه حکومت خود را اعلام کرده ، بیان یك اصل وحقیقت اساسی است که باید درجای خود بحث وتفسیر شود . مهمترین وچشمگیر ترین مطلب دراین کلام کوتاه ، بیان ثبات وحاکمیت حق عموم است

عنوان انفال یا فیئی داشت خراج بست ؛ این مطلب را تاریخ وکلمات ومکتوبهای آنحضرت به والیان وعمال خود ، بصورت روشنی اثبات وضبط نموده .

پس ازخلافت بحق والهی آنحضرت با همه انحرافها و قانونشکنی‌ها وخلافتها وحکومتهای نا حق وغیر اسلامی که بنام اسلام بر مردم تسلط یافتند و تا قدرت داشتند اصول احکام و قوانین اجتماعی وسیاسی و اقتصادی اسلام را متوقف ومسکوت گذاردند با همه اینها وضع زمین داری و مالکیت در عموم کشورهای اسلامی ، مانند دیگر کشورها بخصوص مغرب زمین بی قید وبند وجبارانه‌نبوده ؛ هیچگاه مالکین اسلامی نسبت به دهقانان مطلق العنان وحاکم مطلق نبودند وحکومتها نه ازمیان آنها برمیخواست ونه متکی بآنها بود. حکومتهای اسلامی پس از دورهٔ اول خلافت عموماً برحسب وراثت یا انقلاب ، متکی بشعارها وعنوانهای دینی بودند وبهمین عناوین مردم را می‌فریفتندوخود را با غارت‌اموال‌عموم وبذل وبخشش نگهمیداشتند وکشاورزان و دهقانان هم درسراسر کشورهای اسلامی (جز در موارد استثنائی) مسلوب‌الاختیار نبودند . زیرا درهرصورت و بهروضع تاحدی حقوق وحدود اسلامی‌حاکم بودودولتها مجبور بودندکه این حقوق را رعایت کنند وتجاوزبحقوق‌کشاورزان نه

که این‌حق اگردرچند موردتجاوز واقع شود ودست‌بدست بگردد و تصرفات ریشه‌دار درآن بشود وزمانها ازاین تصرفات بگذرد- تا آنجا که مصرف‌کابین زنان وخریدکنیزان گردد - سست شدنی و ازمیان‌رفتنی نیست وبرهرگونه تصرفات‌گرچه‌زمانها ازآن بگذرد حاکم است..

آنکه مانند دوره ملکداری (فئودالیسم) اروپا قانونی نبود بلکه قانونشکنی بود . برحسب موازین حقوقی اسلام کشاورزان مجبور ومحکوم بکار نبوده‌اند ومیتوانستند بااختیاروحقوق بین بین کار کنند ومیتوانستند کار نکنند و هجرت نمایند ؛ قضاوت وحکومت دراختیارمالکین نبوده ، تجاوزات وحقبری بعضی ازمالکین همیشه برحسب وضع خاص بعضی ازنقاط ودوری ازمحیط قانونی اسلامی ویا پشتیبانی بعضی از حکومتها یا مأمورین بوده . ومسلم این اوضاع استثنائی وبرخلاف احکام اسلام را نمیتوان مستند بنظام واحکام اسلامی دانست .

با بررسی احکام اسلام در بارهٔ مالکیت زمین و حقوق کشاورزان وتاریخ اسلام ، ومقایسهٔ آن با تاریخ واصول قوانین کشورهای غیراسلامی دربارهٔ ملکداری درقرون گذشته ، مقیاس اثرتعالیم اسلام واحکام آن درتاریخ روشن میشود ، ومقدارتأثیر اوضاع اقتصادی درتحولات اجتماعی نیزمعلوم میشود. درسراسر تاریخ گذشتهٔ سر زمینهای اسلامی و انقلابهائی که پیش آمده و حکومتهائیکه ازمیان رفته یا بمیان آمده هیچ یك متکی به جمع وقیام وانقلاب کشاورزان نبوده و در تاریخ اسلام موردی بچشم نمی‌آیدکه کشاورزان آنچنان در فشارو مورد تعدی واقع شده باشندکه مانند سرزمینهای غرب مقدمهٔ انقلاب فراهم سازندیا گروه گروه بدست حکومت و مالکین کشته شوند . هیچ وقت مالکین، کشاورزان رادرمعرض خرید وفروش قرار نداده‌اند و هیچوقت حکومتها رسماً وقانوناً نتوانسته‌اند ازمالکین متجاوز حمایت کنند .

پس ازشهادت امیرالمؤمنین خلافت اسلامی بدست معاویه

تبدیل به سلطنت استبدادی قهار گردید ووضع اموال و املاك عمومی با دیگر اصول اسلام از حدود و مسیر نظامات اسلامی خارج شد ؛ دربعضی‌ازکشورها قسمتی‌ازاراضی درتیول سلاطین وعمال آنها در آمد ؛ چون برای خاموش‌کردن صدای وارثان رسالت اسلام‌وپیروان‌آنها وازمیان برداشتن‌آنها وتوسعه تبلیغات وتجهیزات کشور گشائی وغارتگری وشکوه وجلال دربارخلافت احتیاج باموال نا محدود داشتند. هرچه توانستند وبهرجادست یافتند بوسیله عمال خود بغارت مردم نو مسلمان پرداختند و زمینها وچراگاهها را دراختیارخود گرفتند ومالیاتهای طاقت - فرسا بردیگراراضی حتی نفوس بستند ؛ از آنگاه که ولایت و حکومت‌اسلامی‌ودرنتیجه آن‌اصول‌واحکام اجتماعی‌واقتصادی‌اسلام ازصحنه زندگی ومسیرانقلابی‌خارج‌شد ودرمیان اوراق کتب دفن گردید، تیولداری(اقطاع) نسبت به‌اراضی‌عمومی(انفال‌وفیئی‌ها) درمیان سلاطین وعمال آنان رائج گردید. ولی‌تیولداری‌هم‌مانند نظام ملکداری چون بطورکلی‌مطرود اسلام بودوریشه ثابت وپا برجائی‌نداشت ازاینجهت‌باازبین رفتن یك‌سلسله‌سلاطین وحکام یاتغییروتبدیل آنهاخودبخود اراضی تجزیه می‌شد ویا بکلی‌تیول از میان میرفت و اراضی تقسیم میگردید . اگردر تاریخ گذشته اسلام وضع‌تیولداری مدتی دوام یافته درحدود همین‌قرون اخیر وپیش از پیدایش اصول اشتراکی و پایگاههای آن بوده ؛ این وضع درست مقارن با زمانیستکه استعمار در کشورهای اسلامی ریشه‌گرفت ومسلمانان دچارغرب‌زدگی شدند واصول عقاید و احکام اسلامی درمیان مسلمانان سست یا خشك شد وحکومتها و دولتهای اسلامی مرکز اتکائی در خارج از مرزهای کشورهای

اسلامی یافتند وبرحقوق وحدود مسلمانان تا توانستند تاختند، واستقلال وشخصیت واقتصاد مسلمانان‌را بی پایه کردند.

وقف نمودن‌اراضی ومتعلقات‌آن ازسنتی

سنت وقف استکه درمحیط های اسلامی قولا وعملا بسیارترغیب شده . وقف، متوقف کردن ملک‌است ازتصرفات مالکانه وبازگذاردن‌بهره‌آن درراه خیرات و مصالح عمومی اسلامی ، (حبس عین و تسبیل منفعت) . نتیجه وقف این استکه‌ملک ازملکیت اشخاص وحکومتها خارج میگردد ومنافع‌آن برحسب نظرواقف ومصلحت ، در امور عام‌المنفعه یا کمک به فقراء مصرف می‌شودوازدست‌اندازی ملوک وتیولداران برکنارمیماند .

سنت وقف از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام آغاز شده، ۱

۱ــ درکتب معتبره ازصفوان ، اواز بجلی حدیث آورده گوید، حضرت‌موسی‌بن جعفر(ع)وصیتنامه‌امیرالمؤمنین‌علیه‌السلام را برای من‌فرستاد ،دراین‌وصیتنامه زمین‌هائیراکه ازطریق‌انفال واحیاء، آنحضرت بدست آورده‌وسپس وقف نموده‌بتفصیل‌ذکرشده: اراضی‌ینبع، وادی‌القرا،اذینه وقصیره. آنحضرت برای‌این‌موقوفات متولیان ومصارف خاصی قرار داده ،غلامانیکه دراین زمینها کار کرده‌اند یاخود آزاد نموده یابه آزادی آنها وصیت‌کرده، و از جمله مصارف‌آن‌کمک‌خرج‌به غلامان وکنیزان آزادشده ویابرای آزادشدن آنهاست، ودرذیل‌آن جمعی‌از اصحاب آنحضرت‌گواهی داده‌اند ودرپایان بـاین‌عبارت ختم‌شده «این وصیتنامه را علی‌بن ابیطالب در دهم‌جمادی الاولی سال سی وهفت ،بدست خود نوشته است »

اسلام ومالکیت

پس ازآن بزرگان وائمهٔ اسلام ودیگر مسلمانان ازاین سنت پیروی کرده‌اند ، چنانکه بر حسب عمل بهمین سنت یکقسمت قابل ملاحظه سرزمین‌های آبادکشورهای اسلام بصورت وقف درآمده ومالکیت فردی نسبت بآنها ازمیان رفته .

این وصیتنامه درزمان خلافت وسه سال پیش ازشهادت آنحضرت تنظیم شده .

یکی از غلامان آزاد شده یا کارگران آنحضرت میگوید، آنحضرت برای سرکشی به مزرعه‌ایکه من درآن کار میکردم آمد، ازمن غذا خواست ومن ازکدوی پخته محصول آن پیش آوردم ، بعد از صرف غذا دستهای خودرا با آب وشن شست وگفت ، از رحمت خدا دورباشد کسیکه شکم اورا بجهنم کشاند، پس ازسئوالی ازآب آن مزرعه کلنگ را از من گرفت و در میان قناتیکه آبش بند آمده بود رفت ، آنقدر کاوش کرد که عرق‌ریزان و خسته بیرون آمد، دوباره میان قنات رفت وچنان کلنگ میزد وکاوش مینمود که دم نفسش بگوش میرسید ،ناگهان سنگ ولای ازمیان برداشته شد وآب مانندگلوی شترنحرشده بیرون زدوشتابان بیرون آمد ودر همان حال که عرق ازسر و رویش جاری بود میگفت، «صدقه است صدقه است » و درهمانجا، نوشت‌افزار خواست ونوشت، «این وقفنامه امیرالمؤمنین عبدالله علی است، کـه صدقه‌کرداند ، این چشمه وچشمه بغیبغات را برای فقراء مدینه ، صدقه‌ایکه نه فروش رود ونه به بخشش درآید ونه انتقال پذیرد تاخداوند همانوارث آسمانها وزمین وارث آن شود . اگرفرزندانم حسن وحسین محتاج شدند بهره آن ازآنها باشد» .

امیرالمؤمنین علیه‌السلام باآنروشن بینی مخصوص میدید که این انحراف از اصول اسلامی و طغیان بر حقوق مردم که از زمان عثمان و بوسیله بنی امیه شروع شده پس ازوی ادامه خواهد

پول ومشکلات اقتصادی ناشی از آن

بعدازچگونگی علاقه مالکیت زمین ودیگرمنابع طبیعی، موضوع پول وعلاقه بآن و کیفیت جریان آن از مشکلات عمومی اقتصادی است .

با توسعه احتیاجات وتولید، برای تسهیل مبادلات وسنجش اشیاء متفاوت وتعیین قدرمشترك ارزش‌ها، پول بمیان آمده ونظر اول دروضع پول همین بوده ، ولی سپس چون پول وسیله جلب اشیاء ارزشدار و مورد احتیاج و تأمین لذات و آرزوها گردید خودمطلوب ومورد توجه‌خاص آزمندان ووسیله قدرت بلکه‌برای بعضی هدف زندگی شد .

پیش ازبمیان آمدن پول وسیله مبادلات فقط کالاهای مورد

یافت. سلاطین بنی امیه وعمال وپیروان آنهامنابع‌طبیعی‌و ارضی‌را مانند دیگرسرمایه‌های‌مادی ومعنوی‌بغارت‌خواهند بردومسلمانان را عموماً واهل‌مدینه را بخصوص(چون اسلام در مدینه پایه‌گرفت وبا شمشیر مجاهدین این‌سرزمین، بنی امیه‌واشراف‌بت‌پرست مکه تسلیم شدند)از زندگی و هستی ساقط خواهندکرد . شاید بهمین جهت‌این‌اراضی رادرمدینه بصورت وقف درآوردتادست‌غارتگران از آن‌کوتاه شود، و وسیله‌ای برای تأمین معیشت بینوایان گردد. ولی اوقاف‌مسلمانان‌هم‌مانندیگرسرمایه‌ها ازچپاول‌مستبدان‌وعمال آنها مصون نماند .

احتیاج طرفین بوده . هر کس هرچه فراهم میساخت پس از تأمین ورفع احتیاجات خود مازادرا بکالای دیگریکه مورداحتیاجش بود تبدیل میکرد، ازاین رومبادلات محدود وتوزیع خود بخود بحسب احتیاج وعادلانه انجام مییافت و احتکار وتمرکز ثروت پایه نمیگرفت ؛ زیرا احتکار مواد زائد بر احتیاج چون در معرض فساد است ومؤنه زائدی برای نگهداری و تهیه مکان لازم دارد وسپس میبایست فقط با کالا های دیگر تبدیل شود سود بخش نبود . ولی درمبادلات بوسیله پول این مشکلات نیست وصاحب پول میتواند کالای ارزان بموقع بخرد و برای مدتی نگهدارد سپس بهرقیمت که خواست بمشتری بفروشد و دوباره کالاهای دیگران را ارزان بدست آورد . وازاین احتکارمتناوب وخرید وفروش آزاد وبی مانع میتواند هرچه بیشتر پول سبکبال بدام اندازدوآنرا بمیل وهوای خود پروازدهد تاکالاها وپولهای دیگرجلب نماید. آزمندان با بدست آوردن این سررشته قدرت توانستند بازارهای معیشت عامه را ازوضع عادی وطبیعی خارج کنند ومعاملات را برحسب آزمندی و عرضه و تقاضای کاذبانه بگردش آورند .

نقش پول درهمین حد متوقف نمیشود، پول که وضع اولی آن نشاندادن ارزش وقاضی میان اشیاء بوده وباید مانند خون، آسان درشریان اقتصادی اجتماع بگردد همینکه هدف ومطلوب بالذات شد محبت آن بردلهائیکه نقش ایمان و حق پرستی و خیرخواهی برآنها ثابت نیست می نشیند؛ ازاینجهت آزمندان راههای دیگری بیش از آنچه معمول بوده برای جلب وذخیره آن پیش میاورند که زیان آورتر وریشه دارتر ازهمه آنها رباخواری است.

ازاین‌راه قدرت ثروت واقتصادعمومی بدست رباخواران متمرکز می‌شود، وارزش‌واقعی اشیاء درنظر گرفته نمیشود، وتوازن‌عرضه وتقاضا و ارتباط تولید با توزیع یکسره مختل می‌شود . این آزمندان با شرنك پول ازطریق رباخواری خون اقتصادی را ازپیکرعموم طبقات مولد که دست و پای فعال وپیشبر اجتماعند میکشند وبرپیکرچاق و طفیلی براجتماع خود تزریق میکنند ، عواقب و آثار این ناموزونی را خدا میداند ، و تاریخ ملل نشانداده.

چنانکه مالکیت نا محدود زمین ومنابع طبیعی آن منشأ تیولداری(فئودالیسم)است ، ریشه ومنشأ سرمایه داری ناموزون پیوسته رباخواری بوده ، ودراوضاع واحوال مختلف اقتصادی ایندو (تیولداری وسرمایه‌داری) گاه باهم‌وگاه‌به‌دنبال‌یکدیگر یکی منشأ دیگری شده [1].

پیش ازآنکه سررشته پول بدست آید و رباخواری رائج شود ، چون مبادلات کالا به‌کالا بوده احتکار مواد مورد احتیاج عموم هم‌ازجهت اشخاص‌وماده وزمان محدود بوده ، تنها کسانی

---

۱ ـ مسلم استکه تیولداری برحسب تاریخ پیش از پیدایش پول و رباخواری بوده ، ولی هیچ دلیلی نمیتوان یافت‌که پس‌ازآن‌همیشه ودرهمه جا سرمایه داری (برزوازی).در طول تیولداری (فئودالیسم) واز آن تحول یافته باشد . منشأ سرمایه‌داری مخصوص غرب نخست تیولداری وسپس پولها وطلاو نقره‌ای بودکه ازراه رباخواری وغارت دیگران جلب شد،کشف امریکاوسرازیرشدن‌سیل‌طلاونقره آن سرزمین پایه استثمارجباران اخلی واستعمارخونخوارخارجی گردید .

میتوانستند احتکار کنند که فرآورده‌های خاص آنها برای مدت محدودی بیش از احتیاجشان باشد وچون به کالاهای دیگر احتیاج داشتند مجبور بودند که مواد احتکارشده را که بساهنوز در معرض فساد قرار نگرفته بفروش رسانند. بعد از آنکه سررشته پول بدست سودجویان آمد بوسیله پول توانستند هم احتیاجات خودرا رفع کنند وهم بیش از احتیاج خودکالاهای دیگران را ارزان بدست آرند و برای مدت بیشتری آنهارا احتکار نمایند تا باقیمت بیشتری بفروشند ، دیگر نگرانی فاسدشدن کالای احتکاری وضرر سرمایه اصلی (که سابقاً فقط کالا بود) درمیان نیست ؛ چون سرمایه بصورت پول درآمده و صاحب پول (سرمایه ثابت نسبت به کالا) میتواند باقتضای زمان و وضع کالای موجود آنرا با سود کمتر حتی ارزانتر ازقیمت معمول بفروشد تا کالای دیگری که برای احتکار مناسبتر وسود آینده‌اش بیشتر باشد بخرد .

با این همه مشکلات و نابسامانیها وستمهائیکه رباخواری وتمرکز پول همیشه ودرهمه‌جا پیش آورده که میتوان بادقت نظر گفت که اصل وریشه بیشتر یا همه مشکلات اقتصادی و اجتماعی است ، مصلحین خیراندیش وصاحبنظران، و قانونگذاران عرفی در دنیای قدیم وجدید بآن چنانکه باید توجه نکرده اند .

ازوقتیکه پول وربا رائج شده درمراکز اجتماع ، برای رباخواری وجمع آن حدوقیدی (جز درمواقع ودرمدت محدودی) سراغ نداریم ، کار رباخواری درقرون گذشته و درکشورهای بزرگ مانند یونان و رم بانجا میرسید که مدیون وقتیکه از اداء دین وسود مضاعف آن عاجز میماند خود وگاه بازن وفرزندش بملك طلبکار درمی‌آمد ؛ قوانین وحکومتها هم یا دربرابر این

جنایتها ساکت بودند یا اینها را امضاء میکردند ، تا آنجا که مردم بی‌پناه بجان آمدند ودریونان ورم انقلابهای خونین در گرفت و دراثرآن قوانینی برای تحدید سود ربا وضع وروش جابرانه تملك مدیون لغوگردید (لغواین روش وتحدید سودربا را به «صولون» قانونگزاروحکیم یونانی نسبت میدهند) .

درقوانین دینی‌وشرایع الهی ، بیش وپیش ازقوانین‌عرفی وقاطع‌تررباتحریم شده : تورات درچندین مورد ربا راصریحاً تحریم نموده ولی متأسفانه تحریم رباخواری درتورات منحصر به‌قوم یهود میباشد وبلکه صریحاگرفتن سود ربا را ازدیگران (غیر بنی اسرائیل) تجویزکرده[1]

---

۱ ــ سفر خروج ، باب ۲۲ ، بند ۲۵ ــ میگوید: «واگر نقدی بفقیرازقوم من که همسایه توباشد قرض دادی مثل رباخوار با اورفتارمکن وهیچ سودی براونگذار» سفرلاویان . باب۲۵ ، بند ۳۵ «ازاو (برادرت) ربا وسود مگیروازخدای خود بترس تا برادرت باتوزندگی کند» .سفرتثنیه باب ۲۴ ، بند۱۹ و۲۰: «برادر خود را بسود قرض مده نه بسود نقره و نه بسود آذوقه و نه بسود هرچیزیکه بسود داده میشود ، غریب‌را میتوانی بسود قرض‌بدهی اما برادرخود رابسود قرض مده تایهوه خدایت درزمینیکه‌برای تصرفش داخل آن می‌شوی ترا بهرچه دستت را برآن درازکنی برکت دهد»

بنا بمضمون وصریح این دستورات ربا فقط دربین بنی‌ـ اسرائیل‌تحریم شده؛ سود رباگرفتن یهود ازغیرقوم‌اسرائیل‌اجازه داده‌شده ؛ این‌اجازه تورات، «غریب رامیتوانی بسود قرض‌بدهی» بسی باخوی یهود سازگارآمده ؛ ازاین رودر میان ملل دیگر

درانجیل (بعکس تورات) از زبان حضرت مسیح قرض دادن بدیگران حتی دشمنان را بدون مطالبه سود، توصیه نموده[۱]

بعد از پیشرفت دعوت مسیح درغرب و تأسیس کنائس، سران کنائس این دستور و موعظه حضرت مسیح را حکم تحریم اعلام کردند. سختگیری کنیسه درباره‌ربا خواری بآن حدرسید که رباخوارو کسیرا که آن را حلال میدانست، ملحد وخارج ازدین دانستند. بعضی ازمسیحیان، رباخواررا تاآن حدپست‌و پلید میدانستند که‌بعدازمردن‌از کفن‌ودفنش خودداری‌میکردند. بعد ازتحریم‌قطعی ربا ازطرف کنائس قانون مدنی وعرفی‌اروپا همه درسال ۷۸۹ از آن پیروی نمود و پس از آن در سراسر کشورهای مسیحی درقرون‌وسطی رسماً رباخواری ممنوع بود. درسال ۱۵۹۳، معاملات ربوی باسرمایه واموال افرادناتوان قانوناً مجاز گردید. پس ازآن این اجازه از سرمایه ناتوانان بدیگرسرمایه‌داران سرایت کرد تاآنکه سلاطین وسرمایه‌داران

پراکنده می‌شوند تا با رباخواری ودیگر کارهای شریف(!) خون اقتصادی‌آنها را بمکنند. بدیهی است که جنبندگان انگلی‌یا باید در خلال پیکر زندگان دیگر بسر برند، یا ازغذای زائد آنها تغذیه نمایند.

۱ــ انجیل لوقا باب ٦، بند ۲۶ــ اززبان مسیح میگوید: «بلکه دشمنان خود را محبت نمائید واحسان‌کنید و بدون امید عوض قرض دهید، زیراکه اجر شما عظیم خواهد بود، و پسران حضرت اعلی‌خواهید بود،چونکه اوبا ناسپاسان وبدکاران مهربان است»

بزرك حتی بعضی از سران کنیسه (مانند پاپ پی نهم درسال ۱۸۶۰) عملا حکم منع ربارا نقض کردند . ولی منع قانونی آن رسماً از میان نرفته بود . درپایان قرون وسطی و آغاز نهضت اروپا اعتراضات نسبت بمنع قانونی ربا شروع شد تا پس از انقلاب فرانسه که درواقع انقلاب علیه کلیه امتیازات ورسوم دینی وعرفی بود ، دراکتبر ۱۷۸۹ ، یکسره قانون وحکم منع ربا را یکی از منشورات مجمع عمومی الغاء کرد و ربا خواری را درحدود قانون خاصی اجازه داد .

این اجازه رسمی وقانونی راههای رباخواری رادراروپا بازنمود . معاملات ربوی درآغازتحولات صنعتی ، با پولهائیکه ازطرق مختلف وسرزمینهای دیگر به اروپا سرازیر شده بودمنشأ وپایه اصلی چنان نظام سرمایه داری وفاصله طبقاتی شد که درتاریخ ملل سابقه نداشت .

این بود مختصری ازحکم ربا درشریعت تورات وانجیل وقوانین عرفی اروپا وتحولاتی که دراین حکم تا بحال پیش آمده .

ازتحریم ربا درقوانین دینی وعرفی ملل قدیم دیگر اطلاع کافی نداریم : این را میتوان حدث زد که هیچ قانون دینی (جزتورات نسبت بدیگران) رباخواری را رسماً وقانوناً اجازه نداده ، ولی این مسلم است که هرجا تولید محدود و پول رائج بوده رباخواری شایع شده ، وباینجهت همیشه درشهرها مبادلات ربوی بیش ازقراء وقصباتی استکه تولید وسائل معیشت کافی است ومبادلات جنسی انجام میگیرد .

درجزیرة العرب قبل از اسلام ربا منع دینی نداشت و قانونی هم درمیان نبود . ازمهاجرت بعضی از طوائف یهود به

یثرب (شهرمدینه) واطراف جزیره ، وپس از رواج تجارت در مکه‌و دیگر شهرها چون پول بدست‌عده‌ای آمدقروض ربوی‌شایع شد و سرمایه‌داران‌عرب‌طرق‌رباخواری‌را از یهودیان میآموختند چون اینها بودند که درجذب‌ثروت ازراه ربا ومانندآن مهارت خاصی داشتند[1] ، وبیشتر اشخاص معتبر ازیهود ودیگرسرمایه‌داران باسودکمتر بقرض میگرفتند وبدیگران باسودمضاعف که گاهی چندین برابراصل میشد بقرض میدادند .

اسلام‌وتحریم ربا

با توجه بشیوع رباخواری و قدرتیکه سرمایه داران ربا خوار بخصوص در جزیرةالعرب و دردو شهرمکه ویثرب که محل و مرکز طلوع اسلام بود ، داشتند ، تحریم کلی و قطعی معاملات ربوی والغاء سودهای آن ، مانند الغاء مالکیت مطلق ارضی ، یکی ازفروع انقلاب بیسابقه فکری و اجتماعی و اقتصادی اسلام است .

۱ــ آیاتی از قرآن این‌خوی وپیشه مخصوص یهود را بیان کرده : یکی‌ازاین‌آیات‌آیه ــ ۶۲ــسوره مائده‌است : «وتری‌کثیراً منهم یسارعون‌فی‌الاثم‌والعدوان واکلهم‌السحت‌لبئس‌ما کانوا یصنعون» بسیاری ازاینها(یهود) رامی‌بینی درگناه وستمکری وسحت‌خواری خاص خود ، پیشی‌میگیرند (سحت مال حرام‌فلاکت بار، بنیانکن، ازهستی ساقط‌کننده) چه زشت است ساخت و سازهائیکه میکنند. دیگرآیه ۱۶۱ سورهٔ نساء « واخذهم الربا و قدنهوا عنه‌واکلهم اموال‌الناس بالباطل و اعتدنا للکافرین منهم عذاباً الیماً» وگرفتن آنها ربا را بـا آنکـه ازآن نهی شدند ، و خوردن آنها اموال مردم را بباطل ، وآماده کردیم برای‌کافران عذاب دردناکی‌را .

چنانکه از مضمون آیات قرآن راجع به ربا استفاده می‌شود حکم تحریم آن یکباره ودفعی نبوده ؛ نهی قطعی ازربا مانند دیگراحکامیکه مخالف عادات ورسوم ریشه‌دار آن زمان بوده است ، بعد از آماده کردن افکاروتوجه بخطرات وزشتی‌های آن اعلام شده (مانند تحریم قطعی شرابخواری) . یکبار درضمن نکوهش روش واعمال یهودیان رباخواری منهی آنها را تذکرمیدهد و مسلمانان رابزشتی این عمل متوجه میسازد : آیه ۱۶۱ ، سوره نساء[1]

درمرحله دیگرمورد خطاب مردم متصف بایمانند دراین خطاب صریحاً ازرباخواری مضاعف (سودبرسودوسرمایه) نهی نموده ، تهدید کرده ، برحذر داشته : « یا ایها الذین آمنوا لاتأکلوا الربوا اضعافاًمضاعفة واتقوا الله لعلکم تفلحون، واتقوا النارالتی‌اعدت للکافرین ـ آیهٔ ۱۳۰ ، ۱۳۱ ، آل‌عمران[2]

درآخرین‌مرحله ، قرآن درآیات‌متوالی ، پس ازتمثیل وتهدید ووعید ، حکم قطعی اقسام وانواع‌ربا والغاءسرمایه‌های ربوی را اعلام فرموده :

«الذین‌یأکلون الربوا ،لایقومون‌الاکمایقوم الذی‌یتخبطه

---

۱ ــ نص‌آیه وترجمه‌آن دربا صفحه سابق ذکرشده.

۲ ــ « ای‌کسانیکه ایمان آورده‌اید (هشیارباشید) ربا را اضعاف مضاعف (سود بالای سود) نخورید، وازخداوند پروا گیرید. باشدکه رستگارشوید . وازآتشیکه برای‌کافران‌آماده شده بپرهیزید » . در این آیه از رباخواری بصورت سود مضاعف نهی شده و بادوامر «اتقوا» اعلام خطرنموده . وترك آنرا از موجبات رستگاری بیان‌کرده .

الشیطان من المس ؛ ذالك بانهم قالوا : انما البیع مثل الربوا ؛ واحل الله البیع وحرم الربوا ؛ فمن جائه موعظة من ربه فانتهی فله ما سلف وامره الی الله ؛ ومن عاد فاولئك اصحاب النار هم فیها خالدون . یمحق الله الربوا ویربی الصدقات والله لا یحب کل کفار اثیم» آیهٔ ۲۷۵ ، ۲۷۶ سورهٔ بقره .[۱]

۱ ــ « آنهائیکه ربا میخورند قیام نمیکنند : مگر مانند کسیکه شیطان در اثر تماس ویرا دچار خبط و اختلال کرده . این (خبط واختلال، ووضع روحی) برای آنستکه میگویند : بیع همانا چون ربا است ، با آنکه خداوند بیع را حلال وربا را حرام کرده . پس هر آنکسی که پندی از پروردگارش باو رسد وباز ایستد ، آنچه گذشته است برای او و کارش واگذار بخداست ، وکسانیکه بکار گذشته خود برگردند ، همینها همراه آتشند ودر آن جاویدانند . خداوند ربا را بنقصان وتاریکی وصدقات را بفزونی میبرد . وخداوند کفر ــ پیشه آلوده بگناه را دوست نمیدارد» . (برای فهم آیه وجهات تشبیه به تفسیر رجوع شود) .

آثار وامتیاز ربا از دیگر معاملات میتوان در این چند مطلب خلاصه کــرد : ۱ ــ ربا برخلاف اصل مبادله است کــه هر فردی فرآورده خود را بصورت پول یا کالا برحسب احتیاج با فراورده دیگران تبدیل مینماید ۲ ــ با قدرت پول وسرمایه ، رباخوار هر چه بیشتر سرمایه‌های عمومی را بسوی خود میکشاند وبدست میگیرد وبمقیاس تمرکز سرمایه بدست رباخوار ، طبقات دیگر قدرت زندگی وتولید و سرمایه‌های معنوی را از دست میدهند ۳ ــ با شیوع ربا سرچشمه‌های تولید طبیعی خشک وبا ثر میماند وقیام اقتصادی که پایه قیام اجتماع وفکر است فلج میگردد . ۴ ــ ربا منشأ اختلاف ودشمنی

آیه اول وضع منزی وعصبی افراد رباخواررا (با وضع اجتماعی مجتمعیکه اقتصاد آن مبتنی بر رباخواریست) با تمثیل بارزی مینمایاند : اینها مانند دیوزدگانی (دیوانگان) اند که نمیتوانند بپای عقل واراده خود برخیزند و قرارگیرند . این اختلال و ناموزونی دراعمال و حرکات ازاین ناشی شده که ربا را مانند بیع یا دیگر معاملات و عقود میپندارند [1] ؛ باآنکه بیع وهر

→

و جنگهای طبقاتی استکه جوامع را منهدم می سازد ۵ ــ قوای روحی و فکری رباخوار دراثر بی‌نیازی ازعمل وتدبیر، ودیگران دراثراحتیاج ازنمو ورشد بازمیماند. با این آثاراستکه دراجتماع رباخواری ، استقلال روحی و اقتصادی وتضامن و تفاهم از میان میرود ، و نمیتوانند مستقل و مستقیم بپای خود بایستند.

۱ــ آن‌زمان ربا را مانند بیع میپنداشتند باآنکه ازجهت ماهیت عقد وآثاریکه ربا دارد نمیتوان آنرا مانند بیع دانست . بیع تملیك عین با شرائط خاص است باآنکه ربا اصل سرمایه در ملك قرض دهنده باقیست بعلاوه سود. امروزهم کسانی ازمسلمانان میپندارند ربا مانند اجاره است . باآنکه اجاره ازحیث ماهیت عقد، (قرارداد) وآثارمترتبه برآن بکلی باربافرق دارد .اجاره تملیك منافع است بدون ضمانت مستأجر نسبت بعین (مگر در صورت اتلاف) باآنکه مدیون بمال ربوی عین‌مال وسود قراردادی (نه حاصل ازمال را) بهرصورت باید برگردانند. و مانند مضاربه وقراض (یا شرکت تضامنی) هم نیست زیرا درمضاربه سود وزیان حاصل ازسرمایه وکار، بسود وزیان هردوطرف است نه یك جانب بنابراین ازجهت ماهیت وآثارشبیه هیچیك ازمعاملات صحیح نیست چنانکه ازجهت مورد معامله (کالا) هم مانند دیگر معاملات نیست

←

اسلام ومالکیت

مبادله‌ایکه بمصلحت‌طرفین واجتماع باشد حلال‌وقانونی میباشد ولی رباچنین نیست . پایان آیه اعلام عفواز گذشته ووعده آتش برای آینده رباخواریست .

آیه دوم پیشگوئی عاقبت رباست که روبه محاق (نقصان. تاریکی ، نابودی ، تحت‌الشعاع شدن) میرود . ولی صدقات‌رو بافزایش ورشد میباشد ؛ رباخواراز نعمت‌ها وسرمایه‌های‌معنوی ومادی خود ودیگران سوء استفاده میکند وآلوده به پلیدترین گناه است و رابطه محبت خدا و خلق از چنین مردمیکه کفر میورزند ونعمتها راکفران میکنند وآلوده بگناهند قطع‌میشود: «ان‌الله لایحب کل کفار اثیم» [1]

زیرادرمعامله ربوی متعارف مبیع ثمن (پول) واقع شده، که‌ازوضع طبیعی واقتصادی خارج گردیده وبصورت‌کالاومثمن درآمده . قیام‌و استقلال فکری وعملی فرد واجتماع براساس قراردادها و مبادلات صحیح اقتصادیست که دراثر آن تولید وتوزیع باید منظم وعادلانه انجام‌گیرد وربا چنین نیست ؛ لذا رباخواری موجب اختلال این اساس ، واختلال استقلال وقیام افراد و مجتمع است . ازآیه سوم سوره نساء : «ولاتؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاما» وآیه ۶ سوره مطففین (کم فروشان) ، «یوم یقوم الناس لرب العالمین» وایں آیه ، «لایقومون ...» رابطه اقتصاد با قیام واستقلال فکری واجتماعی ازنظرقرآن مبین است .

۱ ــ معاملات صحیح ازنظراسلام آنستکه پیش ازشرائط و حدود خاص مبتنی برعمل و تولید باشد ؛ ربـا چون رابطه‌باعمل مثمرو تولید ندارد معامله نادرست واقتصاد ربوی روبمحاق میرود. درمقابل رباصدقات است؛ صدقات توزیع مال‌حلال برحسب‌احتیاج

بعدازاین دوآیه (وآیه‌ایکه درآن وعده پاداش به‌ایمان، عمل صالح ، اقامه‌صلوة ، ایتاءزکوة‌آمده) آخرین مرحله‌حکم قطعی ربا وفرمان الغاء سودهای ربوی استکه از زمان جاهلیت برعهده اشخاص مدیون باقیمانده بود :

« یاایها الذین آمنوا اتقوالله و ذروا مابقی من الربوا ان کنتم مؤمنین . فان لم تفعلوا فأذنوا بحرب من‌الله و رسوله. وان تبتم فلکم رؤوس اموالکم لاتظلمون ولاتظلمون ـ آیه ۲۷۸ و۲۸۹ سوره بقره»[1]

دراین دو آیه برمبنای تعهد ایمانی وتقوا دعوت شده که سرمایه‌داران ورباخواران سودهای ربوی را واگذارند ؛ این انقلاب اقتصادی‌را نخست‌قرآن ازانقلاب فکری ومعنوی‌وبدون

درراه حق و خیر میباشد که در نتیجه آن افتادگان برمیخیزند و قدرت فکری یا جسمی نیازمندان بکار میافتد و روابط اجتماع و تعاون محکم‌می‌شود. باهمان مقیاس‌که رباخوارخون طبقات مولد ونیازمند را میمکد وبدن ودست وپای‌آنها راکه بایدبار زندگی خود ودیگران را بکشند، لاغرمیکند ودر نتیجه قیام واستقلال و اقتصاد روبفناء یا محاق (نقصان وتحت‌الشعاع واقع شدن)میرود : صدقات وحسن‌رابطه اقتصادی ودستگیری‌ومحبت، فرد واجتماع و اقتصاد را رومیاورد ونمومیدهد « ویربی‌الصدقات »

۱ ـ ای‌کسانیکه ایمان آورده‌اید : ازخدا پروا دیرید! و آنچه از ربا بعهده اشخاص باقیمانده واگذارید ، اگردر حقیقت مؤمنید . اگرواننگذارید، پس با خدا ورسولش اعلام جنگ کنید و اگرتوبه کردید سرمایه‌های شما برای خودتان باشد نه بستم کنید نه ستم بکشید .

شدت وتحمیل آغازکرده تا اگر خود بحکم ایمان تن ندادند باید آماده جنك وانقلاب خونینی باشند (بحرب اشاره بجنگی خاص است که از دیگر جنگها و انقلابات اسلامی جدا است) جنگی با ، یا ازجانب خدا ورسول برای حمایت ازحق وعدل ونجات محرومین و بیچارگان . این جنك تا برگشت این طبقه ممتاز رباخوارازعمل خود و توبه آنها بپا خواهد بود ؛ اگر توبه کردند فقط سرمایه اصلی از آن آنها خواهد بود که نه ستم کنندونه موردستمواقع شوند .

سرمایه اصلی از آن آنها است مشروط بآنکه مدیون توانائی اداء آنرا داشته باشد ، وگرنه باید مهلت داده شود تامگر توانا گردد :

«وان کان ذوعسرة فنظرةالی میسرة وان تصد قواخیرلکم ان کنتم تعلمون» آیهٔ ۲۸۰ ـ بقره »[۱]. ولی خیر و سود بیشتر دراین استکه ازهمان سرمایه هم چشم بپوشند وآنراازصدقات بحساب آرند .

توجه ودقت دراین آیات ، روش قرآن را درحل مشکلات وعلاج بیماریهای نفسانی واجتماعی مینمایاند : چگونه بتدریج وبامتوجه ساختن انظاروهشیار کردن نفوس بزشتی وآثاروعواقب رباخواری وبدون تحمیل و برافروختن کینه‌های طبقاتی این بیماری را ازمتن اجتماع ونفوس عامه ریشه کن کرد و نسبت به کسانیکه دراین کارخود پایداری کنند اعلام جنك نمود که هیچ

---

۱ ــ واگرمدیون تنگدست باشد پس مهلتی دهیدتاگشایشی پیدا شود واگر درگذرید وصدقه کنید بهتر است برای شما . اگر چنانکه باید دانا باشید .

عمل‌منکروحرامی‌را قرآن باینصورت وبااین‌شدت منع‌نکرده.

تشخیص رباء

آنچه از این آیات بصورت واضح و قطعی فهمیده‌میشود تحریم ربا وتشدید درجلوگیری از آنست . مقصود قرآن ازکلمه «ربا» و تشخیص آن ازدیگرمعاملات سالم وحلال از چه راه است ؟ از سه راه میتوان منظورقرآن را درك كرد ومعاملات ربوی را ازغیرربوی تشخیص داد . اول فهم لغت «ربا» دوم معاملاتیکه باین عنوان درمحیط وعصرنزول قرآن رائج بوده . سوم سنت ناشی ازقول و عمل رسول اکرم وائمه معصومین. درتطبیق اینگونه احکام مستندفقها جزاین امورنیست .

ازلغت ربا که بمعنای افزایش و تورم است و استعمال این لغت درمورد بعضی ازمعاملات، روشن‌میشودکه معامله‌ربوی به‌آن‌دسته ازمعاملات اطلاق می‌شودکه‌سرمایه خودبخود وبدون عمل مفید افزایش یابد ، وچون معامله ربوی اغلب یا منحصراً در عصر ظهور اسلام از راه قرض پول بوده ، از این‌نظر باید ربای ممنوع منحصر به ربای عاید از راه قرض پول باشد ، ولی سنت‌گذاران اسلام که مفسر و مبین نظر قرآن بودند ، قسمتی ازمعاملات را مشمول عنوان ربا دانسته و آن را تحریم کرده‌اند ؛ مقیاس این قسم‌معاملات ربوی مبادله دوکالا بااضافه است که از یکنوع و مکیل یا موزون باشد [1] بنا براین ربا از

۱ــ کالاهای مکیل وموزون عموماً کالاهائی استکه مورد احتیاج عامه‌واز موادغذائی میباشد باینجهت در مبادله آن‌باکیل یاوزن دقت بیشتری میشود ، وعموماً دوکالای مکیل یا موزون از یکنوع‌در هردویك مقدارکار وقدرت بشری مصرف میگردد .

نظر اسلام منحصر به قرض یاصرف که مبادله پول باربح است نمیباشد برای حریم گرفتن از ربا (سودبری بیحساب وبدون عمل مفید) مبادله سلفی پول بپول بلکه کالا به کالای همنوع را اگرچه درمقدار یکسان باشند . و همچنین نسیه کالا به کالای ناهمنوع را با سود (بنابراحتیاط) تحریم کرده اند [1] .

از نظر اسلام جمع وگنجینه کردن زر وسیم ممنوع است

قرآن همچنانکه ربا را ـ که سودبری بدون عمل وموجب تمرکز ثروت رخارج شدن پول ازمجرای اقتصاد صحیح است ـ

---

۱ ـ سلف فروختن مالی درذمه ،ودروقت معین آینده درمقابل ثمن نقد، نسیه خریدن مال نقد درمقابل ثمن درذمه است؛ تحریم این نوع مبادلات که شرط گذشت زمان درآنها قیدشده بنابر ارزش گذشت زمان است «لااجل قسط من الثمن » . گرچه حرمت وبطلان معامله دربعضی ازاین موارد را همه فقهاء اتفاق نظر ندارند ، ولی نظر راجح فقهاء امامیه همین است که ذکر شده. آن افزایشی که ازبکار انداختن سرمایه درراه تولید یاکار، حاصل شود ربح گویند . بنابراین ربا، افزایش خودبخود وباجذب اموال دیگران وبدون عمل است ولی ربح افزایش درطریق عمل میباشد :« وما آتیتم من ربا لیربوا فی اموال الناس فلایربوا عندالله ـ روم آیه ۳۹ ـ آنچه پیش آرید که دراموال مردم افزایش یابد، پس نزد خـدا افزوده نمیشود ». و درقرآن ربادر مقابل بیع بیان شده، بنابراین از نظر قرآن ربا افـزوده شدن ثروت از اموال مـردم و بدون مبادله صحیح وبیع است .

تحریم نموده ، بطور کلی جمع وذخیره زروسیم راازهرطریق که باشد منع کرده : تهدید وتعمیم این آیه تأویل بردار نیست: «یا ایهاالذین آمنوا، ان کثیراً من الاحبارو الرهبان لیأکلون اموال الناس بالباطل و یصدون عن سبیل الله ، والذین یکنزون الذهب والفضة ولاینفقونها فی سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم ، یوم یحمی علیها فی نارجهنم فتکوی بها جباههم و ظهورهم ، هذا ماکنزتم لانفسکم فذوقواماکنتم تکنزون - آیه ۳۴ و ۳۵ سوره توبه» .[1]

۱- شما ای کسانیکه ایمان آورده اید (بدانید و متوجه باشید) بسیاری ازاحبار ورهبان (پیشوایان دینی یهود ونصاری) اموال مردم رابباطل میخورند ومردمرا ازراه خدا باز میدارند و آنکسانیکه گنجینه میکنند طلاونقره راوآنها را درراه خداانفاق نمیکنند، پس بشارت بده آنها رابعذابی بس دردناك، روزیکه در آتش جهنم آن راتابیده ، سپس بآن بر پیشانی وپهلوو پشت آنها داغ گذارده شود ، این است آنچه برای خودذخیره وگنجینه کردید، پس بچشید آنچه راکه خود درپی ذخیره آن بودید». این آیه گروندگان بدعوت اسلام را ازدو گروه برحذر داشته. یکی دنیا پرستانیکه در لباس دین درمیآیند که هم بباطل وبدون خدمت وعمل مفید محصول کاورنج دیگرانرا میخورند، وهم درچهرهٔ دین ونمایندگی ازخدا راه مردم رابسوی خدامی بندند-صدمیکنند - گروه دیگر آزمندانی که ذخائر وسرمایه های عمومی رابرای خودذخیره میکنند؛ این دو گروه دین نماومال پرست از جهت همکاری که باهم دارند وزیانی که به زندگی واستقلال اقتصادی وفکری واستعدادهای مادی ومعنوی مردم میزنند ، قرآن در یك آیه ویك ردیف آورده . تاریخ قرون

←

علی بن ابراهیم قمی در تفسیر این آیه روایتی ازحضرت باقر علیه‌السلام نقل کرده که فرمودند: خداوند گنجینه (جمع و ذخیره) کردن زروسیم را حرام کرده و با نفاق آن درراه خدا امر فرموده‌است.

از امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام روایت شده که فرمود: «زائد برچهارهزاردرهم گنج است، خواه دارنده آن زکاتش را داده یا نداده باشد، وکمتر ازآن نفقه است.

عیاشی نقل کرده که‌ازحضرت باقر، ازاین‌آیه سئوال شد. فرمود: مقصود (ازگنجینه کردن) بیش ازدوهزاردرهم است

اختلاف این دوحدیث در مقیاس گنجینه برحسب اختلاف وضع زندگی واقتصاد عمومی‌است؛ درحقیقت‌آنچه برای مصرف زندگی‌باشد نفقه وآنچه‌بیش اززندگی‌ومعاش ذخیره شود ومنظور همان جمع ونگهداری باشد مشمول عنوان گنجینه و بحسب‌ظاهر وصریح آیه وروایات مفسراین‌آیه، حرام است.

سوره «همزه» با آیات کوتاه، محکم، هراس‌انگیز و

وسطای غرب‌زمین‌شاهد گویای‌همکاری این دو گروه وزیانهای مادی ومعنوی وستمهای آنهااست: آتش‌آزو حرص وخودخواهی آنها که ازگذشته تاریخ‌و درد آنها شعله‌ور شده هنوز زبانه میکشد؛ فریبکاریها وستمها ودروغهای آنها که درعین‌دعوت بخداو تقوی در اعمال ورفتارشان آشکار است داغهای باطله ایست‌که درپیشانی و اعضای ظاهرآنها نمایان است؛ هرکس چشم‌بازی داشته‌باشد پیش ازآخرت ومحضرعدل پروردگار، شراره‌های‌آتش‌را درکانون‌درون این جهنمیان مینگرد، و بطلان ادعا و گفتارشان را در ظاهر جوارحشان می‌بینند.

ضنین اندازش، آثاراخلاقی واجتماعی وعواقب جمع وذخیره ثروت را بیان نموده :

«ویل لکل همزة لمزة ، الذی جمع مالا وعدده ، یحسب ان ماله اخلده ، کلا لینبذن فی الحطمة ...»[1]

با توجه باینگونه آیات ، هیچ کس نمیتواند اظهار شك وتردید نماید که خطرناکترین ومنفورترین اعمال جمع وذخیره و

1 ـ ویل (عاقبت هول انگیز) برای کسانیست که با حرکات وگفتار واشاره مردمرا استهزاء میکنند وسبك میگیرند، (یاحقوق وشخصیت آنان رادرهم میشکنند) آن کسانیکه مالی گرد آورده و شماره اش کرده اند ، اینها می پندارند که مال آنها جاویدانشان ساخته، این چنین نیست، هرگز ، اینها درحطمه پرت ودورافکنده خواهندشد(پرتگاه خورد وپایمال کننده) .

بعد ازاین آیات. قرآن جهنم وعذابیکه متناسب باروش و خوی این گروه استمینمایاند وگرفتارشدن آنهارا بچنان جهنم و عذابی خبر میدهد . جهنمی که آنها را خورد و پایمال میکند ، آتشیکه برافروخته شده واز درون وبرون سرمیکشد. وازهرسو چنان فراشان میگیرد که راه نجات برآنها بسته میشود. این عذاب (دور افکنده شدن ، وپرت شدن درحطمه) چگونه وازچه برافروخته شده؟ ازآنجاکه اینها بخیال اینکه مال وسیلهٔ تأمین بقاء است درگرد آوردن آن بهروسیله همت گماشتند ، تاآنجاکه بهره برداری آنان ازمال درحدشماره وحساب آن درآمده (کارمال پرست بآنجا میرسد که بهره اش ازجمع مال فقط دلخوش بمقداروشماره آنست)، اینها به اتکاء بقدرت مال خودرااز دیگران ممتازوبرتر داشته وشأن وحیثیت دیگران راباهمزولمزشان درهم میشکنند .

تمرکز ثروت بخصوص زروسیم است پیشوایان اسلام هم نظری جز این نداشتند . بنا بر این مال اندوزی درمیان مسلمانان پس ازانحراف از اصول تعالیم اسلامی مانند دیگر انحرافها رائج گشته ، درکتب اسلامی و احادیثی که از پیشوایان اسلام رسیده خطر مال‌اندوزی بیش‌ازهرخطری اعلام شده :

خصال از رسول اکرم (ص) نقل کرده : « دینار و درهم گذشتگان شمارا هلاك کرده وهلاك کننده شما میباشد» .

مجمع‌البیان از رسول خدا (ص) نقل کرده: وقتی که این آیه«والذین یکنزون الذهب والفضه...» نازل‌شد. سه بارفرمود: «**تباًللذهب والفضه**» نابود شود طلا ونقره . این سخن بر اصحاب گران آمد، عمر پرسید : پس‌چه مال وسرمایه‌ای رابرای خود اتخاذ کنیم ؟ فرمود : زبان ذاکروقلب شاکروزن باایمان کمکار دردین .

کافی روایت کرده: ازحضرت‌صادق(ع) سؤال‌شد « درچه اندازه مال‌زکاة واجب‌است؟» فرمود:مرادت زکاة ظاهریا باطن است؟ گفت‌هردو، فرمود :زکاةظاهردرهرهزار(نقد وپول) بیست وپنج است،اما زکاة باطن آنستکه هرچه برادر مسلمان تو بآن محتاجتر است برای خود بر نگزینی . خدا این اموال و سرمایه‌ها رابشما داده تا آنها را بمقصودی‌که در جهت آن قرار داده مصرف کنید و برای آن نداده تا برای خود ذخیره نمائید .

سند وشعار ابی ذرغفاری در برابر رباخواران قریش و غارتگران عرب که درچهره اسلام بر جان و مال مسلمانان می‌تاختند همین‌آیه : «**والذین یکنزون الذهب والفضه**»

بود ؟ این بزرك مرد صحابی که تعالیم اسلام بـه دل و جانش آمیخته شده بود برای هشیار کردن مسلمانان فریب خورده و گمراه ، از حقایق دین وهدفهای اسلامی این آیه ومانند آن و روش رسول اکرم را درکوچه و بازار ومساجد شهرهای بزرك اسلامی بیاد می‌آورد ؛ گاهی درکنار ودرمیان کاخهای با شکوه والیان اموی این آیه‌را با بانك بلند وشورانگیز تلاوت میکرد ،. بعدازتبعیدازکوفه به شام وازشام بمدینه وپیش ازتبعید به ربذه ، وارد دربارعثمان شد. زجرها وشکنجه‌ها چنان در این پیرمرد لاغراندام اثر کرده بودکه نمیتوانست بپای خود بایستد : عثمان هم اجازه نشستن بوی نداد ؛ در همانحال که به عصاتکیه داده بوددید دربرابر عثمان پولهای انباشته‌ایستکه اطرافیان وی‌مانند لاشخوارچشم بآن دوخته‌اند؛ اباذر: این چه مالیست ؟ عثمان صدهزاردرهم استکه ازبعضی‌نواحی رسیده ، میخواهم بهمین‌قدر بآن افزوده شود تا ببینم چه بایدش کرد !

اباذر: صدهزاردرهم بیشتراست یا چهاردینار؟

عثمان: معلوم‌است‌صدهزاردرهم.

اباذر: آیا بخاطر نمی‌آوری که من وتوشب‌هنگام به رسول خدا(ص) وارد شدیم چنان آنحضرت راافسرده واندوهناك‌دیدیم که بما توجهی‌نکرد، چون‌صبحگاه به‌محضرش‌رسیدیم‌اوراخوشحال یافتیم. ازاندوه شب وخوشحالی روزازآنحضرت پرسیدیم .

فرمود : چهاردینارازفیئی مسلمانان باقیمانده بودکـه تقسیمش نکرده بودم ، بیم‌آن داشتم‌که مرگم فرارسد وآن نزد من‌باشد، اکنون که آنرا تقسیم کردم (وبمستحقش رساندم) آسوده خاطر شدم .

عثمان بسوی کعب‌الاحبار که درکنارش نشسته بود متوجه شد وگفت : ای اباسحاق توچه میگوئی درباره کسیکه زکوة مال‌خود را داده آیا دیگر برعهدهٔ اوچیزیست[1] ؟

کعب: خیر، اگرچنین کسی خشتی‌ازطلاوخشتی‌ازنقره برای خود رویهم نهد براوچیزی واجب نیست .

اباذر بیدرنك با عصای خود بر سر کعب کوفت وگفت‌ای زادهٔ زن‌یهودی‌کافر! توچه حقداری که دراحکام مسلمانان‌اظهار نظر کنی، سخن‌خداوندعزوجل‌ازسخن‌تو راست‌تر است که‌میگوید: «والذین‌یکنزون الذهب والفضه ...»

عثمان که ازشدت‌خشم افروخته شده بود گفت‌ای اباذر ، توپیر وخرفت شده‌ای وخرد از سرت رفته ، اگر صحابهٔ رسول خدا نبودی بیدرنك کشته بودمت .

اباذر: دروغ گفتی، ای عثمان ! وای برتو! حبیبم رسول خدا بمن خبر داد وگفت: ای‌اباذرنه تورا میفریبند و نه تورا میکشند ؛ اما خردم آنقدربجای وباقیست که حدیثی‌را ازرسول خدا بیادم میاورد ؛ این حدیث درباره تووقوم تواست.

عثمان: درباره من وقومم ازرسول‌خدا چه شنیدی ؟

اباذر: آری شنیدم که میگفت : «چون خاندان ابی‌العاص به سی مرد برسد ، مال خدا را در میان خود دست بدست میگردانند ، ودین خدا را وسیلهٔ خیانت و فساد ، و بندگان خدا را به بندگی و خدمتگزاری خود میگیرند ، با مردان

۱ــ کعب‌الاحبار ازعلمای یهود بود که به‌اسلام گرائیده ودر دربار عثمان نفوذیافت وازحاشیه نشینان وی گردید، ازبیت‌المال مسلمانان مغتنم بود ودراحکام اسلام اظهار نظرمیکرد .

شایسته جنك آغازمی کنند وازتبهکاران حزب میسازند[1] .

عثمان :ای گروه اصحاب محمد (ص) آیا هیچیك‌ازشما این حدیث راازرسول خدا شنیده است ؟!

اطرافیان عثمان : خیر، مااین حدیث رااز رسول خدا نشنیدیم .

عثمان : علی را بخوانید ؛ امیرالمؤمنین علی‌آمد .

عثمان : ای اباالحسن ، بشنو چه میگوید این پیر دروغپرداز .

علی : ای عثمان ، دروغپرداز نگو ؛ من خود از رسول خدا شنیدم‌که میفرمود : «آسمان سبز سایه نیافکنده و زمین تیره‌دربرنگرفته‌صاحب‌لهجه‌ایرا راستگوترازابی‌ذر»

صحابیانیکه درمجلس حاضربودند : علی راست میگوید مااین سخن را ازرسول خدا شنیدیم .

اباذر(درحال گریه) : وای برشما ، همه شما بسوی این مال گردن کشیده .گمان دارید که من برپیغمبر خدا دروغ میبندم (در حالیکه چشم بسوی آنها میگرداند) بهترین شما کیست ؟

اطرافیان عثمان: تومیگوئی‌که توبهترین مائی .

اباذر : آری ، حبیبم رسولخدا دراین جبه چشم ازدنیا بست . وآن جبه‌را اکنون من دربردارم وشما بدعتهای بسیاری احداث‌کردید وخدا ازشما بازخواست‌کننده است .

۱ــ این متن حدیث است : « اذابلغ آل ابی العاص ثلاثین رجلا. صیروامال‌الله دولاء ودین‌الله دخلا و عبادالله خولا. والصالحین حرباً. والفاسقین حزباً » .

عثمان : ای اباذر تورا بحق رسول‌الله سوگند میدهم که آنچه از تو میپرسم براستی جوابگوئی .

اباذر : اگر بحق رسول‌الله هم سوگند ندهی براستی جواب میگویم !

عثمان : ازسرزمینها کجا را بیشتر دوست میداری که در آنجا باشی ؟

اباذر: مکه راکه حرم خدا و رسولخدا است تا درآنجا خدا راعبادت‌کنم تامرگم فرارسد .

عثمان : نه ، تو را باین درخواست‌گرامی نمیدارم ؛ از میان سرزمینها کجا برای تو نامطلوبتراست ؟

اباذر : ربذه که برغیرآئین اسلام درآن بسر میبردم .

(ربذه . دهکده کوچکی درسه میلی مدینه بوده که اکنون اثری ازآن باقی نیست)

عثمان: بآنسو روانه شو ![1]

۱ــ شورای خلافت که درراس آنمروان‌ابن‌حکم‌اشرافزاده اموی ومطرود اسلام بود ، رأی دادکه اباذر تبعید شود. ازابن عباس منقول استکه بدستور عثمان در میان مردم اعلام کردند ، هیچ کس حق ندارد ازاباذرمشایعت کند وبا اوسخنگوید! مروان‌با گروهی از پاسبانان مراقب ، اباذر را از مدینه خارج کردند ، امیرالمؤمنین علی وحسنین (ع) وعماروعقیل برای مشایعتش از مدینه بیرون رفتند، امام حسن خواست با اباذرسخنگوید،مروان بانگ زد : ای حسن ! مگرنمیدانی امیرالمؤمنین ازسخن گفتن با او منع کرده . اگرنمیدانی بدان ! امیرالمؤمنین علی با تازیانه برسرمرکب مروان کوفت ، وبانگ زد، دورشو!خدا زشترو بآتشت

اسلام ومالکیت

اباذر که ازمسلمانان صدراول وگزیده اصحاب رسولخدا بود [1] از ظاهر این آیه «والذین یکنزون الذهب والفضه» چنین

درکشد! مروان سرافکنده وخشمناك برگشت تا به عثمان گذارش دهد ؛ مردم با اباذروداع کردند ، آنگاه امیرالمؤمنین در وداعش سخنانی باین مضمون فرمود « ای اباذر، توبرای خدابخشم آمدی پس امیدت باوباشد ؛ این گروه ازترس دنیای خود ازتو بیمناك شدند، وتوبرای دین خود ازآنها اندیشیدی ! اکنون آنچه برای آن ازتو بیمناك شدند دردستشان واگذار وآنچه بر آن ازآنها اندیشیدی همراه خود ببر! وه که چه نیازمندند بآنچه توبازشان داشتی! وچه بی‌نیازی ازآنچه منعت کردند ! فرداخواهی دانست ، کی سودبرده است ، وکی حسودانش بیشتر! اگر آسمانها و زمین بروی بنده‌ای بسته باشد، پس از خدای بترسد ، خداوند برایش گشایش فراهم میسازد؛ انس توتنها بحق باشد ووحشتت از باطل ؛ اگرتو دنیای آنها را می پذیرفتی تو را دوست میداشتند ، و اگر قسمتی از دنیای آنها را مخصوص خود میکردي تأمینت میدادند– نقل از نهج‌البلاغه »

سپس امیرالمؤمنین بحسنین فرمود ، بـا عموی خود وداع کنید !

۱– اباذردرآن‌زمان ایمان‌آورد که مسلمانان اندك وبی‌پناه و پیوسته مورد آزار و شکنجه‌های کشنده اهل‌مکه بودند. اباذر نخستین فرداز میان‌قبائل عرب‌بود که دعوت اسلام‌را باجان ودل پذیرفت وبدون ترس از زورمندان قریش ومردم قبیله، اسلام خود رااعلام کرد– باآنکه عامهٔ مردم بخصوص افراد قبائل بدوی پیرو قدرتند ، چنانکه پس از قـدرت اسلام و پیروزی مسلمانان قبائل

فهمیده بود و عقیده راسخ داشت که یك فرد مسلمان حق ندارد بیش‌ازرفع احتیاج مال اندوزد؛ مال (که مقیاس عمومیش طلاو نقره است) چون بیش‌ازاحتیاج باشد درنظراومشمول کنزمیباشد (زیرا لغت کنز، ذخیره کردن بیش‌ازاحتیاج‌است) وروش رسول خدا ودیگراصحاب خاص را مؤید ظاهرقرآن میدانست .امثال عماریاسر ومقداد و سلمان فارسی که‌امیرالمؤمنین علی‌راشاخص

بیابانی گروه گروه داخل‌دین‌خدا شدند ـ اباذریگانه فرد ازمیان قبائل دور ازمکه بودکه باشنیدن دعوت اسلام‌ودرحال‌ضعف وقلت مسلمانان‌به‌اسلام گرائید؛چنانکه‌ازاونقل میکنند پیش‌ازظهوراسلام بنورعقل‌وفطرت ازشرك‌ورسوم‌جاهلیت‌تبری جست‌وبتوحید وعبادت خدای یگانه‌روی‌آورد. ازعبدالله ابن‌صامت منقول‌استکه اباذربمن گفت؛ ای‌برادر زاده! من‌سه‌سال پیش‌از آنکه رسولخدا راملاقات کنم‌نماز میخواندم . سؤال شد؛ بکدام سمت ؟گفت بهرسو که خدا مرامیگرداند ! اباذردر میان‌بیشتر مسلمانان نخستین فرد شاخص وبی‌مانند بود. رسولخدا دربارهٔ وی فرمود :« خدای رحمت آرد اباذر را تنهاراه میرود، تنها میمیرد، تنها برانگیخته می‌شود !» برای اباذربا اندك‌سازش وسکوت همه‌چیز فراهم‌بود ، ولی‌درحال تبعید، درمیان بیابان خشك وسوزان ،گرسنه وبی‌کفن چشم‌ازدنیا پوشیدو دختر بیچاره‌اش جنازه اورابر سرراه گذارد ؛ ابن مسعودو همراهانش که ازمکه برمیگشتند براو نماز خواندند ودفنش کردند او باینحال وباآن سوابق چشم‌از دنیا پوشید ، ولی‌شراره ایمان و عدالتخواهی اوزبانه کشید وبصورت انقلاب‌خونینی‌درآمد که نخست خلیفه‌را بخون کشید ، سپس‌دولت انقلابی امیرالمؤمنین علی‌ازاین میان‌سر برآورد !!

اسلام ومالکیت

کامل دین وولایت برمسلمین میدانستند ، با اباذرهمعقیده بودند؛ اینها آنچه ازبیت‌المال یاازراه دیگر بدستشان میرسید بەاندازهٔ رفع حاجت برای خود نگهمیداشتند و مازاد را میان فقراء مسلمین تقسیم میکردند ؛ گاهی هم برای مخارج یکسال عائله خود ذخیره میکردند؛ روش خلفاء پیش ازعثمان نیزچنین بوده است .

درزمان عثمان که رانده شدگان عرب که ازروح اسلام و تعالیم آن ناآگاه بودند بسرکارآمدند وبرحسب خوی مالپرستی خود سنت گذشتگانرا نادیده گرفتند و آیات قرآن را تأویل کردند تاآنجا که کعب‌الاحبار همان یهودی نو مسلمان در مجلس رسمی فتوا دهد که هر فرد مسلمانیکه زکات‌مال خود را بدهد میتواند خشتی ازطلاوخشتی ازنقره روی هم گذارد ! !

اباذروهمفکران وهمقدمان اومیکوشیدندکه وضع را بر طبق کتاب و سنت تغییردهند وعثمان‌را وادارکنند تا بیت‌المال میان مسلمانان ازهرنژاد وهرطبقه‌ای باشند بتساوی تقسیم شود وازگنجینه کردن‌جلوگیری نمایند. اباذروهمفکران‌اوحق‌داشتند زیراکه‌آیات قرآن با قلب وروحشان‌آمیخته شده بود واسلام‌را چنانکه بود ونظرداشت فهمیده بودند!

امثال کعب‌الاحبار نیزحق داشتند ؛ زیرا بخصلت نفسانی خود دین را تاآنجا حق میدانستند که با تمایلات قدرتمندان و ثروتمندان موافق باشد !! خلیفه بیچاره هم درمیان این دونظر متضاد متحیر بودوراه جمعی‌میان‌این دونظر نداشت. درآخرکارهم مغلوب گروه دوم شدوجانش‌راهم پای‌آن دادورفت وعالم‌اسلام‌را درمیان فتنه وآشوب گذارد !

هنوزهم مسلمانان درمیان صراحت قرآن ،وفتوای پیروان کعب الاحبار متحیرند؛ شگفت انگیزاست که بعضی ازمفسرین مانند قرطبی کوشیده اند تا بهرصورت آیه را تأویل کنند؛ همین مفسر میگوید : این آیه راجع به مسلمانان فقیرصدراول بوده ؛ آیا این نظر بااطلاق وصراحت آیه تطبیق میکند؟ مگرقرآن برای یکزمان ویك گروه نازل شده ؟ تا همینکه آنها مستغنی شدند آیه نسخ شود.

اینها گویا قرآن را برای جهان وپیمبراسلام را رحمة ـ للعالمین نمیدانند . مگرهمان مسلمانان فقیرچون ثروتمندشدند بمیزان افزایش ثروتشان ایمانشان کاسته نشد؟ مگروقتیکه آنها ثروتمند شدند گروه گروه مردم مسلمان اطراف جزیره وجاهای دیگر باآب وعلف بسر نمیبردند؟!

تجارت محدود و مشروع

تجارت درحقیقت وساطت درمیان تولید وتوزیع میباشد و تاجر وسیله ایست که کالاهای تولید شده را بمصرف کننده میرساند ؛ باین جهت تجارت ازلوازم اقتصادتوسعه یافته است، وپیشرفت آن نشاندهنده پیشرفت اقتصادی اجتماعات است . دراصل لزوم تجارت درگردش اقتصادی بحثی نیست. بحثی که درقرن اخیر درگرفته ونظرهائیکه اظهارمیشود بیشتردراین استکه این وساطت آیا باید مانندگذشته آزاد باشد یا محدود ومنحصر بدولت گردد؛ این دونظر مانند علاقه مالکیت درمقابل هم قرارگرفته . نظر اول مخصوص واز لوازم آزادی مالکیت فردی است که ازنظر اقتصادیون اشتراکی متناقض با ... دارند ... میباشد. اشتراکیون (سوسیالیستها) باآنکه درنظر

اسلام ومالکیت

مالکیت خصوصی وتجارت آزاد متفقند در انحصار هر گونه تجارت بدولت اتفاق نظر ندارند. تنها کمونیستها هستند که هر نوع تولید و توزیع را ملی ومنحصر بدولت میدانند.

در این تردیدی نیست که تجارت آزاد و نامحدود چنانکه زندگی گذشته بشری و کشورهای سرمایه‌داری نشان میدهد مانند مالکیت نامحدود پدیدآورندهٔ طبقات متضاد وموجب محرومیت اکثریت وتجاوزات وسرمایه‌داری بی‌حد می‌شود. با همه‌تبعات وآثارشومیکه مالکیت وتجارت آزاد دربر دارد آیا انحصاروسائل تولید و توزیع بدست دولت راه حل نهائی مشکلات و موجب پیشرفت اقتصاد عمومی وتوزیع صحیح وآسایش ورضایت عمومی میباشد؟ همینکه توزیع مانند تولید منحصر بدولت گردید باید دستگاه دولت هرچه بیشتر توسعه یابد وبرای نگهداری و اداره آن بودجه‌های سنگین و مأمورین و مراقبینی لازم است که باید زندگی و رفاه همه اینها تأمین شود و با این شکل که همه دستگاههای تولید وتوزیع درانحصاردولت درآید اکثریت بلکه همه مردمیکه قدرت‌عمل دارند عضو دستگاه دولت می‌شوند ودر این صورت دیگرطبقه وملتی نمی‌ماند که دولت برای آنها باشد!

چنین دولتی تشکیل می شود از طبقات اداری ، نظامی، کارگران ومدیران تولید وکارمندان توزیع که مجموع اینها بصورت یك طبقه بنام دولت درمیاید که باید زندگی ورفاه آنها همه تأمین گردد ، وچون حقوق ومزد دستگاهها و ادارات توزیع تأمین شده است هیچ محرکی برای یافتن مشتری و بازارهای داخلی وخارجی وجود ندارد ومسلم جز درموارد ضروری که مصرف‌کننده درپی خرید میرود بازار فروش گرمی برای مصرف کالا-

های تولیدی پدید نمیآید و درنتیجه هم قدرت وافزایش تولید، رو بنقصان می‌رود وهم سودیکه گرداننده دستگاه عظیم حکومت باشد بدست نمیآید و دولت ناچار است که قیمت کالاها را برای جبران کمبود خزانه دولت پیوسته بیافزاید واین خود مالیات‌های سنگین وغیرمستقیمی استکه برزندگی مصرف کنندگان تحمیل می‌شود و مسلم است که با جابجا شدن انسانها وتبدیل مشاغل غرائز ونفسیات بشری تغییرنمیکند؛ بشرهمان بشروغرائز همان غرائزاست ؛ نتیجه این تغییرات سلب قدرت از دست گروهها و پایه گذاری قدرت سرمایه‌داری مقتدر وبی‌چون وچرای دولتی میباشد ، که بدون رقابت و برحسب مصالح صلح و جنك و سیاست داخل وخارج خود بهرقیمت ودرهر شرائط که خود بخواهد ومقتضی بداند کالاهای مصرفی را بفروشد. نتیجه نهائی انحصارات دولتی سوء استفاده مأمورین، عدم قدرت کنترل، شیوع قاچاق، تورم دستگاههای بازرسی وپلیسی میباشد.

ازاین مشکلات گذشته، برای بشر چیزی مطلوبتر ازآزادی نیست واین آزادی جز درحدود حقوق دیگران نباید محدود شود؛ با نظر باین حقیقت وواقعیت انکارناپذیر سلب آزادی بشر درهر شأنی ازشئون حیات چنان ظلمی استکه نمیتوان آنرا نادیده وسهل گرفت. خواه سلب آزادی دیگران ازجانب طبقه‌ای باشد یادولتی؛ درمیدان عمل و اندیشه آزاد استکـه استعدادها وذوقهای بشری که با ارزشترین سرمایه‌های طبیعی است ظاهر می‌شود؛ از این جهت آزادی درسرلوحه حقوق بشرازطرف نظام خلقت ودعوت پیمبران واعلامیه حقوق بشرقرارگرفته، وباهیچ توجیه وبیانی حق آزادی درعمل وکاررا درحدود قانون وحقوق دیگران نباید

سلب کرد. اقتصادیون و صاحبان نظریه‌ایکه بشر را درحد یك موجود اقتصادی ارزیابی‌میکنند واز این دریچه مینگرند باین حق‌اصیل واولی‌توجهی ندارند.

فقه اسلامی با الغاء مالکیت خصوصی‌منابع‌عمومی‌وطبیعی وتحریم ربا ومنع ازگنجینه (به نص‌قرآن) وشرائط وحدودیکه برای بایع ومشتری وثمن‌ومثمن مقررداشته، تجارت را درمرز محدود حقوقی ،آزادگذارده وانحصارتولید وتوزیع را به‌طبقه خاص یا دولت جزدرموارد خاصیکه مصلحت عامه اقتضاء نماید ممنوع کرده و مقیاس کلی تصرفات ومبادلات وحقوق مالی‌دراین آیه بیان شده :

«یاایهاالذین آمنوالاتأکلوااموالکم بینکم بالباطل‌الاان تکون تجارةعن‌تراض منکم ولاتقتلواانفسکم ان‌الله‌کان‌بکم‌رحیماً آیه ۲۹- سوره نساء.»[1]

---

۱ ـ «ای کسانیکه ایمان آورده اید ، اموال خودرا در میان‌خود بباطل مخورید ، مگراینکه تجارتی ازروی تراضی شما باشدوخود رانکشید، چه‌خداوند پیوسته بشمامهربان است.» چون خوردن وتغذیه مهمترین و کاملترین تصرف دراموال است نهی از آن نهی ازهرگونه تصرفی است‌که بیشترمنتهی بخوردن می‌شود . باطل‌مقابل حق‌است ، تصرف وخوردن بباطل آنستکه ناشی ازعمل مفید و رفع نباشد : ظاهر استثناء تجارت مانند عموم جمله‌های استثنائیه ، اتصال است . (مستثنی که تجارت ازروی تراضی است ، داخل مستثنی منه که خوردن بباطل است ، میباشد) اگر تجارت و اموالیکه ازاین‌راه بتصرف‌مآید بهرصورت تصرف وخوردن بباطل بدانیم استثناء منقطع وبرخلاف ظاهراست .

این آیه با اشاره به وضع اولی اموال، هر تصرف و تملك به باطل را تحریم کرده و تجارت با تراضی را استثناء نموده. اضافهٔ اموال بهمه مخاطبین «اموالکم» و بیان «بینکم» برای توجه دادن بوضع اولی و طبیعی اموال است، که اموال ـ چه سرمایه های طبیعی و چه فراورده‌های اجتماعی ـ از آن همه است و باید در میان و در دسترس همه باشد، تصرف خصوصی و تملك فردی به باطل و بدون حق جایز نیست : این حق آنگاه برای

این با جمله کوتاه «اموالکم بینکم» بدو مرتبه مختلف علاقه انسان به اشیاء و حکم هر مرتبه‌ای اشاره دارد: مرتبه اول علاقه به مالیت اشیاء است در این مرتبه هرچه مورد ضرورت و احتیاج باشد چون بشر بآن متمایل میشود دارای عنوان مالیت میگردد این ارزش مالی اشیاء است. این ارزش در وجود انسان و رابطهٔ با موجودات مورد علاقه پیدا میشود. آنچه وسیلهٔ رفع احتیاج باشد یا دریکی از حواس ظاهر و باطن انسان اثر مطلوب گذارد دارای ارزش مالی است اگر انسان نباشد این مالیت معنا و مفهومی ندارد. با وجود انسان رنگها و طعمها و آهنگهای مطلوب انسان که در صفحات طبیعت یا صنعت است ارزش مالی مییابند. اینگونه اشیاء که مورد علاقه و میل است مخصوص فرد یا طبقه‌ای نیست و همه در آن شریکند: «اموالکم» پس از این وضع و علاقه اولی و پس از آنکه انسان بصورت اجتماع درمی‌آید و مبادلات پدید میآید، اموال در بین واقع میشود و بصورت مبادله درمیآید، در این مرتبه هر کس مالی را تصرف کند و درمعرض مبادله قرار دهد باید اثر حق خاصی در آن مال ایجاد کند و بر اساس حق تصرف نماید: «بینکم بالباطل». مرتبه اول مال است و مشترك، در مرتبه دوم ملك است و مبتنی بر حق!

اشخاص محقق می‌شودکــه عمل نافع و عقلانی دراین تصرفات صورت‌گیرد. نتیجه اینکه : حق اعتباری تصرف وتملك، درحد حقیستکه بمقیاس عمل نافع دراموال صورت‌گیرد، آنگاه درآیه تجارت ناشی ازتراضی استثناء شده : زیرا تجارت باآنکه اثر مستقیم و ثابتی درارزش دادن و یا مفید ساختن اشیاء ندارد و کارتاجراین استکه‌کالاهای مفید وباارزش را دردسترس مشتری ومصرف‌کننده قرار میدهد وازاین‌کارسود میبرد . واین سودهم مقیاس محدودی ندارد ، ولی درگردش اقتصاد وتأمین زندگی وتقسیم‌کار، بطورکلی تجارت مفید وبالازم است.

شرائط وحدودیکه فقه‌اسلامی برای‌متعاملین وثمن‌ومثمن وصحت معاملات مقررداشته بیشتریا همه‌آن ازسرچشمه قرآن‌و همین‌آیه‌گرفته شده : معاملاتیکه درآن هیچ عمل مفید ومثمری نباشد مانند ربا، قمار، بخت‌آزمائی، و معاملات ضرری بحال فرد واجتماع و غرری درثمن یا مثمن و اجباری مستقیم وغیر مستقیم از تصرفات باطل و غیر مشروع است . تجارت ناشی از تراضی‌آنستکه متعاملین از هرجهت بوضع ثمن و مثمن و آثار معامله مطلع باشند وبا فهم‌ودرك صحیح بآن رضایت دهند وبـا آنکه عموماً تجارت جزازروی قصد ورضایت طرفین نیست ،قید تراضی برای شمول و عموم باید باشد ؛ یعنی هیچ نوع اکراه وسلطه‌ای‌مباشریا غیرمباشر نبایددرمیان باشد و بقرینه«اموالکم» و«بینکم» رضایت عموم و اجتماع مورد نظر است ؛ هرمعامله و تجارتیکه بزیان‌اجتماع وعدم رضایت عامه وبااکراه سرمایه ـ داران باشد غیرمشروع است .

ولاتقتلوا انفسکم، گویا اشاره به اثرنهائی‌خوردن وتصرف

وتملك بباطل میباشدچه محرومیت وتضاد طبقاتی وجنك وکشتاری که درنفس ومتن اجتماع پیش میاید ازآثار بارز باطل‌خوری و تجارتهای غیررضایتبخش وزیان آوراست.

درآیه دیگر بصورت دیگری باطل‌خوری وآثارآنرا بیان میکند:

«ولاتأکلوا اموالکم بینکم بالباطل وتدلوابها الی‌الحکام لیأکلوافریقاً من‌اموال الناس بالاثم وانتم تعلمون – سوره بقره آیه ۱۸۸»[1]

۱– «اموال خود راکه درمیان شما است بباطل نخورید، بصورتیکه آن مال رابسوی حکام احاله وروانه میکنید (دلودلو به‌چاه حکام میریزید، یابوسیله‌آن‌بحکام تقرب میجوئید) تابناحق وبگناه‌قسمتی ازاموال مردمرا بخورید باآنکه میدانید ...»

دراین آیه‌بیش ازمرحله تحول‌مال به‌ملك‌و حکم‌هریك (که درآیه‌گذشته بیان‌شد) به‌دومرحله خطیر دیگر اشاره‌دارد، نتیجه تصرف بباطل وتکامل آن این استکه باطل خوران همدست باحکام میگردند وآنها باحکام طبقه خاصی تشکیل میدهند که اموال مردم راباجوروستم میخورند، دراین مرحله‌حکام ازوظیفه اصلی‌حکومت خارج می شوند و بصورت طبقهٔ خاص سرمایه بران درمی‌آیند، و باطل‌خوری مبدل‌به ستم پیشگی وتجاوز می‌شود، وپیوستگی وعدم طبقه که «اموالکم» اشاره بآن است، به‌دو طبقهٔ جداکه «فریقاً» و «اموال الناس» مشعربر آنست، تبدیل میگردد.

بعضی‌از مفسرین باطل‌را مرادف باتجاوز وغصب، وحکام‌را مرادف باقضات دانسته‌اند. با آنکه هردوکلمه ازمعنای‌موردنظر آنهااعم است.

بیان و تصویر این آیه را میتوان چنین دریافت : چون بناحق خوردن اموالیکه در اصل برای همه است ، غیرعادلانه و غیرطبیعی است و بوسیله قدرت و فشار بر طبقات محروم میتواند ادامه یابد ازاین رو مفتخواران با دادن مقداری از اموال و ریختن آن بچاه طمع طبقه حکام باید پشتیبانی آنهارا جلب کنند: درپی این همبستگی سرمایه جویان باطل خوار باطبقه حکام استکه طبقه واحدی دربرابر دیگر مردم شکل میگیرد ودر یك اجتماع دوطبقه دربرابرهم قرارمیگیرندوحکومت که برای اداره وسرپرستی وفصل اختلافات پدیدآمده بود قدرت زورگووتحمیلی و همبسته باچپاولگران میگردد. بنابراین واقعیتی که قرآن به آن اشاره کرده اینستکه اساس حکومت طبقه ایکه هدفش مال اندوزی وسرمایه داریست تصرفات بناحق و خوردن اموال به باطل است. اگردرروابط اقتصادی اجتماع تصرف وتملك ازلوازم حقوق حقه باشد وبرهمین مبنامعاملات وتجارت انجام گیرد قدرت سرمایه - داری وتضاد اجتماعی پایه نمیگیرد ؛ مشخص و مبین این حقوق همان شرائط وحدودیستکه فقه اسلام برای تحدیدثمن ومثمن و بایع ومشتری وعقود قرارداده و درمرزاین حدود حق تجارت را مانند دیگرحقوق آزاد گذارده .

نظرعمومی اسلام همین استکه آزادی درمرزحقوق باشد و حقوق درمحیط آزاد ، نه آنکه برای تأمین حق فرد یاگروهی به حق دیگریا حقوق دیگران تجاوزشود .

اسلام با بیان حقوق وحدود افراد و طبقات اجراء این حقوق و حدود را نخست بعهده ایمان قلبی ، سپس در مسئولیت حاکم ودولت اسلامی واگذار کرده ، ونظارت دولت رادرهمه امور

لازم شمرده .

امیر المؤمنین علی علیه السلام در عهد نامه والی مصر (اشتر نخعی) درباره تجار وصنعتگران (صاحبان صنایع) چنین مینویسد :

«سپس وصیت مرا در باره تجار وصاحبان صنایع بپذیر و نسبت بآنان بخیر وصیت نما؛ چه درباره آنان که دریك جا اقامت دارند وچه آنانیکه مال وسرمایه خود را برداشته درحرکتند؛ و چه آنها که با نیروی بدن خود کار میکنند؛ چه اینها مادههای منافع عمومی ووسائل بهره وآسایشند . اینها از راههای دورو باراندازهای بیابانها ودریاها ودشت وکوه مواد حیاتی ووسائل معیشت جلب میکنند ، از جاهائیکه عامه مردم در آنجاها بهم دسترسی ندارند ، وهرکسی قدرت گذاردن پای جرات بآنجاها ندارد . وصیت مرا درباره اینها بپذیر واز اینها نگران مباش زیرا اینها اهل سلم وامنیت وصلحند وازبند وبستهای سیاسی و توطئه برکنارند . خود باید بکارها و گرفتاری آنها چه آنها که در محضرت هستند وچه آنها که دراطراف بلاد بسر میبرند رسیدگی کنی !

ولی باآنچه گفته شد ، ای مالك این راهم بدان ! کهدر بسیاری ازاین طبقه خوی سختگیری وتنك نظری خارج از حد وحرص بجمع ثروت و سود بری قبیح ریشه دارد ، اینها دچار خوی احتکارمنافع عامه وزورگوئی وتعدی درمعاملات میباشند ، واین روشها و خویها درهای تجاوز و زیان بعامه ، وعیب بر والیان است .

ایمالك ! ازاحتکارجلوگیری کن زیرا رسول خدا صلی الله

علیه وآله خود ازآن جلوگیری کرده ،وبایدخرید وفروش سهل وآسان انجام گیرد ؛ برموازین عدل ونرخهای خاص بطوریکه اجحاف به هیچیك از مشتری و بایع پیش نیاید . پس از آنکه دستورجلوگیری ازاحتکاردادی ، هرکس بچنین کاری دست زد چنان عقاب وتنبیهش کن که دیگران عبرت گیرند (بدون زیاده روی درتنبیه آنان) .

این عهدنامه مسند ومتقن اسلامی دخالت دولت صالح و حاکم را درامر تجارت جائز ودرمواقعی لازم شمرده ؛ بخصوص لزوم جلوگیری ازاحتکاروزیر نظرداشتن نرخ کالاهاو تعیین قیمت‌ها دراین فرمان تصریح شده است .

حق دخالت حاکم عادل اسلامی درامورروابط تجارت و معاملات ، بیش از نصوص خاص مستند بقاعده عقلی و شرعی «لاضرر» است ؛ این قاعده حق تصرفات ومالکیت ومعاملات را محدود بمصلحت وعدم ضرربفرد واجتماع مینماید. تشخیص حد ضرریکه حق مالکیت و تصرف و قاعده سلطه را محدود میکند بعرف عموم واگذارشده است[1].

۱ــ قاعده‌لاضرر ، هم‌ازعقل ومجموع احکام‌معاملات‌وحدود آن‌استفاده می‌شود وهم‌مدرك خاصی‌دارد : درکتاب کافی وتهذیب، از ابن‌بکیر، اززرارة ، ازامام محمد باقر علیه‌السلام چنین‌آمده «سمرة بن‌جندب درخت خرمائی درمحوطهٔ خانهٔ‌مسکونی یکی از انصار داشت ، چنانکه‌گاه و بیگاه و بدون اجازه صاحبخانه وارد خانه میشد وبسوی درخت‌خود میرفت مرد انصاری ازسمره خواست که هنگام ورودبخانه‌اش‌کسب اجازه کند.سمره به درخواست وی‌اعتناء نکرد، مردانصاری شکایت نزدرسول خدابرد .آنحضرت ←

برطبق این اصل ودیگراصول (مانندامول‌مالکیت‌حاکم نسبت بمنابع عمومی واصل ولایت‌حاکم عادل اسلامی) حاکم هم حق تصرف درمنابع عمومی دارد ، وهم بحسب مصالح مرسله‌در اموال خصوصی میتواند تصرف کند، ودروقتیکه مالیات وحقوق منصوص ومفروض‌برای پیشرفت مصالح عمومی‌کافی‌نباشد میتواند ومجازاستکه مالیاتها وحقوق دیگری فرض وایجاب کند ـ زیرا حاکم اسلامی‌که مستقیم وغیرمستقیم وبا شرائط خاص ، ولی‌امر وواجب‌الاطاعه است، قدرت تصرفش بیش‌ازحق مالکیت فردی‌و حق‌حاکمی است‌که فقط‌گزیده مردم باشد ـ ولی با این قدرت تصرف ، حاکم وحکومت اسلامی ازحد قانون ومصلحت تجاوز نمیکند؛ زیرا حق مالکیت نیزدرحدقانون‌عادلانه فطری‌وطبیعی است‌واثرآن، حق تصرف وتوزیع میباشد. اختلال دروضع‌توزیع نتیجه مالکیت نامحدود وبدون قیدوشرط وبدون نظارت است.

سمره‌رااحضارکردوشکایت‌صاحبخانه رابوی خبر داد سمره گفت یا رسول‌الله‌آیا درراموورودی‌که‌حق من است اجازه بگیرم ؟ آنحضرت فرمود، درخت خود رابیش ازآنچه ارزش دارد بفروش ، سمره‌با هیچ ثمنی‌حاضر برای فروش نشد، رسول اکرم‌فرمود ، تومردی زیان رسانی . و بانصاری فرمود، درختش را قطع (یاریشه‌کن) بکن وسوی وی بیانداز؛ « فانه‌لاضرر ولاضرارفی الاسلام » . این حدیث با عبارات مختلف روایت شده، ولی درمتن مطلب اختلافی نیست. ابن‌اثیر در«نهایه» ، برای فرقمیان«ضرر» و«ضرار»چند وجه‌بیان‌کرده: ضررـ یک‌جانبه‌ضرارـ دوجانبه . ضررـ ابدائی؛ ضرارـ ثانوی وجزائی. ضررـ ناظربسود؛ ضرارـ بدون نظرسود بعضی ضرار را دراینجا تأکیدضرر دانسته‌اند .

بنابراین، **توزیع از نظراسلام،** حق مالک‌است، وبا مالکیت وسودبری محدود وقانونی‌چرا این حق طبیعی ازمالك وصاحب حق سلب شود؟ باعث سوء توزیع،مالکیت وسود بری نامحدود میباشدکه خود موجب سلب حق مالکیت وتصرف مالکان واقعی است؛ آیا وضع مالکیت وسوء توزیع محیط سرمایه داری مطلق میتواند مجوزسلب مالکیت وحق مطلق‌ازمالکین قانونی‌وحقیقی (بهر معنا این حق را توجیه‌کنیم) شود؟ اگر حق عمل برای افرادکه‌آزادآفریده شده‌اند محرزباشد حق تصرف وتوزیع‌نیز برای فرد عامل مسلم است ؛ بهمان اندازه‌که محصول‌کارافراد دراختیاروتصرف سرمایه‌دارقرار گرفتن، غیرعادلانه وغیرطبیعی است، دراختیاردولت درآمدن توزیع نیزغیرعادلانه وغیرطبیعی وموجب سلب‌آزادی کلی‌میباشد . کمترین حق‌آزادی فرداختیار درتصرف‌کارومحصول‌کارخود است : ازنظراسلام انحصار تولید و توزیع بدست‌گروه و طبقه خاص چه سرمایه داران و چه طبقه حاکمه نامشروع وغیرعادلانه است ، وباید اینگونه تصرفات در حدود حفظ مصلحت عموم‌آزاد باشد ، وراه نفوذ طبقه خاص و انحصارگر بسته گردد .

با حدودیکه اسلام‌همپای‌آزادی فردی برای اصل‌مالکیت خصوصی وشرائطی‌که برای تجارت و معاملات مقرر داشته ، و اشیائیکه از علاقـه مالکیت و مـورد معاملات خارج‌کرده ، و معاملاتیکه ممنوع ساخته ، سرمایه‌داری ناموزون وجابرانه در میان این حدود و حقوق مبین ، مجال رشد نمییابد ؛ با همه اینها برای‌حفظ‌کامل‌تعاون وتوزیع صحیح ورفع احتیاجات عامه انواعی از حقوق مالی‌را (مانند مالیات مستقیم) بصور مختلف

واجب کرده، که برحسب نوع ثروت و دارندگان وشرائط هر یك از این حقوق مالی نام و عنوان خاصی دارد که مشخص نوع آنست؛ بعضی‌ازاین حقوق ثابت‌است مانندزکات و خمس وبعضی غیرثابت مانند خراج، جزیه و کفارات.

زکات: مقدار مالیستکه از سرمایه‌های تولیدی و نقد به‌حساب نصاب معین گرفته‌میشود ودرمصارف‌خاصی بکار میرود؛ مواردزکات مواد مورد احتیاج عموم ازمحصولات زمین ودام و نقدین (پول طلا و نقره) است[1].

زکات فطر، نوع دیگری از زکات‌است‌که پس از گذشت سال درروزعید فطربه تن‌ها تعلق‌میگیرد که مقداروشرائط آن‌در

---

۱ ـ شرائط وموارد ونصاب و مقدار زکات در فقه اسلامی به‌تفصیل بیان‌شده ،فقهاء مواردزکات راچنین بیان‌کرده‌اند، غلات چهارگانه (گندم ، جو، مویز ، خرما) انعام سه‌گانه (گوسفند ، گاو، شتر) نقدین (پول طلا و نقره). بعضی از فقهاء (مانند ابن‌بابویه)درمال‌التجاره‌نیزز کات‌را واجب‌دانسته‌اند. درغیراینهااز دیگرمواد کشاورزی‌عموما مستحب‌میشمارند.اهل‌نظربرحسب‌مصلحت وبرای تأمین بیت‌المال ودرصورتیکه موارد‌منصوص‌کافی‌نباشد،در غیرموارد منصوص حق‌فرض‌وفتوا دارند.

درقرآن حکیم باآنکه وجوب زکات مکررومؤکد ذکرشده ومصارف‌آن وهمه صدقات واجبه نیزبیان شده به مواردتعلق زکات تصریح نشده . با توجه بوسعت نظرقرآن ومحدود بودن روایات‌و احادیث به اشخاص ومحیطهای معیشت خاص‌ووضع حال‌وکارسائلین راه برای اجتهاد وفتوا درغیر موارد منصوص بخصوص در موارد احتیاج وضرورت بازاست .

کتب فقهی بتفصیل ذکر شده.

خمس: حقی استکه بریك پنجم سود و بازیافت تعلق میگیرد: بر سودیکه از هر نوع کسب و کار پس از مصارف عادی زندگی در مدت یك سال بدست میآید؛ یافتن گنج، غواصی، استخراج معادن، غنائم جنگی و اموال مخلوط بحق غیر که صاحب حق نامعلوم باشد، از موارد تعلق خمس است[1].

این دوقسم حق مالی، درانواع درآمدها ثابت وهمگانی است.

خراج: مقدار مالیستکه ازعین محصول زمین یاقیمت آن

۱ــ فقهاء دراصل خمس اتفاق نظردارند ولی درموارد و مصارف آن اختلاف نظر دارند. سند قرآنی خمس، آیه ۴۱ ــ سوره انفال است:

«واعلموا انما غنمتم من شیئی فان لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل» ــ وبدانید آنچه غنیمت بدست آوردید از هرچه باشد، خمس آن برای خدا و رسول و خویشاوندان ویتیمان ودرماندگان و واماندگان درراه است.

این آیه مورد تعلق خمس را مانند مصرف آن صریحاً بیان کرده (برخلاف زکات). فقهاء اهل سنت مورد خمس را منحصر به غنائم جنگی دانسته‌اند. فقهاء امامیه بسودها و بازیافتها تعمیم داده‌اند. سند فقهاء امامیه علاوه‌بر روایات مورد استناد، معنای لغوی «غنمتم» بمعنای «بازیافت» وعبارت «من شیئی» که برای تعمیم است میباشد. مصرف اولی خمس سه مورد اول «لله وللرسول ولذی القربی» است که با «لام» اختصاص ذکر شده. ومصارف بعد پس از آنست.

گرفته‌میشود. این‌مالیات براراضی‌خراجی (انفال وفیئی) بحسب تشخیص‌حکومت‌اسلامی ورضایت کارکنان وکشاورزان وزمین‌داران و مصلحت عامهٔ مردم بسته می‌شود وباید نخست مصروف آبادی زمین ووضع‌کشاورزان گردد؛ جامعترین اثراسلامی در باره وضع خراج و موقعیت و اهمیت کارکشاورزان وحقوقیکه از نظر اسلام دارند ، قسمتی از مکتوب ومنشور امیرالمؤمنین علیه‌السلام به مالک‌اشتراست هنگامیکه ازطرف‌آنحضرت‌بولایت مصرمنصوب‌گردید. مضمون این قسمت‌ازفرمان‌آنحضرت چنین است :

« وضع‌خراج راآنچنانکه باید بررسی‌کن،وکارخراج‌دهندگان را اصلاح‌کن وسامان به بخش ؛ زیرا اصلاح وضع خراج ، وخراج دهنده وسامان دادن بآن ، صلاح وضع دیگر مردمان است ، وصلاح وضع دیگران تنها وابسته باین‌گروه از مردم میباشد ؛ چون مردم همگی درکفالت خراج و خراج‌دهندگان وروزی خوارآنانند. باید پیوسته نظرواندیشه تو به آبادی‌زمین بیش‌ازنظرواندیشه‌تودرباره‌جلب خراج باشد؛ زیرا خراج بدون‌آبادنگهداشتن زمین‌بدست نمی‌آید. کسانیکه‌خراج را بدون‌کوشش درآبادی زمین‌جویند بویرانی‌زمینهاوکشورها کوشیده ، وبندگان خدا را نابودکرده‌اند ، وهیچگاه وضع‌و کارشان‌استواروپایدارنمی‌ماند واندکی‌بیش‌نمی‌پایند. اگرخراج دهندگان ازسنگینی‌خراج یا قطع چشمه‌های آب یا باران یا تغییروضع عمومی زمین دراثرفراگرفتن‌آب ، یا روی آوردن خشکی، شکایت‌کردندآنقدرکه امیدبه اصلاح‌کارشان باشدبآنان تخفیف ده و هرقدرکه مالیات‌آنهـا را سبک‌گردانی نباید برتو

گران باشد ، زیرا سبک کردن مالیات اندوخته ایستکه باآبادی زمینها ورونق و جمال سرپرستی بسمت تو باز میگردانند و با گرایش دلها وزبانهای شکرگزاری همراه است ، و توخود به افاضه عدل سرشاربین آنها خورسند و سرفراز خواهی شد وبـا نیروی ذخیره ایکه ازآسایش ورضایت آنهافراهم میسازی ووثوق به‌عدالت پروری ورفق وگذشت تو، پیوسته تکیه‌گاهی ازقدرت سرشارآنها خواهی داشت . وبا داشتن چنین تکیه‌گاهی‌چون‌از این پس حوادثی روی‌آرد وتوبآنها روی‌آری ومسئولیتی‌بعهده آنان‌گذاری هرچه باشد با خشنودی تحمل میکنند، زیرا بـا آبادی زمین آنچه تحمیل شودقابل‌تحمل است‌وتنها منشأخرابی وویرانی زمین ناداری وتنگدستی عاملین‌زمین‌است، وتنگدستی آنها برای این استکه والیان و سرپرستان پیوسته چشم بجمع مال می‌دوزند وبرای‌آن سرمیکشند و بـه بقاء وضع و زندگی خود بدگمان وغیرمطمئن میباشند و از داستانهای عبرت انگیز عبرت نمی‌گیرند !»

امیرالمؤمنین علیه‌السلام برحسب این منشور وبر اساس تعمیم اراضی وديگرمنابع ثروت طبیعی(چنانکه درباره مالکیت زمین ومنابع آن بیان شد) چند مطلب اصولی ومهم اقتصادی و اجتماعی را بصورت فرمان بیان فرموده :

۱ـ اراضی ومنابع عمومی‌که برحسب استحقاق واحتیاج وبا نظارت حکومت عادل اسلامی میان عاملین توزیع می‌شود. باید تصرفات درآنها براساس مصلحت اجتماع باشد.

۲ـ والیان ومتصدیان پیش‌ازبستن‌خراج (مالیات‌ارضی) باید به اصلاح وضع زندگی‌خراج دهندگان بپردازند.

۳ـ پایه واساس اجتماع ، تولیدکنندگانند، وبدون اصلاح وضع آنان اجتماع روی صلاح نمی‌بیند.

۴ـ پیوسته پیش از گرفتن خراج بایدنظروتوجه به آبادی زمینها باشد.

۵ـ خراج گرفتن بدون آبادی، خرابی کشورونابودی مردم آن را درپی‌دارد.

۶ ـ پس از بستن خراج اگر دهقانان و کشاورزان از سنگینی آن یـا احتیاج بـه اصلاح زمین یـا بهر علتی شکایت کردند، تاآنقدر که‌کارشان‌سامان یابدباید به‌آنها تخفیف‌داد.

۷ ـ سبك كردن مالیات بر زمین و فرآورده‌هـای‌آن فاصله میان حکومت و مردم را از میان میبرد و بـه حاکم و اجتماع رونق و زینت می‌بخشد و دولت را محکم و سرافـراز می سازد .

۸ـ افاضه عدل درمیان طبقه مولد نیروی سرشار معنوی برای حکومت وتکیه گاهی‌برای‌آنست که از هرقدرت مادی در موقع پیش‌آمدها محکمتروثابتترمیباشد وبا چنین نیروهر رنج و تحمیلی قابل‌تحمل است.

۹ـ فقروتنگدستی تولیدکنندگان ونداشتن وسائل تولید موجب ویرانی زمینها است.

۱۰ـ فقروتنگدستی تولیدکنندگان برای آنستکه حکام خود را طبقه‌ای میپندارندکه فقط نظرشان به دوشیدن مردم و جمع مال است وبه بقاء وزندگی‌خود اطمینان ندارند.

باید توجه داشت کـه این فرمان (که بحق باید آن را

منشور نور در قرون ظلمت نامید) درزمانی صادرشده که دنیادر تاریکی ظلم وستم نسبت بطبقات مولد ودهقانان بسرمیبرد ودر نظر طبقات حاکمه و ملاك در سراسرجهان یگانه وسیله آبادی زمین بردگان و بندگانی بودندکه نـه تنها حقی در کار خود نداشتند بلکه حقی بحیات و زن و فرزند خود هـم نداشتند و عائدی آن بینوایان ازکارشان گرسنگی و تازیانه و مرك سیاه بود [1].

۱ــ جرج جرداق درجلد اول کتاب صوت‌العدالة‌الانسانیه صفحه ۲۰۴ پس از نقل این فرمانها ، میگوید: « این نظر علی باحوال واوضاع مختلف زمین ازجهت آبادی و ویرانی و مترتب بودن صلاح دولت برصلاح وضع کارگرو کشاورز، آنچنان درست و دقیق استکه علوم اقتصادی واجتماعی امروزهمه مؤید آنست ، با آنکه ازعهد صاحب این نظرقرنهای طولانی گذشته !!» چند سطر بعد میگوید، «چه زمانهای طولانی بربشر گذشت که ازنظرقوانین و شرایع ارزش انسان و عمل انسانـی ساقط بـود !! چـه دورهای طولانی برتاریخ قدیم وجدیدبشر گذشت که حکام ودستیاران آنها ازبیچارگی و تیره روزی رنجبران بهره‌میبردند واین وضع بصورت شرایع استعباد بلکه کشتارگروهها درمی‌آمد، و تجویز و تحسین میشد !

از نتایج شوم این روشها واندیشه‌های‌وحشیانه این بود که حکام وکاهنان دست بهم دادند وازهم پشتیبانی‌کردند تـا خون و حیات گروه گروه مردمرا گاهی بعنوان وطن وملیت ، وگاهی‌بنام خدا و عبادت ، بمکنند ! صورتی از این واقعیت مرسوم را ، از زبان مورخ دانشمند «ولز» انگلیسی بشنوید:کاهنان ، بمردمیکه

مکتوب «۵۱» امیرالمؤمنین علیه‌السلام بصورت بخشنامه به همه کارگزاران خراج بوده . دراین بخشنامه پس از نصیحت وارشاد بلیغ ، چنین میفرماید: «پیوسته ازخود ـ درباره‌حقوق مردم‌ـ باز خواست نمائید و راه انصاف جوئید و برای انجام نیازمندیها وتقاضاهای آنان بردبار باشید ! چه شما اندوخته ـ داران توده مـردم ، و وکلای امت و نمایندگان پیشوایانید . امید هیچ امیدواریرا در باره حاجتش قطع نکنید (هیچ کس را درباره حاجتش شرمنده وخشمگین نسازید)،وازهیچ درخواست کننده وصاحب حاجتی روی مپوشانید.

هنگام وصول‌خراج، پوشاک‌زمستانی‌وتابستانی‌وحیوانیکه باآن‌کار میکنند وغلامی را درمعرض خراج نگذارید، وبرای وصول درهمی بکسی تازیانه مزنید ، و بـه اموال احدی چه مسلمان نمازگذارباشد یاکافرمعاهد دست نزنید،مگرآنکه‌اسب یا اسلحه‌ای درمیان اموالشان بیابید که باآن به‌اهل‌اسلام‌تعدی کنند ...»

خراج چون برزمین‌ومحصولات‌آن‌بسته می‌شوداز‌مسلمان وغیرمسلمان برحسب مصلحت وتشخیص گرفته می‌شود.

جزیه: تنهامالیاتی‌استکه برغیرمسلمان‌سرانه‌بسته‌میشود، و مخصوص اهـل‌کتاب (پیروان ووابستگان به‌آئین‌های خدائی

زمین راکشت میکردند وبرای آبادی‌آنها رنج میکشیدند، چنین تلقین میکردند که این زمینها ملك شما نیست. این زمینها ملك خدایانیستکه درمعابد جای دارند . این خدایان زمینهارا به‌حکام بخشیده وآنها بهرکس از خدمتگزاران ووظیفه خواران خود که بخواهند می‌بخشند !!...

وپیمبران) است.

اهل کتاب با تعهد پرداخت جزیه وحفظ حریم وحرمت حدود اسلام ومسلمانان وپشتیبانی وجاسوسی نکردن برای دشمنان مسلمین ، جان ومال وناموسشان درحریم امن وذمه اسلام است ودر حقوق و حدود با دیگر مسلمانان یکسانند . برای اثبات وابستگی به اهل کتاب احتیاج به شاهد وبینه نیست وهمان ادعا تاخلافش ثابت نشده کافی است؛ تعهد باین مالیات برزنان نیست و همچنین براشخاص غیرمکلف و ناتوانان (بنابقول راجح) . مقدارجزیه را امام یا حاکم عادل برحسب مصلحت و توانائی جزیه دهنده تعیین مینماید وباآنکه ذمی چه درداخل کشور اسلامی ویادرخارج مانند مسلمانان همه گونه ازحمایت حقوق وحکومت اسلامی برخورداراست مقدارمالی که بعنوان جزیه می پردازد کمتر از مالی استکه مسلمانان بعناوین « زکات و خمس و کفارات » به حکومت خود میپردازند .

کفارات : درفقه اسلامی، قسمی ازکفارات مقدارمالی استکه برای جبران بعضی ازگناهان باید داده شود . مانندکفاره مالی قتل، افطار روزه واجب ، شکستن عهد و سوگند ونذر که درکتب فقه بتفصیل ازآن بحث شده .

با وجود حکومت اسلامی بمعنای خاص، جمع وصرف این اموال بعهده چنین حکومتی است . در زمان خلفاء نخستین ، بخصوص درحکومت امیرالمؤمنین علی علیه السلام کارمندان و عمال جمع صدقات، ازافراد با تقوا وشایسته انتخاب میشدند تا مورد احترام باشند وبیش ازآنچه واجب است ازمردم نگیرند و حسن نظر مردم را جلب کنند ؛ مهمتر و جالبتر در دستورات

اسلامی این استکه تشخیص مقدار آن را بمردم واگذارده تا بر اساس ایمان و وظیفهٔ اسلامی آنچه برخـود واجب میدانند بپردازند.

نمونه‌ای ازاین روش بی‌مانند دروصول مالیات، مکتوب «۲۵» امیرالمؤمنین علیه‌السلام‌است‌که بصورت بخشنامه‌ای برای عاملین صدقات بوده ؛ سیدرضی‌رحمة‌الله علیه جمع‌کننده خطب نهج‌البلاغه درباره این مکتوب میگوید : «ما مختصری ازآن‌را دراینجا نقل‌میکنیم تادانسته شود چگونه‌آنحضرت پایه‌های حق را بپا میداشت ، ونمونه‌های عالی عدالت را درباره‌کارهای‌ریز ودرشت وکوچك وبزرك بصورت قانون ووظیفه تشریع‌میکرد» ای‌کاش سید بزرگوار این دستور و دیگر خطبه ها وکلمات‌و مکتوبهای‌آنحضرت راکامل نقل میکرد تا اینگونه ثروت های پرارزش اسلامی بیشتر ورساتر دردسترس مسلمانان ودنیا واقع می‌شد.

. مضمون‌قسمتی‌ازفرمان عمومی‌آنحضرت‌به‌کارمندان‌وصول صدقات این است: «با اندیشه وپروای‌ازخدای یکتا روانه‌شو؛ هیچ مسلمانی‌رانهراسان ، وبدون رضای‌آنها ازمیانشان مگذر؛ بیش ازحقیکه خداوند درمالشان دارد از آنها مگیر؛ چون در سرزمین قبیله‌ای قدم‌گذاردی برسرچشمه‌ها وچاههای‌آنهافرود آی ودرخلال‌خانه‌های‌آنان وارد نشو؛ سپس باادب ووقاربسوی آنهاروی‌آر تاآنکه درمیان‌آنهـا می‌ایستی وبآنها سلام مینمائی وازتحیت بآنها هیچ دریغ مدار، آنگاه اعلام نما وبگو: بندگان خدا ؛ من را ولی وخلیفه خداوند بسوی شما فرستاده تا حقی که خداوند دراموال شما دارد بستانم ، آیا دراموال شما برای

خدا حقی هست که باید آن را بپردازید ؟ پس اگر گوینده‌ای گفت نه ، دیگر بوی مراجعه مکن. و اگر صاحب نعمتی تو را پذیرفت وبتوروی خوش نشانداد با وی روانه‌شوبدون آنکه او را دچار ترس کنی یا ناراحتی برایش پیش آری وهرچه ازطلا ونقره داد بستان! واگر دارای گاو وگوسفندوشتر بود بدون اجازه در میان آنها وارد مشو! وبا قهروتندی بسوی گله‌های حیوانات آنها مرو: هیچ حیوانی را نرمان وصاحب آن را مرنجان ! نخست آن مال را بدوقسمت تقسیم کن. آنگاه خراج‌پرداز را دراختیار هریك ازاین دوقسمت مخیرگردان ؛ چون قسمتی‌را برای‌خود گزیدآزاش گذارومتعرض وی نشو پیوسته بهمین ترتیب مال‌را تقسیم کن تاآنچه باقی‌میماند وافی‌بحق خدا باشد .آنگاه آنرا بتصرف خود بگیر! اگرپس‌ازاین تقسیم وتعیین درخواست فسخ آنرا کردند بی دریغ آنرا فسخ کن و اقسام را مخلوط کن و دوباره تقسیم را ازسر بگیر تاآن حدکه مال خدارا تعیین کنی و بستانی».

این فرمان نمونه کامل احترام وآزادی خراج‌پردازان واختیارآنها درتعیین وپرداخت خراج‌است ومبین این واقعیت استکه‌ازنظراسلام حکومت وعمال‌آن وکلاء وخزانه‌داران‌امتند نه مالك ومتصرف تام‌الاختیار نفوس و اموال مردم . وبرهمین اساس توده مردم با ایمان وعلاقه معنوی جان ومال‌خود را در راه مصلحت اجتماع بحکومت می‌سپارند. اگر اینگونه وصول مالیات و علاقه وایمان بنظر مردمی چون خواب وخیال است جای تعجب نیست چون بیشترمردم جهان درجوامعی‌بسرمیبرند که حکومتها براجسام مردم فرمان میرانند ونفوذی درقلوب و

نمائی مردم ندارند ومالیاتها هرچه باشد مانندحکومتها ازنظر عامهٔ مردم تحمیلی وبارسنگینی است که باسرنیزه وتازیانه باید حمل کنند.

ولی همین مردم مالیات‌ها وانفاقهائیکه مبتنی به‌ایمان و عقیده باشد بی دریغ و با رضایت و بدون تحمیل میپردازند. اموالیکه عامه مردم درهمه‌جای دنیا ودرایران ازروی ایمان و درراه عقیده انفاق میکنند ازجهت مجموع مقدارواثراجتماعی‌و اقتصادی کمتراز مالیاتهای دولتی‌نیست .

مؤسسات‌علمی ودینی وبهداشتی وسازمانها و ساختمانهای خیریه ومدارس ومعابد ودستگیریهای بی‌شائبه از درماندگان و مؤسسات تبلیغی با این اموال تأسیس و اداره میشود . اگر حکومتهای جهان وایران نمایندهٔ ایمان‌و وجدان عمومی مردم باشند در آمدهای حکومت و وصول مالیات و اداره و عمران ونمو و رشد اجتماعی مانند اعمال حیاتی بدن و اعضاء مختلف آن بـا تضامن و آسان و طبیعی و بدون تزاحم و وقفه انجام میگیرد .

تنوع و تحرك درآمدهای اسلامی

چون به اصول‌احکام اجتماعی‌واقتصادی اسلام بصورت‌کامل‌عمل‌نمیشود مالیاتهاو نفقات عمومی‌اسلام با عناوین و شرائط خاص‌خود، غیرمأنوس‌مینماید. اقتصاددانان که‌قوانین‌مالیاتی‌دولتهارا وضع‌میکنند گروههای محصوصی هستندکه با معلومات محدود به یکزمان یا یك‌گروه از مردم ونسبت به اندیشه‌های طبقاتی که خود منبعث از آنند و بحسب نظریکه در بارهٔ رابطهٔ حکومت با مردم دارند قوانینی وضع

میکنند که عموماً بی روح ومحدود و یکنواخت و فاقد بسط و تحرك وتنوع است . ازاین جهت باتحولات اوضاع اجتماعی واقتصادی هر کشور طولی نمیکشد که ناجوری و کوتاهی آنها همراه آثار سوئی که درافکار واوضاع زندگی میگذارد آشکارمیشود ودولتها مجبورمی‌شوند بااستمداد ازاقتصادیون وکارشناسان دیگرقوانین را تغییر دهند و تطبیق نمایند؛ زیانهای وضع و نسخ اینگونه قوانین مانند دیگرقوانینی که راجع به اساس وپایه اجتماع و اقتصاداست بحساب درنمی‌آید.

با توجه بعنوانها و شرائط مختلف مالیاتها و درآمدهای اسلامی‌این مطلب بخوبی فهمیده می‌شود که اصول قوانین اسلام دراین باره ناظر به گروهها ودرآمدها ومصارف مختلف است و با ارتباطیکه این احکام با قلوب و تشخیص عموم و همهٔ طبقات دارد دارای یك نوع تحرك وتنوع خاصی‌است که تحول اوضاع اقتصاد عمومی یا تغییرامکانات طبقات مختلف مردم، ازمیزان درآمدها ورشد اقتصادی نمی‌کاهد و وابستگی طبقات را تغییر نمیدهد .

علاوه براینها حاکم اسلامی‌بااستناد به اجتهاد وتشخیص مصالح‌دارای اختیاراست که درمواقع وموارد استثنائی، مالیات (ضرائب وخراج) برطبقه‌ای بسود دیگران وبرای مصلحت‌عموم وضع کند(ضرائب معمول درصدراسلام وزمان‌خلفاء وتغییر مقدار خراج ازهمین نوع بوده).

این‌احکام درزمینه تأسیس‌اولی روابط مالی‌دولت‌بامردم، ومردم با مردم است . پس‌ازاین اساس، انفاق بصورت پیوسته‌و نامحدود ازلوازم اولی ایمان وتقوا میباشد. گرچه انفاق درغیر

موارد وموضوعات مذکورعنوان واجب، ندارد ولی در قرآن و سنت آنقدربه انفاق وتعاون نا محدود تأکید شده که از وظائف اولی مسلمانان و در حد واجب میباشد. چنانکه کمتر کلمه‌ای درقرآن به اندازهٔ کلمهٔ انفاق ومشتقات آن و کلمات هم‌معنای آن ذکرشده؛ انفاق ازنظرقرآن ازجمله علائم وصفات خاصه متقین میباشد: « ومما رزقناهم ینفقون ـ سوره بقره آیه ۳ـ وازآنچه بهآنها روزی کرده‌ایم پیوسته انفاق میکنند». « وفی اموالهم حق للسائل والمحروم ـ سورة الذاریات آیه ۱۹ـ ودراموال آنان حقیست برای سائل و محروم » . و همچنین از صفات مخصوص نمازگذاران است : « وفی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم ـ معارج آیه ۲۴ـ و در اموال آنان حق معلومی است برای سائل ومحروم».

درمحیط تربیت کامل اسلامی ورشد ایمان وتقوا ، تعاون و تضامن ازحد انفاق پیش میرود و اشتراك در اموال و وسائل زندگی مانند یك خانواده پیش میاید ، چنانکه در صدر اسلام رسول اکرم صل‌الله علیه وآله ، درمیان گزیدهٔ مسلمانان مهاجر و انصار پیمان برادری بست و با این پیمان درخانه و اموال و وسائل زندگی باهم شریك شدند .

محیط تربیت و روابط اسلامی

محیط تربیت و روابط کامل اسلامی از مجموع، تعالیم اعتقادی واخلاقی وروابط عملی اسلام صورت میگیرد . چون این روابط بر اساس معنوی انسانی است و انسان موجود متطور و متکامل است روابط نیزگر چه بصورت ثابت مینماید ولی درمعنا متطور میباشد وازاین جهت روابط اقتصادی

نیز دریك حدود معین ثابت نمی‌ماند .

صورت این محیط از افرادیکه دارای هدف وتفکر خاص میباشند تشکیل می‌شود سپس باوظائف وروابطیکه به صورت یك واحد اجتماعی منتهی می‌شود کامل میگردد .

مجموع فقه اسلامی مبین این وظائف و روابط است . احکام فقه اسلامی به دوقسمت مجزا ولی مرتبط تقسیم می‌شود : عبادات ومعاملات . عبادات اعمالیستکه فقط بقصد تقرب بخدا صورت میگیرد و قصد قربت روح عمل و شرط اولی آنست . معاملات اعمالیستکه مربوط به علاقه بین افراد با یکدیگر وبا اجتماع میباشد و باید برطبق مقررات وشرائط خاص هریك از آنها انجام گیرد.

قصد قربت درانجام عبادت ، اندیشه را ازمحیط محدود خودبینی وسودجوئی برترمیآورد ومحورفکر وعمل را پیوسته بخواست خداوندکه همان صلاح وخیر کلی است برمیگرداند ؛ اثر تکرار عبادت این استکه این تحول وتغییردر دید و عمل ثبات مییابد .

بعضی‌ازعبادات ، صورت عبادت درآن نمایان است‌مانند نمازوروزه وحج ؛ بعضی‌دیگردرصورت اعمال وروابط اجتماعی یا اقتصادی‌یا طهارت در میآید ؛ مانند زکات، خمس ، جهاد، امر بمعروف ونهی‌ازمنکر، وضوء و غسل .

عبادت بهرصورت‌آن ، درکیفیت دیگرروابط اثرمستقیم یا غیرمستقیم دارد وعلاقه‌هاراآگاهانه محکم وپایدارمیگرداند وجلومیبرد ، بطوریکه درك مسئولیت را نسبت بافراد واجتماع ازحساب سود وزیان فردی و احساسات عاطفی و شعور قانونی

نافذتر و بالاتر می‌برد و کاملا وارد مرحلهٔ شعور عالی انسانی میکرداند. دراین مرحله خیر برای خیر، وخدمت برای خدمت وثروت درراه کمال انسانی وهمه برای خدا ومشیت ازلی وحکیمانهٔ اوانجام میشود. رشد فکری واجتماعی را جز این نمیتوان تعریف کرد. قرآن کریم علائم وصفات رشد ورشد یافتگان را چنین بیان کرده:

«واعلموا ان فیکم رسول الله لو یطیعکم فی کثیر من الامر لعنتم و لکن الله حبب الیکم الایمان وزینة فی قلوبکم وکره الیکم الکفر والفسوق و العصیان اولئك هم الراشدون ـ سوره حجرات آیه ۷ »[1]

از هر کس بقدر استعدادو برای هر کس بقدر احتیاج

این جمله شعار اولی اسلام و آخرین شعار سوسیالیستها است.[2] از مجموع احکام و تعالیم اسلام راجع بمالکیت و حدود آن این اصل محرز است که مالکیت اشیاء وتصرف و بهره برداری

---

۱ ـ «و بدانید که رسول خدا در میان شما است، اگر در بسیاری از امور از شما پیروی کند به مشقت دچار و دشوار... میشوید، ولی خداوند ایمان را ... محبوب شما گردانده و در قلوب شما آن را تزیین نموده، و کفر و بدکاری و سرپیچی را بتدریج ناپسند کرده، اینها هستند همان رشد یافتگان».

اطاعت از رسالت انسان را به آنجا میرساند که ایمان خود مطلوب و محبوب میشود و جمال آن دلها را میآراید، و کفر و فسق وسرپیچی ازحق خود، ناپسند میگردد وخودداری از

ازاین علاقه درحد عمل بمعنای وسیع آنست و توزیع (یاانفاق) برحسب احتیاج میباشد.

این اصل بوسیلهٔ احکامیکه مبین روابط اولی اقتصاد اسلامی است پایه‌گذاری میشود : پس از این پایه‌ها ودر مرتبه کمال ایمان ورشد فکری‌وپیوستگی‌اجتماعی‌به شعارهای برادری **«انماالمؤمنون اخوة»** وتعاون بیحد وبیدریغ **« تعاونوا علی آلبروالتقوا»** وانفاق ازهرچه درامکان است **« ومما رزقناهم ینفقون »** وبکار بردن همه امکانات وکوشیدن در راه‌خداوخیر **«وجاهدوابامو الکم‌وانفسکم‌فی‌سبیل‌الله»** باید عمل شود .

این مراتب درآیات قرآن واحکام‌اسلامی‌وعمل‌مسلمانان مشهوداست. تحول فکری واجتماعی مسلمانان نخستین، درمکه ومدینه نمایانندهٔ صورمختلف ومتطور روابط مسلمانان میباشد.

→

اینها برای سود وزیان یاترس وطمع نیست . این همان‌رشدفکری واخلاقی است .

۲ ــ اولین شعار سوسیالیسم « از هرکس بقدر استعداد و برای هرکس بقدرکار» است . میگویند این شعار در آغاز تحول سوسیالیستی باید مورد نظروعمل باشد . پس از تحقق کامل این شعار و تکامل رشد تولید و توزیع ، شعار « از هــرکس بقدر استعداد و بــرای هــر کس بقدر احتیاج » عملی میشود . بــا آنکه جمله دوم این شعار « برای هر کس بقدر احتیاج » بــا اصول ارزش کار ، ومالکیت و توزیع بقدرکار و تولید ، سازکار نیست، برپایه تکامل ناچارشده‌اند این شعاررا که‌مبتنی‌بروجدانیات است عنوان کنند و بپذیرند .

ممیزات ومخصصات اقتصاد اسلامی

با درنظر گرفتن مجموع اصول اقتصادی و احکام اسلامی ومقایسه آن بامکتب‌ها ی اقتصادی نوخاسته، این نتیجه مسلم استکه اقتصاد اسلامی باهیچیك ازاین مکاتب علمی ویاعملی ازهرجهت تطبیق نمیکند و امتیازات خاص بخود داردکه این امتیازات را میتوان دراین چند اصل خلاصه کرد :

۱ــ اقتصاد اسلام افراد را مالك ، درحدود محصول عمل بمعنای وسیع ، ومتصرف درمبادلات درحدوداحکام خاص میشناسد بیش ازاین حدود سرمایه‌های عمومی و تحدید مبادلات ازآن حاکم استکه در بعضی مالك ودر بعضی ناظر میباشد. از این‌رو اقتصاد اسلامی نه برپایهٔ آزادی بیحدمالکیت فردی است که نتیجهٔ آن سرمایه‌داری افسارگسیخته میباشد ، ونه مبتنی برمالکیت عمومی است که نتیجه‌اش سلب کلی مالکیت وآزادی فردی میباشد ونه مانند اقتصاد آمیخته ومزدوجیستکه حدود آن مبهم ونامعلوم باشد بلکه برای ثروتهای عمومی واشتراکی و فردی حدود و شرائطیستکه با سرشت انسان و نظام عادلانه و حقوق همه‌جانبه سازگار است : مالکیت فردی مبتنی برآزادی فطری و طبیعی افراد و اشتراك مبتنی بر منابع ومصالح عمومی میباشد.

اکنون نظریهٔ سرمایه‌داری واشتراکی نیزدرمرحلهٔ عمل هردوازنظر کلی خود منصرف میشوند؛ کشورهای سرمایه‌داری که

بر اصل مالکیت آزاد و نامحدود است ازاین اصل تجاوز کرده و پیوسته به سرمایه‌داری افسار گسیخته پابند و دهنبند میزنند و پی‌درپی منابع تولید و کارخانجات بزرك راملی میکنند. ازسوی دیگر اصول اشتراکی نظری باهمه‌جمودیکه دارد عملا مالکیتهای فردی را لااقل در محدود حوائج و ضروریات مانند مسکن و مزارع محدود ـ قانوناً یا بحسب رویه ـ آزاد کرده اند [1].

این تجاوز مشهود ازاین جهت استکه این دو نظر ناظر بواقعیات زندگی نیست بلکه محصول نوسانهای اقتصادصنعتی قرون اخیر مغرب‌زمین میباشد که پس از گذشت دورهٔ نوسان باید درحدود

---

۱ ـ بعد از انقلاب کمونیستی اتحاد شوروی ، تا بحال چندین بار در باره مالکیت خرده کشاورزان در مراکز مختلف نظرهای مختلف و آزادیهائی داده شده یا سلب آزادی شده . روزنامه اطلاعات ۱۶ دی ۴۳: «مسکو ـ پیرشلست، دبیر اول کمیته مرکزی حزب کمونیست «اوکراین» مقاله‌ای در پراودا نوشته که درآن از تولیدات خصوصی کشاورزی شدیداً دفاع شده است ، وی مینویسد در سالهای اخیر برای تولیدات خصوصی کشاورزی محدودیتهای زیادی بوجود آمده بود که باید مرتفع گردد و حزب کمونیست «اوکراین» بـه کمك کشاورزانی که مایلند بطور خصوصی بعضی محصولات کشاورزی را تولید کنند میشتابد . کمیته مرکزی حزب کمونیست و دولت اوکراین تصمیماتی اتخاذ کرده‌اند کـه در زمینه مـالکیت خصوصی، کلخوزهـا و کارگـران و کشاورزان حقوق بیشتری پیدا میکنند . کمیته مـرکزی حزب کمونیست اوکراین ضمناً به کمك دهقانانی کـه مایلند احشام داشته باشند میشتابد » .

پس از انقلاب کمونیستی روسیه، درسال ۱۹۲۱ نیز لنین با اعاده مالکیتهای کوچك موافقت کرد .

میزان حق و حقوق طبیعی قرار گیرد .

۲ـ از نظر اسلام علاقه‌های مالی و روابط اقتصادی با نحوه فکر وفطریات وعواطف وغرائز آدمی مرتبط است ومحیط اجتماعی واقتصادی انعکاس مجموعه همین علاقه‌ها میباشد وچون اقتصاد اسلام تعیین و تحدید این علاقه‌ها درجهت تحسین روابط اقتصادیست؛ اقتصاد اسلام اقتصادی مجزاازتوجیه وتربیت فکری واخلاقی واحکام عبادی واجتماعی نیست . رابطه فکری وعاطفی وحقوق افراد گرچه ازهم مجزا مینماید ولی چون این رابطه رشته‌های ناپیدائی ازنفوس بشری است درباطن بهم پیوسته ومؤثر دریکدیگرند؛ انسانها بحسب هدفهائیکه درزندگی تشخیص میدهند وبآن‌ها ایمان میاورند نحوه ارتباط ودیدشان نسبت به علاقه‌ها مختلف است واختلافات، صورت روابط را تغییر میدهد، چنانکه اعضاء بدن باآنکه هریك بنحوی مرتبط با مجموع بدن وکاری مشخص دارد باارتباطیکه بامجموعه اعصاب نخاع شوکی داردوآن بامغز مرتبط است ؛ افکار و اندیشه‌ها وتأثرات در هریك ازآنها بنحوی اثر میگذارد و تغییر وضع هریك نیز در دیگران تأثیر میکند . موضوع روابط اعضاء بدن وکارهای آنها وآثاریکه باهم ودرهم دارند و آثار اینها درکیفیات روانی وکیفیات روانی در اینها باندازه‌ای‌مهم استکه، دررأس مسائل روانی و طبی قرار گرفته و هیچ طبیبی نمیتواند بعلاج وتنظیم کار عضوی بدون‌درنظر گرفتن وضع ورابطه‌بادیگر اعضاء بپردازد و همچنین علاجهای روانی باطب ووظایف‌الاعضاء پیوسته است واندازهٔ مهارت وقدرت‌علاج طبیب و روانشناس باندازهٔ تشخیص همین‌روابط مرموز وپیچیده است .

اسلام ومالکیت

رشته‌های علاقه‌های انسان بایکدیگر وباموجودات مانند اعضاءبدن پیچیده‌ومرموزاست‌وکسانیکه‌تصورمیکنندیاباوردارند که‌باتوجه ودرنظرگرفتن یك علاقه‌ویك‌رشتهٔ مستقل مانندروابط اقتصادی انحرافها وبیماریهای‌اجتماعی‌را تشخیص داده‌اند وراه علاج را نشان میدهند ، بی شباهت به جادوگران وافسونگران ومارگیران‌نیستند که‌بایك‌دم ودودوداشتن یك‌نسخه‌وبایك‌افسون مدعی معالجه همه‌بیمارهای قبیله ودورکردن اجنه وافسونکردن هر ماری هستند؛ اینها میتوانند باتلقینها بیماری را تخدیر کنند یامار‌یرا بی‌حس کنند ولی سپس بیماری بوضع‌حاد تر عودمیکند ومار افسونشده با طغیانی بیشتر سربر میدارد. آیاعلاج غریزهٔ مال پرستی وروح طغیان بشری ، فقط‌بوسیلهٔ بررسی‌روابط‌اقتصادی و راه و روش آن شبیه باین علاجهای بدوی دوران توحش نیست ؟ !

اسلام تنظیم حدود حقوق‌وعلاقه‌ها راباتوجیه نظرو تحکیم ایمان وپرورش وجدان وارزشهای‌انسان مرتبط میداندو احکام وقوانین اقتصادی رابرطبق این اصول بیان کرده وچنان‌قوانین مختلف‌اسلام باهم‌وبا این اصول تلفیق یافته‌که فقط زوایای فکر و عقل متبلور حدود والوان آن‌را میتواند درك کند .

۳ـ حدود مالکیت‌وروابط اقتصادی‌اسلام‌راسه‌اصل ترسیم و تنظیم میکند : ۱ـ افراد، ۲ـ احکام، ۳ـ حکومت. افراد در حد رشد وبا حاکمیت ایمان ومسئولیت وجدانی‌درتصرفات مالی مانند دیگر امور آزادندومیتوانند در اموالیکه‌در حق دیگری نیست تصرف و بهره‌برداری کنند. این‌آزادی درمرتبه مبادلات محدود بحق مالکیت ناشی از عمل ، و حدود احکام و شرائط

صحت معاملات میگردد .

حکومت اسلام که باامام ووالی وخلیفه خدایامنبعث ازاواست چون اولی بتصرف وبرای اقامه قسط است ازجهت مصلحت و رجحان منافع اجتماع برمنافع افراد درصورت تعارض حق فرد باحق اجتماع ، اختیار داردکه تصرف ومالکیت افرادرا بیش ازآنچه قانون تجویز کرده محدود نماید .

حق اولویت امام و اولی‌الامر درعموم تصرفات برحسب تشخیص مصلحت از حقوق مسلم است ، و نصوص خاصی مانند : «کیلا یکون دولة ...» و قاعده «لاضرر» حق تصرفات مالی را بیشتر از دیگرحقوق حاکم ثابت میکند .

٤ـ توزیع مانندتولیدازنظر اسلام حق طبیعی وفطری مالك عمل است ؛ باین ترتیب کـه فرد دراختیار عمل آزاد است ، و عمل منشأ حق مالکیت میشود ؛ ازآثار این حق آنستکه مالك در تصرف وتوزیع فرآورده وملك خود آزاد باشد. حدود و قوانین محدود کنندهٔ تصرفات وحق مالکیت، ونظارت عمومی حاکم، ضامن تنظیم و تحدید توزیع وجلوگیر سود بری نامحدود میباشد . با این تحدید ونظارت چرا این حق بصاحب اصلی آن که صاحب کاراست واگذارنشود؟ چنانکه گفته شد: این غیر طبیعی است که نتیجه کارومحصول کوشش افرادکه آزادآفریده شده‌اند دراختیار سرمایه دار یا دولت قرارگیرد واینها بهمان اندازه که به ابزار کارخانه روغن میزنند وآنهـا رابرای کار بیشتر آماده میکنندبه افرادانسان وسیله‌غذا ومعیشت محدود بدهند واستقلال وآزادی وشخصیت افراد راکه ازهرچیز با ارزشتر است بعناوین مختلف و فریبنده بگیرند . اگرعامل و مالك در تصرف و توزیع آزاد

نباشد وتوزیع درحد عمل باقیداحتیاج محدود شود هم مالك بحق ازحقش محروم گردیده ،هم ارزش انسانی نا دیده گرفته شده ، واین دومحرك اصلی حسن عمل وظهور استعداد است .

زیرابنا براینکه توزیع درحداحتیاج عامل باشد (باآنکه احتیاج انسان محدود ومشخص نیست) افراد عامل هیچ محرکی برای تولید بیش از احتیاج تشخیص داده شده ندارند ،ازسوی دیگر کسانیکه توانائی کار ندارند یا کارشان وافی احتیاجشان نیست باید محکوم بفنا شوند ! آیامیتوان این گروه مردمرا از نظر دور داشت باآنکه این گروه دارای حقوق انسانی هستند و بیشتر اینهادارای حق عمل گذشته یامولدویاسرپرست استعدادهای آینده نیز میباشند .

ن ـ براساس اصول اقتصادی اسلام ، حق مالکیت وتوزیع فراورده‌های طبیعی ، مبتنی برحق تصرف وتوزیع منابع طبیعی میباشد؛ باین ترتیب که زمین وهمهٔ منابع طبیعی ازآن همه است، ودولت که ولی ونمایندهٔ مصالح عمومی است دارای حق نظارت وتوزیع میباشد . درمرتبهٔ بعد هرکس در حد احیاء (زمین) و مقدار استخراج (درمعادن زیرزمینی وناآماده) وحیازت (در منقولات طبیعی مانندسنگهای روی زمین وآبهای جاری وحیوانات دریائی وصحرائی) ، دارای حقی میگردد، ومادام که این عناوین ونسبتها باقی است ، این حقوق برای افراد باقی میباشد .

این حقوق تاحدیکه به مصلحت عموم زیان نرساندمحفوظ است ، چون منابع واشیاء عمومی بوضع طبیعی ازآن عموم است وتصرفات درآن بحق عموم محدودمیگردد، بنابراین اگر کسی دارای وسائل وامکاناتی بیشتر ازمعمول و دیگران بود، قانون

مالکیت عمومی وقدرت‌حکومت، احیاء وحیازت واستخراج او را محدود وسوء استفاده‌اش رامممنوع میکند.

براین مبنا توزیع‌اولی منابع طبیعی منشأ تولید وظروف تولید درمرحلهٔ بعدتوزیع‌راکه حق‌اولی مالك‌است تنظیم‌میکند، از این نظر توزیع فراورده‌ها از تولید و توزیع طبیعی منفصل نیست تاتوزیع جداگانه درنظر گرفته شودوباتولیدتطبیق گردد. چون عمل‌تولیدی‌منحصر به فراآوردن موادطبیعی وآماده کردن کالاها نیست، بلکه شامل تصرفات مفید پس از آن ودر دسترس نیازمندان قراردادن، هم میشود. حق‌این‌واسطه‌ها نیز بایدمورد نظر باشد، پس درمبادلات (تجارت وکسب) تاآنجاکه برمبنای عمل مفید باشد حق‌واسطه (تاجرو کاسب) طبیعی‌ومشروع‌میباشد (درفرمان امیرالمؤمنین‌ع بوالی مصر که‌پیش ازاین‌متن‌آن‌ذکر شد، نقش‌مفید تجار وصنعتگران رادرتولید وتوزیع باهم آورده و ارزش‌کار آنهارا بیان‌کرده) . احکام اسلام با آنکه این حق طبیعی را تجویز کرده ازمبادلاتیکه عمل مفید درمیان نباشدنهی نموده؛ نهی کلی‌وعمومی: «لاتأکلوا اموالکم‌بینکم بالباطل...» ناظر بهمین است . علاوه بر تحریم معاملات ربوی وشبه ربوی از مواردیکه سودبری بباطل وبدون عمل‌مفید ممکن است رخنه کند فروع‌فقه اسلامی جلوگیری کرده ، نهی ازبیع‌قبل‌از قبض، تلقی رکبان (باستقبال کاروان رفتن وپیش‌ازورود بشهر کالاهای آنهارا خریدن) برای جلوگیری از اینگونه سوء استفاده ها یااستفادهٔ بدون‌عمل‌است. حدودوشرائط‌معاملات وتشریع‌خیارات (اختیارفسخ‌بیع) برای فرصت‌بررسی‌کامل کالاهای مورد معامله‌و رسیدگی‌بارزش واقعی‌وجلوگیری‌ازانتفاعهای‌نامشروع میباشد.

با اینگونه آزادی محدود در مبادلات ونظارت دولت در کالاها قاعدهٔ عرضه وتقاضا بمفهوم سرمایه داری نمیتواندحاکم برمبادلات‌گردد ، زیرا تقاضا درعرف سرمایه داری ودروقع آن، به قدرت خرید وپولداری برمیگردد . ولی تقاضا برمبنای فقه اسلامی درخواست ناشی ازاحتیاج است . بنا براین عرضه ودر دسترس قراردادن، درهمان حد رفع احتیاجات ضروری‌یا کمالی میباشد ، وبازار ملعبهٔ حرص سرمایه داری نمیگردد تا راه برای تقاضای‌کاذب وبرای سود بری ظالمانه (اکل‌بباطل) بازگردد .

بنا براین‌حقوقیکه درمنابع‌واشیاء طبیعی بوسیلهٔ احیاء یا کشف‌یاحیازت، یافت‌میشودمنشأاولی‌توزیع‌این‌منابع‌وموادمیباشد ولی‌این‌حقوق‌مترتبه‌موجب‌حق‌مالکیت‌مطلق نیست. حق‌مالکیت‌مطلق به‌اشیائی ازمحصولات‌زمین وموادتعلق میگیردکه محصول‌عمل و نمایانندهٔ‌کوشش انسانی‌است. برمبنای این‌حق، مالك محصول عمل‌درتصرفات‌خودنسبت بآن‌آزادمیباشد، تاآنراصرف واستهلاك کند، یابکار دیگرخودیادیگری‌ضمیمه نماید ومنشأ‌کارجدیدی گردد . محصول عمل چه بصورت‌کالا یا تبدیل آن به نقد منشأ ومحرك‌کارهای جدید و ازآنها به‌امور تازه‌تری میگردد و در هر صورت سرمایهٔ‌کار اول دخیل وسهیم میباشد وسهم دستهای درپی‌درآمده‌درحدود عملی است که بامحصول‌کار یاکارهاضمیمه گشته . احکام اسلامی‌در یك‌یك‌این‌بندها (عقود) وداد وستدها (معاملات) نظارت امری ونهیی(سلبی وایجابی) دارد تاباحفظ آزادی از سود بری بباطل (بدون عمل نافع) جلوگیری نماید

وراههای آنرا ببندد.[1]

این حقوق مترتب درتصرف و توزیع که براساس منابع طبیعی آغاز میگردد مخصوص اصول اقتصادی اسلام میباشد زیرا روش عملی سرمایه داری، طریق حق وعادلانه‌ای درتصرف وتوزیع سرمایه‌های طبیعی ندارد. ازهرطریق که این منابع بدست آید همین که مورد حق سابق دیگری نباشد، دارای حق مالکیت مطلق میگردد (نه حق انتفاع محدود) از این رو در تولید و توزیع فرآورده‌ها، سرمایهٔ اولی ـ از هرطریق بدست آمده باشد ـ و وسائل تولید دخالت دارد ومنشأ سودسرمایه داری میباشد.[1]

مارکسیسم کیفیت تصرفات انسانرا درمنابع طبیعی بدست تحولات وسائل تولید و اطوار تاریخ سپرده تا بر حسب آن مقدرات، رابطهٔ انسان بااین منابع تعیین یاتحدید گردد. لذا اختلاف این دوقطب(اشتراکی وسرمایه‌داری) بیشتر حول محور کالاهای تولیدی وصنعتی میگردد ومنابع طبیعی درحاشیهٔ چرخ فلکی است که هریك حول محور اصول خودمیگردانند.

اسلام اساس ومرکزحیات بشری رابرمنابع طبیعی مستقر کرده وآنها را نه بدست زورمند سرمایه‌داری داده ونه بدست

---

۱ ـ بنابرهمین اصل، کسیکه خانه‌ای اجاره میکند نمیتواند به بیش از مال الاجاره بدیگری اجاره دهد مگرآنکه عملی در آن انجام داده باشد. وهمچنین در «مضاربه» کسیکه قرارداد عملی را دربرابر سودمشترك پذیرفته حق ندارد آنرا بدیگری واگذارد وخودسود بدون عمل بردارد. حرمت ربا نیز چنانکه شرح داده شد ازهمین جهت است. این احکام نظر همه یااکثر یاعده‌ای ازفقهای اسلام است.

تقدیر تحولات آلات تولید. ازنظر اسلام آن دستی که باید منابع حیاتی را دردسترس معیشت انسان قراردهد، دست انسان کارگر است درحد عمل وحفظ حق اجتماع.

چون حق تصرف وتوزیع منابع طبیعی برای افراد نسبت بموضوعات نسبی است، حقوق یکسان ایجاد نمیشود. باین ترتیب که: درزمین‌های موات حق تصرف واحیاء تاآنجا است که عمل احیائی صورت گرفته و تا آن زمان است که این صورت باقی باشد. درزمین‌های قابل استفاده مانندمراتع وجنگلها وآبهای جاری باندازهٔ حیازت وبهره برداری بعنوان حق الحیازه، برای حائز حقی ایجاد میکند وتا وقتی که درحد حیازت بهره‌برداری میکند دیگری نمیتواند مانع اوشود، جزدرمورد مصلحت عمومی که حق حاکم محفوظ است. حکم سنگهائی که کسی جمع کرده، وصیدی که بدام افکنده یا ازدریا استخراج کرده، خیمه‌ای که درگوشهٔ بیابان زده نیزهمین است. این حقوق بادوشرط ایجابی وسلبی ثابت میگردد: شرط ایجابی همان احیاء وحیازت برای انتفاع است؛ شرط سلبی این است که منظور تجاوز بحق عموم یافرد واحتکاردرمیان نباشد.

درمعادن که ملك عموم است تنها کشف واستخراج سطحی ایجاب حق برهمهٔ معدن نمیکند. آنچه ازاعماق زمین کشف و استخراج میشود درهمان حدود موجب حق میگردد. بنابراین معادنی که درسطح زمین است ویا بطورطبیعی وآماده برای انتفاع درزیرزمین میباشد برای کاشف واستخراج کننده بیش ازحق کشف و انتفاع درحد استخراج نیست.

با حفظ حقوق فرد چون حق عموم نیز باقی است حاکم

اسلامی برای مصارف عمومی بهر اندازه مصلحت دانست بر زمین‌ها خراج می بندد، و از معادن، گرفتن خمس (یك پنجم) واجب است. این اساس توزیع سرمایه‌های طبیعی است که توزیع فرآورده‌ها برهمین مبنا پیش میرود.

۶ـ چون منابع طبیعی : زمین ، آب ، جنگلها ، بیشه‌ها ، دریاها و معادن سرچشمه‌های زندگی بشر و همهٔ جنبندگان است، اگر حدود حقوق وانتفاع وتوزیع آن بصورت عادلانه و روشنی ترسیم گردد در رشته‌های دیگر وسائل معیشت بتبع آن سامان می‌یابد ودیگر مشکلات روابط اقتصادی تا حدود قابل ملاحظه‌ای حل میشود . محققین اقتصادی، عصر صنعت چون بیشتر توجهشان به‌حل مشکلات صنایع وفرآورده‌های صنعتی معطوف شده دربارهٔ تنظیم وتقسیم منابع طبیعی راه حل‌های عادلانه وروشن وقاطعی ندارند که هم‌مورد قبول ورضایت صاحبان اصلی‌واولی‌این منابع شود وحقوق آنان تأمین گردد وهم تولید ازاین منابع گسترش و افزایش یابد. کلیدهائی که نظریه سازان ساخته‌اند نه‌یك‌نواخت است، ونه همه درهای بسته را میگشاید.

اصول سرمایه داری برای گشودن این درها در حقیقت کلیدی ندارد و واگذار بزور قانونی و غیر قانونی نموده . اشتراکیون درعمل روش واحد روشن‌اثباتی ندارند . گرچه در نفی‌زمین‌داری (فئودالیسم) اتفاق نظر دارند و نظرهای اثباتی آنان با همهٔ اختلاف درهر محیط اقتصادی با شرائط و منافع مختلف تطبیق نمیکند. آنچه در بارهٔ وسائل و نتایج صنعتی و چگونگی توزیع کالاهای آن ورابطه باکارگران وحقوق آنان در نظر گرفته‌اند یا اجرا میکنند ، نمیتوان دربارهٔ منابع طبیعی و

فرآورده‌های آن وحقوق کشاورزان وکارکنان درمعادن وصیادان، وامثال آنان در نظر گرفت یا اجراء کرد زیرا: منابع طبیعی برحسب وضع اولی از آن عموم است ومالك خاصی چه فرد وچه دولت ندارد وعموماً مانند دستگاههای صنعتی مستهلك نمی‌شود وآنچه استهلاك دارد یا ازآن کاسته می‌شود، بیش ازحق انتفاع عامل مورد حق خاص کسی نبوده: ازاینجهت کسانی که درمنابع طبیعی دست اندرکارند، صاحبان حق اولی یامالك اصلی موارد وموادآن میباشند. آن مواد اولی که دست عامل ازمتن وسرچشمهٔ طبیعت گرفته هرعملی درآن صورت گیرد وبهرصورتی درآید حق عمل عاملین اولی درآن محفوظ است چنانکه اسلام این حق را ثابت و محترم دانسته وسرمایهٔ اصلی محسوب میدارد[1].

بنابر این کسانی که در آغوش طبیعت میکاوند حق دارند که خود را فرزند ارشد و علاقمند بآن و دیگران را عائله و نان‌خور خود دانند. اینها کـه پیوسته دستی در کار گشودن سرچشمه های طبیعت دارند و دست دیگر بسوی خلق محتاج گشوده‌اند، نمیتوانند ساعات وروش کار ومقدار محصولشان را

۱ــ چون کار اصلی سرمایه ومحرك اعمال دیگر است و کارها و تغییرات بعدی برمحصولات اولی وارد میشود، این حق مالکیت درهمه مراحل محفوظ ومنشأ سود است، ازاین نظر وسائل وآلاتی پس ازاین درراه تغییر وتبدیل سرمایه اصلی بکار افتد، ودستهای کارگرانی که دراین راه بکار میرود، چون درطریق بثمر رساندن یا بهره برداری بیشتر برای آن سرمایه‌های اصلی میباشند، ودر کنار آنها قرار میگیرند جز اجرت در حد استهلاك آلات یا مصرف عمل انسانی حق دیگری ندارند ودر سود آن سرمایه‌ها شریك نیستند.

محدود کنند . تحمیل تحدید یا تغییر در کار آزاد آنها که احتیاج و علاقه وذوق محرکشان میباشد ، موجب اختلال زندگی آنها و معیشت عموم است . رابطه وعلاقهٔ اینها به زمین وباغ و کشتزار واحشام ، مصنوعی وتخیلی نیست ؛ اینها درمحیط خود بطبیعت و محصولات آن مانند طفل به پستان و دامان مادر انس وعلاقه دارنـد .

با توجه باین جهات وخصوصیات زندگی واخلاقی، کارو وضع کارکنان دردامان طبیعت شباهتی به کارگران ومزدبگیران کارخانجات ندارد . کارگران کارخانجات هر اندازه بهره مندی ومزد داشته باشند، چنان رابطه وعلاقه بکارخانه ودستگاه تولید ندارند و ساعات کار و مزد و محصول کارشان محدود است . کلید کارخانه و اختیار کارشان بدست دولت یـا سرمایه دار میباشد تـا هر وقت بخواهد دستگاهها را ببندد و آنهـا را اخراج کند یا تغییرشان دهد یا ساعات کار ومزدشان را بالا و پائین برد .

بنابراین اینگونه دخالتها درحدودکاروحقوق دهقانان و کشاورزان اشتباه وزیان‌آوراست. دخالت‌درکارآنها باید درحد دادن حقی باشدکه درتصرف و انتفاع دارند ودستهای متجاوز بحقوقشان ازهر کس و هر طبقه ای باشدکوتاه گردد ، و برای پیشرفت‌کارشان بآنان هرچه مقتضی است کمك شود

این مقایسه برای روشن کردن و بدست دادن نمونه‌هائی است ازوضع مشکل تعیین‌حدودمالکیت منابع طبیعی و زمین و اصلاح عمومی وضع کارکنان ودیگر مشکلات وعدم انطباق آن با وضع صنایع . نظر باین قبیل مشکلات است که اشتراکیون با

وحدت نظری که در طرد مالکیت نامحدود اراضی دارند و فئودالیسم را محکوم میدانند در تحدید علاقه مالکیت زمین و تعیین مالك آن که آیا مطلقاً ملی باشد ودراختیاردولت درآید یا دولت مالك باشد یا زارع ، ومالکیت زارع و مقدار آن چگونه وچه‌اندازه باشد ، نظروروش یکسانی ندارند ودر کمتر کشوری چه کشورهای اشتراکی یا غیراشتراکی درهمه‌جا ودرهمه شرایط وضع مالکیت زمین و کشاورزان یکسان و یکنواخت است وهیچ یك اززعماء اشتراکی و علمای اقتصاد مدعی نشده‌اند که وضع مالکیت زمین وروابط آنرا با انقلاب بهرصورت که باشد یا با قانون‌وتصویب‌نامه مانند سرمایه‌های‌صنعتی‌وتجارتی بتوان یکسره تغییر داد وروبهبودی پیش برد.

نظراسلام دربارهٔ اراضی چنانکه قبلا بتفصیل وبا اسنادبیان شد . نظری قاطع وطبیعی‌است ومیتوان‌نظراسلام را دراین‌باره درسه اصل که پایه واساس میباشد خلاصه‌کرد :

اول ـ زمین ودیگر منابع طبیعی ، عمومی وتحت نظارت امام (یاحاکم اسلامی) ویاملك اوباشد وملحق باین اراضی‌آن قسمت از اراضی است‌که بطرق مخصوص و مبین در فقه بدست مسلمانان آمده و همچنین است‌آن قسمت ازاراضی که ازطریق غیرمشروع یا بعنوان تیول ، اشخاص ضبط‌کرده اند .

دوم ـ احیاء اراضی منشأ اصلی مالکیت محدود یاحق اولویت‌یا تصرف‌است. بنابراین‌اصل، احیاءکننده مادام‌الاحیاء و نظراحیائی مالك و متصرف بحق‌آن قسمت از زمین است‌که احیاءکرده

سوم ـ دولت وحاکم‌اسلامی‌برحسب مصلحت عموم وبرای

اصلاح اراضی میتواند مالیاتی(که عنوان خراج دارد) بر اراضی احیاءشده ببندد و مالیاتی بعنوان زکات و با شرائط آن از عوائد زمین باید گرفته شود که نخست صرف تأمین کسری ومعاش زندگانی کشاورزان محل گردد .

بر اساس این اصول در کشورهای اسلامی که به ایمان و عقیدهٔ عمومی اتکاء دارد، سریعتر وآسانتر از هر نظریه وقانونی میتوان وضع ارضی را بصورت عادلانه تعدیل کرد و محصولات ارضی را افزود و از تجاوز به دهقانان جلوگیری کرد .

در کشورهای اسلامی که بر حسب ضرورت تاریخی واوضاع عمومی زمان مسلمانان ناچارند که در وضع کشاورزی و کشاورزان تجدید نظر کنند وروشهای گذشته را که با موازین اسلامی عموماً سازگار نبود تغییر دهند بر حکومتها است که پیش از هر کار به این اقدامات مبادرت ورزند :

الف) اراضی موات وبائر مستعد را که چندین برابر بیش از اراضی احیاء شده وزیر کشت است رایگان در اختیار افراد آماده برای احیاء گذارند ووسائل تهیه آب وآبیاری ـ که امروز کاری ساده و آسان است ـ و بذر وکود را رایگان یا بعنوان وام بآنها بدهند . با اینکار کشاورزان مالك بالاستحقاق بذر و حق در زمین و آب میشوند و با دلگرمی و بدون اضطراب و نگرانی از اینکه بذر و ملکشان مورد حق غیر باشد یا مدعی بسراغشان آید کار خود را پیش می‌برند وبر محصول و احیاء می افزایند .

ب) تحدید مالکیتهای سابق دهات و کشتزارها به زمین‌های مزروع و زیر کشت و حریم آنها و دادن حق بذر افشانی

بەدهقانان. با این دوعمل موانع ازجلو کشاورزان برداشته میشود ودرعمل وکارخود آزاد ومستقل ومالك بالاستحقاق محصول خود میشوند ومالکین سابق مجبورمیشوند بهرصورت زندگی کشاورزانی که دراملاك آنها مشغولند تأمین کنند وآنهارا نیز راضی نگهدارند والا چون جلوراه کشاورزان باز میشود و میتوانند هجرت کنند مالکین ناچارند املاك خودرا بائر گذارند ویا ارزان و باقساط بفروشند.

ج) برداشتن قدرت حکومت ومأمورین ازپشت سر مالکین چون مالکیت غاصبانه وتیولداری درکشورهای اسلامی پشتیبانی ازاحکام اسلام وقوانین متخذازآن ندارد؛ فقط حکومتها هستند که از زورگویان برای بهره برداری خودپشتیبانی میکنندوبسا برای صورت قانونی دادن بکارهای خود قوانینی برخلاف اصول اسلام وضع میکردند و مالکیت جابرانه درکشور های اسلامی جزاین پشتیبانی نداشته وندارد. بنابراین اگردولتها با برداشتن پشتیبانی خود ومصوبات خود ازاینگونه مالکین سلب قدرت کنند دیگر آنهاچه قدرتی دارند که زمین هارا بنصب ضبط کنندودهقانان را ببندکشند وحق و نان آنهارا ازگلویشان بگیرند.

د) گرفتن مالیاتهای خراجی وزکاتی از احیاء کنندگان زمین و محصولات خاص ودرحد نصاب وتصرف کردن درآبادی وعمران بیشتر وکمك به دهقانان.

اگرحکومتهای اسلامی بخواهندراستی تحول وانقلاب ریشه‌دارو پایدارایجاد کنندو کشورهای اسلامی را ازهرجهت آبادومستقل گردانند واقتصاد واخلاق راترقی دهند وهریك وهرروزنخواهند راهی درپیش گیرندوچندقدمی پیش روندوچون بموانع برخوردند

برگردند وبا تصویب نامه‌ها وقوانین ضدو نقیض، خودومردم‌را سرگردان کنند ، این اصول که متکی به ایمان و موافق باسنن ملی‌است ساده ترین وآسانترین طریق است واگر مقصود همین باشد که‌خودرامترقی‌وهمپای‌دیگران نشان دهند وازآنها چشم‌بسته تقلید‌کنندووسیلهٔ تبلیغات برای‌خودتهیه‌کنند، بایدبدانند که‌با‌این نظروابن‌نیت کاری‌ازپیش‌نمیبرند: **اولئك‌الذین ضل‌سعیهم فی‌الحیوة‌الدنیا وهم یحسبون انهم یحسنون صنعا.**

۷ ـ حق مالکیت بمقیاس عمل ، ازحق انتفاع واستثمار منابع طبیعی شروع میشود ودرمعاملات ومبادلات محدودباحکام وارد میگردد و در امتداد زمان بسرحد مرگ متوقف میشود بنابراین برای‌مالك وصاحب حق،حق هیچگونه تصرفات بعداز مرگ باقی نمی‌ماند وپروندهٔ عمل‌وکسب مالی او ـ مانندکسب خیر وشر ـ بسته میشود.

حق‌تصرف‌در‌ثلث‌مال،استثنائی‌وبرای‌جبران‌حقوق‌خویشان یا درراه خیرات‌وتأمین‌حق اجتماع است، تاآگرمیراث‌وارثین وافی بزندگیشان نباشد یا خویشان مستحقی از غیر طبقهٔ وارث درمیان باشند یااحتیاجات عمومی ایجاب کند، کسیکه درآستانهٔ مرگ واقع شده میتواند از ثلث مال خودبرای چنین مصارفی وصیت کند: «کتب علیکم اذا حضر احدکم الموت ان ترك خیراً الوصیة للوالدین و الاقربین بالمعروف حقاً علی‌المتقین» آیهٔ ۱۸۰ سورهٔ بقره [1].

---

۱ ـ برشماسر نوشت‌شده،همین که‌یکی‌ازشمارامرگ فرارسید، اگراندوخته‌گزیده‌ای پس ازخود باقی‌گذارد ، وصیت‌کند دربارهٔ پدر ومادر وخویشان باندازهٔ شایسته (درحد عرف وعادت) این حقی است بر تقواپیشگان .

پس ازآنکه بافرارسیدن مرگ علاقه‌ومالکیت وتصرفات شخص ازاموال خودقطع‌شد ، محصول عمل وی نه‌باید متمرکز شود ونه ازموارد رشته های عواطف وعلاقه های محرکه خارج گردد بلکه بایددرحدقدرت تولید ومسئولیت سرپرستی،ماترک تقسیم وتوزیع گردد .

توضیح اینکه در احکام ارث سه اصل اساسی را بایددر درنظرگرفت : اصل محرك در عمل ، اصل عدم تمرکز ورکود مال ، توزیع درحد قدرت تولید و مسئولیت . محرك در عمل وکوشش، پس‌ازاحتیاجات شخصی‌علاقه وعواطف باولاد ووالدین وخویشانی است‌که بواسطه اینها مربوط میشوند . انگیزه‌انسان درکوشش وکار مستمر و وارد شدن در میدان پر مشقت زندگی همین عواطف وعلاقه‌ها میباشد. این‌علاقه‌ها آنقدر محرك‌وشدید است‌که انسان درراه‌آسایش موارد علاقهٔ خود ازآسایش ولذات وچه بسا ازجان‌خود چشم می پوشد. چون محرك اعمال مستمر عامهٔ مردم همین علاقه‌ها میباشد ، موارد این عواطف و علاقه‌ها حقی درمحصول این اعمال دارند. اگرمیراث بازماندهٔ‌کسیکه حق‌تصرف اوقطع‌شده‌به علاقمندان نسبی وسببی اونرسد ، نیروی محرك عمل سست و نا توان میگردد و بهرهٔ اجتماع از نیروی انسانی کاسته میشود .

بنا براین‌خارج کردن‌میراث ازشعاع‌علاقه‌برخلاف‌فطرت ومصلحت‌اجتماع‌است[1]. اصل قانون‌ارث وممنوع بودن‌ارث‌گذار

۱ـ همچنانکه‌ملکات وخوبها وعوارض‌جسمی که‌قسمتی‌نتیجه عمل‌واکتساب‌است‌بوراثت‌طبیعی‌به‌نسل‌منتقل‌می‌شودومجموعاً‌عامل‌مهم تکامل‌موجودات‌زنده‌است، محصول‌مادی‌عمل وکوشش نیزحق طبیعی

از تصرفات بعد از خود، میراث را جز در موارد معدود واستثنائی درمیان وارثین بنسبت خاص تقسیم و توزیع میکند.

وارث اخلاق وملکات میباشد. در حقیقت وارث صورت دیگری از گذشته است وچنانکه گفته شد عواطف وعلاقه‌ها خودمحرك مؤثری در کوشش و عمل هستند بنا براین سهم ارث حق طبیعی و عاطفی وارث میباشد بلکه وارث خودشریك واقعی درارث است. ولی نباید این مطلب را نادیده گرفت که آن مالی بمیراث و ارث میرود که محصول عمل خالص ومشروع ارث گذار باشد؛ نظر بهمین واقعیت استکه علاوه براحکام معاملاتی وحقوقی تحدید کننده. درضمن آیات ارث چندین بار این جمله (بااختلاف ضمیر) تکرارشده: «من بعد وصیة یوصی بها اودین» بنا بر این پیش ازتوزیع میراث باید همه حقوق وصیت شده و نشده برداشت شود ومیراث تصفیه گردد.

پیش ازآیات ارث این دو آیه رانباید ازنظر دور داشت: «ولاتؤتوا السفهاء اموالکم التی جعل الله لکم قیاماً وارزقوهم فیها واکسوهم وقولوا لهم قولاً معروفاً. وابتلوا الیتامی حتی اذا بلغوا النکاح فان آنستم منهم رشداً فادفعوا الیهم اموالهم ...» آیه ۵ و ۶ سوره نساء - اموال خودرا که خداوند وسیله قیام شما گردانده به سفیهان ندهید ازقسمتی از اموال آنها را روزی دهید وبپوشانید وگفتار نیك با ایشان گوئید وبیازمائید یتیمان را تاچون بس زناشوئی رسیدند، پس اگر در آنان دریافت رشد کردید، آنگاه اموال آنان‌را بخودشان دهید...

چون بحث آیات در پیرامون حقوق تصرفات مالیست، مقصود ازسفاهت ورشد دراینجا نیزمربوط بتصرفات مالی میباشد؛ بنابراین کسانیکه قدرت فکری در تصرف و تولیدمفید وبصیرت درمصرف نمودن

اصل ارث وتوزیع آن ناظر بعلاقه‌ها ونسبت های محرکه است، ولی چگونگی تقسیم بیشتر ناظر بمصلحت وارث واجتماع میباشد. ازاین نظر مقدار مسئولیت نسبت بدیگران وقدرت تولید وتوزیع دخالت میکند، وچون مرد مسئول کفالت زن وعامل عمومی بکار انداختن ثروت است، درهر طبقه‌ای حق اودو برابر زن میباشد. زن چون تحت تکلف مرد قرارمیگیرد وبرای تولیدو کفالت اولاد ساخته شده نه تولید ثروت همین که با مردی همسر و هم دست شد دارای دارائی متساوی میشود. وچون خرج واستهلاك ندارد وشوهر بایدازهرجهت ازاوکفالت کند میراث او معمولا ذخیرة راکدیست ، وآنچه ازراه کسب وکار نیز بدست آورد از آن خود است :

«ولاتتمنوا مافضل الله به بعضکم علی بعض للرجال نصیب مما اکتسبوا وللنساء نصیب مما اکتسبن واسئلوا ـ

درراههای مجازومشروع ندارند، اموال مورد تعلق حق تقدیری آنها (بمقتضای ضمیر: اموالکم) ازآن عموم ودر تصرف حاکم قرارمیگیرد. پیش، ازاین به تعلیل ضمنی آیه «اموالکم التی جعل الله لکم قیاماً» اشاره شد. ازظاهراین آیه چنین استفاده میشود که اموال برحسب وضع عمومی متعلق باجتماع وبرای قیام عموم است وحقوق فردعارضی وفرعی میباشد . ازاین جهت درحال سفاهت وفقد رشداز کسیکه در معرض تعلق ارث یادیگر حق است این حق بعموم که دارای حق طبیعی واصلی است برمیگردد : «اموالکم التی» وچون صاحب حق فرعی واجد رشد گردیده بوی بر میگردد : «اموالهم» .

اسلام ومالکیت

الله من فضله ان الله بکل شئی علیما-سورهٔ نساء آیه ۳۲،[1]

این آیه سه اصل اساسی را بیان میفرماید: امتیاز استعداد ها بنا براین امتیاز، تمناهای بیجا وکینه‌های درونی نسبت به‌اشخاص نباید پیش‌آید. اصل بهره وسودعمل برای مردوزن که هرکس برطبق عمل وکوشش خود باید بهره گیرد. بجای عقده هاو تمنیات نا بجا هرکس باید استعدادها و نیروهای خود را بکار اندازد تا از مبدأ لایزال قدرت بیشتر بهره‌مند شود.

با توجه باین اصول نفسانی و روابط عمومی، قوانین حکیمانهٔ ارث اسلامی (مانند دیگراحکام وقوانین اسلام) مانند نظام آفرینش بسی حکیمانه‌ومتقن‌است. واینراجزصاحبان‌اندیشهٔ درست ومتقن نمیتوانند درک کنند.[2]

---

۱ - آرزو مکنید بدانچه که خدا بعضی از شمارا بر بعضی دیگر برتری‌بخشیده است، برای‌مردان بهره‌ای است ازآنچه کسب کرده‌اند وبرای زنان بهره ایست‌از آنچه‌کسب کرده‌اند، از خدا بخواهید تا ازمبدأ فضلش برای‌شما بیفزاید. خداوندبهرچیز بس دانا است.

۲ - مقلدین‌وخودباختگانی که ازخود تفکرواندیشه‌ندارند، یا برای جلب حمایت‌زنان یا انگیزه‌های دیگراظهارنظر میکنند، مورد نظر نیستند. و حکم خاص میراث زن مانند دیگر حقوق و حدودزن، ربطی‌بمقام واحترام زن‌ندارد وازشأن ومقامیکه‌شایستهٔ زن، وزن شایسته است نمیکاهد. از این گذشته یکفرد مسلمان در برابر شارع الهی که محیط بر مصالح است لااقل درحد تعبد نسبت به یک‌قانون‌گذار بشری ویک طبیب معالج، بایدمتعبد باشد. برای جلوگیری ازطغیان کسانی که در اجتماع مسلمانان وبنام یک فردمسلمان‌نه‌پیرومصلحت‌ونه‌دارای تعبدند مسلمانان غیرازاستدلال ومنطق طرق دیگری باید پیش گیرند

۸ـ تحدید در تصرف. پس از تحدیدات حق مالکیت وانتفاع وحقوق مبادلات و تحدیدات حقوق واجبه مانند زکات. خمس، صدقات، احکام اسلامی طرق مصرف رانیز محدود کرده؛ تحدید مصرف ایجاباً بر تولیدکالاهای مفید میافزاید وهم ثروتها را درراه رشد اقتصادی وبکار انداختن نیروهای انسانی پیش‌میبرد. سلباً ازرواج کارخانجات و فرآورده‌های مفسد ومضر بافراد و اجتماع جلوگیری میکند.

تأثیر کیفیت وکمیت مصرف، در چگونگی در آمد وهردو درچگونگی تولید وتوزیع پوشیده نیست:

کسیکه راههای مصرف مضر وبیهوده‌رابروی خودگشوده وسپس باینگونه مصارف معتاد شده، برای یافتن راههای در آمد نامشروع پیوسته عقل واندیشهٔ خودرابکاربرد وبتدریج راههای دزدی واختلاس و ربودن سرمایه های عمومی و خصوصی بروی همه‌گشوده میشود، و بمقیاس افزایش اینگونه‌مصارف، وسائل و کارخانجات تولیدی اینگونه کالاهاافزایش‌می‌یابد (کارخانجات مشروب‌سازی، فیلمهای مفسد، دخانیات، مراکز فساد وهنرهای‌انحرافی... ازاین قبیل است) وبهمین مقیاس وسائل تولید کالاهای ضروری وکمالی و مفیدکاسته میشود وقوا و نیروهای تولیدی و انسانی ازمسیر تکامل زندگی و فکری بر میگردد، وعاقبت تاریکی فقرمادی ومعنوی افراد واجتماع رافرامیگیرد تا بظلمت مرگ و فنای عمومی میکشاند. این محاسبه راجع بچگونگی مصارف‌ودرآمدهریك ازملتها وجوامع است. باروابط عمومی ملل، وضع تولیدی و مصرف کالای انحرافی روز بروز انسانهارا به پرتگاه‌فنا نزدیك ترمیسازد. پیوسته‌مصرف وتولید

کالاهای شخصیت وعفت وعقل بر انداز و بلاخیز افزوده میشود، تا آنجا که شاید ۸۰ درصد نیروهای انسانی وطبیعی مصروف تولید اینگونه کالاها وسلاحهای جنگی میشود. جنگهائی که جز خودخواهی و برتری‌جوئی و عقده‌های نفسانی، هیچ منطق عقلائی وانسانی ندارد و همین علل نفسانی گسترش یافته، محرك بکار انداختن نیرو های بشری و صنعتی در راه اختراعات و بکار انداختن کارخانجات سنگین برای ساختن سلاحهای ویران کننده وجهانسوز است. همچنین مخارج سنگین نظامی وتعلیمات آنها و بائر گذاردن نیروی نیرومندترین افرادبشر و انحراف آنها از طریق تولید وتکامل بر آن افزوده میشود. اگر مجموع قدرتهای بدنی وفکری وصنعتی درراه خیر وخدمت وپیشرفت زندگی وعلم مصرف گردد، اگر نفوس بشرهم چندین برابر افزوده شود، هیچ فردی گرسنه وبرهنه وبی جا و محروم از لوازم زندگی و جاهل نمی ماند واززمین ودریا وهوا درهای نعمت گشوده میگردد ودامنهٔ حیات و معیشت در بیابانهای قفر وقلل کوهها گسترده میشود: **ولوان اهل القری آمنوا واتقوالفتحنا علیهم برکات من السماء و الارض ولکن کذبوا فاخذنا هم بما کانوا یکسبون** سوره اعراف آیه ۹۵[1]

این حساب روشن زندگی مرکبار امروز فرزندان آدم است وباید مصلحین واهل نظر بر مبنای اینگونه محاسبات روشن و

۱ـ اگر اهل دهکده‌ها (شهر نشینان) ایمان آرند و پروا پیش گیرند، بیقین درهای برکات را از آسمان وزمین بر آنها میگشائیم. ولی پیوسته تکذیب کردند، سپس آنهارا بسبب آنچه بدست آورند، گرفتیم (گرفتار کردیم).

قابل درك عموم چاره اندیشی کنند ، وگرنه با فورمول‌سازی و محاسبات ریاضی که بیشتر آن باواقعیات زندگی وعقده وخواستهای درهم پیچیدهٔ نفوس تطبیق نمیکنند ، نمیتوان مشکلات زندگی را حل کرد وعدالت عمومی‌را برقرارنمود. فرمول‌سازان بی‌شباهت بکسانی که برای آسایش‌روندگان به‌چاله‌های سطحی‌وپرکردن آنها چشم دوخته و همت گماشته‌اند ولی از چاههای عمیقی که قدم بقدم درسرراه‌کاروانهای انسان گشوده‌میشود غافلند نیستند.

وضع‌عمومی ساکنین‌کره زمین شبیه ساکنین دهکده‌دور. افتاده‌ایستکه خانهاوکدخداهای هرمحله‌ای ازآن ،ازاختلافات و عقده های دیرین مردم بینوا برای بقاء قدرت بهره برداری میکنند و نتیجه رنج وکوشش آنها صرف تهیه چوب و چماق و خنجروکارد، یاشیره وتریاك وقمار می‌گردد. وهرچندی ببهانه اینکه بچه آن محل بر سرسگ این محل زده یا اسب آنهارا رمانده‌با هم درآویزند، و خون یکدیگررا بریزند ومحصولات را بآتش‌کشند و حیوانات را از میان ببرند وته مانده محصول عمل خودرا بمأمورین تقدیم کنندوخود گرسنه وبرهنه‌وبیخانمان گردند . دراین میان‌عقلای خیراندیش بجای ایجادمحیط صلح وامنیت وهدایت وتفاهم وجلوگیری ازمصارف بیهوده ، سرگرم مطالعه برای پیداکردن طرق تولید وتوزیع‌عادلانه باشند !

اسلام هرگونه مصرفی را که در راه تقویت معیشت عموم یا پیشرفت ایمان وفکر وعلم‌نباشد ممنوع کرده . بعضی‌ازموارد مصرفهای‌مضریا بیهوده بصورت‌حکم‌صریح درآمده‌ـ مانندشراب، قمار ، تهیهٔ آلات لهو ، ذخیره‌کردن ظروف طلا ونقره ،لذات وشهوات پست وغیرقانونی، هنرهای‌مفسده‌انگیزـ وبعضی‌بصورت

حکم کلی در آمده که آنچه مضر و بیهوده و تبذیر تشخیص داده شده، باید از تهیه وورود، وخرید وفروش آنها جلوگیری شود. ازسوی دیگر هیچ آئینی مانند اسلام به انفاق وصرف مال درراه معیشت عموم وخیرات وبالا بردن فکر واخلاق ترغیب وتحریص نکرده ، این حق کفالت وانفاق بعنوان حکم ووظیفه برهر فرد مسلمان واجب است : **«وفی اموالهم حق معلوم للسائل والمحروم»** و پیش ازضمانت ومسئولیت افراد، دولت اسلامی نیز موظف ومسئول نظارت برمصارف وکفالت عموم میباشد.

اما مصارف جنگی که درشت ترین ارقام مخارج کمرشکن جوامع بشری است، درداخل اجتماع مسلمانان براساس احکام و فرمانهای جنگ اسلامی محدود میگردد. ولی چون جنگ وابسته به وضع ومعتقدات عمومی مردم جهان وخارج ازحوزهٔ اسلام است، تحدید مصارف جنگی وجنگ جز ازطریق تعهدات صلح بین‌المللی امکان ندارد ، وکشورهای اسلامی در شرائط کنونی ازتجاوز جنگجویان و متجاوزین بر کنار نیستند بلکه در متن حوادث واقع شده‌اند ، ازاینجهت از فرمان :

«واعدوا لهم ما استطعتم من قوة... سورهٔ انفال آیه ۶۱»[1] نباید غافل بمانند.

اگر روزی مردم دنیا پس ازآنکه بجان آمدند ، بخود آمدند وآگاه و ناآگاه هدف نهائی جنگ اسلام را درک کردند (**حتی لاتکون فتنة ویکون الدین لله**) و دست دوستی و سازگاری بسوی هم دراز کردند ، مسلمانان بر حسب تکلیف

۱ــ آماده سازند برای آنان هر چه بتوانید از هرگونه نیرو.

اسلامـی در همزیستی پیشقدم میباشند « یا ایهاالذین امنوا ـ ادخلوافی‌السلم کافة ولاتتبعوا خطوات الشیطان ... سوره بقره آیه۲۰۸ »[1]

(دربارهٔ حدود واحکام و هدفهای جنك اسلامی بمناسبتی بحث خواهد شد)

۹ـ در خطه و قلمرو اسلامی و حاکمیت ایـن احکام، کارگـران و مزد بگیران محکوم طبقه سرمایه دار و مقهـور دولت نیستند . این گروه هم خود و هم در کار خود آزادند و معیشت آنها برحسب کار آزاد و بمقدار احتیاج تأمین میشود .

در محیطهای صنعتی غرب و کارخانجات کـه مستقیماً با کارگران ومشکلات آنان سر وکاردارد این توهم پیش‌آمده که این مشکلات فقط ناشی ازپیشرفت وتوسعهٔ کارخانجات است؛ از این نظرطرفداران بهترشدن‌وضع کارگران بیشتر بعلاجهائی‌ازقبیل کاستن زمـان کاروبالابردن مزد کارگران و تأمین حقوق آنان مانند حق بیمه و تأمین معیشت زمان بیکاری و بیماری و پیری پرداخته‌اند، که مربوط ومحدود بهمین محیط ووضع کارگران است .

اشتراکیون یگانه راه حل همه مشکلات فردی‌واجتماعی وکارگری‌را ملی کردن‌صنایع وتصرف (مالکیت)دولت میدانند؛ ازنظراینها این یگانه داروی معجزآسا و شفابخش همه دردها وبیماریهای مادی ومعنوی واخلاقی است .

باآنکه نه پیشرفت‌کارخانجات علت مشکلات است و نـه

۱ـ ای‌کسانی که ایمان آورده ایـد همگی در محیط سلم (مسالمت‌آمیز) داخل شوید، وازگامهای شیطان پیروی نکنید!

مالکیت خصوصی یا جمعی یا دولتی علت یا طریق علاج منحصر است. ریشهٔ همه‌مشکلات وبهم پیچیدگی‌هاوفشارهای برکارگران ونارضایتی آنها ، هدف واقع شدن سرمایه وسودجوئی وپرورش یافتن ونفوذ این خوی وخصلت‌است . انحصاردستگاههای تولید واحتکارکالاها ورباخواری ازهمین ریشه است ؛ خواه محتکرو انحصارچی ورباخوارافراد واشخاص باشند، خواه جمع ودولت نتیجه وثمرهٔ سمی وشوم خوی سرمایه‌داری بلاقیدوشرط ولوازم آن ، سلب آزادی ومکیدن وخشکاندن سرمایه‌های بدنی‌ومعنوی کارگران و مزدبگیران و دیگر مردمیستکه درسطح این طبقه واقع شده‌اند .

اسلام از یك سوبا تعالیم معنوی ریشه دارخود ریشهٔ این خوی پلیدرا می‌خشکاند وبا احکام وقوانین صریح ومحکم‌دهنه بردهان آزمندان میزند وازسوی‌دیگر آزادی افراد ازآن‌جمله کارگران و مزد بگیران را تأمین میکند . در چنین محیط و شرائطی دیوارها وحصارهای سرمایه‌داری پایه نمیگیرد چه‌رسد بآنکه قلعهٔ غیرقابل نفوذی شودکه کارگران و مزد بگیران را محاصره کند . درمیان حصارانحصارات واحتکار وسود جوئی و سرمایه سوزیستکه کارگران ناچارجان وقدرت خودرا دراختیار سرمایه‌پرستان متکی‌بقانون وحکومت میگذارند تا رمق‌حیاتی آنها را بمکند وچون خشك وبی رمق شدند مانند تفاله آنها را بدون هیچ مسئولیت دور افکنند . اسلام و قوانین آن بالاتر و پاکترازاین استکه باین اندیشه‌ها واعمال ناپاك ودرنده خوئی مجال رشد و میدان دهد یا دربرابرقوانین ناشیه ازاین روشها ساکت باشد . در وضع و شرایط حقوق و احکام اسلامی کارگر

مزد بگیر آزاد ومیدان عمل برای آنها بازاست. اینها درشرائط متساوی ومتعادل میتوانند مزدبگیرند یا شریك درسود باشند یا دراصل سرمایه. اختیار تعیین مقدارکاروشرکت درسود یادستمزد تنها باختیارکارفرما ، چه دولت باشد وچه سرمایه‌دار خصوصی نیست. احکام مضاربه ، مزارعه ، مساقات ، جعاله و اجاره در فقه اسلامی براساس همین اختیار وآزادی وتساوی حقوق است[1]

۱ ـ **مضاربه :** عقد قرار عامل (کارگر) باسرمایه‌دار است دراین قرارداد درسودحاصله باقرار وتراضی طرفین هردوشریکند وخسارت متوجه‌سرمایه میباشد. اگرعامل پرداخت مقدارمعینی از سودرا تعهدکرد ضامن‌پرداخت همان میباشد . اگرصاحب مال در بین‌عمل قراردادرا فسخ‌کرد ،عامل حق‌اجرت المثل‌دارد . اگـر اختلافی‌در مقدار سرمایه یاسود پیش‌آید قول‌عامل‌مقدم‌است .

مزارعه (کشتکاری)،قراردادی‌درمیان‌متصرف‌درزمین‌وعامل است ،آب‌وکود ودیگرلوازم، وهمچنین بذر «بقول‌راجح» بعهـده زمین‌دار میباشد

مساقات (آبیاری)، نیزمانندمزارعه‌است، دراین‌دوقرارداد عامل شریك درسود میشود

جعاله: قرار یکجانبه(یا اعلام) پاداش در انجام‌کاریستکه لازم‌نیست مدت‌آن معلوم‌باشد ،چنانکه کسی گوید ،هرکس در این زمین آبی‌استخراج‌کرد یاسنگهای‌آنرا برچید یاحاصل‌کمشده را یافت اینقدرپاداش دارد یادرسودآن‌شریك است.

اجاره‌شخص: تعهدانجام‌عملی، یاعمل‌درمدت‌معینی‌میباشد. درهیچیك ازاین‌قرار دادها عامل‌حق ندارد‌که عمل مورد قراردادرا باسود‌کمتر از آنچه‌تعیین‌شده بدیگری واگذارد وخود

اسلام ومالکیت

همه قراردادهای مالی وسودها وانتفاعهای حاصله ازنظر فقه اسلامی بر اصل عمل پایه گذاری شده‌اند. سرمایه محصول عمل اولیه میباشدکه در فرآورده های طبیعی صورت گرفته؛ سودها از انضمام اعمال فرعی با عمل اصلی ظاهر میشود و با

سود بدون‌عمل بردارد.

دراین قراردادها وسودهای حاصله، فقه‌اسلامی براصل عمل نظارت دارد. منشأسرمایه عملیستکه‌درفرآورده طبیعی‌صورت گرفته وچون منشأ مالکیت‌همان اعمال‌صورت‌گرفتهٔ اصلی است تا صورت و اثرعمل‌در ماده‌اولی باقی‌باشد وتاصاحب این‌حق ازآن اعراض‌نکرده، این‌حق مالکیت باقیست. بنابراین‌باهر عملی که‌بعد انجام‌گیرد حق‌صاحب سرمایه‌اولی‌ازمیان نمی‌رود وعاملین‌بعد یا حق‌مزد دارند یاشریك درسود میباشند و آلات و وسائل کار چون درطریق عمل‌انسانی میباشد ودرسود مستقیماًشرکت ندارند صاحب آنها میتوانند اجرت‌بگیرد، یادرمقداری‌ازسودشرکت داده‌شود.

اگرحق عامل‌اولی بصورتی ازمیان رفت عاملین(کارگران) بعد بمقیاس عمل‌صاحب‌کالا یاسودحاصل ازآن میکردند.

درهمه این‌معاملات‌وقراردادهاسودحاصله ازنظراسلام‌نتیجه انضمام سرمایه‌وعمل‌است. اگرپذیرفتیم که‌سرمایهٔ فعلی‌محصول عمل ثابت‌گذشته درکالاهای اولیه میباشد وحق‌عامل‌یاعاملین قبلی‌درآن محفوظ است. بایدبپذیریم که‌سود حاصلی ازترکیب اعمال‌گذشته و فعلی میباشد. بنابراین اگرسرمایه‌دارای تحرك وترکیب با عمل نبود ازنظراسلام سودی‌ندارد؛ مانندربا. پس‌اگرمثلا درمضاربه‌سود ثابت برای‌سرمایه درنظرگرفته شدجایزومشروع نیست‌چون معامله

اسلام ومالکیت

توجه باختلاف استعدادهائیکه منشأ اختلاف ارزش عمل میگردد وچون منشأ اصلی ارزش ودر نتیجه مالکیت دراولین عمل ظاهر میشود وصورت واعمال بعد برعمل نخستین وارد میگرددوقهراً کارگران مراحل بعدی نمیتوانند مالك مطلق باشند و همچنین وسائل وآلات درسود شرکت ندارند.

بصورت ربا درمیآید زیرا فارق اقتصادی ربا بادیگر معاملات ومبادلات همین است که درربا از سرمایهٔ ثابت وغیرمتحرك سود برده میشود دراجاره اعیان واملاك گرچه مانند ربا سرمایه ثابت است ولی چون استهلاك دارد مال‌الاجاره ازجهت استهلاك مشروع شده ولی در ربا عین سرمایه نه تحرك دارد ونه استهلاك وربا خوار بهرحال وبدون کم وکاست سود میگیرد و سرمایه ثابت است .

نتیجه اینکه برحسب اصول اسلامی سرمایه نگهداری آزاد، نامشروع وسرمایه‌داری محدود به‌احکام وعمل مشروع است. اینگونه سرمایه‌داری چنان قدرتی ندارد که ازکارگر بمقتضای آزادی واصول سرمایه‌داری معمولی وقوانین آن ـ مانند عرضه وتقاضا ـ سلب آزادی کند. علاوه برقوانین واحکام معاملات منع ازضرر مستقیم و غیرمستقیم (برحسب قاعده لاضرر) ومنع انحصار نیز بالای سر همه است وحکومت حق دخالت ونظارت و اجراء دارد ومیتواند برای کالاهائیکه مورد احتیاج است یا دستخوش آز سودجویان قرار میگیرد نرخهای ثابت تعیین کند (چنانکه در فرمان مالك اشتر بآن تصریح شده) . وبمقتضای ولایت عامه حاکم اسلامی، کارگران گذشته ازمزدهای مشروع ومورد رضایت خود ، درتحت کفالت عمومی میباشند تا اگر مزد یا سود عملشان در وقت اشتغال بکار وافی نبود یا ازکار بازمانده شدند زندگی آنان ازدرآمدهای عمومی باندازهٔ احتیاج ومعمول تأمین گردد .

صاحب سرمایه از نظر اصول اسلام، کسیستکه صاحب فرآورده یا بدل آن باشد. بنابراین احیا کننده وحیازت کننده عامل شخص دیگری نیستند وهمچنین مالك بذر وریشه ونهال، خود مالك میوه وحاصل درخت است و اگر با صاحب زمین و آلات وابزار قراردادی نداشته باشد فقط بایداجرت‌المثل بآنها بپردازد وآنان درسود شریك نیستند وکالاهای صنعتی نیزازاین اصل خارج نمیباشند؛ اصل سرمایه همان مواد اصلی است، مزد بگیرفقط کسی استکه این سرمایه رابصورت دیگری تغییر بدهد و خودمالك آن نباشد. بهرحال در مجموع محاسبات هرکس محصول کارخود را میبرد وآنچه بدست آورده پیش از هرکس دیگر باید بدهان خودش رسد.[1]

۱۰ ــ از امتیازات نظام اقتصادی اسلام حفظ استقلال تصرفات مالی و پرورش شخصیت فرد در ضمن اجتماع است. اگر بپذیرفتیم که صورت واقعی اجتماع جزمجموع روابط حقوقی افراد وطبقات حقیقت خارجی نمییابد و افراد دارای استقلال و شخصیت درضمن رعایت حقوق دیگران میباشند واقامه حقوق جمع و حسن روابط برای حفظ استقلال افراد است نه افراد

---

۱ ــ امیرالمؤمنین علی(ع) درکلام ۲۲۷ که راجع بمجاهدین وغنائم واموال عمومی است اینجمله را میگوید «والافجناة ایدیهم لا تکون لغیر افواههم» اگرتو (مقصود مردی بنام عبداله بن زمعه استکه ازآنحضرت وازبیت‌المال درخواست مالی داشت) درکار و جهاد مسلمانان شرکت نداشتی این را بدان که: چیده دست آنها جز برای دهان آنها نیست. این جمله بیان کوتاه وجامعی است درباره حق طبیعی ومشروع هرعاملی که ثمره کار دست هرکس باید بدهان خودش برسد.

برای صورت اجتماع ، باید بپذیریم که چون افراد دارای دو شخصیت ، فردی و اجتماعی میباشند ، ازجهت شخصیت فردی دارای آزادی عمل وتصرف درنتایج عمل خود میباشند وازجهت شخصیت اجتماعی باید تصرفات ومنافعشان محدود بمصلحت جمع گردد . ولی مصلحت جمع باین معنا نیست که اجتماع دارای شخصیت حقوقی مستقل و جدای از مجموع حقوق افراد داشته باشد . دولت ازاین نظرچون نماینده و وکیل افراد باید باشد نه نمایندهٔ طبقه خاص و نه دارای شخصیت جدا و وظیفه‌ای جز حفظ حقوق یك یك و مجموع افراد ندارد ؛ از این رو حق ندارد بعنوان مصالح عالیه دولت یا اجتماع آزادی و استقلال افراد یا حقوق بعضی ازطبقات را بنفع طبقهٔ دیگرسلب یا محدود کند .

چون نظراسلام دربارهٔ فرد واجتماع و دولت خارج از این حدود نیست ، آزادی و استقلال محدود بحقوق اجتماع را برای افراد درتصرفات آثارعمل خود جایز ، بلکه لازم وحق ثابت و اولی میداند که جز با تأمین این حق ، خشنودی افراد و دلگرمی آنان درراه همکاری با اجتماع وابرازاستعدادها فراهم نمیشود ؛ گرچه ازهرجهت آسایش جسمی ووسائل معیشت آنان فراهم گردد .

نظام سرمایه داری گر چه مبتنی بر آزادی و استقلال افراد است ولی چون حامی سرمایه‌داری آزاد است یا مانع آن نیست ، با رشد طبقهٔ سودجو مآلا آزادی واستقلال افراد، یا از میان میرود ویا محدود بمنافع طبقه می گردد .

مارکسیسم چون براساس نظریهٔ انقلابی طبقه‌ای پایه گزاری

گذاری شده ، منفك از استبداد طبقه وسلب آزادی و استقلال فردی نیست؛ زیرا بنابراین‌اساس دولت دارای شخصیت مستقل حقوقی یا نمایندهٔ طبقه‌ای خاص‌میشود ولازمهٔ آن نادیده‌گرفتن یا ناچیزشمردن مجموع افراد وطبقات دیگراست . ازاین رو برای تبرئه خودآزادی فردی ودمکراتیسم وشورای نمایندگان عمومی (حکومت پارلمانی) را بعنوان وسیله وراه نفوذسرمایه‌داری متهم می‌کنند ! این اتهام درشرائط مختلف کشورها تاچه حد درست یا نادرست باشد مورد بحث‌نیست ؛ آنچه نباید ازآن چشم پوشید این استکه‌آزادی واستقلال بالاترین مطلوب‌انسان است .

با تجربه‌های قرن اخیر این مطلب واز مجموع بررسیها مسلم‌شده‌است که‌پیشرفت‌تولیدورفاه معیشت‌اگردرسایهٔ آزادیهای حقوق فردی پایدارشود بهترفراهم میگردد و اشتراکی‌پایه‌دار وپایه‌گیربدون آن‌پیشرفتی ندارد ،زیرا در محیط محدود سلب آزادی ومساعد نبودن‌رشد همگانی‌پیوسته‌راه برای‌سلطهٔ عده‌ای فرصت طلب وامتیازجوباز است واینها برای‌حفظ قدرت خود ، اجتماع‌را بهرسو خواهندمی‌برند وبمیل خود اصول‌را منحرف می‌کنند وهیچگونه جلوگیر وترمزمعنوی(مانندعصمت وتقوی) ویا اجتماعی که‌همان‌قدرت‌ونظارت‌افرادعامهٔ‌مردم است ندارند.

برای‌تکمیل‌این‌بحث‌بایدمفهوم‌طبقه وعلل‌پیدایش‌امتیازات طبقاتی و راههای‌جلوگیری ازبروزآن بیشتر و عمیق‌تر بررسی شود .

۱۱ـ اسلام‌درمیدان‌اقتصاد مانند روابط معنوی وعلاقه‌های اجتماعی دارای اصول‌ثابت واحکام وقوانین متطوراست . اصول

ثابت آن منشأ ومبدأ احکام متطور و پایهٔ روابط عمومی است . احکام موضوعات ومسائل مستحدثه باید منطبق بااصول ثابت و مصلحت باشد وبراین اساس احکام اسلام هم ثابت وهم متطور است وجامعه‌ایکه بااین اصول واحکام اداره‌شود نه‌متوقف میشود ونه سابق ولاحق وکهنه ونوی آن ازهم گسیخته وغیر مرتبط میباشند (این‌بحث بتفصیل تحت عنوان فقه اسلامی بیان شده است) این محکوم ومقهورشدن وخودباختگی مسلمانان دربرابربیگانگان وحکومتهای وابسته بآنان استکه‌مسلمانان‌را درهرجهت ازتحرك بازداشته و نظام اقتصادی اسلام نیز مانند شئون دیگر متوقف گردیده است .

تسلط نظام طبقاتی وسرمایه‌داری پیرو یا وابسته بغرب و سکون وتوقف فقه‌اسلامی این‌اشتباه رابرای بعضی پیش آورده که اسلام طرفدار نظام سرمایه‌داری است .

درفقه‌اسلامی که‌متضمن ومنبع احکام وحقوق اسلامی‌است هیچ‌حکم کلی وجزئی نمیتوان یافت که‌بسود افراد یاطبقات‌خاص یابزیان دیگران‌باشد . اگردربعضی موارد و مسائل شرعی‌رنك سرمایه‌داری‌بچشم‌آید مربوط بتأثیر محیط‌است. اصول فقه‌واحکام اسلامی باقدرت خلاقه و وظیفهٔ مهم وبی مانندیکه نشان داده ، بیان وتحدید وتعیین حقوق وحدود و روابط بمقیاس‌حق وعدالت وقسط است . تشخیص واستنباط حقوق‌وحدود اسلامی بعهدهٔ‌علماء ومجتهدین است که‌تفکر آنها ازآیات قرآن وسنت متقن وروش عملی اولیاء اسلام وذهن‌روشن وآزاد سرچشمه می‌گیرد. اینها خطوط درشت‌و برجستهٔ مبادی محکم‌اسلامی استکه اهل‌اجتهادو استنباط،احکام فرعی‌ومسائل مستحدثه‌را ازروی آنها بایدترسیم

وپی‌ریزی نمایندوحق ندارند اندکی ازرسم وهدایت این خطوط ومبادی منحرف شوند و یا تجاوز کنند . اساس احکام حقوقی و روابطاقتصادی آیات قرآن واحادیث اسلامیستکه سراسردعوت بهاقامهٔ عدل‌وحق وقسطمیباشد. تنها لغت«قسط»که مقدار وسهم‌و نصیب‌عادلانه‌است ودعوت وهدایت‌بآن باتعبیرات مختلف دربیش از ۲۵ آیه آمده‌که از آن جمله این‌آیات است :

۱ـ واقسطوا ۲ـ قائماً بالقسط۳ـ الذین یأمرون بالقسط ٤ـ کونواقوامین‌باالقسط ٥ـ اشهدوا بالقسط٦ـ فاحکم‌بینهم بالقسط ۷ـ واوفوالکیل والمیزان بالقسط ۸ـ واقیموالوزن بالقسط ۹ـ لیقوم‌الناس‌بالقسط۱۰ـ قل‌امر ربی بالقسط ۱۱ـ وزنوا بالقسطاس المستقیم [1]

امرو دعوت بمفاهیم ومعانی‌مرادف باقسط(تقسیم بعدل و رساندن حق بذیحق) ونهی ازنادیده گرفتن ونرساندن حق هر فرد وگروهی بآنها بابیانات وتعبیرات دیگر ،بیش ازاینها در

۱ـ «بعدل‌رفتار کنید وحق هیچ گروهی‌را نادیده‌نگیرید آیه۹ سوره۴۹ » ۲ـ«خداوند قائم‌بقسط است آیه۱۸سوره۳»۳ـ «آنکسانی ازمردم که‌بقسط امرمی‌کنندآیه۲۱سوره۳» ٤ـ «بکوشید که پیوسته بپادارندگان قسط‌باشید آیه۱۳۵ سوره٤ » ٥ـ«گواهان بقسط باشید آیه۹ سوره ٥» ٦ـ «درمیان آنان بقسط حکومت کن آیه ٤٥سوره ٥» ۷ـ «کیل‌ومیزان‌را بقسط ایفا نمائید آیه۱٥۲ سوره٦»۸ـ «وزن رابقسط بپادارید آیه۹سوره٥٥ » ۹ـ «تا پیمبران مردمرا بقسط بپادارند آیه۲٥ سوره٥۲ » ۱۰ـ «پروردگار مرا بقسط مأمور کرده آیه ۲۸ـ سوره ۸» ۱۱ـ «باترازوی عدل ومستقیم بسنجید آیه۳٥ سوره۱۷ـ آیه۱۸۲سوره۲٦»

قرآن آمده است: از آن جمله آیاتیستکه از بخس (نادیده گرفتن وتجاوز بحق عینی) نهی کرده :

« ولاتبخسوا الناس اشیائهم ولاتفسدوا فی الارض بعد اصلاحها ـ ولاتبخسوا الناس اشیائهم ولاتعثوا فی الارض مفسدین »[1]

ازمضمون وترکیب و لغات این آیات ومانند آنها وآیات واحادیثی که در این بحث قبلا بآنها اشاره شده ، اهل نظر واجتهاد اسلامی مسائل حقوقی مورد ابتلا وروابط اقتصادی را بصورت احکام مشخص ومبین درآورده‌اند ودر بارهٔ مسائل وموضوعاتیکه پیش میآید بر طبق همین اصول واز همین معانی باید کشف کنند و نظر دهند و فضای خالی مسائل پیش آمده را پر نمایند. بنابراین وظیفهٔ محقق و

۱ـ دربارهٔ اشیائیکه از آن مردم است بآنها تجاوز نکنید و از حقشان چیزی نکاهید ودر زمین بعداز اصلاح آن افساد نکنید آیه ۸٤ سوره ۷ ـ دربارهٔ اشیاء مردم بآنها ستم نکنید و چیزی از حقشان نکاهید ودر زمین تباهکارانه و فسادکارانه نکوشید. آیه ۸٤ سوره ۱۱ ـ آیه ۱۸۳ سوره ۲٦

اگر کسی تصور کند که این اوامر مؤکد دربارهٔ اقامه واجراء قسط ازحدود پند وموعظه تجاوز نمیکند نظر و مقصد این آیات را درک نکرده است . ازلحن وتعبیرات مختلف و تأکیدات این آیات مشهود است که نظر حکمی وقانونی درمیان است واحکام و قوانین بعد از تشخیص موضوعات برطبق این فرمانها باید تدوین گردد و شخص والی وحاکم اسلامی ضامن همین اجراء قسط وعدم تمایل است. امیرالمؤمنین (ع) در کلام ۱۲۷ جلد ۱ نهج البلاغه درشرایط والی میگوید «ولاتجائف للدول فیتخذ قوماً دون قوم» نباید درتقسیم اموال متمایل بسمتی باشد وگروهی رامحروم سازد.

متفکر اسلامی همان کشف و تطبیق است ، ولی اصول حقوقی و اقتصادی دیگر در حال تأسیس و تجربه میباشد و ازاینرو چنان شعاع وسیع و همه‌جانبه ندارد که برهمه مسائل نوبنو وجزئیاتش پرتو افکند . پایه‌های مذاهب جدید مانند فقه اسلامی استحکامی ندارد که با اطمینان روی بنای آن ساخته شود واستقرار یابد.

۱۲- بنابر آنچه گفته شد اقتصاد اسلام مبتنی بر اصول حق و عدالت است، نه متکی بر گروه وطبقهٔ خاصی . از نظر اسلام پیدایش امتیاز طبقات یك امر اصیل نفسانی و ضرورت لاعلاج اجتماعی نیست . پیدایش طبقات نتیجهٔ انحراف افراد واجتماع از اصول حق وعدل وریشه گرفتن اندیشهٔ تجاوز واستثمار و استعمار است. صورت اجتماع نمایاننده روابط افراد است وروابط افراد ظهور اندیشه و افکار واخلاق اشخاص میباشد. اندیشه وروحیات افراد بهر صورتی تغییر یافت روابط عمومی وصورت اجتماع نیز تغییر می یابد «ان الله لایغیر مابقوم حتی یغیروا ما بانفسهم سوره رعد آیه ۱۳»[1] همینکه درخلال تاریخ ودرظروف مختلف وبصورتهای کوچك و بزرك پیدایش اجتماعات پیوسته و بدون طبقه‌را مشاهده می‌کنیم دلیل قاطعی است که ظهور طبقات ضرورت تاریخی نیست . وهمینکه هردسته وگروهی درمقابله بایکدیگر

۱ـ خداوند آنچه را که (ازخیروشر) بمردمی درآمیخته تغییر نمیدهد مگر آنچه نفوسشان آمیخته تغییر دهند. این حقیقت باتعبیر دیگر درسورهٔ انفال آیه ۵۳ آمده‌است « ذلك بان الله لم تك مغیراً نعمةً انعمها علی قوم حتی یغیروا ما بانفسهم» این از آن جهت استکه خداوند چنین نبوده که نعمتی را که برقومی ارزانی داشته تغییر دهد مگر آنکه نفسیات خودرا تغییر دهند.

بحق وعدل تمسك میجویند ونظرهای خودرا کلی میدانند دلیل روشنی است که حق وعدل واقعیتی دارد وآنچه نسبی ومتغیر است فقط مصادیق وتطبیقات است. اگر حق وعدل رافقط نسبی بدانیم نباید تازیانه‌ها وشمشیرهای برّان مالکین وبرده‌داران را بر بدنهای بردگان ودهقانان ناروا و ظلم بدانیم.

بلکه باید اینهارا مستحق عذاب بدانیم ونباید ازسرمایه‌داران واستعمارگران اینهمه شکوه نمائیم وآه و ناله راه بیندازیم.

آیا درست است که حق وعدالت که خواست همه جائی و همیشگی بشر درهر حال وهرزمان بوده ازجنك طبقات ناشی گشته یا برآن پایه گذاری شده باشد؟ آیا جنك و اختلافات طبقات که پایهٔ تجاوز وستم است میتواند درنهایت منشأ عدل وخیر گردد؟ اگر زیربنا پیوسته جنك وتضاد باشد چگونه تصور میشود که روبنا روزی صلح وسازگاری ازکار درآید.

ازنظر اسلام زیربنای واقعی افرادند وبنای نفوس بر نفسیات است وبرای تغییر نفوس باید ایمان بحق وعدل، تحکیم ومشخص گردد. باچنین تغییری استکه اساس وظواهر زندگی و اجتماع تغییر می‌یابد. آنگاه انسانها محکوم محیط موجود و جبر آن میگردند که خود بصورت آلت بلااراده در آمده باشند.[1]

---

۱ ــ اسلام باچنین تغییری درنفوس توانست ظواهر اجتماع و روابط راتغییر دهد و در محیط غارتگری وتجارت محدود و سلطهٔ جبارانهٔ طبقهٔ اشراف وشیوخ عرب وملوك برعامه مردم صورت کاملی ازعدالت وحقوق مشخص را بنمایاند و این صورت را در محیط ها وباشرایط مختلف گسترش داد. اروپای قرون وسطی با تحولات ناگهانی ←

بادقت وبررسی در مجموع احکام و قوانین اسلامی این مطلب برهر صاحبنظری روشن میشود که‌این‌احکام مبتنی یا ناشی از محیط طبقاتی یا بسود طبقه‌ای‌وزیان‌طبقهٔ دیگر نیست‌وفقط براصول حق وعدل واز همین مبدأ میباشد و وضع فاسد تیول‌داری یا سرمایه‌داری وبردگی درتشریع این‌احکام دخالت نداشته‌است. این خودنقض تصور قدرت خلاقه‌وخداوندگاری نظام‌طبقاتی و تأثیر بلامعارض‌آن درپیدایش جوامع و افکاروحکومتها است ولی درك‌این‌حقیقت برای‌کسانیکه‌خود محصول و محکوم‌نظام طبقاتی بوده وهستند بسی‌دشوار است.

درباره علل‌پیدایش امتیازات طبقاتی و چاره‌جوئی اسلام راجع‌بآن وبرده‌داری وبرده‌فروشی درفصل‌بعدبحث‌خواهد شد.

۱۳ـقرآن پیش ازبیان احکام ومقررات دربارهٔ تنظیم‌و تحدید زوابط وعلائق مالی ،فکر وعقیدهٔشخص موحدرا بمبدأ و منشأ اصلی‌همه حقوق و تصرفات در مظاهرونیروهای طبیعت متوجه میسازد. این بینش اعتقادی که همه‌هستی‌مخلوق وملك‌مبدأ وخالق ومدبرعالم است ، اصل‌ایمان‌بتوحیداست بنابراین«مالك الملك»که«له‌الخلق والامر» نوع‌آدمیرا باقدرت عقل‌و تصرف

صنعت نخست‌انسانهارا مقهورکرد و قوا واستعدادهـا را درمیان کارخانجات خشکاند و سپس‌آنهارا محکوم تقدیرو محیط نمودو بصورت‌آلات بلااراده درآورد .همین‌انسانها همینکه نسیم‌آزادی بمشامشان رسید واستعدادها برانگیخته‌شد بر محیط طغیان‌کردند. این‌وضع خاص‌قرون صنعتی‌غرب برای بعضی از اهل‌نظر و چاره اندیشان مقیاس‌گذشته تاریخ ویگانه‌راه‌چاره آینده‌شد .

آنچنان آفریده و بر گزیده که بتواند شعور واندیشه وجوارح خود رادر کشف اسرار وخواص موجودات بکار برده ودرراه انتفاع فرا آورد. ازاین رو قرآن این پدیده متفکر وصاحب قدرت را بیش از هر نام وعنوان دیگر بعنوان «خلیفه» معرفی کرده «انی جاعل فی الارض خلیفة[1]» اینگونه بینش توحیدی وعنوان خلافت انسان «خلیفه» را آنچنان مسئول انجام وبثمر رساندن وظیفه خلافت مینماید که از آن حد نمیتواند تجاوز کند و نه دربارهٔ مسئولیت خطیر خود کوتاهی نماید ودرعما نحال که بموجب اندیشه وتصرف، آزاد ومستقل و مختار میباشد ، برحسب عنوان خلافت محدود باجراء اراده ومقصود صاحب امر وخلق است. بعنوان خلافتی که بوسیلهٔ عقل کاشف وقدرت تصرف باوداده شده باید اسرار وآثار کائنات را کشف کند و به مواد ونیروهای طبیعت صورت کمال ومفید بخشد، وبرطبق اراده مبدأ هستی بخش که همان احکام و قوانین او است بهره گیرد وبهره رساند ، این احکام وحدود مبین حقوق عمومی در موارد خلافت است که تجاوز از آن ، تجاوز ازخلافت و سرکشی بر ولی نعمت میباشد .

بنابراین هر شخص مسلم وموحد بیش ازمسئولیت ایمانی و کلی که راجع به احترام وحفظ حقوق دیگران و ضمانت عمومی و اجراء احکام دارد، ملتزم باجراء اراده وفرمان آن مالك متصرف بحقی میباشد که خود هم ملك وهم خلیفه و نایب اواست.

۱۴ـ آنسان که انسان موحد خود را نمایندهٔ مالك الملك و

۱ـ بیش ازاین در زیر عنوان « پایه‌های اقتصادی اسلام و بشه‌های احکام آن » آیاتیکه راجع بمالکیت بحق خداوند و خلافت انسان وتسخیر موجودات برای او در قرآن آمده ذکر شده است

نمایاننده اراده و مجری فرمان او میداند و خود را در تصرفات مستقل و تام‌الاختیار نمیداند، به مال و علاقه‌های آن نیز نظر استقلالی نمیتواند داشته باشد. با این نظر مال و تصرفات در آن جز وسیله‌ای برای رسیدن بمقاصد و هدفهای انسانی و جایگاههای اخروی نیست.

هدف پنداشتن ثروت در روابط اقتصادی یا وسیله گرفتن آن برای رسیدن بشهوات و آرزوهای پست حیوانی ناشی از انحراف فکری و کوتاه نظری و واژگونی انسان است. این فکر و نظر انحرافی مؤثرترین عللی است که طبقات و جوامع را بتبع افراد و مانند آنها بسوی جمع و ذخیره ثروت از هر طریق و بهر راه میکشاند و انسانها را وسیله برای تولید و سودبری و تمرکز اموال میگرداند و هرگونه ظلم و تجاوز را در این راه روا میدارد و در نتیجه طریق رشد همگانی و تولید و توزیع عادلانه را می‌بندد[1] این دوگونه

۱ـ از آن هنگام که انسان مال را وسیلهٔ قدرت و تامین زندگی تشخیص داد بآن روی آورد و هرچه قدرت تأثیر مال بیشتر شد تأثیر آن در اخضاع نفوس در برابر قدرتش بیشتر گردید، در مقابل این وضع همیشه مردان واقع‌بین و خیراندیش بودند که با تعلیم و تربیت و گاهی از طریق وضع قوانین میکوشیدند تا اذهان را روشن کنند و چشم مردم را بوسیله بینی مال و ثروت باز کنند، قدرت و نفوذ تعالیم پیمبران در بالا آوردن عقلها و روشن کردن اذهان و درهم شکستن بت مال مانند دیگر بتهائیکه خود در واقع از مظاهر مال‌پرستی بود، تأثیر بسزائی در استقامت فکر و اندیشهٔ بشر داشت. از این رو پیش از تحولات صنعتی گرچه مشکل تولید و توزیع ثروت همیشه از مشکلات روابط زندگی بوده، ولی یگانه یا مه[illegible] مشکلات بشمار نمی‌آمد پس از تحولات صنعتی بت غول‌پیکر صنایع مولد سر برداشت و پیوسته

ضخیم شد و قد برافراشت ، چنانکه ملتها ودولتها ،مالك ودهقان، کارفرما وکارگر وهمه‌را به‌پیشگاه‌خودکشاند ودرمقابل‌خودخاضع کرد وبسجده درآورد ومهمترین‌وپیچیده‌ترین مشکلات زندگی بشر راپیش‌آورد، در غرب بپاخواستن صنایع مقارن شد با سقوط نفوذ دستگاههای دین از افکار ، و رمیدگی عامهٔ مردم از تعالیم آن چنانکه درزیرپرده تشریفات پوچ دین که‌آمیخته باخرافات وظلم وپشتیبانی ازستمکاران و مقاومت درمقابل پیشرفت عقل وعلم‌بود؛ اصول تعالیم پیمبران رونهان‌کرد وآنچه بود ، چنان جـاذبـه‌ای نداشت که‌عموم‌مردم‌را سربلند وحاکم برمـال و شهوات نگهدارد ، هرچه جاذبه معنوی تعالیم دین‌وایمان باصول‌آن سست تر میشد و نفوذ بت قرن‌تجدد باثروت‌وخیراتش گسترش‌مییافت‌حکومت وسلطه آن براندیشه‌ها وافکاروراراده‌ها نافذتر میگردید ، تا آنکه عملا شعار عمومی‌صنعت وثروت پرستان این‌شدکه : کوشش فکری وبدنی استعدادهاومواهب انسانی ،همه‌درراه صنعت وافزایش ثروت.چون معبود ومقصود نهائی‌شناختن مال وثروت و قربانی‌کردن همه‌چیز انسانها را بپای‌آن ،وازگونی فکری‌بشر ومانندبت‌پرستیهای‌دیگر منشأ انحرافهاوزیانها ومخالف بافطرت وراه‌مستقیم است ،محتوی این‌عبودیت،کینه‌توزی‌وتضاد طبقاتـی وعکس‌العمـل آن پیدایش مکتبهای انقلابی‌وکینه جوئی گردید.

سرمایه‌داری جبار گفتاروکردارش این است که همه چیز از علم وصنعت ،جنك و صلح ، حکـومت و اجتماع و اخلاق بـرای افزایش ثروت . مکتبهای اشتراکی پیشرفته میگویند : همه اینها

حیات معنوی وزندگی مادی آدمی دارد ، مورد نظر خاص همه

ناشی ازمال و چهره‌های گوناگون آنست ، بنابراین بدون هیچ اغراق گوئی هردو گروه معبود وخلاق را ثروت وافزایش آن میدانند ودر این اصل هردو با دوگونه تعبیر اتفاق نظر دارند .

ازاین جهت اختلاف این دو نظر و دو مکتب فرعی ودر طریق افزایش تولید وچگونگی تقسیم وتوزیع است ، و چون اصل مشکل که همان بت شناختن وهدف معبود قرار دادن ثروت و تولید ، از هر دونظر مشترك و ثابت میباشد ، واین مشکل روحی و فکری با طرحها وعناوین این مکتبها حل نمیشود ، و درطریق عمل هر گرهی گشوده شود اطراف آن پیچها و گره‌های دیگری درمیان میآید ، تا آنجا که چون ازحل عملی مشکلات ناتوان میشوند حل نهائی را بقدرت خلاقه و شمشیر بران تاریخ حواله میکنند و از واقعیات زندگی بظرف ذهن وتخیل برمیگردانند وبآینده امیدانگیز دلخوش میدارند.

باآنکه حل مشکلات چنانکه پیش ازاین گفته شد در خود انسانها وازآنها است ، این گونه حل هم مشکل است وهم آسان . مشکل است برای آنکه قدرت هدایت و رهبری بدست کسانیستکه خود محکوم مال وشهوات ناشی ازآنند ، و برکنار کردن اینها و آزاد کردن مردم ازسحر وافسونشان آسان نیست ؛ آسان است برای آنکه فطرت وعقل آزاد وریشهٔ تعالیم پیمبران بخصوص در شرق مؤید و رشد دهنده این فکر است که انسان برتر و با ارزشتر از آنستکه محکوم ومملوك مال گردد وآنرا هدف وغایت خودسازد ، باتجمع و تمرکز اینگونه انسانها ودادن هدایت ورهبری یك جامعه هرچند محدود باشد باشخاصیکه چنین آزاد وبلند نظر باشند مردم محکوم و

اسلام ومالکیت

پیمبران ومصلحین بلنداندیش وبخصوص تربیت و احکام اسلامی

خستهٔ دنیاراکه ازفشار مالپرستی و ضد ونقیض گوئیهای پیشوایان بت‌پرست آن وجنگهای ناشی ازآن بجان آمده‌اند، جلب میکنند. چنانکه نمونه اینگونه هدایت و جامعهٔ ناشی ازآن همیشه در دنیا بوده وامروزهم درشرق که مهدپرورش معنویات است دیده میشود. شعار اقتصادی دراینگونه جوامع بایدباینصورت درآیدکه تولید و افزایش آن وسیله ودر راه آسایش وتعلیم وتربیت و ظهوراستعدادها. توزیع نیز برهمین اساس بامسئولیت عمومی قدرت حکومت تنظیم گردد. بااین طریق عملی میتوان این بت ضخیم و گسترده قرن صنعت وعلمرا درهم شکست وتاریکیهای چشم گیر وناشی ازآنرا محو کرد.

فرمان انفاق «فی سبیل الله» که پیوسته ودرخلال آیات قـرآن آمده وازشرائط اولی ایمان وقسمتی ازفرائض است برای همین تغییر نظر ودرطریق وسیله شناختن تولید وتوزیع درراه خیرعمومی وهمه جانبه میباشد:

«ومما رزقناهم ينفقون...».

مفهوم وسیع ودرست سرمایه‌داری همین استکه مال وافزایش آن هدف ومقصودعمومی باشد، خواه هدفگیری مال مقصود اشخاص گردد یاحکومت. این تصور اشتباه یاازبی‌توجهی بواقع است که اگر افزایش ثروت مقصود نباشد تولید کاسته میشود یا ثروت عمومی افزایش نمییابد. زیرالازمهٔ هدف قرار دادن تولید یاسود نادیده گرفتن و مقهور کردن افراد واستعدادها درطریق وصول هرچه بیشتربآنست. دراین طریق چنانکه باید استعدادها مستقل بار نمی‌آید وآزادبکار

میباشد. کوشش رهبران الهی‌را برای‌چنین تحول‌فکری وتوسعهٔ نظر نباید فقط مواعظ روحی‌واخلاقی‌برای افراد پنداشت، بلکه باید باهمیت‌این‌نقطه‌تحول، وتأثیر شایان‌آن درهمه شئون‌حیات بشری‌پی‌برد [1]

→ نمی‌افتد، درنتیجهٔ تولیدکه محصول عمل و ابتکار است، ریشه نمیگیرد. درمقابل‌اگر هدف، بالاتر ازنفس‌تولید باشد موانع و بندهای بروز استعدادهای‌مستقل، بازمی‌شود وقدرت محرکه‌بیشتر میگردد. این نتیجه‌گرچه‌آهسته و دیر حاصل‌می‌شودولی‌ریشهٔ آن عمیق‌تر ومحصول‌مادی ومعنوی‌آن رو بافزایش میرود. منظور از هدف نگرفتن مال وافزایش ثروت‌این‌نیست که‌هدف عمومی کمالات ومقامات عالی‌انسانی یاآخرت‌گرددچون درك این هدفها ونظیرآن برای‌عامهٔ مردم‌درشرائط‌کنونی دنیا آسان نیست، مقصوداین‌استکه مال ازصورت‌هدف بعنوان وسیله منظورگردد؛ نخست وسیله‌برای رفع احتیاجات وحیات‌عمومی وعامل محرك وقیام‌گردد. «بتعبیر قرآن: اموالکم‌التی‌جعل‌الله‌لکم قیاماً» ومانندخون درپیکرعمومی بسهولت بگردش درآید وهرعضوی فراخور احتیاج واستعدادخود ازآن غذاوبهره‌گیرد؛ پس‌ازآن‌وسیله‌در راه‌بکارافتادن‌استعدادها سپس بالابردن عقول‌وافکارواندیشه‌ها.

۱ـ نکوهشهای ادیان از دنیاوستایشهای از آخرت‌بمعنای وسیع این دوکلمه ـ برای توسعه نظر و برگرداندن چشم انداز انسانها و بالاآوردن آنها از محیط دید حیوانی میباشد که از تأثیرعمیق اینگونه‌انقلاب درونی درتنظیم وتحکیم‌اصول‌سعادتبخش نمیتوان‌چشم پوشید.

کسانیکه بانظر سطحی باینگونه تعالیم مینگرند و این تعالیم‌را مواعظ فردی و برای‌محیط مساجد ومعابد می‌پندارند باین‌حقیقت توجه‌ندارند یا نمیخواهند متوجه‌شوند که‌اجتماع جز ترکیبی ازافراد نیست و کیفیت روحی واخلاقی افراداست که هدفهای اجتماعی راتعیین میکند یاتغییرمیدهد و مسیرعمومی را بسوی خیر یاشرپیش میبرد یاازآن برمیگرداند .

رابطه اقتصادی افراد بایکدیگر و بااجتماع مانند رابطهٔ اجزاء واعضای بدن با یکدیگر و با مجموع بدن زنده است . هریك از اعضای بدن غذای طبیعی را میگیرد و آنرا بهمان صورت یا بماده دیگری تبدیل میکند وپس از صرف یاذخیره در حد احتیاج باعضاء دیگر میرساند ، این تولید و توزیع وجذب ودفع مقصود نهائی‌پیکرهٔ موجودات زنده نیست. مقصود نهائی پس‌ازحفظ ونمو ابقاءنوع است که درگیاهها بوسیلهٔ میوه وبذر ودرحیوانات ازراه تناسل وبقاء نوع تأمین میشود . در وجود انسان باین‌حد متوقف نمیگردد بلکه مجموع فعالیتهای اعضاء جسمی درتولیدوتوزیع به‌نیروهای‌فکری وقدرتهای کشاف وخلاقه میرسد ودر اثرآن استعدادها ومواهب انسانی رخ‌نشان میدهد وبالامیاید.

تولید وتوزیع مواد طبیعی درپیکربزرك اجتماع از این حد طبیعی ونظری نباید تجاوزکند تا هرکس فراخور استعداد فکری وبدنی‌خود مواد مورد احتیاج‌راازطبیعت بگیرد وبمواد دیگروسائل‌تبدیل کند یادردسترس عموم گذارد وهرکس باندازه احتیاج ازآن‌برگیرد ؛ هرعضوی باکوشش مستمر و متضامن با اعضای‌دیگر میتواند این‌وظیفهٔ حیاتی خودرابثمررساند وازاین

راه‌درهای بسته‌خیرات‌طبیعی گشوده میشود وهمه‌بهره‌مندمیگردند نتیجهٔ نهائی همه این کششهاوکوششها نخست تقویت بنیهٔ مزاجی افراد واجتماع‌است ،سپس محکم شدن بنیهٔ فکری و اخلاقی ' تاباتکاء به‌قدرتهای معنوی‌وروحی بتوانند بپاخیزند وازگهواره زمین‌بی‌نیاز وبرای رستاخیزعظیم آماده‌شوند.

«الم نجعل‌الارض‌مهادا »[1]

بااینگونه نظ وعاقبت‌اندیشی‌که انسانها مال‌را درروابط اقتصادی «دنیا» وسیله ومقدمه بنگرند میتوانندزندگی خود را برای رسیدن‌بهدفهای برتری‌تنظیم کنند.

چون شعاع این‌نظر درتنظیم زندگی وبرای‌بهرهٔ‌کافی گرفتن ازمواهب طبیعت درراه رسیدن‌بمراتب‌بالاتر ودر روابط مالی تأثیر بسزادارد بسیاری ازآیات‌قرآن و سخنان رهبران بزرك متوجه هدایت‌افکار باین حقیقت‌میباشد .

درسورهٔ کهف پس‌ازاینکه اینگونه‌فکرونظر رابصورت‌مثل در دوشخص وعاقبت‌کارآندوبیان میکنند ، حقیقت دنیا را باین صورت مینمایاند«واضرب‌لهم مثل‌الحیاةالدنیا کماءانزلناه‌من‌السماء فاختلط به‌نبات‌الارض فاصبح هشیماً‌تذروه الریاح وکان‌الله

۱ــ آیازمین راگهواره پرورش (پرورشگاه) قرار ندادیم آیه ٦ سوره نبأ ــ گهواره را نمیتوان موطن زندگی برای طفل دانست . این‌زندگی موقت‌برای‌آنست‌که بدن وعضلات طفل محکم گردد وبتواند بپای‌خود خیزد، قرآن زمین راگهواره خوانده تا ساکنین‌آن متوجه شوندکه زندگی درآن‌برای‌آنست که‌قوای‌فکری واخلاقی محکم شود تامستقل گردد وازآن جداشود.«ان یوم‌الفصل کان میقاتا.»

علی کل شیئی مقتدراً. المال والبنون زینة الحیاة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربك ثواباً وخیر املاً»[1]

ودراین آیات: «فاما من طغی وآثر الحیاة الدنیا فان الجهنم هی المأوی. بل تؤثرون الحیات الدنیا والاخرة خیر وابقی»[2]

گزیدن وچشم دوختن بەزندگی پست را ملازم با طغیان و جایگزینی درجهنم ومنشأ سرپیچی وبی توجهی اعلام کرده است.

امیرالمؤمنین علی(ع) درموارد مختلف واقعیت دنیاومال را با تعبیرات گوناگون بیان کرده وباهم مقایسه نموده تاشاید چشم مال اندوزان وثروت جویانی را که چشم بمال دوخته وآن را هدف میپندارند بازکند. آنحضرت درکلمات کوتاهی وضع مال را با علم وعقل مقایسه کرده تا شاید این جملەهای کوتاه ذهن بذهن بگردد ودرخاطرەها جای گیرد و چشمهای حریص را بازکند.

از آن جمله این عبارات است «لیس الخیران یکثر مالك و

۱ـ «داستان زندگی دنیارا باینصورت برای آنها بنما چون آبیکه ازبالا فروآریم پس گیاه گوناگون زمین بوسیله آب بـاهم آمیخته گرددسپس اندکی بیش نپاید که بصورت گیاه خشك خرد شده ای گردد که بادها بهرسو پراکنده اش کنند خداوند بر همه چیزی بـی تواناست. مال وفرزندان آرایش زندگی دنیا است ومانندنیهای شایسته درپیشگاه پروردگار تودارای گزیدەتر بهره نهائی ، وگزیده تر آرزواست . آیهٔ ۲۵ـ۲٦ «سوره کهف»

۲ـ اما آنکس که طغیان کند و زندگی دنیارا برگزیند پس جهنم جایگاه اوست. بلکه شما برمیگزینید زندگی دنیارا باآنکه آخرت گزیده تر وپایدارتر است .

ولدك ولکن الخیر ان یکثر علمك ویعظم حلمك»[1] . «والعلم یحرسك وانت تحرس المال»[2]

«والمال تنقصه النفقه والعلم یزکوا علی الانفاق»[3] «والعلم حاکم والمال محکوم[4]»

«هالك خزان الاموال وهم احیاء والعلماء باقون ما بقی الدهر[5]»

«ضیع المال یزول بزواله[6]» «لا غنی کالعقل ولا فقر کالجهل ولا یراث کالادب»[7] «لا مال اعود من العقل ولا تجارة کالعمل الصالح[8]»

این نمونه‌هائی از نظر اولیاء اسلام بمال و روابط آن است تا شاید چشم عقل بشری بازگردد و آنرا در طریق بیدار شدن استعدادها و بکار افتادن مواهب انسانها بکار برد و نه اینکه این مواهب پرارزش فدیهٔ تمایلات مالی وجمع و ذخیرهٔ ثروت گردد.

۱ــ خیر در این نیست که مال وفرزندت افزایش یابد ، همه خیر در اینست که دانشت افزوده وبردباریت زیادشود.

۲ــ دانش ترا پاسبانی میکند وتومال را پاسبانی.

۳ــ مال را بخشش میکاهد ودانش با بخشش پاك و افزوده میگردد .

٤ــ دانش حاکم ومال محکوم است .

٥ــ اندوزندگان اموال باوجود زنده بودن نابود شدند و دانشمندان تاروزگار باقی است باقیند.

٦ــ ساخت وسازهای مالی بازوال مال زائل میگردد.

۷ــ هیچ بی‌نیازی چون عقل وهیچ نیازمندی چون جهل و هیچ میراثی چون ادب نیست.

۸ــ هیچ مالی بهره ده‌تر از عقل وهیچ تجارتی چون عمل صالح نیست .

این چهارده اصل که (بنظر اینجانب) اصول امتیازات خاص مالکیت درروابط مالی اسلام است خلاصه قسمتی ازمطالب و بحثهای گذشته این کتاب میباشد. فروع وجزئیات تطبیقی منصوص وغیر منصوص از این اصول تفریع میگردد. بنابراین، حاکم اسلامی بوصف خاص، که باید دارای قدرت اجتهاد باشد یا ازمجتهد زمان الهام گیرد، ازاین جهت دووظیفهٔ اساسی دارد یکی اجراء احکام منصوص، دیگر استخراج واستنباط فروع غیرمنصوص وتطبیق آن بموضوعات، وازجهت وصف ولایت، همچنانکه دستش درتصرف منابع عمومی بازاست و برتولید وتوزیع نظارت کامل ودرعوائد عمومی ودولت اختیاردارد، کفالت وتأمین زندگی افراد را نیز بعهده دارد. براین مبنا حق دولت، حاکم برحقوق افرادمیباشد.

نمونهٔ کامل اجتماع وحکومت اسلامی، شکلی است کـه در آغاز طلوع اسلام وپس ازهجرت رسول اکرم ومسلمانان اطراف بمدینه در روابط عمومی مسلمانان با یکدیگر و با هیئت دولت بخود گرفت. برای اینکه این شکل پیوسته درخاطرها بماند شهر یثرب، مدینةالرسول، خوانده شد. دراین شهر نمونه قسمتی از اموال خصوصی انصار بهمهاجرین دادهشد وجز درآمدهای اندك خصوصی اموال تحت نظارت دولت بود وغیرازسهام خاصیکه در جهاد بهمجاهدین داده میشد، باندازهٔ احتیاج وبالسویه درمیان همه تقسیم میگردید. افراد باهم، وحاکم وغیرحاکم جزدراداره کردن واداره شدن امتیازی نداشتند. درخانه ولباس نیزفرق مشهودی درمیان نبود. درکارهای عمومی همه خود را مسئول و شریك میدانستند، چنانکه پیش ازاین اشاره شده تازمان خلفاء این نمونهٔ عالی اشتراك درکار وعوائد تاحدی محفوظمانده.

اسلام ومالکیت

سپس محیط اسلام رنگ سرمایه‌داری بخود گرفت واز اصول وآن نمونهٔ نخستین منحرف گردید. این رنگ محیط در اجتهاد واستنباط بعضی از فقهاء اثر گذارد چنانکه در بعضی از فروعی که پیوستگی واستناد روشن باصول ندارد آثار ورنگ تأثیر محیط آشکار است. برای نشاندادن اینگونه فروع اختلافی مثالهائی یافت میشود که بجای خود باید بررسی شود. در وضع و شرائطی که نویسنده بسر می‌برد، نه فکر وذهن تنظیم کننده ونه حافظهٔ کمک کار ونه دسترسی بکتب و مدارک مورد لزوم دارد.

چون بیش از این از قدرت وتوانائی بیرون است خود اعتراف دارد که مطالب مرتب ومنظم وتکمیل نشده است. آنچه در معرض نظر خواننده واهل نظر گذارده شده از منابع ومدارک واستنتاج‌ها میتواند تا حدی راه وروش اسلام را دربارهٔ اصول وروابط مالکیت بنمایاند، تا اهل تحقیق ونظر یکه از نعمت آزادی وآسودگی خاطر برخوردار وبمدارک دسترسی دارند اگر اشتباهی پیش آمده رفع کنند ونواقص را تکمیل نمایند.

چون محققین اجتماعی وصاحبنظران اقتصادی این عصر عموماً امتیازات طبقاتی وبردگی را ناشی از چگونگی مالکیت وروابط مالی میدانند برای تکمیل مطلب لازم بنظر رسید در بارهٔ این دو موضوع ونظر اسلام در آن نیز بحث شود.

اختلاف و امتیاز طبقات و منشأ های آن

طبقه دراصطلاح، گروهی ازمردم اجتماعندکه دارای کار وپیشهٔ مشترك وخاصی باشند. منشأطبیعی طبقه ساختمان وتربیت خاص نفسی و جسمی افراد مختلف است. بر پایـهٔ ساختمان و تربیت وذوق‌خاص ، افراد دارای تمایلات مختلف میشوند وبه کارها وپیشه‌های گوناگون روی می‌آورند وآنچه ملایم باذوق‌و تمایلاتشان باشد میگزینند . این‌اساس‌فطری و طبیعی تخصیص وتقسیم‌کاراست . اجتماع سالم و قابل‌رشدآنستکه سنن و قوانین موضوعه‌آن منطبق باهمین ذوقها وتمایلات فطری باشد وشغلها ووظائف برهمین اساس‌تقسیم‌شود تاهم کارهانیکو ونیکوترانجام گیرد و هم‌راه رشد استعدادها باز شود . در چنین اجتماعی هر گروه وطبقه‌ای باید به وظیفه وکار تخصصی‌خود بپردازند وجز در وظایف عمومی که مربوط بمجموع طبقات‌اجتماع است درکار دیگران دخالت نکنند و اینگونه اختلاف طبقات اساس اجتماع مترقی ومتکامل‌است ومقبول ومستحسن میباشد . مجتمع طبقاتی غیرطبیعی ومنفور عکس این‌است. دراینگونه‌مجتمع تقسیم‌مشاغل ووظائف براساس استعدادهای فطری واکتسابی نیست و چـون کارها درچنین اجتماع براساس استحقاق ومیول و تخصص تقسیم نشده قهراً پایهٔ‌آن برظلم و تجاوز نهاده‌شده. بدیهی‌استکه‌روی

بنا وآثار ولوازم آن، ظلم وتجاوز بصور مختلف ومستمر میباشد.
شکل چنین اجتماع ترکیب از طبقات طول وعرضی است که هرطبقه دارای امتیازات وحدود خاصی است، بطوریکه برحسب توارث سنن وقوانین افراد هرطبقه‌ای مشمول امتیازات وکارهای طبقهٔ خود میباشد. براساس حدود وامتیازات طبقاتی استعدادهای فردی ارزش اجتماعی ندارد وکسانیکه وارث طبقات بالاهستند هرچند نالایق وفرومایه باشند باید متصدی کارهای مهم ومؤثر درسرنوشت عموم گردند وافرادیکه درطبقه پائین جای گرفته‌اندهرچندمستعد وهوشمند باشندحق تصدی کارهای متناسب بااستعدادخودراندارند وباید پیوسته زیردست بمانند وتحت ارادهٔ کسانی قرارگیرند که فاقد شعور ودرك مصلحت ومنافع عموم میباشند.

هرصاحبنظریکه دارای درك صحیح ووجدان زنده باشدو خود ازجهت فکر محکوم چنین نظامی نباشد بخوبی درك میکند که چنین وضع ونظام اجتماعی غیرطبیعی وواژگون وجابرانه و راکد وغیرقابل پیشرفت وتکامل میباشد. از اینجهت مصلحین خیراندیش درهرزمان ومکان وازهرطبقه‌ایکه بوده اند ازطرق مختلف برای بهم‌ریختن چنین وضع طبقاتی‌وساختن نظام‌طبیعی وصالح کوشیده‌اند وکمتر موفق‌شده‌اند. دلیل عدم توفیق آنها همین‌استکه‌وضع وامتیازات طبقاتی‌بصورمختلف پررنك وکم‌رنك وشدید وضعیف هنوز درهمه‌جا برپااست. باآنکه درحسن‌نیت و قصد خدمت و دلسوزی این صاحبنظران و مصلحین شك و تردیدی نیست‌ولی همین‌عدم توفیق کاشف ازاین‌استکه علل واقعی پیدایش چنین نظام منحرف و غیرمستقیم و راههای علاج آن چنانکه باید بررسی نشده و هریك ازنظرمحیط وفکر خاص‌خود

علت یاعلل وراه علاج را دیده‌اند . چون برگشت این بحث به نظریاتیست که دانشمندان قدیم یونان وغیریونان ودیگر مصلحین دربارهٔ عدالت اجتماعی داده‌اند وپیش ازاین نمونه‌هائی ازآراء وعقایدآنان ذکرشده وبذکر تفصیلی آنهادراینجا نیازی نیست، فقط نظر و راه علاج اقتصادیون اشتراکی را درنظر میگیریم. این دسته با طرز تفکر خاص خود یگانه علت و منشأ پیدایش طبقات ممتازه را وضع نابسامان اقتصادی و سرمایه داری بی قیـد و شرط میدانند . بااین نظر راه علاج نیز روشن است : همینکه سرمایه داری ازریشه که مالکیت فردیست ازمیان‌رفت یا محدود شد نظام طبقاتی منفورهم ازپایـه‌ویران میشود. مارکسیسم راه عملی تری‌پیش گرفته‌و نظرداده کـه برای‌ازمیان‌رفتن سرمایه‌داری چاره‌ای بجز انقلاب طبقهٔ کارگر وحکومت وی‌نیست. ولی ایـن طریق ونظر خوداعتراف به‌برقراری کنونی طبقه میباشد . واما پس ازآن‌را خدا(یاجبرتـاریخ) میداند و راه قاطـع وروشنی برای ازمیان رفتن‌این طبقه نشانداده نشده یا بچشم نمی‌آید : آنچه بچشم میآید ومشهوداست‌تسلط طبقهٔ‌نظامی(میلیتر)واداری (بوروکرات) است.

با نظر باوضاع مشهودکنونی دنیـا وگذشتهٔ تاریخ بنظر میرسدکه علت اصلی ومنحصر در پیدایش طبقات ممتازه، نظام اقتصادی نباشد . در تاریخ گذشته و وضع کنونی مجامع طبقاتی رابا امتیازات حقوقی خاصی مینگریم‌که بسا فاقد امتیاز مالی میباشند . طبقهٔ سپاهیان که‌درگذشته وامروزدارای مزایای‌خاص واختیارات بوده‌وهستند درامتیازمالی، چه‌بساماننداطبقات‌زیر- دست ازآنها محدودترند؛ وهمچنین‌است طبقات‌اداری ودیگر

طبقاتیکه امتیازات خاص ومهمتر از امتیازات مالی دارند. در زمانهای سابق که ایلات وعشائر بیشتر و قویتر بودند بر حسب قدرت وصلابت جسمی وانضباطیکه نسبت بهرئیس وشیخ خود ابراز میداشتند بر قبائل دیگر مسلط میشدند وسپس بر کشوری، باماننده مغول بر کشورهائی حمله میبردندو پس‌ازفتح واستیلاء حکومتی تشکیل میدادند و دارای امتیازاتی میشدند. پس‌ازآنها دراولاد وخاندان آنها این امتیازات بصورت سنن باقی میماند ، باین صورت طبقهٔ خاص و ممتاز میشدند وازاین طبقه پایه‌های طبقات دیگر کهبا نها پیوسته بودندبالامیآمده. این وضع باقی بود تاموج دیگری میآمد وطبقهٔ بالارا باطبقات دیگر وپیوستگان‌بآنهارا از میان میبردوطبقات نوینی باهمان‌مشخصات یا بصورتهای‌دیگر پدید میآمد. طبقات‌بالا باداشتن‌حقوق وامتیازات خاصی که بصورت سنن یاقوانین درمیآمدهمانسان که‌بر نفوس طبقات زیر دست‌سلطه داشتند و آنهارا بعنوان برده یا شبه‌برده بملک‌خود در میآوردند بر اموال عمومی وخصوصی نیز تسلط داشتند و دارای‌ثروتهای بی‌پایان میشدند .

امروزهم طبقهٔ نظامیان چون دارای انضباط وبهم‌پیوسته ومسلح میباشند طبقهٔ‌خاص مقتدر و دارای حقوق وامتیازاتی هستند . این‌طبقه دربیشتر کشورهای اشتراکی‌بالاترین طبقاتند ودر کشورهای‌سرمایه‌داری‌قدرت‌اتکاءبرای نگهداری‌سرمایه‌داری در داخل ، واستعمار درخارجند .

از این بررسی که شواهد تاریخی و ادلهٔ اجتماعی مؤید آنست چنین نتیجه میگیریم که قدرت چه بصورت مسلح نظامی یاسرمایه داری منشأ طبقه وطبقات ممتاز ومسلط می‌شود، سپس

این طبقات بوراثت و سنن با حقوق خاصی درمیان جوامع باقی میماند.

در این مورد باز این سئوال پیش میآید که مبدأ قدرت افراد یاطبقه چیست؟ جواب این استکه استعدادها و برتریهای ذهنی و بدنی افراد یاقبیله یا گروه مبدء اصلی قدرت است و بحسب این قدرت صاحبان آن باید جایگاه خاصی دراجتماع داشته باشند چنانکه هر مستعدی بتناسب استعداد خود جایگاهی دراجتماع دارد. تا این حد چنانکه گفته شد اختلاف طبقات مقبول است بلکه باید چنین باشد، آنچه منفور است امتیازات و حقوق و حدود خاص این طبقه و وارثین وهمبستگان آنهااست بطوریکه فوق قانون یامنشأ قانون شوندودستشان برنفوس واموال دیگران بازباشد، ومناصب خاص میانشان دست بدست بگردد ودیگران دربرابر آنها حق حیات آزاد نداشته باشند وراه رشد و ترقی وتغییر وتبدیل جایگاهها وورود بمشاغل بالاتر برایشان بسته باشد.

راه ازمیان بردن امتیازات و انحصارات حقوقی وطبقه‌ای انشاءواجراء قوانینی استکه فوق سنن منفور و امتیازات خاص باشد. راهیکه مصلحین وخیراندیشان جهان پیش گرفته اند انشاء اینگونه قوانین واصول است که بهمه خلق حق آزادی ودخالت در کارها بدهند وبا تجربه ونظر در واقعیات اجتماعی باین نتیجه رسیده‌اند که اشتراکی بمفهوم وسیع و صحیح بدون دمکراسی چنانکه باید تحقق پذیر وقابل رشد نیست.

نقطهٔ دیگر مبهمی که بچشم میآید این استکه قوانین هرچه برتر و وسیعتر انشاء شود، بازخالی ازرنگ امتیازطبقاتی نیست. بفرض آنکه قانونگزاران بتوانند رنگ طبقاتی را از ذهن خود

زائل کنند و بخواهند قوانین را عادلانه و همگانی وضع کنند. در مرحلهٔ انشاء واجراء چنانکه مشهود است قوانین از توجیهات طبقاتی مصون نمی‌مانند وخوی امتیاز جوئی آمیخته با سرشت آدمی درتوجیه قوانین، آگاه وناآگاه دخالت میکند. رنگ امتیازاتی قوانین بشری ممکن‌است در آغاز بچشم نیاید یا توجهی بآن نشود ولی پس‌ازعبوراز اذهان ومجرای اجراء بتدریج رنگ امتیازاتی آن نمایان میشود ومنشأ امتیازات طبقاتی مانند گذشته یا بصورتهای دیگر میگردد. اگر با این حقیقت وواقعیت مشهود با نظر وسیع و ذهن آزاد توجه کنیم ناچاریم از اعتراف باینکه راه توجیه وتأویل بروی کسانیکه فقط بافکار واذهان بشری توجه و امید دارند و دریچهٔ ذهن خودرا بماوراء آن بسته‌اند باز است. وآنها که جلو چشم اندازشان بمنشأ ومبدأ بالاتر وبرتر ازاذهان بشری بازاست دچار توجیه وتحیر نمیشوند.

در بارهٔ اصول قوانین اسلامی این بحث بتفصیل گذشت که منشأ قوانین اسلام بالاتر وبرتر ازاذهان بشری است، بنابراین بخودی خود نمیتواند رنگ امتیازات داشته باشد. در مرحلهٔ اجراء نیزچون باید متکی به ایمان باشد و اصول آن ثابت و مبرهن است انحرافهای طبقاتی اثر ثابتی در آن ندارد و نمیتواند آن قوانین را ازاصول خود برگرداند، ازاینجهت هرچه انحراف پیش آمده درتطبیق‌ها واستنتاجهای ناشی از تمایلات و هوس‌ها بوده ودراصول احکام وقوانین اسلامی نفوذ نکرده وبا آن ارتباطی ندارد. این حقیقت آنگاه مشهود ومبرهن میشود که نظرخودرا ازانطباقات واعمال مسلمان نماها برگردانیم وهرچه بیشتر به آیات قرآن و اصول احکام و روش پایه‌گزاران اسلام توجه کنیم.

بااین توجه موردی نمیتوان یافت که رنك و ریشهٔ امتیازی داشته باشد و نمیتوان باور کرد که درمحیط اجتماع همه‌جانبهٔ اسلامی امتیاز طبقاتی مرکز اتکائی‌داشته باشد و یابتواند پایه‌بگیرد .

اگرازاین حقیقت بارز چشم بپوشیم و بااشتراکیون عصر درباره منشأاقتصادی بروزامتیازات‌طبقاتی‌همنظرشویم، درمحیط اقتصادی اسلام همچنانکه بتفصیل بیان شده بـرای رشد طبقات ممتازه میدانی‌باز نمیتوان‌یافت .

طبقه سپاهی که همیشه و در همه‌جا دارای امتیازات وخاصیت امتیازبخشی داشته ودارد ، درحکومت‌وحدود اسلامی بمفهوم خاص وجودندارد ، زیرا برهمه مسلمانان دارای شرائط تکلیف وقدرت جهاد دفاع واجب است . و متخصصین در فـن فرماندهی وسپاهیگری محدودندو درحدودفرمانبری ازحکومت وقوانین میباشند وامتیازات حقوقی و مالی ندارند

طبقهٔ روحانیان نیز همیشه ودرمیان همهٔ ملل‌امتیازات خاصی داشته و دارند بلکه بخشندهٔ امتیـازات قانونـی و فوق قانون‌به دیگر طبقات (سلاطین، اشراف، ثروتمندان) بوده‌اند اینها خود را وارث یا دارای سلطهٔ الهی و سرشت ملکوتـی و معصون از هر خطا و تعرضی میپنداشتند و بعامهٔ مردم نیز چنین تلقین میکردند و اعتراض بکارهای آنان کفر وخروج از دیـن بوده. اینها درمیان همه مذاهب وملل چنین امتیازاتی‌داشتند و طبقهٔخاصی بشمار می‌آمدندچنانکه‌اختیارآنان ازمیان خودشان نیز بتوارث بوده . ولی روحانیت اسلام بخصوص شیعه‌طبقهٔ‌خاص وممتازبه امتیازات نفسانی وحقوقی ومالی‌نیست وادعای سرشت ملکوتی و سلطهٔ الهی خاصی ندارد . نشانـه و صفت و مشخص

روحانی اسلام فقط دوچیز است : عدالت وقدرت اجتهاد. بمقیاس این دوصفت . روحانیان مانند دیگر مسلمانان ، یا بیش از آنها خودرامحکوم احکام اسلام و پایبند بتعالیم آن میدانند ، همان احکامیکه برای همه است وگوشهٔ نظری بطبقه خاص ندارد ، و مسلمانان نیز باید عالم اسلامی را بمیزان این صفات بشناسند . بنابراین اگر کسی درلباس و زی دین درآید و از این صفات عاری باشد . یا از مرز عدالت وتقوا خارج شود ، مسلمانان او را غاصب حق اولیاء اسلام و از راهزنان دین ودنیا میشمارند و طرد اورا لازم ووظیفهٔ دینی خودمیدانند .

این سه طبقه ـ روحانیان. سپاهیان ، ثروتمندان ـ در جوامع طبقاتی ممتازتر و ریشه دارتر از دیگر طبقات ممتازه است و طبقات دیگر ناشی از اینهامیباشند. وسلاطین ودرباریان بوصف طبقاتی یا ناشی از اینهایامتکی بآنها میباید باشند ، و چون اصول و قوانین اسلام محو کنندهٔ امتیازات طبقات و مانع بروزآنست ، سلطنت وحکومت ناشی ازطبقات ومتکی بآنها نیز منشأ ومرکزی در مجامع اسلامی ندارد و از سوی دیگر اسلام برای حکومت نظر واصول واحکام خاصی دارد. بر اساس این اصول و احکام افراد و سلسله‌هائیکه بعنوان خلافت و غیرخلافت برخلاف این اصول بر مسلمانان حکومت داشته‌اند متجاوز و غاصب وغیرقانونی شناخته شده ازاینجهت بی‌ثبات و پیوسته در معرض تغییر و تحول بوده‌اند و آن سلسله از خلفاء و سلاطین باصطلاح اسلامی که مدتـی مقام و قدرت خود را نگهـداشتند بعلت داشتن رنك دینی و تظاهر بآن ، یا متکی بتعصب قومـی و رنك نژادی بودند ، مانند : امویان که به قومیت عرب و دین

اتکاء داشتند و عباسیان که هم خود را وارث بالاستحقاق خلافت میدانستند و هم متکی به‌قومیت ایرانیان در مقابل عرب بودند و عثمانیان که رنك خلافت و عصبیت ترکی داشتند ، وصفویان که دارای رنك تشیع وتصوف و قومیت ایرانی در برابر عثمانیان بودند . اینها با دوامترین خلفاء و سلاطین پس از ظهور اسلام درکشورهای اسلامی بودند ، در مدت سیزده قرن پس از خلفاء نخستین‌در نیم قرن‌اول‌هجری ـ درسراسر کشورهای‌اسلامی صدها سلطان بر کرسی قدرت تکیه زدند ولـی چون پایه‌های کرسی آنان پایدار نبود و هنوز سلسله آنان استقرار نیافتـه از میان می‌رفتند. این بی‌پایگی‌ها بامقایسهٔ وضع ومدت‌حکومت سلاطین وخلفاء اسلامی وجانشینان آنها، باسلسله‌های‌سلاطین غیراسلامی و ریشهٔ آنان که نزدیك و همرز باکشورهـای اسلامـی بسر میبردند مانند هند ، چین ، ژاپون ،روسیه وکشورهای غربی‌و اروپائی بخوبی معلوم میشودچرا این نوع‌حکومتها وسلطنت‌ها درمیان مسلمانان پایه‌نمی‌گرفت ودر میان‌غیرمسلمانان سالیان دراز پایدار میماند ؟ برای آنکه حکومتها یا باید متکی‌برعقاید وافکار عمومی باشند ، یا بر طبقات . در متن‌عقاید اسلامی و در اجتماع مسلمانان‌چنین پایگاههای ثابت وجودندارد ، اگر این حکومتهای بی‌پایه‌مدتی باچهرهٔ دین مردم‌رامیفریفتند بالاخره چهره واقعی آنان آشکار میشد و اگر طبقه‌ای برای اتکاء خود میساختند آن طبقه پایهٔ اجتماعی‌درمیان مسلمانان‌نداشت وتعصبات قومی ونژادی نیزحاکمیت نداردبلکه محکوم تعالیم اسلام‌است. طبقات ممتازه نیز مانندحکومتهای ناشی ازآن یامنشأ آن ریشه وپایه ودوامیکه درکشورهای دیگر داشتند درمحیطهای اسلامی

نداشتند، وچهره وخطوط این واقعیت را هم با مقایسهٔ وضع طبقات سرزمینهای اسلامی باخارج از آن ووضع این سرزمینها به‌قبل و بعد از نفوذ اسلام آشکارا میتوان دید .

در روم ویونان پیش از ظهور مسیح نظام طبقاتی چنان ریشه دار و شدید بود که فلاسفه و مصلحین بزرگی که در این سرزمینها باصلاح اوضاع اجتماعی قیام کردند، نتوانستند تغییری در آن اوضاع ظالمانه و غیر انسانی بدهند بلکه بسیاری از این مصلحین خود تحت تأثیر آن اوضاع واقع شدند و نظریات اصلاحی خود را در چهارچوب امتیازات طبقاتی طرح میکردند. امتیازات طبقاتی در خلال تاریخ طولانی این سرزمینها چنان شدید بود که عامهٔ مردم وطبقات پائین یا رسماً برده بودند یا اسماً آزاد ولی هیچگونه اختیار و آزادی در کار و محصول کار و حیات و موت خود نداشتند .

قیام حضرت مسیح ودعوت اجتماعی او ، علیه امتیاز نژادی قوم یهود و امتیازات طبقاتی حکام واشراف بود . پس از بسط دعوت مسیح بوسیله شاگردان باایمان وفداکارش وهمصدا شدن مردم محروم و رنج کشیده با آنها پایه و بستهای امتیازات طبقاتی وحدود آن دراین سرزمینها سست شد یا بکلی فروریخت . ولی چون ریشه‌های آن خشك نشده بود و مسیحیت ازحدود تعلیم و دعوت تجاوز نمیکرد ودارای احکام حقوقی مشخص ومدون نبود ، پس از چندی بخصوص در قرون وسطی امتیازات طبقاتی بصورت ظالمانه‌تر وزشت‌تر از گذشته باهمکاری کلیسا ظاهر شد . بطوریکه مجتمعات از سه طبقه متمایز و مشخص تشکیل میشد : اشراف ، روحانیان ، تودهٔ ملت . وداخل هر طبقه طبقاتی

بود که طبقهٔ زیرین باید در مقابل زبرین دست بسته و فرمانبر باشد . طبقهٔ روحانیان بیشتر با اشراف و حکام همکاری متقابل وپیوند محکم داشتند و نفوذ خودرا فوق بشری وخود را دارای سلطهٔ ملکوتی برروح وجسم و مال مردم می‌پنداشتند ، و بنام مسیح عامهٔ مردم ستمکش وبینوا رادرمقابل ستم وفقر بصبر دعوت میکردند و با وعدهٔ بثواب و پاداش خدائی آنها را در مقابل ستمگران و ثروتمندان خاضع و بوضع نکبت بارشان دلخوش میداشتند چنانکه گویا بیشتر اینها آئین مسیح را وسیلهٔ تسکین مردم وجلب قدرت وجمع ثروت برای خود و حکام میدانستند وبااین نظر برای نفوذ درخلال زندگی مردم و غارت اموال با حکومتها واشراف همدست شدند. این حکومتها باسر نیزه وقانون وآنها باحیله‌های شرعی پشتیبان یکدیگر بودند وآن گروه انگشت شماریکه به‌روح تعالیم مسیح مؤمن واین آئین را منبع فضیلت و عدالت شناخته بودندجرأت دم زدن نداشتند وآنها که دم زدند بعضی رانده و تبعید و بعضی زندانی وکشته شدند .

طبقهٔ اشراف اروپا ازگروههای ثروتمندان و مالکین وشاهزادگان ودرباریان تشکیل یافته بود و بیشترآنان مردمی فرومایه‌وبی‌شخصیت بودند وکارشان جز دسیسه برای غارت محصول کارورنج دهقانان وکارگران وحکمرانی سفیهانه وعیش و نوش بی‌قید و بند نبود و باپشتیبانی حکومت و قانون بهرصورت که میخواستند باعموم مردم وملت رفتار میکردند واگر مقاومت یا قیامی ازطرف این دستبرد خوردگان نشان داده میشدچنان درندگی وانتقامجوئی میکردند ودسته‌دسته آنهارا بخاك وخون میکشیدند که‌دربرابر این آدم نماها چهرهٔ درندگان و وحوش ، نجیب و

آرام نمودار میشد.

وضع اجتماعی کشورهای شرقی بهتر ازکشورهای غربی نبود بلکه نظام طبقاتی دراین سرزمینها ریشه‌های چندهزار- ساله داشت . درهند که سرزمین عجائب است امتیازات وفواصل طبقات برحسب سنن و اوضاع طبیعی ومیراثی بقدری متنوع و مختلف بود که تحدید آن طبقات و اوصاف و انواع آنها خود فصل مفصلی ازجامعه شناسی میباشد، چنانکه بعضی ازمحققین جامعه- شناس بیش ازدو هزار طبقهٔ مختلف وممتاز وطولی و عرضی در مجتمعات هندی استقصاء کرده‌اند که هرطبقه‌ای آداب زندگی و اوصاف و اخلاق و مسکن و لباس و زبان و لهجهٔ خاص بخود داشته دررأس طبقات طولی مجتمعات هندوستان ، شاهزادگان و ملاکین واشراف که دارای امتیازات مخصوص بودند قرارداشتند وهرچه پائین‌تر می‌آمدامتیازات محدود میشدتا به طبقهٔ مطرودین (نجس‌ها) میرسید که‌این بینوایان بیش ازمحکومیت بردگی یاشبیه آن، حق معاشرت با طبقات دیگر نداشتند ونمیتوانستند درمحلهٔ دیگران منزل گزینند وازمعابر آنها عبورکنند وهرکس با آنها معاشرت میکرد یاهم‌غذا میشد ، نجس میگردید !! باهمهٔ تحولات اجتماعی که‌درهندپیش آمده وباداشتن حکومتهای آزادمنش کنونی هنوز رنگهای طبقاتی بخصوص در اطراف ودهات بچشم میاید. درچین وژاپون و دیگر کشورهای مجاور با اینها و روسیهٔ پیش ازانقلاب ، وضع طبقاتی بصورتها ورنگهای مختلف و شبیه بهم تشکیل‌دهندهٔ نظام اجتماعی بود.

اجتماع ایران پیش ازاسلام ، نخست به‌ترتیب ازسه طبقه تشکیل میبافت: روحانیان ، سپاهیان ،کشاورزان . بعد از

رواج صنایع ،صنعتگران هم افزوده شدند . سلاطین ودرباریان برتر ازطبقات بودند ودبیران ومنشیان وابستهٔ بەدرباریان بودند. امتیازات وحقوق هرطبقه مخصوص بخود واولادش بود ، نه طبقهٔ بالاتنزل میکرد ونه طبقهٔ پائین حق ترقی داشت ، این امتیازات بیشتر راجع بەشغل و مقام بود نەثروت وملك . تنها دهداران و مالکین امتیازشان بمقدارمالکیت یاسرپرستی املاك بود. بنابراین چه بسا طبقات پائین مانند پیشەوران و بازرگانان ثروتمند تر ازطبقات بالابودند، وپیش می آمد که هنگام احتیاج وکسر بودجه پادشاهان یاسران سپاهی و اشراف از بازرگانان وپیشه وران وام میگرفتند[1]

---

۱ ــ خصوصیات نظام طبقاتی ایران پیش از اسلام را در داستانسرائیها واشعارفردوسی بیش ازهرتاریخ ونوشتهٔ دیگرمیتوان خواند. دریکی ازداستانهای راجع به انوشیروان چنین آمده: که چون بدنبال جنگهای طولانی ایران باروم خزانه دولت تهی گشت، شاهنشاه برای جبران کسر بودجه وتجهیزسپاه محتاج بوام گردید. مرد موزه فروشی (کفاش) پیشنهاد کرد که برای دادن وام حاضراست مشروط براینکه فرزندش نوشتن وخواندن یادگیرد تاشاید درطبقه منشیان درآید . پیشنهاد ویرا حکیم مستشار بعرض رساند . شاهنشاه این پیشنهاد را ردکرد وآنرا ازتلقینات دیو ودیوانگی دانست !

بدوگفت شاه ای خردمند مرد چرا دیو چشم تو را خیره کرد
برو همچنان بازگردان شتر مبادا کزو سیم خواهیم و در
چو بازارگان بچه گــردد دبیر هنرمند و با دانش و یادگیر
چو فرزند ما برنشیند بەتخت دبیری ببایدش پیروز بخت

تا آنجا کەمیگوید :

بما بر پس مرك نفرین بود چو آیین این روزگاراین بود

درجزیرةالعرب پیش‌ازطلوع اسلام ،وضع‌طبقاتی
وامتیازات آن صورت خاصی داشت . در مرکز جزیرةالعرب حکومت‌بشکلهای معمول‌آن زمان‌وسلطنت درمیان نبود. همچنین زمینه‌ای برای ملکداری و سرمایه‌داری وسیع وجود نداشت . دراطراف بیابانها ،اعراب‌بادیه‌نشین وکوچنده، دروضع‌قبیلگی وفرمانبری‌ازشیوخ‌بسرمیبردند .درشهرهائیکه زمینه برای‌کشت وکارداشت مانند یثرب‌وطائف ، طبقه‌ممتاز وحاکم بیشترمالکین اراضی بودند . درواقع حکومت معنوی عرب وامتیازات خاص ازآن ساکنین مکه و متولیان کعبه بودکه در رتبهٔ اول قریش وسپس وابستگان و همپیمانان آنها مانند خزاعه، کنانه ، ثقیف، جشم و بنی‌عامر بودکه از جهت افتخارات و امتیازات خاصی که داشتند ،آنهارا«حمس» میخواندند ، (حمس ، بضم حاء و سکون میم : صاحبان افتخارات‌و جایگاه بلند ومحکم) نخستین امتیازش همان تولیت بالوراثه و بالاستحقاق کعبه بود سپس که کارهای تولیت توسعه یافت ، شئون کلید داری و پـرده داری «سدانت»وآب دادن و اطعام کردن «سقایت و رفادت» امتیازی یافت ودرمیان‌تیره‌های قریش تقسیم گردید.پس ازآن فرماندهی سپاه وکار صلح وجنك «لواء»نیز جزء امتیازات‌قریش‌درآمده‌در زمان قصی‌بن‌کلاب، دارالندوه تأسیس شد؛ دارالندوه محلی‌در کنار کعبه بود که سران و عقلای قوم برای امور مهم در آنجا اجتماع میکردند . امتیاز ریاست و عضویت دارالندوه نیز از امتیازات قریش و بعضی از سران همپیمان قریش‌گردید . اینها امتیازات اصولی قریش و سران عرب بودکه منشأ امتیازات و برتریهای‌فرعی، دیگر گردید؛ ازآن‌جمله، پس‌ازشیوع بت‌پرستی

بتهای قریش و پیوستگان با آنها ، دارای عناوین و جایگاهها و اشکال و پیکرهای خاصی بودند ، مانند : « بعل، هبل ، عزی ، لات و منات» این بتها پیکرههای مخصوصی داشتند ودر کعبه و اطراف آن نصب‌شده بودند ، چنانکه دیگر عرب نه حق داشتند مانند آنها بسازند و نه میتوانستند بتهای خود را درکعبه‌وپیرامون آن‌جای دهند ، وباید در برابر بتهای قریش سر فرود آرند و آنهارا بستایندو بندگی نمایند ولی آنها بتهای دیگران‌را نمی‌ستودند و نیزخودرا برتراز هم‌نشینی وهمجواری دیگرعرب می‌پنداشتند ودیگران دربرابرآنها نبایستی بنشینند و نباید درردیفشان‌سوار شوند. درموسم حج ودرحال احرام فقط آنها مجاز بودند از درب بخانه‌های‌خود وارد شوند ، ودیگران‌اگرمیخواستندوارد خانه‌شوند بایدازپشت‌خانه وازراه‌نقب داخل شوند(بیشرمفسرین آیه : لیس‌البران تأتوا البیوت من‌ظهورها، را اشاره‌بهمین‌روش قریش میدانند) درعرفات و مشعراز دیگرحاجیان وعرب فاصله میگرفتند ودرسرزمینیکه باید حاجیان دیگربسربرندآنها فرود نمی‌آمدند وباعموم مردم کوچ نمی‌کردند ! این‌آیه‌وافیضوامن حیث‌افاض‌الناس ـوکوچ‌کنید باهم وپیوسته ، ازهمانجاودرهمان زمان‌که همه مردم کوچ میکنند». فرمان‌هم آهنگی و پیوستگی به‌اشراف عرب بادیگرحاجیان‌است.

باهمه امتیازاتیکه قریش و دیگراشراف عرب داشتند ، وضع وفاصله طبقاتی عربستان مانند سرزمینهای دیگر نبودزیرا امتیازات طبقه ممتاز عرب‌ناشی ازاختیارات حکومتی وقانون‌یا ثروت وقدرت نظامی‌نمیشد تابتوانند بردیگران حکومت داشته باشند وبجان و مال‌آنها تجاوزکنند. منشأ امتیازات قریش‌همان

تولیت و نگهبانی خانه خدا ودفاع ازحریم آن ، ومهمانداری و پناه‌دادن حاجیان وپناهندگان بود. دیگر اشراف و شیوخ عرب نیز دارای چنین خوی وروشی بودند ؛ بنا براین اینگونه امتیازات تاحدی طبیعی ومورد پذیرش واحترام عموم عرب بود . ازسوی دیگر چون عرب به‌شمشیر و نیزهٔ خود اتکاء داشت و درپناه بیابان وقبیله بسر میبرد ، اندیشه ستم‌پذیری درذهنش راه نداشت وتا جان‌داشت تن بذلت اسارت وبردگی نمیداد. از اینجهت طبقه بردگان در این‌سرزمین ، یا از مردم بیچاره و بی‌پناه ، یا از اطراف و سرزمینهای دیگر بودند .

عرب با آنکه‌ازتمدن وعلوم‌رائج‌درکشورهای مجاور بهره نداشت ،وضع طبیعی و سرزمین‌بازوآسمان‌صاف و سختی‌زندگی مزایا وبرتریهائی برای‌او فراهم‌کرده بود. حصار بیابان، عرب را ازتجاوز و تعرض متجاوزین وآمیختگی باسایر ملل مصون میداشت ، وتعرضهای گاه‌و بیگاه کشورهای‌مجاور،با آنان باشکست وعقب‌نشینی‌پایان می‌یافت. بسیج‌سپاه وحمله‌«ابرهه» برای‌خراب کردن مکه وازمیان بردن کعبه وشکست غیرمترقبه و غیرعادی وی،احترام کعبه‌را بالا برد وبرافتخارات عرب‌افزود. عرب‌دارای هوش‌فطری وشعور ممتازی بود که‌هم ازصفحات‌طبیعت خوب‌درس میگرفت وهم ادراکات فطری خودرارسا وکامل بیان میکرد . درحمایت صحراء نسب ونژاد وقومیت خودرا بـا افتخارات و مواریث‌بطورکامل‌وواضح‌حفظ کرده‌بود، وچون‌زیرفشار حکومت وقانون و طبقات ناشی‌ازآن بسر نمیبرد واتکاء بقدرت خود و قبیله خود داشت ، زبونی وذلت زدگی وخود باختگی در مقابل قدرت‌دروی راه نداشت . بااینگونه امتیازات‌خودرا ازملل‌دیگر

هرچند دارای علم وهنر وتمدن باشکوه بودند ، برترمیپنداشت وزندگی درصحراءکه جلوی دیدو دیده‌اش بهرسو بـاز بود، و شیر شترو گوسفند ، وحیوان و گیاه بیابان و بر نشستن بالای شتر وبدست گرفتن شمشیر و نیزه برای‌اوارزنده‌تر ازتن‌دادن به‌زندگی درشهر وحبس‌شدن درمیان دیوارها وقلعه‌ها و سر فرود آوردن بقوانین ومقررات‌وزبونی درمقابل حکومتهائی بود که ملل‌دیگر گرفتارآنها بودند ، ازاین‌جهت‌خودرا عزیز و دیگران راذلیل وخودرا آزادودیگران‌را بنده میدانست وباانتساب خودبه‌عرب که‌توانائی دربیان و زبان آوری رامی‌رساند ، افتخارداشت ، وملل دیگر بخصوص ایرانیان‌را عجم میخواند(که معنای لغوی آن گنگ و بی‌زبان است).

عرب بااین‌امتیازات‌صحیح‌وناصحیح‌چنان غروروتکبری داشت که‌دربرابرهیچ‌قانون‌وحدودی‌تسلیم‌نمی‌شد، و بهیچ‌علم‌وهنرو فنی‌دل نمی‌بست ؛ وبرای دانشمندان و مصلحین مانند قوانین و آداب درقلب جزیره نفوذی نبود ، واگردرگوشه وکناره‌صلح یاعالمی یافت میشد جرأت اظهارعقیده نداشت .

«امیرالمؤمنین علیه‌السلام درخطابه بعدازمراجعت ازکار صفین«نهج‌خطبه۲»وضع‌جاهلیت ودورنمای‌آنرا آنچنان‌مینمایاند که‌گویا خواننده خودرا درمیان‌آن مردم میبیند !درپایان این خطبه‌پس‌ازبیان‌اصول‌اجتماع جاهلیت‌که درمقابل مجتمع‌اسلامی است‌وهمیشه ودرهمه‌جا قابل‌انطباق‌است میگوید: «بارض عالمها ملجم وجاهلها مکرم» این‌جمله تفسیرکوتاه و جامعی از وضـع جاهلیت است! سرزمینیکه عالم‌آن ملجم «لجام‌زده ودهان بسته» وجاهل آن مکرم «گرامی و عزیز» است ! در خطب وکلمات

امیرالمؤمنین ، وضع جاهلیت عرب در صور و چهره‌های مختلف نمایانده شده که بیشتر توصیف و بیان غرورها و نخوتها و نادانیهای عرب جاهلی است !

عرب با آن تعصب شدید که در حفظ امتیازات میراثـی و قومی خود داشت و آن سرکشی و غرور که باخون و پـوست او ترکیب یافته بود ، نمیتوانست بنظامات اجتماعی و اخلاقـی و حقوقی و آئینی هرچه باشد ، تسلیم شود.

ازمیان همین عرب با گمراهیها و تعصبات و نخوتهـا و پراکندگیهایش ، اسلام ظاهر شد و کلمه توحیدرا اعلام کرد ، تا سرکشان وطبقه‌ایکه مردمرا به بندگی خود و بتان میخواندند درپیشگاه خداوند وشریعت او سرفرود آرند و سرکوفتگان بـه بند کشیده باتکاء بمواهب خود سر بر آرند ورنگهای طبقاتی و امتیازات اعتباری زائل شود وهمه برنك فطرت انسانی که همان رنك خدائی است درآیند **«صبغة الله ومن احسن من الله صبغه»** وشریعت خالق ، نظام حاکم برخلق شود ، وزمینه رشد طبقاتی و امتیازات ازمیان برود . قرآن درچنان محیط ومجتمعی ایـن ندارا در داد :

«یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و انثـی و جعلناکم شعوباً و قبائل لتعارفوا ان اکرمکم عندالله اتقیکم ان الله علیم خبیر»[1].

---

۱ ــ آیه ۱۳ ، سوره حجرات : «ای انسان هشیار باش! ماشمارا ازمرد و زنی آفریدیم وشمارا تیره‌تیره، و قبیله قبیله گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید و با هم انس گیرید ، براستی

کلمه توحید «لا اله الا الله» برای این شعار اسلام وسر فصل آنست، که نفوس را از رنگهای شرك وامتیازات پاك مینماید وعقول را بقدرت وحکمت بی نهایت وعدل حاکم میپیوندد، وبتها و بت تراشهارا با اشکال وآثار گوناگونش از اجتماع اسلامی میراند. احکام اسلام بر همین پایه تشریع شد. و فرمان جهاد «فی سبیل الله» برای رساندن بهمین هدف است. اجتماعات اسلامی از نماز جماعت و جمعه تا حج، نمایانندهٔ برتری تقوا وحاکمیت خدا وقانون او و تساوی در حقوق مشروعه ومحو امتیازات موجود، وازاله تحمیلات طبقاتی وآثار ذهنی و نفسانی آن میباشد.

روز فتح مکه که روز پیروزی کامل اسلام برشرك بود، اولین سخن رسول خدا، درخانه خدا، باعلام الغاء افتخارات وامتیازات وبا این عبارات پایان یافت: **«ایها الناس انکم من آدم وآدم من طین الا وان خیرکم عندالله واکرمکم علیه اتقاکم. الا ان العربیه لیست باب والد ولکنها لسان**

→ گرامی ترین شما نزد خدا با تقواترین شما است، خداوند بس دانا وآگاه است».

این ندای عام وانسانی قرآن کریم، عکس تخیلات نژاد ـ پرستی وطبقاتی است که اختلاف نژادی وقبیله را وسیلهٔ برتری جوئی وجنك ساخته اند. در بانك عام قرآن اعلام مینماید که اختلافات قبیلگی ونژادی مانند اختلاف عناصر طبیعی بایدوسیلهٔ ائتلاف و پیوستن وبصورت عالی تر درآمدن گردد، و امتیاز برتری فقط بر پایهٔ تقوا و فضائل انسانی است، آنهم نزد خدا، نه در برابر قانون و حقوق عمومی!

ناطق فمن قصر به عمله لم یبلغ حسبه» «ای مردم هشیار باشید همانا شما از آدم، و آدم از خاك فراآمده آگاه باشید، گزیده‌ترین و گرامی‌ترین شما درپیشگاه خداوند پرواگیرترین شما است، بدانید که انتساب بعرب، وابستگی به پدر پدیدآورنده نیست. عربیت همانا زبان سخنوراست، کسیکه عملش ازپیشرفت بازش دارد وکوتاهش نگهدارد، حسبش اورا بمقامی نمیرساند (یا بحسب شایسته خود نرسیده).

درآخرین سال رسالت، در حجةالوداع نیز همین اصول را اعلام فرمود، و پس ازهر جمله‌ای مردمرا به تبلیغ آن گواه میگرفت ازآن جمله فرمود: «افتخارات وامتیازات جاهلیت همه ازمیان رفته است جزپرده داری وآب دادن» و نیز فرمود: «عرب را برعجم برتری نیست جز بتقوا»

و اولین فرمان آنحضرت پس از فتح مکه و اعلام عفو عمومی این بود که بلال سیاه حبشی را فرمود تا ببام کعبه بالا رود و بانگ اذان سر دهد، بلال درنظر قریش وعرب ازبی ارزش‌ترین و مطرودترین مردم بشمار می‌آمد، چون خود غلام، ورنگش سیاه ونژادش حبشی وغیرعرب بود! ولی ازنظر رسول خدا چون حق را بسائقه فطرت زودتر ازبسیاری از مسلمانان درك کردودارای ایمان و سابقهٔ جهاد بود، برتری داشت وآنحضرت اورا به برترین جایگاه «بام مکه» بالابرد، واعلام ارزنده‌ترین شعارو فرمان اجتماع و عبادت را بوی واگذارکرد!

«شمشیرهای مجاهدین بالای سرقریش میدرخشید و زمین زیر پای آنان میلرزید. غبارشکست وگرد اندوه برچهره‌های بهت‌زده آنان نشسته بود، که بانك اذان و تکبیر بلال از بالای بام کعبه

برخواست ، قریش حیرت‌زده ، وبتها و امتیازات خود را ازدست داده ، اکنون بلال حبشی را بالای‌بام کعبه‌می‌بیند ، وازبالای سر خود طنین‌اذان می‌شنود ! نفسهادرسینه‌ها وکینه‌ها و اندوه‌ها در دلهاچنان متراکم‌وضبط شده‌که هیچ‌راه بروز ندارد . چندتن از اشراف ورشکستهٔ قریش وهمپیمانان آنها درگوشه‌ای ازکعبه‌گرد هم‌جمع شده وسرهای خودرا بهم نزدیك‌کرده ، برای‌آنکه نفسی بکشند ، تاشاید آسایشی یابند آهسته جمله‌های کوتاهی گفتندکه نمایانندهٔ رنج وناراحتی واندیشه‌های‌آنان‌بود ؛ عتاب ابن‌اسید ! خدای‌را شکرکه جان پدر مراگرفت تا چنین روزی‌را نبیند ! حرث ابن‌هشام ؛ محمدجز این غراب سیاه اذان‌گوئی نیافت ؟! سهیل‌بن عمرو «سرورثقیف» ؛خداآنچه را خواهد تغییر میدهد ! ابوسفیان ؛ من‌هیچ نمیگویم چون میترسم پروردگارآسمانهااباو (محمد) خبردهد!(۱) .

پس ازفتح‌مکه و استقراراسلام و شکست‌شرك وبت‌پرستی

---

۱ ــ مارون‌بیك‌عبود (شاعر ودانشمند معاصر ، و رئیس دانشگاه وطنی‌لبنان) اشعاربلیغ و پرمغزی دربارهٔشخصیت‌ورسالت رسول‌اکرم ، وهدفها و اصول اسلام‌و جهادهای مسلمانان‌داردکه متن وترجمه آن‌بفارسی منتشر شده، دوبیت‌از ابیاتی که‌درباره‌فتح مکه‌دارد این‌است:

الله اکبر ، دهورت اصنامکم ــ فتحطمت ، اسمعت صوت اذان ؟! هذا بلال ، یبلغ‌النبأالعظیم و ــ یطبع‌اسم‌الله فی‌الاذهان .
ــ الله‌اکبر!! بتان‌شما واژگون‌شد آنگاه درهم‌کوفته‌شد ! آیا بانك اذان‌را شنیدی؟! این‌بلال‌است!خبربی‌سابقه‌و بزرگی‌رااعلام‌مینماید، ونام‌خدای‌را دراندیشه‌ها نقش می‌بندد !

در جزیرةالعرب و مقهور شدن طبقات امتیازجـو ، امتیازات جاهلیت ازمیان رفت و تنها یك امتیاز کههمان تقوا استدرمیان بود ، «ان اکرمکم عندالله اتقیکم» نمایانندہ تقوا ـ که قـدرت ایمان و اراده وشایستگی معنوی است ـ تمسك بحق ، و سابقهدر اسلام وجهاد وبذل جان ومال درراه پیشرفت آن بود. ازاین رو مهاجرین بر انصار، و انصار بر دیگران پیشی داشتند ، ولـی این برتریها منشأ هیچگونه امتیازات حقوقی ومالی نبود، مشاغل مهم و سرفرماندهی بکسانی واگذار میشد که تقوا و شایستگی بیشتر داشتند (چنانکه مانند اسامةبن زید که جوان و فرزند غلام آزادشده بود بر سران مهاجرو انصار و قریش وکهنسالان فرماندهی میکرد) .

در آن مجتمع اسلامی، محل اجتماع مسجد بود و حل و عقدکارها و شور و تجهیز سپاه و تعیین فرماندهان وخطمشی و تعلیمات حقوقی و نظامی و احکام درآن انجام میگرفت ، مجلس آنان صدرو ذیل نداشت و بشکل دائـره و روی زمین مینشستند آنچنانکه واردین و نمایندگـان قبائل وکشورهای خارج رسول خدا را چون هیچگونه امتیازی در محل و لباس بر دیگران نداشت نمیشناختند ! و اموال بتساوی تقسیم میشد و شکل خانهها یکسان بـود . میان مهاجرین و انصار پیمان برادری بستهشد ، وهرفرد مسلمان مسئول انجام احکامواجراء مقررات بود ، وهمه بحکموجوب امربمعروف ونهی ازمنکر ، که از مهمترین وظائف اسلامی است مسئول اعمال یکدیـگر بودند ، این مسئولیت همگانی در اعمال و اجراء احکام که همان وجوبامر بمعروف و نهی ازمنکر است، برهرفردمسلمان

شناسائی معروف و منکر و خیر وشر و واجب و حرام را فرض ولازم میدارد ، و بهرفردی حق میدهد بلکه واجب مینماید که در وظائف عمومی‌واسلامی دخالت نماید و آنچه از خیروصلاح تشخیص میدهد اعلام نماید و رأی دهد و از انحراف وگناه جلوگیری کند گرچه گناهکار و کجرو خلیفه‌و زمامدارباشد این تشخیص‌ومسئولیت عمومی، سر برتری‌شکل اجتماع‌اسلامی‌و امت اسلام‌است :

«کنتم خیرامة اخرجت للناس‌تأمرون بالمعروف وتنهون عن‌المنکر وتؤمنون‌بالله...» « و لتکن منکم امة یدعون الی ـ الخیر و یأمرون بالمعروف و ینهون عن‌المنکر واولئك هم ـ المفلحون» [1] .

مسلمانانی‌که ایمان در قلوبشان جای گرفته بود و همه رنگهای جاهلیت از فکر و روحشان زائل گشته بود ، پیوسته به‌محو تعصبات و امتیازات جاهلیت‌از افکار و اجتماع مسلمانان دیگر می‌کـوشیدند و از ارتجاع بسوی آن تعصبات وافتخـار

۱ـ آیه ۱۱۰ـ۱۰٤ ،سوره آل‌عمران، «شما برگزیده‌ترین امت‌بودیدکه بسود همه مردم برآمدید . به‌معروف وامیدارید واز منکر بازمیدارید و بخدا همی ایمان‌می‌آورید...» .« باید ازشما گروه‌همفکر وهمدمی‌باشدکه‌پیوسته بخیردعوت‌کندو بمعروف‌وادارد وازمنکربازدارد، همین‌اینها رستگارانند».

دراین‌دوآیه شاخص‌برتری‌امت‌اسلام و صورت‌مجتمع‌اسلامی ورستگاری‌عمومی ، (ازمیان‌آن‌همه‌احکام)امر بمعروف‌و نهی‌ازمنکر اعلام‌شده ! آیامفهوم‌دمکراسی‌بمعنای‌صحیح و کامل‌آن، جز اینگونه آزادی درعین‌مسئولیت میتواند باشد؟

اندیشناك بودند.

در آن اجتماع اسلامی، نومسلمانانی که پس ازفتح‌مکه به‌اسلام گردن نهاده و هنوز آلوده بشرك و آثارجاهلیت بودند ازکارها و شئون اجتماعی‌واپس‌زده ومحروم بودند. این‌واپس‌زدگی و محرومیت از آن‌جهت بود که مبادا زیر پرده اسلام، شرك و امتیازات جاهلیت سر برآورد. رسول اکرم پیوسته از این نگران بودکه قریش و بنی‌امیه در چهرهٔ اسلام مسلمانان را باوضاع جاهلیت برگردانند و امتیازات ازدست رفته‌خودرا باز گردانند و چون عرب با قدرت اسلام بکشورهای دیگر روی آورد با عنوان ابلاغ رسالت اسلام امتیازات وبرتری‌جوئی با خود ببرد، ازاین‌رو آنحضرت در مفاصل تاریخی رسالت و در اجتماعات بزرك «مانند فتح مکه، حجةالوداع، اجتماع مسجد خیف، هنگام وفات» که اصول رسالت راابلاغ‌میفرمود، اصول برابری‌در حقوق و همبستگی اسلامی؛ و محو امتیازات قومی‌و نژادی، و برتری‌بتقوا و فهم تعالیم اسلام و عمل‌بآن‌را، با تعبیرات مختلف بیان میکرد، مانند: «لیس‌لعربی علی عجمی‌فضل‌الا بالتقوی»و«کلکم‌من‌آدم‌وآدم‌من‌تراب»و«المؤمنون اخوة تتکافأ دمائهم، یسعی‌بذمتهم ادناهم»[1] و در هنگام وفات پیوسته وصیت میکرد: «الله‌الله‌لاتعلواعلی‌الله فی‌عباده وبلاده»[2] واین‌آیه‌را تلاوت‌میفرمود: «تلك‌الدار الآخرة نجعلها للذین

۱ـ مؤمنان برادر یکدیگرند،خون‌آنان برابرهم میباشد، کمترین فردآنان در انجام تعهدات و پیمانها میکوشند

۲ـ خدارا خدا را،مبادا برفرمان خدادرباره بندگان‌او وسرزمینهای او برتری‌جوئید!

لایریدون علواً فی‌الارض ولافساداً » ۱

پس ازوفات رسول اکرم (ص) و اختلافی که در بارهٔ خلافت پیش‌آوردند ، سران‌واپس‌زدهٔ قریش وعرب میکوشیدند که از شکاف اختلافات ، قدرت و امتیازات طبقاتی جاهلیت‌را برگردانند ، امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام که عالیترین نمونهٔ تربیت اسلامی بود و هیچگاه درونش بشرك و اوهام جاهلیت آلوده نشده‌بود ، گرچه خانه‌نشین شد ولی ازهرسو مراقب‌بود که امتیازات جاهلیت رخ نشان ندهد . ابوسفیان سرور امویان که‌درونش آلوده بشرك و جاهلیت وظاهراً مسلمان بود، بخیال خود مجالی یافت تا وضع مسلمانان را برگرداند و سیادت ازدست‌رفته قریش را بازگرداند . برای رسیدن بهمین‌مقصود، با همراهی عباس که خود از سران ممتاز بنی‌هاشم بود بحضور امیرالمؤمنین(ع) آمدند،ودست‌های‌خودرا گشودند تابا آنحضرت بیعت کنند ، ابوسفیان گفت : ای علی چرا نشسته‌ای ؟ ! اگر خواهی این‌وادی را ازسواره و پیاده پرخواهم‌کرد! آنحضرت از پیشنهاد او برآشفت و ایستاد ، و این سخن را بزبان‌راند : ایهاالناس شقوا امواج الفتن بسفن النجاة و عرجواعن طریق المنافره وضعوا تیجان المفاخره ...»۲ و ناامید بازش‌گرداند وبجای‌خودش نشاند.

---

۱ ـ این‌سرای‌آخرت راازآن‌کسانی قرارمیدهیم‌که درزمین سرکشی و برتری جوئی وفساد نخواهند ! سوره قصص‌آیه ۸۳

۲ ـ ای مردم‌امواج‌فتنه‌ها رابا کشتی‌های‌نجات، بشکافید!واز طریق تفرقه‌انگیز ونفرت خیز، سر بتابید! وتاجهای افتخارات و امتیازات را در افکنید ! (قسمتی از خطبه ٤ نهج‌البلاغه).

در آغاز خلافت خلفاء نخستین ، تا چندی هیچگونه امتیاز حقوقی ومالی ومقامی مشهود نبود ، مشاغل بمردان تقوا وایمان و بصیرت واگذار میشد و اموال عمومی بتساوی پخش می‌گردید، واحکام کیفری بر بزهکاران هر که وهر چه بودند یکسان اجرا میشد [1].

ولی در زمان خلیفهٔ دوم خوی تعصب و امتیاز عربی از

---

۱ ــ نمونه های بارزی از اجراء حدود کیفرهای قانونی در زمان خلیفهٔ دوم ،درتاریخ ضبط شده‌که نشانه تساوی حقوقی وقدرت اجرائی وعدل اسلامی است ، یکی ازاین نمونه‌ها ، حکم اجراء قصاص دربارهٔ « جبلة بن ایهم غسانی » پادشاه سابق سوریه بود این شخص درزمان خلافت خلیفه دوم با شکوه شاهانه بمدینه آمد واسلام آورد و در همانسال بمصاحبت خلیفه آهنگ انجام‌حج نمود ، هنگام طواف پای عرب گمنامی بــه دامن احرام وی گرفت وجامه‌احرامش بازشد، جبله برآشفت وسیلی بروی مرد عرب‌زد، عرب شکایت‌نزدخلیفه آورد ،خلیفه جبله‌را احضارکرد چون‌اعتراف نمود ؛ بوی گفت یاباید عرب رضایت دهد یا همانسان که‌برو در بینی‌اوزده‌ای؛ ازتوقصاص کند. عرب به‌قصاص اصراورزید، جبله گفت : این مردی عادی ومن از شاهانم. خلیفه گفت: قانون‌اسلام نسبت بهمه یکسان‌است . جبله مهلت خواست وشبانه فرارکرد‌خود را به «هراکلیوس» امپراطورشکست خوردهٔرم رساند، ولی پیوسته ازبرگشت از اسلام به نصرانیت و تن ندادن بعدل اسلام متأسف‌و پشیمان‌بود،وشعرهای‌وی زبان‌بزبان‌خوانده‌میشد، «تنصرت‌الاشراف من عارلطمة ....» . اجراء حد خلیفه دوم بر فرزندش و مصادرهٔ اموال والیان نیز از قضایای مشهور است .

شخص خلیفه واطرافیان وی رخ مینمود ، و این خوی‌دراهانت به‌نومسلمانان غیرعرب وکاستن حقوق اجتماعی و مالی آنان پیوسته آشکارترمیشد . چندی‌نگذشت که خلیفهٔ دوم به‌مهاجرین که بیشتر مکی و قریشی بودند امتیاز مالی بیش‌ازدیگران‌داد، پس‌ازآن یزیدبن ابی‌سفیان و بعد از مرگ وی معاویة‌بن‌ابی ـ سفیان را بولایت شام منصوب‌کرد. باآنکه اینها مطرود اسلام و مسلمانان بودند ، با این ولایت نامیمون طبقهٔ امتیازجو و جاهل خوی بنی‌امیه درشام و دوراز مرکز اسلامی پایه گرفتند و موجب تغییر چهره واقعی اسلام گردیدند ـ درزمان‌خلافت عثمان بنی‌امیه و دیگر قریشیان همدست آنان (جز بنی‌هاشم) و دیگر اعوان آنها با حیله و شمشیر و همدستی بر سراسر کشورهای اسلامی و جان ومال مسلمانان مسلط شدند . عثمان با تدبیر مروان‌بن حکم در حجاز ، و معاویه در شام مقامات و کلیدهای اموال را در انحصار طبقهٔ مطرود و مرتجع اموی درآوردند .

حکومت امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام از میان انقلاب خونین مردم مدینه وکوفه ومصر سر برآورد تا با یاری مردان با ایمان و ثابت در اصول اسلام و همبستگی عامهٔ‌مردم محروم‌و رنجدیده ، ارتجاع جاهلیت را از میان بردارد وعدل‌اجتماعی اسلام را پابرجا سازد ، تنها برای‌انجام همین مسئولیت‌سنگین بود که آنحضرت بزمامداری تن‌داد ، چنانکه در آخر خطبهٔ شقشقیه .و پس‌از بیان انحرافات و رنگهای گوناگون حکومت گذشتگان ، فرمود : اما والذی فلق‌الحبه و برأ النسمه ، **لولا حضورالحاضر و قیام‌الحجة بوجودالناصر ، و مااخذالله**

علی‌العلماء ان‌لایقاروا علی‌کظة ظالم ولا سغب مظلوم ، لالقیت حبلها علی‌غاربها ... »[1] و در خطابه ایکه در آغاز خلافت ایراد فرمود ، اصول انقلابی دولت خودرا با این جمله‌افتتاح کرد : «ذمی‌بمااقول‌رهینه»...ذمه‌من درگروچیزیستکه میگویم پس‌از چند جمله فرمود : «هشیار باشید که گرفتاری شما بهمان صورت و به‌هیئت همان روزیکه خداوند پیمبرش را برانگیخت‌بازگشته، بهمان خداوندیکه‌پیمبرش‌را بحق برانگیخت همه بجوش و جنبش خواهید درآمد و زیروزبر خواهید شد، و درهم‌آمیخته (یاغربال) میشوید ، ومانند دم‌کفگیر در دیک زیروزبر میگردید (یا در معرض تازیانه تقدیر در می‌آئید) تا زیرین ازشمابالاآیند ، و زبرین پائین روند ، وپیشروانیکه واپس مانده‌اند ، پیشی‌گیرند ،و پیش‌جویانی‌که پیشی‌گرفته اند واپس زده‌شوند ...» این‌مضمون بخشی‌ازکلام‌آنحضرت‌درآغاز خلافت‌است(کلام۱۵، نهج) که سراسراعلام‌انقلاب و دگرگون‌ساختن‌وضع گذشته میباشد.

آنحضرت برپایهٔ اصول انقلابی اسلام و برای واژگون کردن نظام ضداسلامی‌گذشته ، درهمان روزهای نخست‌خلافت خود ، عمال‌ووالیان دولت‌گذشته‌راعزل‌کرد و اموال‌وتیولهای

۱ــ آگاه باشید ! بخداوندکه دانه‌را سرشکافت وحیات‌پدید آورد، اگرنبودحضور وآمادگی این‌حاضران آماده ، وقیام‌حجت بسبب وجود همکار کمك‌کار وآنچه خداوندبرعلماء واجب کرده وپیمان گرفته‌که بر پرخوری ستمکاروگرسنگی ستمدیده‌آرام‌نگیرند من‌ریسمان مرکب‌زمامداری‌را بگردن‌خودش میافکندم ...

آنانرا امر به‌مصادره نمود تا به‌بیت‌المال عمومی بر گردد، و در پاسخ کسانی که از عاقبت روش آنحضرت بیمناك بودند فرمود: «والله لو وجدته قدتزوج به النساء و ملك به‌الاماء لرددته فان فی العدل سعة ومن ضاق علیه‌العدل فالجور علیه‌اضیق»[1]

و چون امتیازجوئی به‌آنحضرت اعتراض میکند که چرا به‌سران قوم وعامه، وعرب و عجم از اموال عمومی یکسان میدهد، در جواب میگوید: «اتأمرنی ان‌اطلب‌النصر بالجور فیمن ولیت‌علیه؟! والله‌ما اطور به، ماسمر بسمیر . ومام نجم‌فی‌السماء نجما. لوکان المال لی لسویت بینهم فکیف وانما المال مال‌الله...»[2]

---

۱ - بخداوند سوگند اگر(درمیان آن تیول و اموالی که در تصرف خلیفه گذشته ووالیان اوبوده) مالی‌را بیابم که بکابین زنان داده‌شده وبا آن کنیزان خریده‌شده، آن‌مال‌را بازپس‌میگیرم چه درعدل گشایش‌است و کسیکه‌عدل بروی‌سخت وتنك گیرد. جور براو سخت‌تر ودشوارتر میباشد. کلام ۱۴ نهج.

۲ - آیا مرا وامیداری که‌ازطریق ستم . درباره‌کسانیکه زمامدارآنان شده‌ام ، پیروزی جویم ؟! بخداوند سوگند تا آنگاه که‌زیرپردۀتاریك‌شب، بیداری رازدل‌میگوید(تاروزگارمیگذرد) وتااختری درآسمان . پی‌اختری‌رخ می‌نماید ! من‌ازروش‌خودرخ نمی‌تابم . بفرض اینکه این‌مال ازآن‌من‌باشد، درمیان آنان‌یکسان پخش میکردم . چه رسد باین‌که این مال همانا از آن خداست . کلام ۱۲۲ - نهج‌البلاغة.

چون بآنحضرت گزارش رسید که یکی ازوالیان ایران، اموال عمومی (فیئی) را در میان مسلمانان و مجاهدین نابرابر تقسیم میکندو نزدیکان خودواعراب را بر ایرانیان برمیگزیند، نکوهشنامه تهدیدآمیزی بسویش میفرستد که در پایان آن، چنین آمده :

« الاوان حق من قبلك و قبلنا، من المسلمین فی قسمة هذا الفیء سواء ، یردون عندی علیه ویصدرون عنه»۱.

درضمن نامه سراسر عتاب و تهدید دیگریکه بیکی از والیان دستبرد زننده بـه اموال عمومی مرقوم داشته ، چنین نوشته :

« والله لو ان الحسن والحسین فعلا مثل الذی فعلت ماکانت لهما عندی هوادة، ولاظفرا منی بارادة ، حتی آخذ الحق منهما وازیل الباطل عن مظلمتهما »۲ .

۱ ـ «آگاه باش اکه حق مسلمانانی که پیش روی تو و پیش روی ما هستند در تقسیم این فیء یکسان است، همه آنان نزد من باین سرچشمهٔ عمومی روی می‌آورند و وارد میشوند وکامیاب از آن برمی گردند» نامه ۴۳. این والی «مصقلة بن هبیره شیبانی» بود که درزمان خلافت آنحضرت ولایت جنوب ایران را داشت . گویا مرکز استان قسمتی ازجنوب «اردشیرخره» یاخرار دشیر (بضم خاء) یا کور اردشیر (کور، مرکز شهرستان است) بوده که اکنون یکسره ازمیان رفته و آثاری ازاین شهر درمیان راه آبادان و بوشهر باقیست . مصقله که مورد خطاب امیرالمؤمنین است دراین شهر بسرمیبرده.

۲ ـ «بخداسوگند! اگر حسن وحسین همان کاری رامیکردند که تو کرده‌ای ، پیش من برای آنها هیچگونه گذشت و نرمشی نبود،

بوالی و فرماندهٔ حلوان (از ایالات فارس) مرقوم فرموده :

«فان الوالی اذا اختلف هواه منعه ذلک کثیراً من العدل فلیکن امر الناس عندک فی الحق سواء »[1] .

آنحضرت از اموال عمومی برای خود بیش ازحق یکفرد عادی برنمیداشت ، و چه‌بسا بیت‌المال را میگشود و هرچه‌در آن بود در میان مستحقین پخش میکرد و زمین آنراجاروب میکرد و خود تهیدست بخانه‌اش باز میگشت ! و هیچگونه احترامات و تشریفاتی بیش‌از آنچه برای یکفرد مسلمان‌است نمی‌پذیرفت ، هنگامی که با نود هزار سپاهیان قهرمان عراق ، بصفین میرفت ، چون بشهر سرحدی ایران (انبار) وارد شد ، کدخدایان و دهقانانیکه از اطراف جمع شده بودند در برابر موکب آنحضرت پیاده شدند و دست بسینه ایستادند ، فرمود: «این‌چه‌کاریست که میکنید ؟ » گفتند خوی و روش‌ما برای تعظیم بزمامداران‌است! فرمود: «بخدا سوگند امرای شما باینگونه رفتارسود نمیبرند، وشماخودرا دردنیا بمشقت دچارمی‌سازید، و در آخرت خود ، دچار شقاوت می‌شوید ... کلام۳۷،جزء آخر نهج » .

وبراردهٔ من دست نمی‌یافتند و تغییری بآن نمیتوانستند بدهند ، تا حق‌را از آنان باز ستانم و باطل‌را از مورد تجاوزشان زائل گردانم. نامه ۴۱».

۱ ــ «براستی همینکه آرزوها وهواهای‌والی‌پراکنده‌شد، ویرا ازعدالت دربسیاری موارد مانع‌میشود . بایدحق‌مردم‌نزدتو یکسان باشد. نامه ۵۹».

همین عدل و روش انقلابی آنحضرت ، امتیاز جویان و غارتگران حکومت سابق و عرب را با بنی‌امیه همدست و هم‌صدا کرد . نخست طلحه و زبیر که در آرزوهای خود کامیاب نشدند شبانه به‌مکه رفتند وام‌المؤمنین عایشه را با خود هم‌صدا کردند و مردمی از حجاز و بصره فریفتند تا جنگ خونین جمل را براه انداختند و خود و هزاران مردم دیگر در میان این طوفان غرق شدند . سپس معاویه‌هم علم مخالفت و ستیزه برافراشت و همهٔ والیان معزول و غارتگران و امتیازطلبان از هرسو زیر پرچم وی جمع شدند و جنگ هول‌انگیز صفین را برپا کردند . پس‌از آن مردمی ظاهراً مقدس و سبک مغز بدسیسه و اغوای همان غارتگران بصورت حزب خوارج شکل گرفتند و درداخلهٔ کشور و مرکز خلافت آنحضرت طوفان دیگری پدید آوردند ،

این ناخدای خدائی ، در میان طوفانهای پی‌درپی ، پیوسته‌چشم بساحل دوردست بسکان کشتی داشت تا کشتی حق وعدل را که پرچم توحید اسلام برآن نصب شده بود از میان طوفانها بگذراند و از غرق و توقف نجاتش دهد . گرچه ناخدا در میان راه قربانی شد و کشتی بساحل نرسید و استقرار نیافت ولی غرق‌نشد و متوقف هم‌نگردید ، پس ازآنحضرت از اولادها و فرزندان عالیقدر و پیروان آشنای بهدف و راه و روش او ، کشتی عدل وحق را ازغرق وتوقف نجات دادند وپیوسته به‌پیش بردند . مردانی از شرق و غرب که برای نجات خلق‌خدا از استبداد و تجاوز وستم طبقات امتیازجوو ستمگروبرای استقرار عدل و مساوات قیام‌کردند ، باتوجه یا بدون توجه‌دارای همان

مقصد وراه وروش بودند.

ازامتیازات بارز ومشخص قهرمان طوفان‌شکاف اسلام این است که در سیزده قرن ونیم گذشته و در محیط نامساعد افکار عمومی جهان و هواهای شدید مخالف ، کشتی عدل و نجاتی را که اسلام ساخته بود براه انداخت و پیش برد وراه رهبری را باز کرد و چنان نمونه‌ای گرچه محدود از اجتماع عدل و مساوات و زمامداری بحق را نشانداد که مصلحین وفلاسفه تصور تحقق آنرا نمیکردند . تا امروز که قرنها بشر پیشرفت و نفوس آماده گشته چنین نمونه محققی درهیچ کشورو سرزمینی بچشم نمی‌آید !

تا اعلامیه حقوق بشر

درمحیط وزمانی این عدل‌وحق انسانی بدست پرچمدار و پیشرو حقوق بشری نمایانده شد که سراسر دنیا در تاریکی ظلم طبقات و مستبدین ستمکر بسر می برد، وسرزمین غرب پس ازآن برقهای فکری حکمای یونان ورم یکسره درتاریکی فرورفت وسپس در تاریکی دیجور قرون وسطی وارد شد. در اواخر و پایان قرون وسطی برقهای فکری و اصلاحی از مغزهای متفکرین خیراندیش واز هر گوشه وکنار و در خلال جوامع مختلف غرب، اندیشه‌هارا روشن میساخت تابصورت شعله‌های انقلاب درآمد وزبانه کشید. پس از خونهائی که در فرانسه ریخته‌شد ، بند و پیوندهای نظام اجتماعی گذشته از هم گسیخت و زندان باستیل سقوط کرد و ملت پیروزگردید، و طبقات ممتازه و اشراف امتیازات خودرا از دست دادند. پس‌ازآن مجلس مؤسسان تأسیس شد و در ۲۷

اوت ۱۷۸۹» حقوق عمومی مردم بصورت اعلامیه حقوق بشر صادر گردید . کسانی که این اعلامیه‌را صادر کردند وارث افکار مصلحین وخیراندیشان قرون گذشته و بیشتر پیرو امثال مونتسکیو، ولتر و روسو بودند ، اصول این اعلامیه در قرون و تاریخ های گذشتهٔ سراسر رنج و محنت بشر ، در ذهن های روشن مردان حق و اصلاح روئیده و پرورش یافته بود و بصور مختلف کتاب و شعر و ادب تصویر شده و بآیندگان منتقل گشت تا بصورت «۱۷» اصل حقوق بشری در آمد که اصل اساسی آن همان ، آزادی بشر در حدود مصلحت اجتماع و تساوی حقوق افراد است ، ازاین اصل ، این اصول سه گانه منشعب میگردد : و همه مردم آزاد بدنیا آمده درحقوق یکسانند . هرکس میتواند آزاد بیاندیشد و آزاد بیان کند . مردم در اداره اجتماع آزاد و دارای حقند ، این اصول منشأ ۱۷ فرع است که بصورت مواد اعلامیه حقوق بشر در آمده ، که در ضمن آن آزادیها فرد محدود به‌مصلحت افراد دیگر و عموم شده ، این اعلامیه که پس از انقلاب در متن سرزمین غرب صادر شد ، منشأ تحولات و زندگی نوینی دردنیا گردید . حکومت‌های مشوروی‌وپارلمانی بر اساس همین اعلامیه پدیدآمد و منشورات و قوانین مختلف برای‌تأمین حقوق عمومی بشری برطبق آن تدوین ومنتشرشد، ولی همهٔ این آثار را نمیتوان معلول این اعلامیه دانست. این اعلامیه فقط سند ومستمسکی برای‌ملل درحال تحرك و انقلاب فکری و اجتماع است که این‌تحرك و انقلاب ، اثر و خاصیت تاریخ بشری وپیشرفت آنست . اگر ملتی دارای تحرك‌فکری‌و اخلاقی نباشد واحساس مسئولیت اجتماعی در مقابل منافع فرد

وگروه نداشته باشد ، این اعلامیه وامثال آن چه مسئولیت اجرائی دارد.

پس از آن انقلابها و این اعلامیه طولی نکشید که امتیازات طبقاتی برگشت وقدرت مطلقه حکومت در فرانسه وبیشتر اروپا دردست ناپلئون متمرکز گردید.

اشکال دیگریکه در فهم و تحقق اعلامیه حقوق بشر بذهن میرسد این استکه مطابق اصل «٦» قانون مظهر ارادهٔ عمومی است و تمام افراد حق دارند خود یا بواسطهٔ مبعوثان در آن شرکت جویند . راجع باین اصل این سئوالات پیش میآید : آیا مقصود ارادهٔ یك ملت است یا همه ملل ؟ اگر ارادهٔ واقعی همه ملل مقصود است ، چگونه همه ملل با اختلافات فکری واخلاقی و اختلاف در سنن میتوانند وحدت نظر در تشخیص واقعیات و توافق در ارادهٔ قانونی داشته باشند ؟ و اگر مقصود ازارادهٔ عموم، ارادهٔ تشریعی یك ملت (مانند ملت فرانسه) است ، این اعلامیه را نمیتوان سراپا درباره حقوق واقعی یا تشریعی همه بشر دانست ، وبفرض اینکه ملتی دارای اراده قانونی شود ، وحدت این اراده در جزئی وکلی قوانین و درك آن وحدت اگر محال نباشد بسی مشکل است .

خلاصه اینکه آیا قانون باید مطابق مصلحت واقعی باشد یا خواست عموم ؟ اگر قانون را مانند دستورات دوائی وغذائی طبیب ، برای حفظ بهداشت عمومی ویا علاج انحرافهای روحی و اجتماعی بدانیم ، آیا میتوان گفت که دستورات طبی باید بمیل واراده بیمار باشد ؟ آلبرماله (در قسمت دوم تاریخ قرن هیجدهم ، ترجمه رشیدیاسمی) میگوید : «حکماء و علمای مزبور

(که تدوین کنندگان حقوق بشر، ازپیروان آنها بودند) برآن بودندکه‌انسان بایدهمواره اعمال خود را مطابق قوانین وقواعد عقل که تابع‌زمان‌ومکان نیست قرار دهد و آنچه عقل‌امضاءمیکند مصاب و منبع شناسد ». آیا این مطلب کـه اصول قانون ناظر بواقعیات است ، با اصل « ٦ » که قانون مظهراراده‌ٔ ملت است منافات‌ندارد ؟

در قسمت دوم این‌اصل «٦» میگوید : «قانون بایدبدون استثناء و تبعیض چه در سیاست و چه درصیانت برای کلیهٔ‌افراد یکسان باشد چون تمام مردم مملکت در برابر قانون مساویند هر کس‌ممکن‌است برطبق قابلیت خود دارای هر مقامی‌وهرشغلی بشود ومابه‌الامتیازی‌جز تقوا ولیاقت نخواهند داشت»،این‌قسمت مطابق آیه «ان‌اکرمکم عندالله‌اتقیکم» و اساس الغاء امتیازات است و ضمناً چنین برمی‌آید که قانون باید برتر از انـدیشه طبقاتی و اراده افراد و طبقات باشد (دربارهٔ مبادی قانونی و لزوم فوق‌طبقاتی‌بودن‌آن پیش‌ازاین بحث‌شده) ونیز، چون‌ارادهٔ عموم آزادی نامحدوداست آیا میتواند منشأقوانین‌تحدید کننده آزادی‌گردد ؟

اشکال مهم‌تردرتوجیه‌اصل«١٧» است . دراین‌اصل‌چنین آمده : « چون مالکیت از حقوق محترمه ومقدسه است‌کسی را نمی‌توان ازآن‌محروم کرد مگرآنکه ضرورت عمومی صریحاً مقتضی‌آن‌باشد وقانون ضرورت مزبوررا بثبوت رساند، دراین صورت‌هم‌بازباید قبلاخسارت‌مالك عادلانه‌جبران گردد» . دراین اصل مالکیت‌بصورت کلی حق‌محترم ومقدس شمرده شده‌وحدود آن تعیین‌نشده و درموارد ضرورت عمومی که حدو تشخیص آن

نیز مبهم است با پرداخت خسارت میتوان این حق را از کسی سلب کرد . باآنکه اصول این اعلامیه برای محو امتیازات و برقراری تساوی حقوق و آزادی بوده ، همین آزادی بی‌قید و حد درعلاقه وحق ومالکیت که قوانین برطبق آن تدوین‌میگردد اگر یگانه منشأ نباشد مؤثرترین منشأ بروزطبقات ممتازه‌میباشد زیرا برحسب این حق مطلق میدان برای طبقهٔ سرمایه‌جو باز است وهمینکه این طبقه شکل گرفت و قدرت یافت برحکومت و قانون حاکم میگردد ، چنانچه در سراسرغرب و کشورهای صنعتی پس‌از آنهمه‌انقلاب‌ها و طلوع این‌اعلامیه . سرمایه‌داران جای مالکین را گرفتند و مراکز قدرت و قوانین را بدست آوردند و حاکم بر مقدرات گشتند [1] سپس استعمار آفاق جهان را تاریك کرد و همه‌گونه حق آزادی‌را درهر گوشه‌و کنارجهان ازمردم‌سلب کرد .

اعلامیه جهانی حقوق بشر که در دهم دسامبر ۱۹٤۸ ، (۱۹ آذر، ۱۳۲۷) از تصویب مجمع عمومی سازمان ملل متحد گذشت نیز صورت‌وسیعتر ومفصلتری از همان اعلامیه‌حقوق بشر است. این‌منشور که با هزاران منت و تبلیغات پرصدا و گوشخراش اعلام گردیده ، فقط روی کاغذ بحقوق بشر اعتراف کرده ، خنده‌آورتر این است که این اعلامیه را نمایندگان دولت‌هائی تدوین یا امضاء نموده‌اندکه خود مشخص‌ترین سلب کنندگان حقوق انسانی میباشند و قراولان و لسپاهیان آنها در زیر همین

---

۱ ــ امتیازات اشراف و لردها و قدرت سرمایه داران بزرك وکمپانی ها و تراست‌ها از مظاهرامتیازات کهنه‌ونوطبقاتی غرب است

تا بلو و پرچم آزادی ، هرجا صدای حق و آزادی بلند شود با آتش و بمب خاموش میکنند . این ثمرهٔ عملی اعلامیه حقوق بشر و منشور ملل متحد است که محصول جهادها و خونبهای میلیونها بشر در قرون گذشته و خلاصه افکار متفکرین میباشد.

اصول علمی و عملی سوسیالیستها و کمونیستها نیز تا کنون به محو طبقات و امتیازات و تحقق بخشیدن بعدل و آزادی عمومی توفیق نیافته ، آنچه مشهود است این است که در محیط الغاء مالکیت فردی و ملی شدن سرمایه های طبیعی و صنایع سرمایه‌داران درشت و ریز محو شده یامیشوند ولی به‌مقیاس محو آنها طبقهٔ ممتاز اداری «بروکراتیسم» و نظامی «میلیتاریسم» و سرمایه‌داری دولتی که اختیارات و امتیازات آنها بیش از سرمایه‌داران «برژوازها» است ، بشدت رشد میبابند . با نزدیك شدن ملل و پیوستگی همه‌جانبه محرومین و استعمارزدگان و روی آوردن طبقات جدید ، دیگر محور مبارزات از اقطاب کارگر و سرمایه دار غیر دولتی خارج شده[1] و طبقه کارگر در همه‌جا نسبت بگروههای دیگریکه درقطب مخالف استثمار و استعمار درآمده‌اند در اقلیت میباشند . و اگر این طبقه را در همه‌جا

---

[1] ــ مارکسیسم ، طبقه سرمایه دار و کارگر را ، دو طبقهٔ اصیل اجتماع همیشه و در همه‌جا میدانند . انگلس میگوید: «برژوازی و پرولتار دو طبقهٔ اصیل اجتماع هستند و مبارزه بین این دو طبقه مبارزهٔ قطعی دوره کنونی میباشد ، ازاین‌رو انقلاب کمونیستی تنها یك انقلاب ملی نیست ، بلکه انقلابیست که در سراسر کشورهای متمدن اقلا انگلستان ، امریکا ، فرانسه ، آلمان ، درزمان واحد صورت خواهد گرفت ــ اصول کمونیزم انگلس».

منشأ اثر و تحول فرض کنیم ، آخرین موفقیت آنها نفی طبقهٔ گذشته‌است‌ولی‌آیا‌چنین‌معجزه‌ای دارد که‌جلوگیری ازبروزطبقهٔ دیگری که آنهم‌خودجزو یا زیرلواء آن‌است بشود؟ عملا جواب منفی است ، زیرامحو طبقات فقط در سایهٔ قوانین عمومی‌بشری صورت‌میگیرد واین‌نوع قوانین‌محصول مبارزه‌طبقاتی نیست‌بلکه باید برترازمحیط طبقاتی وهرمحیطی باشد.

محرك مبارزات بشری

با توجه بفطریات و غرائز بشری و انگیزهٔ مبارزات و مجاهدات ، این حقیقت قابل درك است کـه منشأ ناخشنودی هـا و مبارزات بشری در طول تاریخ تنها گرسنگی و محرومیت مادی نبوده ، میتوان گفت یگانه یا مؤثرترین محرك انسان برای وارد شدن در میدان مبارزه این استکه در یك اجتماع افراد یا طبقاتی با نداشتن هیچگونه امتیازات فکری و نفسانی دارای هرگونه امتیازات حقوقی و مـادی باشند و از دیگران هرحقی را سلب کنند. یك انسان‌فطری وطبیعی تن‌بگرسنگی ومحرومیت‌میدهد و ازلذات مادی و جان خود چشم میپوشد تا بزبونی و تحقیر تن‌ندهد. امتیازات طبقاتی‌چون‌اهانت وتحقیریك‌اقلیت بهم‌پیوسته نسبت‌به‌اکثریت خلق‌خدا میباشد برای انسانهائیکه زبونی‌برای آنها طبیعت ثانوی نشده تحمل‌ناپذیر است . بنابراین با تغییر چهرهٔ طبقاتی یا تنها تأمین معیشت ، و یاتعدیل تولید وتوزیع ، آرامش نفسانی و خشنودی عموم تأمین نمیشود . هدف نهائی‌در مبارزات اجتماعی نفی‌کلی امتیازات و اثبات تساوی در حقوق میباشد . منحرف‌یامحدودکردن این‌هدف‌بسوی مبارزات‌طبقاتی رسیدن به‌مقصد اصلی‌راغیرممکن یادورمیکند ، زیرا مبارزات

طبقاتی ماحی طبقات نیست.

اگر مردمی در اثر پیروزی در مبارزه با طبقات گذشته، یا خستگی یا برای روبرو بودن با استعمار بین‌المللی، یا فشار های داخلی، آرام و ساکتند، دلیل رضایت و تن دادن بتحمیلات و امتیازات طبقات نوبرخاسته نیست. آنروزی که استعمار بین‌المللی عقب نشست و محیط عمومی دنیا صاف شد و مردم بخود آمدند. قیام این‌مردم برای ازمیان بردن اینگونه طبقات و امتیازات آنها حتمی میباشد. تنها قوانین عادلانه و حاکم برعموم و برتر از اندیشه‌های طبقاتی که قدرت اجراء با خود وضمیر و ایمان عمومی داشته باشد همراه باتربیت و رشد افراد میتواند محیط عدل‌ومساوات پدید آورد وهمه‌راآرام و خشنود نماید ودر راه‌کمال وآزادی انسانی پیش‌برد، وگرنه با صادرکردن اعلامیه‌های پرسر وصدا و تدوین قوانین خشکی که خود منشأ طبقاتی دارد و انقلابهای طبقه‌ای علیه‌طبقه‌دیگر، مساوات‌وآزادی به‌معنای‌واقعی وانسانی ـ چنانکه با چشم بازو راست‌بین مشهوداست. تحقق وقرار نمیگیرد.

برای درست‌اندیشی و راست‌بینی باید از زوایا و خلال نفسانی پدیده‌های اجتماعی و تحولات آن نگریست، چون بدون شك اعمال و اوضاع اجتماع، مظاهر و انعکاسهای‌غرائز و مبادی نفسانی میباشد وشکی‌نیست در اینکه نفسیات‌وروحیات نیز از اوضاع‌محیط بیرون متأثر میشود، اگر اوضاع‌اجتماعی و اقتصادی را باین معنا مؤثر و یا علل بیشتر مظاهر وتحولات بشناسیم هم واقعیات را بهتر و درست‌تر تشخیص داده ایم و هم راههای علاج‌را میتوانیم دریابیم. اگر اوضاع محیط وهمه‌چنین

رامعلول اوضاع محیط واقتصادتوجیه کنیم هم ازواقعیات منحرف شده‌ایم وهم برای همیشه ازیافتن طرق علاج انحرافها و بیماریها خودرامحروم کرده‌ایم .

وضع طبقاتی مانند اوضاع دیگر معلول قـوا و غرائز بشریست که خود تاحدی متأثر از عوامل خارج است . خـوی خودبینی و برتری‌جوئی منشأ اصلی بروز طبقات ممتازه است ، اگرعوامل محیط و اصول جاری راه بروز این خوی بشری را باز کرد، از طغیان برهمه حدود و حقوق سربرمیآوردو بتدریج طغیان و حاکمیت برحقوق دیگران ، خوی‌ریشه‌دار و ثابت این طبقه‌میشود. ازسوی‌دیگرخوی ذلت‌زدگی وخودباختگی‌چنان در طبقات محکوم باگذشت‌زمان‌رسوخ میکند که فطرت‌اصیل آزادی و استقلال بشری در آنها ازحرکت باز می‌ماند تا آنجا که‌این طبقه ، محکومیت و فرمانبری خود ، و حاکمیت و فرمانروائی طبقهٔ حاکم‌را ، حق طبیعی می پندارد . به‌مقیاس از میان رفتن احساس بحقوق طبیعی و فطری ، و ناتوانی ومقاومت نکردن‌در برابر طبقهٔ حاکم‌و امتیازجو ، حقوق بشری از اینگونه مـردم یکی‌پس از دیگری سلب میشود تا یکسره ببردگی در می‌آیند و مانند کالاها و حیوانات مبادله‌و معامله میشوند، دربردگی‌هم‌در حدکالاوحیوان باقی نمی‌مانند، بلکه‌سلب‌حق‌توالدوتناسل وخوردن وخفتن وشکنجه دادن وکشتن بدون تقصیر ومنظور انتقامی که درباره حیوانات روانیست نسبت بآنهاروا میشود.

با توجه باین واقعیت که احتیاج بدلیل و برهان ندارد بازباین نتیجه میرسیم که با صدور اعلامیه های حقوقی بشر و تدوین‌قوانین و تغییرظواهر و صوراجتماعی، آن عدل ومساوات

و آزادی که خواست طبیعی و فطری انسانست تأمین نمیشود ، بلکه قوانین و اصول حاکم همراه تربیت و تعلیم صحیح و رشد دهنده لازم‌است . این طریق و روشی است که اسلام پیش گرفته و ازهمین‌طریق‌درآغاز طلوع‌خود بستهای‌طبقاتی رادرهم‌شکست و بندگی‌انسانها رابرای انسانها ازمیان برده وریشه‌های بردگی راکنده یاسست‌کرده است.

باور کردن این ادعا برای کسانی که در باورکردن یا بازگونمودن مطالب رائج ومشهور نظر عمیق ندارنـد بخصوص سرو صدای تبلیغاتی غرب گوششان را پر و چشمشان را خیره کرده مشکل است. اینگونه مردم سطحی وغرب‌زده ،درکتابها ونشریات‌غربی‌ها و مقلدین‌آنهامیخوانندکه‌منشأ آزادی‌بردگان انقلاب فرانسه‌و اعلامیه حقوق‌بشر و تصویبنامه آبراهام لینکلن وامثال‌اینها بوده. ازسوی دیگررواج بردگی درمیان مسلمانان ازصدر اول وبحثهای راجع به«عبد» و«امة» درکتب فقه‌اسلامی، بگوششان‌رسیده درنتیجه قضاوت‌قطعی‌میکنند که‌اسلام بردگی را تثبیت، و دیگران لغو کرده‌اند .

اگر این آقـایان به‌منشأ و مبدء بردگی و محکومیت طبقاتی توجه‌کنند ، خوب‌خواهند فهمید که بردگی‌یامحکومیت طبقاتی چیزی نیست که با صدور اعلامیه و تصویبنامه‌وگذراندن قانون درهمه‌جا و همهٔ‌شرایط و بهرصورت از میان برود، چنانکه گفته شد علت اصلی آن تغییرات پیوسته‌ای است که در فکر و نفسیات طبقات‌مختلف ریشه گرفته و اگـر منشأ آن را عوامل تاریخی یا اقتصادی هم بدانیم، باز باین‌نتیجه میرسیم که‌شرائطو عوامل بایدتغییر کند . باتوجه‌باین‌واقعیت برمیگردیم به‌اعلامیه‌ها

وتصویبنامهها .

در اعلامیهٔ حقوق بشر که پس از پیروزی انقلاب فرانسه صادر شد ، از ابطال و الغاء بردگی نامی برده نشده [1]. آری بعد از تحولات صنعتی در قوانین خصوصی کشورهای صنعتی عنوان بردگی لغو شد ، علت واقعی آنرا نمیتوان بیدار شدن احساس برأفت و خدمت بنوع تلقی کرد . زیرا تحولات صنعتی نظام ملکداری را پشت سر گذارد و سرمایه‌داری را پیش آورد. در این نظام اقتصادی احتیاج بکارگر و متخصصین فنی بیش از هر وسیله دیگر است بردگانیکه کارگران کشاورزی برای مالکین و وسیلهٔ تشریفات اشراف بودند پس از این تحول ، تحمل مخارج زندگی و نگهداری وخطر آنان بیش از بهره ومنافعی بودکه سابقاً از آنها گرفته میشد . بهره کارگر کارخانه بمراتب بیشتر از برده ، و زحمت آن کمتر بود . مهم‌تر از این بازشدن راههای استعمار و استثمار ملل بود [2] که با فرستادن چندگروه

۱ــ ولی در اعلامیه جهانی حقوق بشر که بتصویب سازمان ملل متحد رسیده ، ماده ٤ بردگی را الغاء نموده .

۲ــ انگلستان، که ازسایر کشورهای اروپائی درالغاءبردگی پیشقدمتر بود ، برای تسلط کامل خود بر دریاها وبنادر بهانه‌ای میجست تا کشتیهای دیگران را محدود و تحت نظارت قراردهد. بهترین وسیله این بود که به‌بهانه‌جلوگیری ازحمل بردگان که بسیار شایع بود، خرید وحمل وفروش برده را تحریم کند، وبا همین تحریم رفت و آمد کشتیها را باهمدستی دوستان همکارخود تحت نظارت قرارداد ومحدود نمود. وپس ازآن درتسلط بردریاها بی‌رقیب گردید . این موضوع درتاریخ استعمارانگلستان مورد توجه و اهمیت است .

نظامی وسیاسی و خریدن چند تن از مردم بومی، ازسرمایه‌های انسانی و طبیعی آنان بهره‌مند میشدند . با این‌صورت بزرك و وسیع برده‌گیری که ملت هائی را ببند کشند و اختیارجان و مال و هستی ومنابع آنهارا بدست‌گیرند ، دیگرچه احتیاجی بنگهداری آن بردگی محدود و پر زحمت می‌ماند . (چنانکه مالکین ، پس از آنکه کامیوندار شدند و راههای وسیع بدهاتشان باز شد الاغها و یابو ها را آزاد کردند که سرخود بچرند، آیااین آزادی حیوانات در اثر ترحم ودلسوزی‌مالکین است !؟) این منشأ اصلی آزاد کردن بردگان پس‌از تحولات صنعتی است و پیش ازآنهم ایستادگی بردگان بروی مالکین و انقلابهای دستجمعی آنان مالکین را بستوه آورده و اداره و نگهداری آنان دشوارو پر خرج‌شده‌بود ، آیااینگونه آزادی‌را می‌توان منتی بر بشر گذارد وآنرا بحساب‌طرفداری آزادی‌انسان بشمار آورد؟ اگراین‌نامش طرفداری‌آزادی وبشردوستی است، کشتارهای دستجمعی مردان و زنان و اطفال و سوزاندن شهرها و دهات ملل افریقا و آسیا بدست این انسانهای بزرگوار و بشردوست چه نام دارد ؟ و اینها چه گناهی دارند ؟ گناهشان جزاین است‌که در سرزمین‌وخانهٔ‌خود میخواهندآزاد بسربرندو مستقل باشند!

اما تصویبنامه‌لینکلن‌عقیده در سال ۱۸۶۳ ،که نخست‌با جنگهای‌خونین‌و سپس مقاومت برده داران و تجار برده‌فروش متعصبین امتیازات‌نژادی مواجه شد و در آخر هم جان خودرا در این‌راه داد . .با همه احترام و ارزشی کـه شخص و عمل او از نظر انساندوستی دارد ، چـه اثری کرد ؟ خرید و فروش

انسانها در امریکا باطل یا متوقف شد ، و بسیاری از برده‌هائیکه هنوز فکرشان آمـاده آزادی نبود و وسیلهٔ معاش نداشتند و بیچاره شدند ، پس از آزادی خود درخواست برگشت ببردگی کردند. ولی با همه این مشکلات خرید وفروش انسان ممنوع گردید.

اگر منفور و غیر انسانی بودن بردگی در این است که انسان در معرض معامله واقـع میشود ، اینکار انجام گرفت و معاملهٔ انسان ممنوع شد ، اگرمحکوم بودن بردگی برای آنست که در اثر آن حقوق انسانی پایمال میشود ، بایـد متوجه بود که خرید وفروش انسان جزئی ازحقوق پایمال شده انسانهاست آیا حق حیات ، مـالکیت ، اختیار کار و همسر ، مسکن ، تربیت ، انتخاب وکیل دعاوی ، انتخاب نماینده وتصدی مشاغل دولتی کمتروبی‌اهمیت‌تر از مالکیت انسان برخود میباشد. اگر انسانی‌را مخیر سازند که با نداشتن حق مالکیت بر خـود ، دارای همه‌این حقوق باشد ، یا حق مالکیت برخود داشته باشد ولی این حقوق ازوی سلب‌شود ، کـدامیك از ایندورا اختیار میکند ؟ پس ازصدور فرمان‌آزادی بردگان در امریکا قـریب یکقرن است که سیاهان‌هیچگونه حق‌آزادی وزندگی‌درسرزمین مترقی‌ومتمدن امریکاندارندوفقط گناهشان این‌استکه رنك‌پوست آنهاسیاه‌است[1].

---

۱ ــ این خبرنمونه حق‌حیات و آزادی سیاهپوستان است : روزنامه‌اطلاعات۱۶ شهریور۴۳ــ مطابق۶سپتامبر ۱۹۶۴ـ(یکقرن پس‌ازفرمان‌آزادی بردگان) ؛ رئیس سازمان‌کوکلوکس‌کلان‌گفت،

* اگر غلام و کنیزی در خانه آقا و مالك خود بسر برد و زندگی و معیشت وی بعهده مالك باشد و بتواند ازدواج کند و جانش درامان باشد آزادتر است یا کسی که نامش آزادو رنگش سیاه است ولی بگناه اینکه از کوچه و محل سفید پوستان راه رفته، بدنش را در مقابل چشم پلیس و در کشور حکومت قانون باچاقو وسیخ پاره پاره کنند! ممکن است غرب زدگان این را هم از لوازم تمدن و آزادی بدانند!!

کندی فقید هم خواست به پیروی از لینکلن برای تأمین جان وحقوق سیاهان قانونی از کنگره بگذراند و جانش را بر سر آن باخت؛ ولی آیا تصویب این قانون ضمانت اجرائی دارد؟

نباید در حسن نیت این مردان آزادمنش سوءظن داشت، ولی با همه قدرتی که این زمامداران با اتکاء به مردم و آراء عمومی دارند آیا با آزادی کامل می‌اندیشند وطرح میدهند وعمل میکنند و دستجات و گروهها و سرمایه‌داران وکارتلها در آنها نفوذ ندارند؟

کشتن سیاهان آزاد است! آتلانتا ـ رئیس سازمان کوکلوکس کلان که شدیداً مخالف تساوی حقوق سیاه وسفید است طی نطقی که در برابر ششصد تن از اعضاء این سازمان ایراد کرد، گفت: هرگز نباید یك سفید پوست بخاطر کشتن یك سیاه پوست کثیف محکوم گردد. وی افزود: سیاهانی که درجنوب که قلمرو سفیدپوستان است قدم بگذارند باید بقتل برسند. وی به تبرئه سه تن سفیدپوست که اخیراً یك معلم سیاه پوست را بقتل رسانده بودند اشاره کرد و گفت: سفیدپوستان درکشتن سیاه پوستان آزادند».

انسان ازخود میپرسد که مقارن با تصویب حقوق سیاهان وپیش ازآن امریکا به‌اصطلاح یکسره از انزوا بیرون آمد و به‌برده‌گیری بین‌المللی و دنیائی پرداخت. با این قرائن نکند که این آقایان هم روش آزادمنشی آقایان اروپا را پس از قرن هیجده و تحولات صنعتی پیش گرفته باشند؟ مگر نه این بود که اروپا مقارن با برده‌گیری بین‌المللی از بردگی داخلی چشم پوشید و آنرا الغاء کرد، زیرا دیگر احتیاج بآن نداشت و نگهداری آنها هم صرفه نداشت. و باید نیروهای داخلی آنها قوی و پیوسته گردد و یکسره بخارج مرزها، برای استعمار و برده‌گرفتن ملت‌ها متوجه شود. امریکا با دعوی آزادمنشی آیا همان‌راه وروش را در این قرن و بصورت زننده‌تر نمی‌پیماید؟ آیا با پول، فرومایگان را برای تسلط برجان و مال مردم نمیخرد؛ و با قدرت و سلاحی که دارد بر ملتها نمی‌تازد؟ آیا ملل آسیا و افریقا جز این گناهی دارند که میگویند در خانه خود و برای اختیار زندگی و سرنوشت خود باید آزاد باشیم؟ در جواب این‌خواست انسانی باید با آتش وخون‌نوشکنجه و کشتار دستجمعی برسر آنها تاخت! برای این اعمال چه توجیه انسانی که عقل و آزادمنشی پسند دارند؟

اینها وصی‌ها نهای غربیمان وارثین وخلفای پایه گذاران اعلامیهٔ حقوق بشر و ابراهام‌لینکلن و کندی هستند! غرب‌زدگان خودباخته چه‌بیجااست که با چشم‌باز مناظر جنایات و حقکشی وسلب کمترین آزادی که درصفحات زمین پهناور و تاریخ تهتعد مشهود است بنگرند طرز معامله باسیاهان امریکاوافریقا را درصفحات روزنامه‌ها وامواج هوا بخوانند و بشنوند و سیاهانی که بگناه وارد هستن

بهتل یا مدرسه یا کوچهٔ سفیدپوستان زیردست‌وپا افتاده‌وبدنشان پاره‌پاره و استخوانهایشان درهم کوفته شده ، و تابلوهائی که بالای همان هتلهای امریکا در آن نوشته شده «ورود سك وسیاه ممنوع است » ببینند وتظری هم بقریب چهارده قرن پیش در متن جزیرةالعرب برگردانند و بنگرند که‌اسلام درهمانسالهای نخست غلام حبشی «بلال» را بعالیترین و با احترام‌ترین مقام اجتماعی آنروز که گفتن اذان بود رساند ؛ این‌مقام درحقیقت مقام فرماندهٔ اجتماع و صف مسلمانـان بـود . پیمبر (ص) فرماندهی سپاهیانی‌که در آن سران عرب و مهاجن و انصار بودند به‌زید وسپس بفرزند جوان‌وی اسامه که غلام وغلامزاده بودندواگذار کرد ، وفرمود : «اگرغلام حبشی فرمانده‌وامیر شما شودتا قانون خدارا اجرا میکند باید از وی‌اطاعت کنید!» عمر خلیفه دوم هنگام وفات چون دربارهٔ خلافت نظر میداد و بنظر خود ، یك‌یك شایستگان این‌مقام را ازنظر میگذراند و نام میبرد گفت : «اگر سالم غلام ابی‌حذیفه زنده بود او را بخلافت میگزیدم!» و از این‌جهت‌مورد اعتراض کسی واقع نشد (گرچه اینگونه وصایت از نظر عموم مسلمانان نادرست است) بیشتر مقربین‌و نزدیکان‌امیرالمؤمنین علی (ع)ازغلامان‌وموالی (غلام‌آزادشده) مانند« میثم‌تمار» بودند.

این‌چند نمونهٔ مختصر از موقعیت غلامان را در تاریخ روشن صـدر اسلام متذکـرشدم تـا صفحهٔ بـردگی اسلام و صفحهٔ آزادی بردگان درقرن‌ترقی بشری‌پهلوی‌هم گذارده‌شود! اکنون برمیگردیم بعلاج‌ونظر نهائی اسلام‌راجع‌ببردگی. آیاآنرا لغو، یا تثبیت‌کرده ، یابوضع‌عادی واگذارده ؟

اسلام ومالکیت

این مطلب همچنانکه در نظر بیگانگان از اسلام‌واصول آن‌تاریك است ، درنظر بیشتر مسلمانان نیز روشن نیست زیرا راجع بآن درگذشته‌چندان‌بحث نشده و مدتها است که‌ازمسائل مورد ابتلاء خارج شده، وآنچه درکتب فقهی آمده‌مسائل‌فرعی بوده نه اصل یا اصول کلی آن . در اینجا هم بحث در بارهٔ بردگی دنباله و فرع اصول مالکیت و نتایج طبقاتی آنست ،از اینجهت‌ببیان کلیات‌واصول‌آن‌میپردازیم تااساسی‌شود برای‌بحث مستقل‌ومفصل . برای روشن‌شدن نظراسلام در بارهٔ بردگی (یا مالکیت‌انسان) چندمطلب رابابد متوجه بود:

۱ ـ منشأ بردگی هرچه باشد ، این مطلب مسلم است که بردگی (ملکیت‌انسان) ریشهٔ عمیق‌و وسیع تاریخی داردچنانکه زمان ومکان تاریخی آنرا هیچ‌مورخ و محقق تاریخی حتی بسا قرائن و شواهد نتوانسته تعیین‌کند ؛ احاله کردن آن‌بیکدوره خاص اجتماعی و اقتصادی ، حدسی بیش‌نیست و احاله بمجهول است .

۲ ـ بردگی‌قرنهاپیش از ظهور اسلام‌و همزمان‌با اسلام‌و قرنها پس‌ازآن در نظر هیچیك از ملل‌دنیا محکوم ومنفورنبوده بلکه ازامور عادی و طبیعی بشمار می‌آمد ، حتی متفکرین و مصلحین بزرك بشری تا همین چند قرن اخیر با آن مخالفت نکرده‌اند ، وآنچه توصیه‌کرده‌اند یابصورت قانون‌درآورده‌اند دربارهٔرفتارو حقوق‌بردگان بوده . افلاطون آنراازضرورتهای اجتماعی ، و ارسطو امرطبیعی‌دانسته. دررم قدیم‌که‌مرکزافکار آزاد و قوانین حقوقی مترقی و طرفداران تساوی حقوق بـود بردگی عادی بلکه مستحسن شمرده میشد و ریشهٔ ثابت داشت‌تا

نجا که تاریخ نشان میدهد در این قرون متوالی ، نظر و
قانون مشخص و مؤثری در هیچجا برای آزادی بردگان دیده
نمیشود .

۳ ـ منشأ بردهگیری ، چه خوی برتریجوئی بشر ، یا
عوامل اقتصادی و برای افزایش تولیدو ثروت باشد ، اینمنشأ
یمحرکها خودبخود افراد گروهیرا آقا و مالك ، و افـراد
گروههای دیگر را عبید و برده نمیکند ، اینمحرکها آنگاه
که با قدرتذهنی وبدنی و اجتماعیِ همراه شد میتواندازمردمی
سلب آزادی کندوبهملکیتشان درآورد ، و در مقابل ، آنها که
ببردگی درمیآیند باید ناتوانترباشند وقدرت دفاع و مقاومت
نداشته باشند . ببردگیکشیدهشدگان در آغاز بردگی ، چون
احساس بپستیوسلبآزادی دارند باید ناراضی باشندولیبتدریج
ین احساس وعاطفه درآنها خاموش میشود و بردگی برایآنها
مرطبیعیمیگردد . چنانکه برای نوکرما بان و پیشخدمتان و
غلامان بظاهر آزاد ، فرماندهی وآقائی آقایـان ، و فرمانبری
غلامیخود ، باگذشت زمان خوی طبیعی وعادی میشودتاآنجا
که بچههای آقای خودرا . از خود و بچههایخود ذاتاً بـرتر
میدانند .

گاهی خوی حقارت وذلتزدگی بآنجا میرسد کهخودو
آنها را دو نوع متمایز میپندارند . با اینگونه تغییر احساسات
عواطف چنانکه پیشاز ایناشاره شد عموم بردگـان، بردگی
ا برای خود طبیعی وعادی میدیدند و بآنراضی بودند. اگر
رخلال تاریخ گذشتهودر بعضیسرزمینها قیام بردگانرامینگریم
لت ومحرك اصلیآن شکنجهها وکشتارها ومحرومیتهائی بوده

که‌ازمظاهر طغیان و ستمگری بشر است نه‌تنها اصل بردگی. ودریك یادوقیام تاریخی بردگان ، پس‌از شکست، بند بندگی آنان محکم‌تر شده‌است!

٤ - چون بردگـان مالك‌خود و عمل خود نبودندو فقط دارای خوی فرمانبری بودندوراه فراگرفتن هنر وپیشه‌عموماً برویشان بسته واولادشان نیز ازآن دیگران‌بود، هیچ‌وسیله‌ای برای زندگی‌نداشتند، واگر آزادمیشدند یاباید‌نابود شوند یا دوباره ببردگی برگردند .

٥ - کالای برده مانند دیگرکالاها نبودکه درکشورها و سرزمین‌های مخصوصی‌تولید شود ودر همانجا یا جاهای‌دیگری که آن کالاتولید نمیشد مصرف یاصادرشود، این‌کالا درهمه‌جـا بوسیله جنك یاعوامل‌دیگر بدست‌میآمد ودرهمه‌جا برای‌اشراف وملاکین ودیگر طبقات‌ممتازه مصرف‌میشد ومعمولا برده‌هائی‌که ازیك‌سرزمین گرفته‌میشد باید درجاهای دیگر بفروش رسد ،

---

۱ - مهمترین قیام بردگان درتاریخ ۷۳ قبل از میلاد در جنوب‌ایتالیا (جزیره سیسیل) بوسیله «سپارتکوس» پیش‌آمد ؛ علت این قیام رفتار اشراف رم‌باآنها بودکه یکی ازاین رفتار بکشتی واداشتن‌بردگان ورزیده درروزهای جشن‌عمومی بوده . دراین‌نوع کشتی بردگان، هریك ازآنهاکه پیروز میشد باید حریف خودرا‌در مقابل چشم تماشاچیان وبرای‌تفریح‌آنها بکشد. سپارتکوس‌جمعی ازبردگان رم و شمال‌آفریقا را بدور خود جمع‌کردوقیام نمود و چندین‌باررم را شکست داد وبالاخره‌بر اثراختلاف شکست‌خوردند وعده بسیاری‌کشته شدند وتنهاششهزارتن‌ازآنهارا درجاده‌ها بدار آویختند .

ازاین‌رو یکنوع تجارت عمومی و بین‌المللی بود ودرهمه‌جا تجار ودلال‌ها وشرکتها باوسائل مجهز ازقبیل کشتی وکاروانها ومتخصصین وجود داشت ، و برده گیران با هم همکاری و مبادله داشتند ودرمیان قبائل وسرحداتی که درمعرض جنگها بود پیوسته اجتماع ورفت‌وآمد میکردند تا اسیران جنگی راکه نگهداری آنها برای جنگجویان دشوار بود با قیمت‌های مناسب بخرند وباطراف حمل کنند. با این تعمیم وپیوستگی، ممنوع شدن خریدوفروش یا تحریم قانونی آن دریك یا چند کشور بانبودن حدوبند سرحدی وممنوع نبودن درسایر کشورها ، اثری نداشت وبرای همیشه قابل اجراء نبود .

با توجه‌و درك صحیح این مطالب وديگر شرائط تاریخی و نفسانی واقتصادی ، آیا هیچ پیمبر عالیقدر و مصلح نافذالحکمی میتوانست بردگی رادریك کشور ویاهمه‌جا با یك حکم وقانون از میان ببرد؟ پیش ازاسلام دردنیا انسانی خیرخواه‌تر وبا نفوذتر از حضرت مسیح (ع) نیامده ومسلماً روح‌وفکر وراه‌وروش وگفتار اومخالف با بردگی بوده ، آیا پیروان مؤمن او در کشورهای مسیحی توانستند وضع بردگی راازمیان بردارند یا تغییر دهند؟ درقرون‌وسطی که کنائس دارای چنان قدرت بیمانند وبی‌مانع بودند باآنکه بیشتر سران مسیحیت و ترسایان با بردگی مخالف بودند ، مخالفت آنها بجائی نرسید ، سپس آنها خوددارای غلامان وکنیزان شدند ، تاآنجاکه دعوت‌ونصیحت ببردگان برای فرمانبری ازمالکین و آقایان ، جزء مواعظ پیشوایان مسیحی شد. دریکی ازکلیساهای فرانسه چنین گفته‌میشد :

«خداوند چنین‌خواسته که در میان مردم گروهی آقا و

گروهی بنده باشند تا آقایان خداوند راتقدیس کنندو بوی مهر ورزندو بندگان آقایان راتقدیس کنند، تا همه رستگار گردند[1]»

بهرحال با آنکه روح تعالیم مسیح بیقین با بردگی سازگار نبود، تاریخ نشان میدهد که بعداز ظهور مسیحیت دررم ودراروپا بردگی رائج تر و گرمتر ازبیشتر کشورها بود. در قرن ١٤ و ١٥، جنوب فرانسه بازار گرمی برای تجار ودلالان برده فروش بود، چه بسا یك کنیز جوان وزیبا درمقابل مقداری شکروآردفروخته میشد، دربازاراروپا بردگان دونوع بودند: برده خالص که حق ازدواج و داشتن اولاد نداشتند. برده تابع که چنین حقی داشتند ولی مالك حق داشت زن و بچه های اورا بفروشدیاهدیه دهد.

اسلام برای سست کردن ریشه های عمیق بردگی و محو آن چه راهی میتوانست پیش گیرد؟

این پرسش ازکسانیست که بمحیط خصوصی ظهور اسلام و عمومی جهان آن روز آشنا هستند ودرست می اندیشند. بجااست که اینگونه مردم اگردر این باره نظر یا اعتراضی دارند پیش خودبیاندیشند وپیش ازآنکه ببیان روش اسلام بپردازیم جوابی آماده کنند! یك راه ساده ومختصر این بود که اسلام بایك قانون وحکم صریح بردگی را تحریم و الغاء میکرد. این راه با آن شرائط واوضاع نه اینکه قابل اجراء نبود بلکه مفاسد وآثاری

۱ـ در رساله های بولس وپطرس، قریب بهمین مضمون بغلامان وکنیزان توصیه یاامرشده. درسفر خروج تورات باب ۲۱، قوانین و دستوراتی در بارهٔ گرفتن و چگونگی نگهداری بردگان آمده.

هم در بر داشت که خود مانع الغاء طبیعی و تدریجی میشد . سرپیچی بردهداران وسرگردانی بردگان خود شکلی میگردید که مانع پیشرفت اصول دعوت اسلام بود ، وهمینکه درآغاز دعوت چنین حکمی اجراء نمیشد پایه آن سست میشد ومتروك میماند، و این خود سندی برای توجیه آیندگان میشد که چون در حیات کوتاه شارع عملی نشده باید نسخ شده باشد . چندسال زندگی حضرت رسول اکرم برای ابلاغ رسالت با آنهمه مخالفتها و مقاومتهای عرب، تنها متوجه رساندن و تعمیم اصول دعوت واحکام اسلام و تحکیم پایههای تحول فکری واخلاقی و اجتماعی برای همیشه وهمهجا بود کههمه شئون حیاتیرا در برمیگرفت. بیان و اجراء تدریجی بعضی احکامی که زمینه پذیرش و اجراء دفعی ندارد یا موانعی درپیش دارد ، روش تشریع اسلامی و هرقانون اصلاحی مخالف با محیط و امیال است . چنانکه حکم قطعی تحریم شراب وربا و وجوب روزه وجهاد بتدریج و باآمادهشدن مسلمانان بیانشد . رسم بردگی وریشه و دامنه آن بیش از ربا و شراب بودو برای الغاء آنزمانی بیشتر ازعمر طبیعی شارع عالیقدر میبایست . آیاچون درزمان اول وباحکم صریح ودفعی، بردگی ازمیان نمیرفت ، اسلام میبایست از نظر دادن در بارهآن چشم بپوشد وحکم آنرا بزمان و پیشرفت تاریخ واگذارد ؟ اگر پذیرفته باشیم که آئین اسلام ناظر بزمان ومکان خاص نیست و برای همیشه وهمهجا است . ودرآنچه مؤثر و مربوط بسرنوشت وسعادت وخیر انسانست نظردارد و رسالت اسلام رحمت برای جهانیان است : «وماارسلناك الارحمة للعالمین» ، راجع ببردگی که نمونه کامل بیدادگری و تجاوز بحدود انسان است نمیتواند

[illegible]نظر باشد تا آنرا تأیید وتثبیت نماید.

اکنون بنگریم که اسلام برای ریشه کن کردن ومحو اصول بردگی چه طریقی پیش گرفته ؟ طریق خاص اسلام دراین باره مبتنی برسه اصل است :

الف) محو کلیه امتیازات، بردگی از مظاهر امتیازات و اختلافات حقوقی و نژادی است . دربارهٔ محو امتیازات طبقات چنانکه بتفصیل بیان شد، نخست در دعوت و اعلامهای قرآن ، همه را یکسان مورد خطاب قرار داده و همه را بحقوق انسانی خود و دیگران دعوت ومکلف نموده تا اندیشه‌های امتیازاتی از ذهنها و افکار برود و برتری‌جویان خود را مانند دیگران بشناسند ومحکومین و محرومین، بحقوق انسانی خودپی برندو خود را ازتن دادن بمحکومیت دیگران برتر آرند . سپس احکام وقوانینی تشریع کرده که برای همه است وهمه دربرابر آن یکسانند واختلاف در تکلیف تنها براساس اختلاف دررشد جسمی وعقلی میباشد .

خطابهای قرآن آنجا که راجع بدعوت عمومی بحقوق انسانی است به «یاایها الناس» آغاز گردیده ، مانند: «یاایها الناس اناخلقناکم من‌ذکروانثی ...» و «یاایها الناس اعبدواربکم‌الذی خلقکم» این‌گونه خطابها برای توجه بحقوق وتکالیف انسانی است ، تاهمه بچنین‌حقوقی پی‌برند ورنگ‌ونژادو ثروت وقدرت را وسیلهٔ برتری‌ونادیده‌گرفتن این‌حقوق نگردانند . وهمه خود را بنده‌خدا بشناسند وبندبندگی غیراورا ازگردن خود بردارند آیات توحیدی‌قرآن‌ودعوت توحیدی اسلام ، دعوت بآزادی وبقیام علیه هرنوع شرک‌وبندگی غیرخداست.وآنجا که‌راجع بتکالیف‌خاص

مؤمنان ، یا مردان ، یا زنان خاص است . خطاب با همین عنوانها آمده . هیچ خطاب حقوقی و تنبیهی بعنوان طبقهٔ خاص نیامده. بنا براین هیچ عنوانی را غیر از اینها برسمیت نشناخته و اختلاف تکلیف وحقوق برحسب اختلاف اینگونه عناوین و اوصاف است.

ب) بستن راههای برده گیری. راههای اصلی برده گیری، جنگهای غارتگری و کشورگشائی و اسیر گیری ، پس از آن اختلاف رنگ و نژاد ، سپس قوانین و سنن خاص بوده. در جنگها اسیرانی که بدست می‌آمدند معمولا اگر جوان و تندرست و کارآمد بودند ببردگی درمی‌آمدند و آنها را که ناتوان و پیر بودند میکشتند . درهرجا و درهرزمان که بازار خرید وفروش برده و برده گیری بود ایجاد منظور از جنگها و یورشها اسیر گرفتن وبه بردگی درآوردن بوده . اگر جنگی پیش نمی‌آمد ، افراد دزدیده و کارآزموده بشبیخون زدن و دزدیدن مردم غافل [illegible] میپرداختند . نژاد سیاه یا سرخ چون در بیشتر کشورها و در نظر نژادهای دیگر پست بودند ، بطور طبیعی برده شناخته میشدند. دربعضی کشورها (مانند روم) مدیونهائیکه از اداء دین عاجز میشدند قانونا ببردگی درمی‌آمدند و اگر دین [illegible] و بچه آنها نیز برده طلبکار میشدند ۱ کارگران [illegible] کار خود را انجام نمیدادند یا تمرد میکردند اربابان [illegible] آنها را برده خود میساختند. در قرون وسطی مالکین [illegible] املاک خود را با کارگران میفروختند.

۱ـ این قانون رسمی روم بود ، بنابراین قانون چون [illegible] مردم [illegible] طبقه فقیر و تمندان بودند راه بردگی [illegible] شدن آنان برای اقلیت همیشه باز بود.

اینها طرق دایج ومعمول یا قانونی برده‌گیری و بملکیت درآوردن انسانها بوده . هیچکس نمیتواند ادعا کند که اسلام این طرق‌را تجویز کرده یا امضاء نموده ، زیرا همه اینها برخلاف اصول‌واحکام اسلام است.

برده گیری از اسیران جنگی در احکام اسلام و میان مسلمانان در خلال صفحات کتب فقه مفصل اسلامی و جنگهای پر دامنهٔ مسلمانان بچشم می‌آید ، و همین موجب خرده گیری بهانه‌جویان شده . ازاین‌رو ناچار باید نظری عابرانه به‌اصول وقوانین‌جنگهای اسلامی‌برگردانیم‌تا نظرفقها وصحیح وناصحیح بودن عمل مسلمانان دربعضی جنگها را دریابیم .

آیااسلام‌میتواند‌از جنگ‌چشم‌بپوشد و در بارهٔ آن بی‌نظر باشد؟

جنگ‌بهرصورت، ازسنن جاری تاریخ زندگی انسان‌است و درغریزه خشم‌و سرکشی انسان ریشه دارد ؛ بنابراین‌اگر در مسیر وهدف بالاتر و حدود انسانی محدود نگردد ، در مسیر امتیازجوئی و غارتگری و تجاوز بحدود و حقوق واموال‌مردم به‌پیش میرود . آیااسلام که دربارهٔ کوچکترین وکمترین‌اعمال فردنظر و حکم‌دارد ، نباید دربارهٔ محوجنگ یا تغییر هدف و تعیین حدود آن نظرتشریعی داشته باشد ؟ اگر محوجنگ بهر صورت و برای همیشه و در وضع گذشته و فعلی ممکن نباشد ، ناچار باید هدف‌وحدود آن‌برای امحاء تدریجی‌تغییر کند. اگر پذیرفتیم که اسلام چنین تغییری‌داده ناچارباید بدست مسلمانان آشناومؤمن باین‌حدود وشرائط اجراء گردد.

اگر اسلام مانند مسیحیت ومکتب‌های اخلاقی وعرفانی، فقط دعوت اخلاقی داشت وپیمبر و اولیاء اسلام تنها معلمین اخلاق بشر بودند، شاید جا داشت که گفته شود اسلام نباید فرمان بجنگ دهد (گرچه مسیحیت هم باآنکه فقط آئین تعلیم ایمان واخلاق است، همینکه قدرت یافت بشمشیر یا شمشیرداران تکیه زد). آیا باآنکه اسلام دارای نظریه واحکامی برای تحول فکری و تأسیس نظام اجتماعی است میتوانست تنها بدعوت اکتفا کند و ناظر به اوضاع منحط عمومی و ستمگریها باشد؟ اگر داعیان اسلام بدعوت اکتفا میکردند آیا باور کردنی است که مستبدین وطبقات حاکمه و بهره گیر که برهمه جا و همه چیز سلطه داشتند متعرض آن نشوندو جلواین دعوت را باز گذارند؟ با این حساب کوتاه و روشن آیا نباید اعلام کرد که اگر اسلام حکم وقانونی برای جنگ نداشت، آئین محدود وناقص ونارسا بود؟

اصول حدودو قوانین جهاد اسلامی برحسب نصوص قرآن و سیره رسول اکرم ومعصومین ازاینقرار است:

۱ - تحدید فکرونیت، جهاد ازباب عبادت است و باید بقصدقربت انجام گیرد. اگر قصدقربت نباشد محرم و ممنوع است. این نیت همانطور که محرك اول است در ادامهٔ جنك نیزاستمرار دارد. ازاین جهت دراصطلاح قرآن جهاد وقتال مقید به «فی سبیل الله» است. سبیل خداهمان تعبدوفرمانبری است که راه خیروصلاح ورحمت برای عموم میباشد.

۲ - تحدیدجنك، نخست با کسانیکه متعرض ومهاجمند «وقاتلوافی سبیل الله الذین یقاتلونکم». پس ازآن با کسانی که موضع گرفته و آماده شده‌اند «واقتلوهم حیث ثقفتموهم» سپس با

کسانی که فتنه و آشوب برمی‌انگیزند و خلق را منحرف میکنند و بحدود و حقوق تجاوز می کنند «و قاتلوهم حتی لاتکون فتنه» در نهایت برای استقرار قانون و حکومت خدا «ویکون الدین لله».

۳ - از این حدود هیچ فرد و جنگجوی مسلمان نباید تجاوز کند «ولاتعتدوا ان الله لایحب المعتدین» و اگر مهاجمین یا مانعین پیشرفت دعوت از فتنه و تعرض و مقاومت باز ایستادند دیگر نباید متعرض آنها شوند «فان انتهوا فان الله غفور رحیم، فان انتهوا فلاعدوان الا علی الظالمین»

۴ - در محیطها و زمانهای امن وصلح کمترین تجاوز و جنگ ممنوع است تا شاید دشمنان و محاربین بتفاهم و فرا گرفتن دعوت گرایند، در حدود مسجد الحرام «ولاتقاتلوهم عند المسجد الحرام» و در ماههای حرام مگر دشمن نقض حدود و قراردادها کند «الشهر الحرام بالشهر الحرام و الحرمات قصاص»[1].

جنگها و فرمانهای رسول اکرم (ص) تحت فرمان و تحدید همین دستورات قرآنی بود، و گاهی که مسلمانان در گیراگیر و گرمی و شور جنگ اندکی از این حدود تجاوز میکردند و متعرض غیر جنگجویان میشدند سخت مورد مؤاخذه واقع میگشتند؛ چنانکه در تاریخ، جزءجزء آن بوضوح مسطور است و بر اساس همین حدود و احکام باب جهاد فقه اسلامی تدوین شده. شرط نخستین جنگهای تعرضی در فقه پس از رسول اکرم باید بفرماندهی امام معصوم یا عادل، یا نایب او باشد

---

۱ - بسوره بقره از آیه ۱۹۰ تا ۱۹۴ و دیگر آیات جهادی قرآن، مراجعه شود.

که ازهوی‌وهوس مصون است وجنك را در حدود این احکام پیش میبرد وازهدف جهاد منحرف نمیگردد.

فرمان جنك آنگاه صادر میشود که دشمن جنگجو به‌اسلام واصول آن دعوت‌شده‌و از آن سرباز زده باشد . کتابی(یهود، مسیحی ، زردشتی) اگر از پذیرفتن اسلام سرباز زد مختیر میشود ، بین پذیرفتن شرائط ذمه وجنك . اگر پس از دعوت وبیان ، اسلام راپذیرفتند برادر مسلمان میشوند ، واگرشرائط ذمه‌راپذیرفتند که‌متعرض جان و ناموس مسلمانان نشوندوبرای دشمنان وعلیه مسلمانان جاسوسی و دسیسه نکنند و هتك‌حرمات ومحرمات ننمایند ، و بدادن «جزیه» که برحسب صلاح عمومی و امکانات جزیه‌دهندگان تعیین میشود ، تن‌دهند از همه حقوق اجتماعی اسلام و امنیت برخوردارند و بیش ازنظام پیشین‌خود در اندیشه و اختیارمذهب و طرق زندگی آزاد میگردند و بار سنگین‌تحمیلات طبقاتی‌ازآنان برداشته‌میشودوآزادانه میتوانند دراصول‌وفروع‌اسلام بیاندیشند.[1]

این اعلام و بیان‌دعوت ، پیش از روبرو شدن مسلمانان با هرملتی و اقدام بجنك با آنها ، ازطرف امام وزمامداربطور

۱ـ در هیچیك از جنگهای اولی اسلام که بت‌پرستی و فرماندهی رسول‌اکرم (ص) اداره‌میشد وپایان‌مـــی‌یافت ، اسیران ببردگی گرفته نشده‌اند. در جنك‌بدرو حنین (هوازن) وفتح‌مکه، وفتح‌طائف که‌عده بسیاری ازمشرکین عرب بدست مسلمانان اسیر شدند ، بیشتر آنـان بدون فدیه آزاد گردیدند ، وبعضی ازسران مشرکین که محرك‌جنگها بودند و ثروت داشتندبا دادن‌فدیه‌آزاد شدند .

وضوح باید ابلاغ شود . و پیش از آن رسول اکرم (ص) در سال ششم یا هفتم هجری که هنوز مکه فتح نشده بود و مسلمانان دچار زدوخورد و تهاجم مشرکین عرب بودند وقدرت پیشرفت بسوی سرحدات جزیرة العرب و خارج آنرا نداشتند. پس از آنکه اصول اسلام ودعوت بآن بیثرب ومردم حجاز ابلاغ شده بصورت ابلاغیه‌ای بهمه زمامداران و سلاطین و سران مذهبی اطراف اعلام نمود.

درپایان نامهٔ ابلاغیهٔ آنحضرت به کسری (شاهنشاه ایران) پس از بیان اصل توحید و رسالت عمومی ، این عبارت آمده : اسلم تسلم فان أبیت فعلیك اثم الاکارین (المجوس) . ـ اسلام گزین تا سالم بمانی اگر سرپیچی کردی ، گناه کشاورزان و کارگران (یا گبران) بگردن تواست . درذیل نامه به مقوقس (پادشاه مصر) چنین آمده : « فان تولیت فانما علیك اثم القبط» اگر روی گرداندی گناه قبط (توده مردم مصر) بگردن تواست. در ذیل نامه بقیصر این عبارت آمده: «فان تولیت فانما علیك اثم الیریسیین» . اگر رو گرداندی بدان که گناه یریسیین (کارگران ، رنجبران، محرومین به بردگی در آمده) بگردن تواست[1].

---

۱ ـ یریسیین ، ظاهراین استکه واژه رومی است . استاد محمد ابوزهره در کتاب « العلاقات الدولیه فی الاسلام » ـ رعایا ، کشاورزان ، کارگران ـ ترجمه کرده . ابوعبید، در کتاب «الاموال» به خدمتگزار و مملوك ، معنا کرده، در تلفظ این کلمه اختلاف است : (یریسیین، اریسیون، ارسیین) رجوع شود بکتاب «مکاتیب الرسول» تالیف فاضل محقق آقای علی احمدی .

چنانکه پیش از این بیان‌شد، درپایان نامه‌هائی نه‌برای سران‌مسیحیت ارسال‌شده آیه: «یااهل‌الکتاب‌تعالوا الی کلمة...» را بآنها ابلاغ نموده.

چنانکه دراین سندمعتبر تاریخی ملاحظه‌می شود. پیش‌از اقدام و آمادگی مسلمانان بجنگهای تعرضی. اصول دعوت عمومی اسلام‌را (توحید، حاکمیت قانون خدا، صلح و سلامت (همزیستی مسالمت‌آمیز!) ، آزادی کشاورزان‌ومحرومین‌وتودهٔ مردم، الغاء عبودیت‌وربوبیت و ارباب گرفتن غیرخدا) رسول اکرم ابلاغ نموده.

پس از این‌دعوت و ابلاغ عمومی. و ابلاغهای خصوصی که درهر برخورد و مواجهه باید اعلام شود، اگردشمنان حق وصلاح‌خلق که حکام و طبقات ممتازه‌اند. سرسختی کردند و تسلیم بحق نشدند و از بستن پیمان‌صلح روی گرداندند، مسلمانان جزجنگ تکلیف‌دیگری‌ندارند. اگر پس از درگیرشدن جنگ وپیش ازپایان‌آن، طرف پیشنهاد صلح کرد مسلمانان و والی اسلامی بمقتضای آیه «وان‌جنحوا للسلم فاجنح لهاوتوکل علی‌الله»[1].

۱ـ «آیه۶۱ سوره‌انفال» ــ اگر به‌سلم روی‌آوردند، توهم بآن روی‌آور وبخدا توکل کن!»

• بستن عهد، وفرمان ترك‌جنك‌عمومی وظیفهٔ‌امام‌است، ولی‌آحاد مسلمانان(ازمردوزن‌وآزادوبرده) که‌دارای شرائطاولیه‌تکلیف‌باشند هریك‌حق‌دارند، باپیش ازیکنفرازافراددشمن‌پیمان‌عدم‌تعرض‌ببندند وبآنها امان‌دهند، این‌پیمان برای‌آحادمسلمانان‌حتی‌امام محترم‌و

برحسب مصلحت و امنیت از دسیسه و فریب دشمن ، این پیشنهاد را می‌پذیرد . در هرحال مسلمانان نمیتوانند و نباید تسلیم شوند. پس ازشروع جنگ باید پایداری کنندکه‌یا دشمن‌از پای‌درآید یاکشته شوند. در موارد استثنائی میتوانندفقط برای موضع گرفتن و تجدید قوا عقب نشینی کنند . چون دشمن از پای در آمد و اسیرانی بدست مسلمانان افتاد ، باآنها چگونه باید رفتار شود؟ قرآن صریحاً حکم رفتار با اسیران راچنین بیان میکند « حتی اذا اثخنتموهم فشدوا الوثاق ، فاما مناً بعد واما فداء » ـ آیه‌۵ ، سورهٔمحمد ـ تاچون‌آنهارا بکسره ازپای درآوردید، محکم‌کنید و ببندید بندها را پس از آن‌یا منت‌گذاردن‌است،یافدادادن.

این آیه با صراحت بعد از دستور گرفتن و بستن اسیران ، امام و فرمانده را مخیر کرده بین‌اینکه بر اسیران منت نهد و آنهارا رایگان آزاد کند ، یا پس‌از گرفتن فدیه آزادشان سازد (فدیه . مقدار مالی است‌که برحسب تراضی طرفین در برابر آزادی اسیر گرفته‌میشود . اگر دشمن از مسلمانان اسیر گرفته‌باشد مبادله اسیران‌هم‌فدیه محسوب‌میشود) باآنکه ظاهر آیه حصر و تخییر بین‌آزادی و فدیه است، فقهاء مافرع دیگری بر اختیار امام افزوده اند « امام مخیراست بین منت‌گذاردن (آزادی بدون فدیه) ، و فدیه و بردگی

واجب‌الرعایه است ،گرچه یك‌فرد مسلمان باده نفر ازافراد طرف مخاصمه‌پیمان‌بسته‌باشد. بعضی ازفقهاء میگویندهرفردمسلمان حق دارد باهل یك‌دهکده یاقلعه امان دهد.

گرفتن» . این حکم که در آیه نیامده و درذیل فتوای فقهاء آمده استثنائی و برحسب موارد خاص و اقتضای مصلحت است که تشخیص و اختیار آن فقط مربوط به امام میباشد : بدین ترتیب که اگر مصلحت عمومی یا سیاست جنگ در این نبود که اسیران کفار بدون فدیه یا بافدیه آزاد شوند ، یا طرف نخواست که اسیران مسلمانان را در مقابل اسیرهای خود آزاد کند یا برحسب روش معمول ، مسلمانان اسیر را ببردگی گرفت ، دراین مورد قهراً اسیران جنگی کفار بصورت برده درمیآیند وجز این چاره دیگری نیست [1].

اینگونه به بردگی در آمدن نتیجهٔ قوانین اسلامی نیست بلکه نتیجهٔ اراده و اختیار کسانی است که خود از آن استقبال

۱ـ زیرا دراین صورت که مصلحت ایجاب کرده که اسیران بدست مسلمانان باشند ، برای آنکه فرار نکنند و فتنه‌ای علیه مسلمانان برنینگیزند ، یا باید آنها را ببند و زندان کشند یا بکلی در میان مسلمانان یا خانواده‌ها آنها را آزاد گذارند ، ببند و زندان کشیدن آنان مخالف عدل و رحمت اسلامی است. آزاد گذاردن آنان در بین مسلمانان خلاف مصلحت است چون هیچ امنیتی از دسیسه و فرار آنها نیست ، راه سوم اینست که بدون ملکیت در تحت نظارت افراد و خانواده‌های مسلمانان باشند، در این صورت خانواده‌ها هیچ الزامی به نگهداری و سرپرستی آنها ندارند ، زیرا این الزام فرع تکلیف ناشی از علاقه خانوادگی یا مالکیت میباشد پس طریق منحصر همان ایجاد علاقهٔ ملکیت میان اسیر واشخاص با شرائط خاص است .

کرده‌اند ، زیرا پس‌از اعلامهای عمومی و خصوصی اسلام.وباز بودن راه‌برای‌تفکر در صلاح‌خود، و با آنکه پیش ازجنك یادر حین‌جنك راه برای پذیرش اسلام یا درامان‌در آمدن و پیمان بستن‌بر وی‌فردفرد آنها باز بود؛ این‌ذلت‌زدگان‌دعوت‌آزادی‌بخش اسلام را بهیچ‌صورت نپذیرفته‌اند و برای نگهداری حکومت‌ها و طبقات ممتازه که‌هر گونه حقی را از آنها سلب کرده بودند بمیدان جنك آمده‌اند و آتش‌جنك‌را بجان خود وبجان کسانیکه دست کمك‌و آزادی و برادری بسوی‌آنها گشوده . افروخته‌اند و راه فدیه وآزادی را نیز بروی خود بسته‌اند . اکنون فرضاً در يك صورت استثنائی‌ببند بردگی درآمده‌اند . آیا پس‌ازاین بردگی،آنها بهمان صورت بردگان رم‌و بابل وکلده‌اند ؟خیر، فقط نام‌آنها برده‌است . مسلمانان‌حق کشتن‌و شکنجه دادن‌آنها را ندارند.

خانواده‌های مسلمان که این‌برده در میان آنها بسر میبرد باید اورا یکفرد از خود بدانند و مانند خود باولباس‌بپوشانند وغذا بدهند وبکارهای دشوار آنها را نگمارند و بتعلیم‌وتربیت ورشد فکری‌و اخلاقی آنها بپردازند و آنها را مانند اطفال و مردم‌فاقدرشد برای‌استقلال‌فکری‌وآزادی فکری آماده سازند . پس‌از همه‌اینها و پیش از آن درهای آزادی ازهرسو بروی‌آنها بازاست !

آیا پس‌از این هیچ منصف وصاحب‌نظری میتواند بگوید یا معتقدشود که برده گیری‌از هدف‌ها یا لوازم‌جنك‌اسلامی‌است؟ مگر نه این است که هدف‌جنك اسلامی آزادی‌فکری مردم‌جهان ازشرك‌و بندگی غیرخدا ، وآزادی حقوقی مردم از حاکمیت

مطلق افراد و طبقات است ؟ اگر نگوئیم کـه آزادی بردگان بصورت آزاد. وبردگان رسمی ، ازهدفهای جنگی اسلام میباشد، بیقین از لوازم آن میباشد . زیرا بفرض اینکه امتیازات حقوقی و اقتصادی ومالکیت نامحدود اراضی منشأ کلی و عمومی پیدایش بردگی است . ویکی ازهدفهای جنگهای اسلامی ازمیان برداشتن همین امتیازات وحاکمیت قانون خداست ، جنگهائی که برای رسیدن بهدفهای اسلامی است اگر یکباره نتواند این امتیازات و بردگی راازمیان ببرد، راهها ومقدمات آزادی محکومین و بردگان راباز میکند

اصول وفروع فقه اسلامی نیز همه درهای معمول بردگی را بسته وهیچ در تازه‌ای برای برده گیری نکشوده ، درابواب فقه مفصل اسلامی بابی بعنوان برده گیری (استرقاق) نیست . ولی باب آزادی بردگان (عتق) یکی از ابواب مفصل فقه اسلامی است

فقط از نظر فقه اسلامی یك راه رسمی و حتمی برای بردگی بازاست. آن اعتراف به بردگی و گزیدن آن بر آزادی است. اگر انسان عاقل بالغ ازروی اختیار و آزادی ، تن ببردگی دادو خود بآن اعتراف نمود ، این اعتراف اگر دلیل مخالف نداشت باید پذیرفته شود . اگر این اعتراف پذیرفته نشد درحقیقت سلب آزادی ازاقرار کننده شده ، درحدیث معتبر (صحیحة عبدالله بن سنان ، چنین آمـده « **سمعت ابا عبدالله یقول کـان علی علیه السلام یقول الناس کلهم احرار الامن اقر علی نفسه بالعبودیة**» عبدالله ابن سنان گوید شنیدم که حضرت صادق میگفت که امیرالمؤمنین همی گفت : همه مردم آزادند مگر کسیکه بر

خود اقرار ببردگی کند.

ج) بازکردن راههای گوناگون آزادی

اصل سوم دربارهٔ بردگی که نظر وحکم اسلامی مبتنی بر آنست، اصل «عتق» میباشد. باب «عتق» فقه اسلامی طرق گوناگونی را برای آزادی بردگان گشوده، و این طرق را بعنوان حکم و وظیفه اسلامی بیان نموده، نه تنها بعنوان یك وظیفهٔ عمومی بشری یا ترغیب و توصیه. اسباب عتق در کتب فقهی بچهار قسم اصلی تقسیم شده: مباشرت، سرایت، ملك، عوارض.

مباشرت: آنستکه شخص مالك ابتدا و باختیار خود بنده‌ای را آزاد کند یا پس از نذر وعهد و مکاتبه (این قسمت باختیار صاحب بنده است). برحسب ترغیب وتحریص قرآن کریم واولیاء اسلام و برای درك ثواب وتقرب بخدا، وظیفه راجح و مستحب اسلامی وانسانی هر فرد مسلمان است که بهر مناسبتی برده‌ای که دارد آزاد کند یا اگر ثروت اضافی دارد برای خریدن وآزادکردن بندگان صرف کند. «وماادراك ما العقبه فك رقبه»[1].

مکاتبه: قراردادیست در مقابل تأدیهٔ مالی که برحسب

---

۱ ـ سوره البلد، آیه ۱۲ ـ ۱۳ ـ «توچه دانی که آن گردنه چیست؟ آن گردنه (که انسان باید باکوشش از آن بگذرد یا یکی از آثار آن) آزاد کردن است» قرآن در این آیه، آزاد کردن بنده را، نمایانندهٔ عبور انسان از گردنه علائق دنیوی نشان داده.

آن بنده از قیدبندگی آزاد میشود . مستند این حکم این آیه است : « والذین یبتغون الکتاب مما ملکت ایمانکم فکاتبوهم ان علمتم فیهم خیرا و آتوهم من مال الله الذی آتیکم »[1] .

برحسب ظاهر این آیه همینکه برده‌ای دارای رشد مشهود یا رشد مالی (خیر) شد و درخواست مکاتبه نمود ، واجب (بظاهر امر) یا مستحب مؤکداست که صاحب آن بمکاتبه تن در دهد ، و اگر بنده از تأدیهٔ مال الکتابه یا اقساط آن ناتوان شد باید از بیت المال باو کمك شود . و همینکه جزئی گرچه اندك باشد از مال مورد قرارداد ، پرداخته شد اجزاء دیگر نیز آزادمیگردد ودیگر کسی نمیتواند اورا ببردگی بازگرداند .

تدبیر : وصیت بآزادی برده بعدازوفات مالك است . پس از این وصیت گرچه مالك میتواند از آن وصیت برگردد ، ولی فرزندان چنین برده‌ای که پیش از برگشت مالك از وصیت خود متولد شده‌اند آزادمیباشند .

سرایت : بهرعلتی ـ مکاتبه ، یا نذر ، یا وصیت ـ جزئی از بنده‌ای آزاد شد آزادی به اجزاء دیگرسرایت میکند وآن بنده ـ برحسب روایات معتبر ـ آزادمیشود . و اگر دیگری شریك درآن باشد ، آزادکننده جزء اگر دارا باشد باید حق شریك را بپردازد؛ اگر دارا نباشد بردهٔ آزادشده برای اداء حق شریك مالك بایدبکوشد.

---

۱ ـ سوره نور ، آیه ۳۳ ـ « آن کسانی از مملوکهای بدست آورده‌شما. که‌درخواست نوشته (مکاتبه) دارند ، باآنها نوشته ردوبدل کنید، اگردرآنان خیری (رشدی یامالی) میدانید، وازآن مال خدا که بشماداده بآنان بدهید» .

ملکیت: هر کسیکه بارث یا خریداری ، مالك پدر، مادر، هریك از اجداد پدری یا مادری ، اولادو نوادههای خود شد. این اشخاص درهمانحال انتقال قهراً آزادمیشوند . هرمردآزادی، مالك هریك از زنان محارم خود شود ، این محارم آزاد میشوند. بنابمشهور خویشاوندان رضاعی (شیری) نیز در حکم نسبی میباشند استیلاء ازفروع همین حکم ملکیت است : اگر کنیزی از آزاد، حمل برداشت ملکیت وی متوقف میگردد تاهنگامیکه بارث بفرزند خودرسد ویکسره آزادگردد .

عوارض : پیش آمدهائی است که موجب آزادی میگردد . مانند تنکیل . اگر مالك عضوی از برده را از نظر تنبیهی قطع کند آن مملوك آزاد میشود و اگر بشدت بزند وجراحت وارد کند ، حاکم میتواند مالك را مجبور بآزادی او کند، واگر زدن مملوك جراحت وارد نکند مستحب است کـه آن بنده را آزاد کند . اگر بندهای درسرزمین کفار حربی پیش از مالك خود اسلام آورد آزاد میشود . اگر برده زمین گیر یا کور شد . یا بجذام مبتلا شدآزاد میشود . همه این طرق آزادی خود منشأ آزادیهای دیگر میگردد(مانندآزادی اولاد و آزادی از راه میراث) .

اینها اسباب کلی آزادی است که درباب «عتق» آمده که هریك دارای فروع و احکام و حدودی استکه طالب بحث تفصیلی آن بایدبکتب فقهی رجوع کند . طرق آزادی که اسلام باز کرده منحصر بباب «عتق» کتب فقهی نیست . در ابواب دیگر مانند باب «کفارات» وکفارات متفرقه و «ارث» درهای دیگری ازآزادی بروی بردگان گشوده شده است :

کفارات : اعمالیست که برای جبران گناه بایدانجام‌شود دربسیاری از موارد اینگونه گناهان، بطور تعیین یا ترتیب یا تخییر ، تکلیف آزادکردن بنده است ، درقتل عمد، اگر مقتول مسلمان باشدوقاتل، ازراه‌عفو یادیه کشته نشودوهمچنین دربارهٔ افطار بحرام در روزه واجب باید بنده‌ای آزادکند (و دو ماه روزه پیوسته ، واطعام شصت‌مسکین) . اگر مقتول کافرذمی باشدباید بنده‌ای آزاد (ودیه‌بدهد) ، قتل غیرعمد که مقتول مسلمان باشد ودر «ظهار» که شبیه‌طلاق است و برائت از خدا و رسول اگر میتواندباید بنده‌ای آزادکند. اگر نتوانست‌بترتیب کفارات‌دیگر واجب میشود، در کفارهٔ افطاردرروزماه‌رمضان،وتخلف‌ازسوگند ونذر وعهد ، آزادکردن‌بنده‌تخییری است.

درباب‌ارث : اگر وارث برده ، پدریامادر میراث‌گذار آزادباشند، به‌اجماع از حق‌الارث آزاد میشوند وارث‌میبرند، و در بارهٔ فرزندان قول راجح همین است و در غیر اینها از خویشاوندان دیگرقول مرجوح‌است .

اینهافهرستی‌است‌ازاحکام‌فقه‌اسلامی‌دربارهٔ بردگان‌وطرقی که برای‌آزادی آنان‌گشوده‌شده .

علاوه بر این احکام فقهی ، بامر آیـه‌ای که گذشت : «... وآتوهم من مال الله‌الذی آتاکم» وتوصیه آیه ۱۷۷ سوره بقره : « وآتـی‌المال علی‌حبه‌ذوی‌القربی والیتامی والمساکین و ابن‌السبیل و السائلین وفی‌الرقاب [۱] » وحصرآیه ۶۰ ، سوره

۱ ــ « و مال را بامحبت بآن به خویشاوندان و یتیمان ودرماندگان و در راه‌ماندگان و درخواست کنندگان و در راه آزادی گردنها دهد.

توبه « انماالصدقات للفقراء و المساکین و العاملین علیها و المؤلفة قلوبهم وفی الـرقاب ... »[1] ـ یکی از مصارف اموال عمومی وانفاقهاوصدقات برای آزادکردن گردنهائیستکه گرفتار بند بندگی شده

بردگانیکه در بین مسلمانان وملك آنها بسر میبرند

از جهت حقوق هیچگونه شباهتی بوضع بردگان دیگر کشورها نداشتند ، جز آنکه در ملك دیگری بودنـد، از همه حقوق عمومی اسلامی ازعبادت ، وهم‌صفی و تصدی مشاغل رسمی، مصونیت، حق‌ازدواج باآزادان ودرمیان خود، برخوردار بودنده بدستور آیهٔ ۳۶ سوره نساء : «... وبالوالدین احساناًوبذی ـ القربی والیتامی والمساکین والجار ذی‌القربی والجارالجنب و الصاحب‌بالجنب و ابن‌السبیل وماملکت ایمانکم» بردگان‌مانند پدرومادر وخویشان و همسایگان وبینوایان مسلمان ، بـر هر مسلمانی حق‌دارند وباید بااحسان با آنها رفتار شود . اماحق مالکیت ، بنا برأی عده‌ای از فقهاء که مستند به‌روایات معتبر است برده مالك میشود وفقط تاخود را آزادنکرده یاآزادنشده ازتصرفات محجور میباشد .

بااین‌حقوقی که‌احکام اسلامی‌به‌بردگانی که ببردگی‌باقی‌ـ مانده بودند داده ، اینگونه بردگان درحقیقت‌نیم‌برده‌ودرشرف آزادی‌بوده‌اند.

بر اساس همین احکام و تعالیم ،اولیاء و بزرگان اسلام

---

۱ ــ «صدقات فقط برای بینوایان ودرماندگان،وکارکنان برای‌صدقات ، وکسانیکه‌دلهاشان بدست‌آید، ودر راه آزادکردن گردنها ».

گویا خریدن و تربیت و آزاد کردن بندگان را تکلیف دینی خود میدانستند ولی برده‌فروشی در تاریخ زندگی آنها دیده نشده. چنانکه در همان اوائل ظهور اسلام همه بردگان را، چه آنهائیکه در ملك مسلمانان بودند و چه آنها که مسلمان شده و بدست غیر مسلمانان بودند، میخریدند و آزادشان میکردند. امیر المؤمنین علیه السلام و اولاد طاهرین و پیروان آنها پیوسته بردگان را میخریدند و پس از تعلیم و تربیت بهر مناسبتی که پیش میآمد بقصد قربت و بدون منت آزادشان می‌نمودند. بعضی از آنها بیش از هزار بنده آزاد کرده‌اند. این کار اولیاء سنت و روش عملی برای دیگر مسلمانان بود، که بردگان را پس از یافتن رشد و استقلال فکری آزاد کنند، زیرا چنانکه پیش از این اشاره شد خوی بردگی و ذلت تن دادن بفرمانبری بی‌چون و چرا، در نفوس بیشتر بردگان در اثر وضع خاص آنها و بتوارث ریشه گرفته بوده (مانند ملل استبدادزده و استعمارزده و اطفال بی‌رشد، اینگونه مردم با استقلال ظاهری نمیتوانند بپای خود بایستند و باور نمیکنند که بدون اتکاء و کمك دیگران میتوانند خودرا اداره کنند و فرمان اراده و زندگی خودرا بدست خود گیرند، محیط استقلال ظاهری و آزاد، همین اثررا دارد که بتدریج و با روی آمدن نسلهای بعد بخود متکی گردند) بیشتر بردگان و شبه بردگان مانند گیاه آفت‌زده‌ای میباشند که قدرت حیات و نمو در ریشه و ساقهٔ آن باقی مانده: همینکه آفت برطرف شد جوانه میزند و برك و ثمر میرویاند اینها پیش از احساس بشخصیت و استقلال و آزادی فکری اگر آزاد میشدند مانند اطفال رشد نیافته، بخانه مولای خود برمیگشتند یا بیرون نمیرفتند، چنانکه بسیاری از اینها بعنوان «موالی» درخانه آزاد

کنندگان تا پایان عمر خودماندند [1].

با آنکه اسلام اینگونه طرق بردگی را بسته و درهای آزادی بمعنای صحیح را بروی بردگان و شبیه‌بردگان گشوده این سئوال پیش آمده که چگونه و چرا بردگی و برده‌داری قرنها در میان‌مسلمانان‌وکشورهای اسلامی رائج بوده؟ جواب این سئوال با اندك نظری بتاریخ گذشته و حال جوامع‌اسلامی وتحولات و انحرافات روی‌داده، ومقایسه این‌اوضاع باکتاب وسنت، روشن است. مگر خلافت وحکومت امویان و عباسیان وغیرآنان براستی خلافت اسلامی‌و مطابق کتاب‌وسنت‌و رضایت عامهٔ مسلمانان بوده تا جنگها و فرمانروائی‌ها و تصرفات آنان مشروع و اسلامی‌باشد؟ اینها با دسیسه وشمشیر ووراثت، بگردن مسلمانان سوارشدند ازاینها که ازدم شمشیر نظامیان‌وعمالشان خون مسلمانان بیگناه جاری بود و رفتارشان با مردم مسلمان ستمگرانه‌تر از رفتار برده‌داران رم با بردگان بود، چه‌انتظار میرفت که باملل دیگر بعدل اسلامی رفتار کنند، و جنگها و فتوحاتشان برطبق اصول واحکام اسلام باشد [2]؟

---

۱ - میگویند پس از منشور آزادی بردگان در آمریکا، گروهی از بردگان بیکار و بی‌سرپرست‌درخواست برگشت‌ببردگی کردند.

۲ - یزیدبن معاویه‌بعداز جنایت جانگداز کربلا، دراواخر سال۶۳هجری، مردخون‌آشامی‌را بنام مسلم‌بن عقبه‌برای‌سرکوبی

مرکز برده‌داری در کشورهای اسلامی دربار خلفاء و حکام وعمال آنان بوده که بوسیلهٔ جنگهای نامشروع یا ازاطراف انواع زنان و مردان برای عیاشی ومجلس‌آرائی و تفریحات، جلب میشدند، و بسیاری‌ازآنها برمردم وشخص خلیفه‌حکومت داشتند وگاهی عزل‌ونصب خلیفه بدست آنها انجام مییافت.

هرمسلمان وغیرمسلمان آشنای بکتاب و سنت و اصول و فروع اسلام‌میداند که‌نه‌حکومت ونه اعمال آنها هیچیک مطابق اسلام نبوده، وهرکس با هرتوجیهی بخواهد حاکمیت‌و اعمال آنها را باموازین‌اسلامی تطبیق دهد، یا نابکارفریبکار، یافرومایهٔ فریب‌خورده است.

باهمه‌این انحرافها و تغییرات، وضع بردگی‌را(مانند امتیازات طبقاتی‌ومالکیت‌اراضی) درکشورهای اسلامی، نمیتوان بادیگرکشورها مقایسه نمود، در داخل‌کشورهای اسلامی مانند کشورهای مجاور[۱] بازار خریدوفروش برده، جزدرمواقع جنگ وفتوحات گرم‌نبوده، و هرچه در میان دیگرملل برده‌گیری و

اهل مدینه (پایگاه اسلام) فرستادو بوی اجازه اقدام بهرجنایتی داد. این‌خونخوار بعداز آنکه درحرم پیمبر (ص) و کوچه‌های مدینه سیل خون براه‌انداخت و قتل‌عام و هتك نوامیس کرد، از باقیماندگان باین مضمون بیعت‌میگرفت، که خودوآنچه‌داری دارائی‌امیرالمؤمنین یزیداست! این‌مطابق‌حدیث وپیشگوئی‌رسول اکرم بود که‌فرموده آنگاه که‌فرزندان‌عاص بسی تن‌رسیدند بندگان خدارا ببندگی‌خود درمیآورند...»

چاپ یازدهم

۴۲

۹۳۶

شرکت سهامی انتشار

خیابان جمهوری اسلامی پلاک ۱۱۰ تلفن ۳۱۲۰۴۴

۱۰۰۰ ریال